

تصویر ابو عبد الرحمن الکوردی

محرم قطب

اشرفی قرآن
مفتدی اقرأ الثقافی
www.iqra.ahlamontada.com

حسن اکبری

بنیاد علوم اسلامی

پۆدایەزانەکانی چۆرمەها کتێب: سەردانی: (مَنْقَدِي إِقْرَأِ الثَّقَافِي)

لتسبيل أنواع الكتب راجع: (مَنْقَدِي إِقْرَأِ الثَّقَافِي)

پەراي دانلود کتایبەکانی مەختەلف مەراجە: (مَنْقَدِي إِقْرَأِ الثَّقَافِي)

www.lqra.ahlamontada.com



www.lqra.ahlamontada.com

للكتب (کوردی ، عربی ، فارسی)

بنیاد علوم اسلامی

۱۰



اسلام و معارف قرآنی - ۵

آشنائی با معارف قرآن

محمد قطب

حسن اکبری

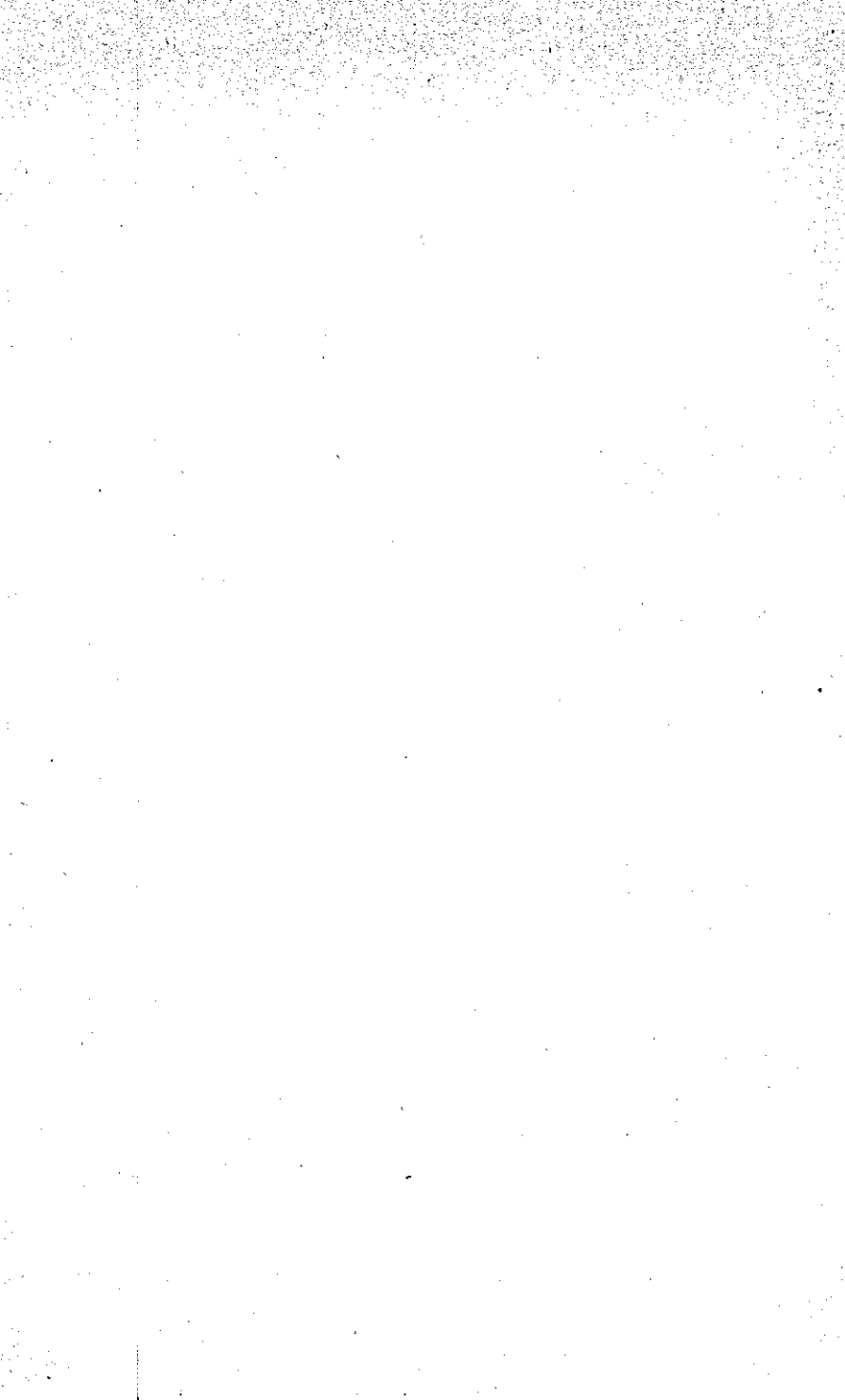


- در اسناد اَلْقُرْآنِیَّة -
آشنایی با معارف قرآن
محمد قطب
حسن اکبری

این کتاب در تاریخ خرداد ماه ۱۳۶۱ به تیراژ ۵۰۰۰ نسخه
در چاپخانه تراقی به چاپ رسید.
حق چاپ محفوظ است

اهداء

ثوابی از این ترجمه را به پیشگاه پدرم ابراهیم اکبری تقدیم
میدارم که با رنج و فقر، راهنمایم بود و همیشه با روحیه‌ای
امیدبخش در مسیر حرکت استوارم داشت.



فهرست

صفحه

عنوان

۱۷	درآمد
۳۷	قرآن
۳۷	مکی و مدنی
۴۲	سوره‌های مکی
۶۱	ایمان به خدا
۱۲۳	ایمان به قیامت
۱۶۳	ایمان به فرشتگان
۱۶۳	ایمان به کتاب
۱۶۳	ایمان به پیامبران
۱۶۳	ایمان به قدر
۱۶۳	ایمان به خیر و شر
۱۹۵	داستان پیامبران
۲۲۱	آدم و شیطان
۲۵۵	اخلاقیات
۲۷۹	فهرست اعلام



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

سخنی درباره نویسنده کتاب

کتاب «دراسات قرآنی» که زیر نام «آشنائی با معارف قرآن» از زیر چاپ خارج می‌گردد حاصل تلاش چندین ساله استاد محمد قطب نویسنده و متفکر توانای مصری است که در این سه مجلد مختصر تقدیم می‌گردد، و نیاز به معرفی ندارد که خانواده‌ی قطب چه خدمات گرانبهائی به اسلام و ایدئولوژی اسلامی نموده‌اند و در این راه چه صدمات و خواریهائی را متحمل شده‌اند. سید قطب برادر بزرگ در این راه به شهادت رسید و خواهرشان با عده‌ای دیگر از همفکران از گروه شهدا بودند؛ که شهادت ایشان در زمان خود از درامه‌های بزرگ تاریخ است و از تراژدی دردناکی است که با دست استعمارگران شرق و غرب صحنه‌ی آن پرداخته شد و دو دردمند در برابر هم قرار گرفتند و خون یکی از آندو بدست آن دیگری ریخته شد و آن دیگری نیز در جای خود در این بزرگ قربانگاه تاریخ یعنی عرصه‌ی رنج‌خیز و محنتبار خاورمیانه فدای همان بازیهای سیاسی شد و به همان راهی رفت که دشمنان امیدش را داشتند و زمینه‌اش را مهیا کردند، یعنی بظاهر یکی بر دیگری پیروز بود حال آنکه اصل شکست او در همان پیروزی بود، و دومی در عرصه‌ی جنگ شکست‌خورد حال آنکه می‌بایست پیروز باشد زیرا

همه‌ی عوامل پیروزی برایش مهیا بود، اما سرانجام پیروزی، مطلوب قدرتمندان و استعمارگران نبود. و این بازیها اگرچه در آغاز و یا ضمن انجام برای گروهی ناشناخته‌اند، اما فرجامی چنان دردناک و روشن در تاریخ قرون جدید و معاصر خاورمیانه داشتند و دردهای سخت و جانکاه آن، آنچنان روشن و مشخص بودند که گمان ندارم کسی در صحنه‌ی رنج‌خیز خاورمیانه زیسته و این دردها را احساس نکرده باشد و یا مصیبت و گرفتاری آنرا نبیند و لمس نکند، و خلاصه اینکه این درد را ریشه‌یابی و پی‌جویی ننماید.



امروزه در پی‌جویی این قضایا و در تلاش برای کشف علل این دردها کسی تردید ندارد که توجه به نقشه‌ی جغرافیایی خاورمیانه و درک اهمیت اقتصادی و استراتژیکی منطقه از ضروری‌ترین و بدیهی‌ترین واجبات باشد که: «کیف ینظروا فی الارض؟!» امروز مصداق حتمی خود را فریاد می‌زند، و باید به این ندای آسمانی آنچنان توجهی که درخور آن است داشت، تا دریافت چه فجایمی همیشه در حال شکل گرفتن اند و چه دردها و مشکلاتی از هرسو در حال تهاجم به‌سوی سرزمین خاورمیانه است، کما اینکه عدم توجه بدین ندای روشن و روشنگر تا امروز خواریمایی را برای ما بدنبال آورد که نمونه‌ی عینی و متبلور آنرا در فلسطین می‌بینیم و شاید در آینده اگر به‌همین صورت با بی‌توجهی و بی‌دقتی روزگار سر کنیم فلسطین‌های دیگر و بدتری را نیز شاهد باشیم، زیرا ابرقدرتهای شرق و غرب تنها به یک‌چیز می‌اندیشند، حفظ موازنه‌ی قدرت و یا کسب قدرت بیشتر در صحنه‌ی سیاست جهانی از نظر اقتصادی، نظامی، سیاسی، و این امکان ندارد مگر با دستیابی به منابع اقتصادی و استراتژیکی دنیا و یا تقسیم آن برای حفظ موازنه‌ی قدرت. و خاورمیانه بی‌شک در این معامله از بهایی بیشتر و قیمتی سنگینتر برخوردار است و دو ابرقدرت هر یک می‌کوشند جای پای بیشتری بدست آورند و موقعیت خویش را مستحکمتر داشته باشند، بطور مثال اگر آمریکا در مصر نفوذ کند شوروی افغانستان را اشغال نظامی می‌کند! و اگر

شوروی در اتیوپی جای پای بی بگیرد آمریکا حاضر است به هر قیمتی مصر را در برابر آن زیر نفوذ خود بگیرد و اگر ایران از قدرت آمریکا خارج شود آمریکا حاضر است بهر بهایی که شده منطقه‌ی جانشینی برای آن بیابد و اگر آمریکا در بنگلادش یا پاکستان بر میزان نفوذش بیفزاید شوروی حاضر است حتی به قیمت جنگ جهانی، بخش بزرگی از ایران را به کمک سرسپردگان خود که به صورت ستون پنجم علنی عمل می‌کنند مثل افغانستان مورد یورش و تهاجم قرار دهد، و اینهمه جنگ قدرت فیلان در سرزمین مظلوم خاورمیانه معلوم است که چه نتایجی باید برای ملت مظلوم آن دربر داشته باشد، که لازم به ذکر آن نیست، چون چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.

★ ★ ★

سرنوشت خانواده قطب و حتی ناصر رهبر مورد علاقه‌ی مردم مصر از این قاعده مستثنی نبود و نیست که چون برادری و برابری اسلام از حلقوم سید قطب و هم‌زمانش برخاست ابرقدرت شرق احساس کرد که ممکن است دکانش تخته شود و لذا ایادی خائن او فریاد برآوردند که: «آی بگیرید انگلیسی است!» و چون ناصر اتحاد امت مظلوم آسیا و آفریقا را پیش کشید و در صدد برآمد که به یاری هم‌زمانش آفریقا را متحد کند و اعراب را یکپارچه علیه صهیونیست‌ها به حرکت درآورد نوبت شوروی رسید که محبت رقیب را جبران کند، و حال که او دشمن را از میدان بدر کرده اجازه دهد یکی را هم رقیب از پا دراندازد، بریژه که چه از بین رفتن قطب و یاران او و چه نابودی ناصر به سود هردو ابرقدرت بود چون در آن صورت چیزی موازنه‌ی قوا را تهدید نمی‌کرد و می‌توانستند باهم کنار آیند، حال آنکه قطب‌ها با تز وحدت اسلامی و ناصر و یارانش با تز اتحاد آفریقا و اعراب قدرت سومی را در برابر دو ابرقدرت برتر ایجاد می‌کردند که احتمال داشت در دسر تازه‌ای برای شان بوجود آورد، پس به همین دلیل لازم بود که اینها قربانی شوند و در پای مجسمه‌ی قدرت ذبح گردند تا اطمینان حاصل شود که دو قدرت را خطری تهدید نمی‌کند.

و این مجموعه اگرچه ممکن است آن قدرت لازم را نداشته باشد اما به حتم تلاشی است در همین راه، یعنی بازگشت به خویشتن اصیل و انسانی ما و بازگشت به هویت راستین خود، بازگشت به اسلام، به قرآن، تا به بینیم که چه داریم و چه باید باشیم و در راه این بودن از چه مراحل باید بگذریم، و چگونه آبدیده شویم، و باز در این مجموعه بنگریم که در راه شدن ما چه مواعی قرار گرفته و ابلیس ها چگونه کمین کرده اند، و دشمن یا شیطان چگونه به وسوسه می ایستد و سپر قرآن چگونه دفاعی را توصیه می کند و قدرت برنده اسلام چگونه ضربه ای را می خواهد که بر دشمن وارد کنیم و چگونه؟ و کجا؟ حتی اگر در این راه چون خانواده ی قطب قربانی آز و هوس و فدای کینه توزی و قدرت طلبی سلطه خواهان شرق و غرب و ایادی پست و بی ارزش آنان گردیم که چه باک؟ سید قطب و خواهر و یارانش فدای عقیده شدند و اینک تنها برادر بازمانده است که این پرچم را برافراشته و یا از بین رفتن صدها تن از افراد حق اندیش و حق نگر، باز افرادی خواهند بود که پرچم را بردارند و اجازه ندهند که به خاک و خون افتد، و از یاد برود.



سخنی درباره این کتاب

اما در این کتاب مؤلف نخست به بررسی ترتیب موضوعی قرآن پرداخته و مشخص کرده که در سوره های مکی تأکید روی چه اصولی است و چگونه؟ و در سوره های مدنی چگونه مسائلی مورد بررسی قرار می گیرند، مؤلف در ضمن اینکه دقیقاً نشان می دهد که تمام هم قرآن در سوره های مکی مصروف بنای عقیده و ترسیخ ایدئولوژی و ایمان است، در عین حال از جنبه ی هنری و فنی مطالب قرآن غافل نیست، و دقیقاً - اگرچه بصورتی بسیار مختصر - به

تمام زوایا نگرشی موشکافانه دارد، و وسواس شدید مؤلف در یافتن علل و موجب تکرار قرآن در موهنوع عقیده و ایمان قابل تقدیر است و بعد در سوره‌های مدنی نیز نشان می‌دهد که اگرچه اهم مقصود قرآن در این دوره مصروف بنای جامعه و ایجاد قسط و عدل اسلامی و خلاصه بنای حکومت جهانی است، اما بهر حال هرگز بحث از عقیده و ایدئولوژی گسسته نمی‌گردد، زیرا عقیده و ایدئولوژی نقش اصولی و همه‌جانبه را در بنای جامعه‌ی قسط اسلامی دارد و بدون ایمان درست و آگاهانه هیچ کاری اصولی صورت نخواهد گرفت و بدون درک اصولی و از قرآن و ایمان مسلمانی وجود نخواهد داشت، و اصولاً آن برتری که قرآن روی آن تکیه دارد که: «إنتم الا علون ان کنتم مؤمنین» اگر با شناخت دقیق از ایمان نباشد به دگماتیستی ابلهانه و متعجّرانه بدل خواهد شد و به‌جای تواضع انسانی و خضوع اسلامی همراه با برتری عقیده که شرکی را ننپذیرد و جز خدا کسی را به‌سروری و اربابی‌نستاید، غروری ناشناخته و تکبری نابخردانه جای‌خواهد گرفت که همه‌چیز و همه‌کس را از دیدن صاحب آن خوی و کنش نفرت و انزجار حاصل گردد و چه بسا که خدای ناکرده رفتار ساده‌لوحانه و ناشناخته و غیراسلامی چنین مؤمنان بی‌ایمانی به‌پای اسلام نوشته شود و از ایمان چنین افراد، به‌جای ارزش و اصالت، گریز از اسلام عاید جهان اسلام گردد و یا عکس آن نیز ممکن است که به‌جای خضوع و خشوع اسلامی، در برابر هر صاحب قدرت و نفوذی به سجده و کرنش درآیند و به بندگی و بردگی شرک و طاغوت و قدرت و سرمایه سوق داده شوند و عملاً بت‌پرستی پیشه سازند، و لذا توجه دقیق مؤلف در مسأله‌ی تکرار عقیده در قرآن یک عامل شناخته‌شده و اصولی است و مبین ایمان و شناخت مؤلف به اصالت راستین مکتب است، و در جهات فلسفی و ادبی و هنری قرآن نیز تا آنجا که درخور این مختصر بوده و در ظرفیت اختصاری که مؤلف قصد داشته واقعاً دقت قابل توجه است و درخور تقدیر، اما ناگزیر به ذکر این واقعیت است که تمام هم مؤلف در ارائه‌ی جنبه فنی و هنری قرآن آنچنانکه باید و شاید برای خواننده فارسی زبان و غیرعرب، آن حلاوت و شیرینی لازمی را که برای عرب محسوس و

قابل لمس است ندارد، بلکه فقط در کل مسأله آنها که با ادبیات و جنبه‌های فنی نوشته و اثر توجه دارند قابل درک است و عاری از آنهمه حظ و لذت لازم، لکن بهرحال چیزی نیست که درک نشود و یا فهم آن غیرقابل امکان باشد، بهرحال اثر را در کل از تمام جهات بویژه از نظر درک مفهوم و مقصود مورد توجه قرار می‌دهیم که به‌حق در این زمینه کم‌نظیر است و نداریم تفسیر و یا برداشتی که در این حجم اندک دربردارنده مفاهیمی در این گستره و ابعادی وسیع باشد.

همانطور که در آغاز مطلب آورده شده و در مقدمه‌ی مؤلف نیز مشروحاً بیان شد، این کتاب حاصل جذبات چندین ساله و شور و شوق بی‌پایان مؤلف به قرآن و جذبه‌ی معنوی و نغمه‌ی لاهوتی آن است، که به گفته‌ی مؤلف از آغاز جوانی تا دوران کمال‌عمر همیشه در ذهن مؤلف می‌گشت و لحظه‌ای او را تنها نمی‌گذاشت و در هر فرصتی در برابر مؤلف ظاهر می‌گردید و برشور و شوقش می‌افزود تا بالاخره جرقه حاصل شد و آتش به خرمن عشق افتاد و حاصل شور و شوق و سوزش و سازش این دوران طولانی این مجموعه‌ی اندک است که ترجمه‌ی آن تقدیم می‌گردد، امید است که مورد قبول اهل نظر قرار گیرد.

به امید پیروزی اسلام راستین و مسلمین در سراسر جهان

تهران دوم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱

حسن اکبری

مقدمه

نویسنده

بسم الله الرحمن الرحيم

درآمد

«کتاب [خدا] را بر شما فروفرستادیم، که بر تو مبارک باد، تا در آیات آن بیندیشی، که آن نیکوترین یادآور است، صاحبان خرد را.»

بس راستین و بزرگ است سخن آفریدگار.

مرا با قرآن داستانی دراز است!

نه سال از زندگی‌ام را در نزد خود به قرائت قرآن سرگرم بودم، بی آنکه به کسی توجه کنم و یا شارحی داشته باشم، و یا در این راه کمک و یآوری برایم باشد! فقط میل و علاقه‌ی ذاتی و انگیزه‌ی درونی عامل راندن من به سوی قرآن و قرائت آن بود، و تنها برای ارضای تمایلات درونی به مطالعه‌ی کتاب خدا سرگرم بودم، و در طول این مدت آنچه ممکن بود از آیات قرآن حفظ کردم و به خاطر سپردم!

عملاً يك چهارم بخش نخست سوره‌ی بقره را حفظ کردم، اما همچنان برای حفظ کردن هرچه بیشتر آن پافشاری می‌کردم، و در برابر انگیزه و میل درونی‌ام قادر به مقاومت نبودم، و با سماجت می‌خواستم تمام قرآن را از اول تا آخر آن قرائت کنم... تا بالاخره در یکی از تعطیلات تابستان موفق شدم که آنرا کاملاً قرائت کنم.

بدیهی است که قسمت اعظم آیاتی را که قرائت کرده بودم نمی‌فهمیدم! و کسی نیز نبود که برایم شرح دهد. و یا امکان یاری‌اگر رفتن از کسی وجود

نداشت! لکن: این حال در پیگیری و ادامه‌ی کار و ادامه‌ی قرائت قرآن احساس خستگی نمی‌کردم، با اینکه تا پایان قرآن را بارها قرائت کرده بودم و فقط جزیی از آنرا می‌فهمیدم، اما همان اندک نورفراوانی در وجود من برافروخت.

در اثنای این قرائتها، در جاهای معین پیروزی‌هایی برایم حاصل شد، و در نتیجه دلگرمی بیشتر شد و پی در پی هم و متناوباً قرائت را تکرار می‌کردم، و این تکرار چنان زیاد شد که مواضع آیات را در کتاب قرآن نیکو می‌شناختم.

در قصص قرآن به گونه‌ای عام، و در قصه‌ی حضرت موسی بویژه، توفیق برداشت‌هایی برایم حاصل شد، هر جایگاهی را بارها تکرار می‌کردم و در آن به فکر و اندیشه فرو می‌رفتم، تا آنجا که چهره‌ی جادوگران، و مارهای‌شان، و شیخ عصای موسی در برابر چشم ظاهر می‌شد! و می‌رفت و برمی‌گشت، و برای من منظره‌ای نسبتاً فریبنده بود، و من این نمونه‌ها را بارها و بارها و بارها در برابر خود می‌دیدم. و نیز مناظری چون شکافتن دریاها را - **كُلُّ فَرْقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ** - که هر بخشی چون چند کوهی در برابرم جلوه می‌کردند - اما دیدگاه‌های معین از شدت و اهمیت ویژه‌ای در نظرم برخوردار بودند، و برخی از آن جداً بر وجود سنگینی می‌کردند، درست چون طفلی بودم که شیخ زیبایی را در دورترین فراز و با کششی زیبا می‌دیدم، ولی قادر به دسترسی آن نبودم، اما چه کسی قادر است؟! دوباره به خواندن می‌پرداختم و در املاي کلمات می‌اندیشیدم، و مطالعه را بارها و بارها تکرار می‌کردم تا حرکت تازه‌ای در وجودم برانگیخته می‌شد، حرکتی که هر بار عمیقتر و مؤثرتر از بار قبل بود، و لذا بار دیگر آیه را می‌خواندم، که:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ: رَبِّ اِنِّیْ اَنْظُرُ اِلَیْكَ! قَالَ: لَنْ تَرَانِیْ! وَلَکِنِ اَنْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ فَاِنْ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِیْ! فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دُکَّاءً وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا، فَلَمَّا اَفَاقَ قَالَ: سُبْحَانَکَ! تَبَّتْ اِلَیْکَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ»

- چون موسی با هفتاد تن از برگزیدگان قومش در وقت معین به وعدگاه آمدند، خدا با او سخن گفت، و موسی به تقاضای قوم خود عرض

کرد که خدایا! خودت را بر من آشکار نما، که [بی حجاب] جمال ترا دیدار کنم، و خدا در پاسخش فرمود که: مرا ابدأ نخواهی دید ولیکن بدان کوه پنگر که دریایی آیا آن کوه با همه‌ی صلابت خود، به هنگام تجلی نور من برقرار خواهد ماند؟ در آنصورت تو نیز مرا توانی دید. ولی چون نور حق تابید و انوار درخشان، آن کوه را در خود گرفت، کوه از هم ریخت و متلاشی گشت، و موسی بیهوش بر زمین افتاد، و چون بهش آمد، گفت:

— پروردگارا تو برتر از آنی که دیده شوی و جسمی قابل رؤیت باشی، و من نخستین کسی هستم که به ذات بیچون تو ایمان آوردم.

در هر باری که موسی و همراهان به کوه نگرستند، بخشی از کوه فرو ریخت و موسی قدرت پروردگارش را دید، تا دید که او را مکان و قرارگاهی نیست!.. و این چنان بود که گویی به چشم می دیدم و می پنداشتم که صورت لرزش و ویران شدن کوه را می بینم، تا آنجا که گویی موسی را می دیدم که بیهوش و همچون صاعقه زده می افتاد و لحظه‌ای پوشیده در غبار بود و بیدار می شد..

اکنون دقیقاً نمی دانم که چند بار داستان موسی را در قرآن قرائت کردم، لیکن دقیقاً به خاطر می آورم که همچون طفل خردسالی شده بودم و نمی دانم که چند بار بویژه روی سوره‌ی اعراف توقف کردم، اما دقیقاً به خاطر دارم که به دفعات آیات آنرا قرائت کردم و هر بار نیز چنان بودم که گویی برای نخستین بار آنرا می خوانم! و هر بار پس از خواندن آیه چنان بودم که گویی انتظار می کشیدم و یا به لرزه می افتادم و بعد چنان بودم که گویی کوه را می بینم که در جای خود استوار گشته و مرحله‌ی دیدار موسی از خدای خویش به پایان رسیده است.

در خیالم چنین می آمد، حال آنکه من در قرائتهای پیشین دانستم که چنین چیزی حادث نمی شود! اما با این حال با سماجت انتظار می کشیدم و نگران بودم تا زلزله‌ی سختی فراز آید، و کوه را از هم بپاشد، و با علم به اینکه موسی پروردگارش را نمی بیند و آنچه می بیند فقط پرده‌ای است که در برابر چشمش فرو می افتد!

این دوره‌ای از پندارهای کودکی‌ام بود که گذشت، دورانی که درک و بینش من محدود و بسته بود! تا بار دیگر در دوران نوجوانی یعنی در حد فاصل سالهای ۱۳ تا ۱۷ سالگی به کتاب [قرآن] مراجعه کردم، البته در این بار با درکی وسیعتر و باروشی تازه‌تر؛ در این دوره من در جوی از

روحانیت می‌زیستم؛ با اهتمام به حرفه و هنری که در این هنگام بدان مشغول بودم.

در این دوره، من در حالتی از معنویت و اشراق دائمی با پروردگار بسر می‌بردم، و همیشه در عالم پندار و رؤیا می‌زیستم، اما رؤیاهای من در بیداری بودند، رؤیاهایی که زیاد مرا از واقعیت محسوس زمینی بدور نمی‌برد، و از خود بیخود نمی‌ساخت! تازه شعر گفتن آغاز کرده بودم، یا در حقیقت مطالبی را سر هم می‌کردم که می‌پنداشتم شعر است. ولی در حقیقت کلماتی موزون بود بسیار نزدیک به پندارهای کودکان و عواطف کودکان!

تلاوت قرآن سخت مرا تکان می‌داد، آنچنانکه صوفی‌ها در جذبات و نیایش خود دچار هیجان می‌شوند. بویژه چون نوای تلاوت قرآن را با صدای «شیخ محمد رفعت» از رادیو می‌شنیدم چنان شاد می‌شدم که می‌پنداشتم او با روح خویش قرآن را قرائت می‌کند نه با زبانش. صدای قرآن برآستی از اعماق قلبش برمی‌خاست، و لذا در عمق وجود اثر می‌گذاشت و من اثر روحبخش این کلام را با تمام وجود احساس می‌کردم، و می‌پنداشتم که هم‌اکنون این نوای دل‌انگیز را از ملاء اعلی می‌شنوم، و یا گاه چنین بنظر می‌آمد که از زیر و بم صدا طیف‌های نور به حرکت درمی‌آید، و لذا وهم و گمان بر من چیره می‌شد - که طبعاً دلیلی برای آن نداشتیم - و گاه بی‌اختیار به‌خود می‌گفتم که: قرآن اینچنین بر رسول خدا(ص) نازل شد. یعنی با چنین نغمه‌های گیرا و صاف که نور و روشنایی از آن ساطع بود... از سوره‌هایی که تلاوت آن شدیدترین اثر را در قلب من داشت، سوره مریم بود... که هنوز آن اثر آن در وجودم باقی است.

اما بهر حال در این دوره، بالطبع میزان درک و برداشت من، از دوران طفولیت بیشتر بود. و در این دوره نیز هرگز دست از تلاش نمی‌کشیدم و مدت‌های دراز در مورد آیه‌ای اندیشه می‌کردم، همانطور که در دوران طفولیت می‌کردم! و در این ایام، صرف‌نظر از موضوع، هر بخشی از قرآن اثری عمیق و هیجان‌انگیز در من داشت، و قرائت آیات قرآن، و یا شنیدن قرائت آن، مرا از این جهان محدود به عالمی نامحدود منتقل می‌کرد. جهانی که برای من دوست‌داشتنی بود و مهم نبود تا بر من روشن شود که در بیداری بسر می‌برم یا رؤیا، و یا در مرز سحر و جادو!

نوای موسیقی قرآن برای من بی‌مانند بود، یعنی مرا سخت برمی‌انگیخت

و والد و حیران می ساخت، و چنان در امواج نغمات آن فرو می رفتیم، که بسیاری اوقات ابداً متوجه نبودم که به چه چیزی برخورد می کنم، - زیرا بسیاری اوقات غرق در حالت معنوی و در دریای مفاهیم بودم... نمی گویم که من در این هنگام سخنان را درک نمی کردم، بلکه در این هنگام به قسمتی از فرهنگ اسلامی دست یافته بودم و می توانستم کتابهای «عقائد» و «طه حسین» و «مازنی» و «هیگل» را بخوانم و درک کنم.. و توانایی ام به مرحله ای رسیده بود که مفاهیم آیات را در مقیاسی نه چندان کم درک کنم، لکن در این ایام از جهتی سرگرم جذبه ی روحی و حالت خلصه ی روحی و معنوی بودم، و از جهتی به جنبه ی هنری و فنی آیات و جملات قرآن، و از دیگر سو در چگونگی نظم و روش مفاهیم قرآن - با صرف نظر از موضوع آن می اندیشیدم - که اگرچه موضوع دارای قدرتی خارق العاده بود و انعکاس و تأثیر بخصوصی روی من داشت، اما تأثیر و حالت انفعالی از غیر موضوعات در من بیشتر بود.

باید بگویم که در این دوره نیز سوره مریم - با تأثیری ویژه - مرا به خود جلب می کرد و در وجود من کششی بینظیر داشت، تا آنجا که در برابر تلاوت آیات آن قدرت خودداری نداشتم، و حتی اصولاً دوست نداشتم که خود را از اندیشه ی مطالب آن بازدارم!

در این سوره قدرت فوق العاده ای بود بویژه در بخش ولادت پسر برای زکریا، و آفرینش «عیسی» بدون پدر. در این سوره نوای موسیقی شگفتی را می شنیدم که چون با نظم و ترتیب دقیق همراه بود اثر فوق العاده ای در من داشت. و وقتی بر این دو ویژگی قدرت تلاوت شیخ رفعت نیز افزوده می شد تأثیر آن در وجود من بسیار بیشتر و افزونتر می شد، خلاصه این سوره از آغاز تا آخر آن تأثیری بر وجودم داشت که ممکن نیست با لغات و جملات از عهده وصف آن برآیم. یعنی واقعاً تأثیرش چنان بود که هنوز از خاطرم نرفته و لذت آنرا از یاد نمی برم و تأثیر این سوره از آغاز تا فرجام آن هرگز از نظرم زائل نمی گردد... مگر اینکه باید اضافه کنم که در برخی از بخشهای این سوره مواردی بود که تأثیر آن از بقیه ی موارد برآیم بیشتر و شدیدتر بود که از آنجمله نخست همان حروف اول آن است که در آغاز سوره تأثیری شگرف دارد آنچنان تأثیری که در تمام سوره هایی که با حروف آغاز می شوند چنان قدرتی نیست.

گاهی بعضی... که در نوع خود شگفت آور است، و همین امروز، هنگام

تلاوت این شگفتی را بیشتر احساس می‌کنم، بویژه حرف «عین» با ندای مدی که چون تشدید قرائت می‌شود! و سپس آغاز کلام در این سوره، پس از این حروف نیز به همین ترتیب است: «ذِكْرٌ وَحَمَّةٌ رَبِّكَ عَبْدُهُ وَكِرِيًّا». با این جملات جو سحرآمیزی برای من ایجاد می‌شد، آنچنانکه به هنگام تلاوت می‌پنداشتم که وحی تکرار می‌گردد! بویژه با جمله‌ی کوتاه «نَدَاءٌ خَفِيًّا» در آیه‌ی: «إِذْ نَادَىٰ رَبُّهُ نَدَاءً خَفِيًّا» آنگاه عین این ندا در ذهنم تکرار می‌شد که:

«قَالَ: رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا، وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا»

این ندا تمام وجودم را به لرزه درمی‌آورد و سخت مرا برمی‌انگیخت:

«وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا»

در عالم پندار، خودم را می‌دیدم که از دوره بچگی و جوانی گذشتم و اکنون به چنین حالی درآمدم و پوست چهره‌ام چروکیده و موی سر و صورتم کاملاً سپید شده و برف‌پیری بر سر و روی من نشسته است، ارتعاشی را در سراسر اندامم احساس می‌کردم و قدرت مقاومت در برابر آن نداشتم! و در آیه‌ی بعد، یکباره پس از دعوت مستقیم، در اجابت دعوت، پاسخ می‌آمد که:

«يَا زَكَرِيَّا، إِنَّا نَبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ، لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» (مریم: ۷)

با این پیوند و ارتباط پنهانی میان این بنده‌ی صالح و پروردگارش که او را به خود می‌خواند، و جواب او [که برحسب برداشت از جمله] فوراً به پروردگارش داده می‌شد... مرا در خلسه‌ای روحانی فرومی‌برد، و وجودم را در دریایی از انوار سامع غرقه می‌ساخت؛ و آنگاه قدرت خارق‌العاده‌ای را در عالم رؤیا می‌دیدم که می‌گفت:

«كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ، هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ، وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكْ شَيْئًا» و نیز آیه‌ی:

«قَالَ: إِنَّكَ الْأَوَّلُ النَّاسِ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا»

همه‌ی اینها و همه‌ی اینها... در این جو خلسه‌ای در نور! و بویژه در پایان داستان برایم عظیم بود که:

«وَسَلَامٌ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»!! (مریم: ۱۵)

و بالاخره تمام داستان مریم... با قدرت خارق‌العاده‌ای که در کلام

این قصه نهفته است، و با آن تعبیر زیبایی که در تعبیر مطلب با آن موسیقی زیبای کلامش دارد... احساس وحشتی شگفته در من بوجود می آورد، احساسی که بهیچوجه نمی توانم شبیه و مانندی برایش قرار دهم! این جملات مرا وادار به سکوت می کرد: «فَنَّا دَاهَا مِنْ تَحْتِهَا...» و یا به قرائت دیگر: «فَنَّا دَاهَا مِنْ تَحْتِهَا...» قرائت این کلمات بهر دو صورت، یکباره وجودم را به لرزه درمی آورد، و در آن قدرت خارق العاده ای می دیدم... از کلام عیسی برای مردم:

«قَالَ: اِنِّي عَبْدُ اللَّهِ، آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا...»

و بار دیگر در پایان قصه:

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ، يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ امُوتُ، وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا!»

در چنین احوالی از بهره هنری مطالب نیز بی نصیب نبودم، و در اختلاف این دو پایان و ختام: «سلام علیه» و «السلام علی...» در اینجا: «سلام» و در اینجا «السلام» در این هنگام به من چنین الهام می شد که این نوع بیان به جهت دادن اهمیتی ویژه به «عیسی» است. که یعنی درجات او برتر از مقام و موقعیت یحیی و والایر از اوست!

و نیز با وجود لذت از جنبه ی هنری قرآن بهره جویی از موسیقی کلام را نیز غافل نبودم بویژه در پایان قصه ی عیسی، در سخن پروردگار بزرگت که:

«ذَلِكَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ قَالَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ»

و نیز آیات شش گانه ای که قرائت می کنند، بدان ترتیب که یکباره در محل و موضع شان اختلاف روایت دارند، یکبار تمام سوره را چه پیش از این آیات و چه پس از آیات می خواندم تا به آیاتی که به یاء مددود (کشیده) می رسید ختم می شد مثل: «... يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» و یا به همزه ی مفتوحه ختم می شد: «وَلَمْ تَكْ شَيْئًا» که به جز این هفت آیه از تمام سوره (به استثنای حروف آغازین کَهَيِّعَصْ) چنان تأثیری در من ایجاد کرده است که هرگز زائل نمی گردد، به سبب سرگرمی بسیار زیادی که از ناحیه ی هنر و معنوی برام ایجاد می شد، می گویشدم تا جهت بهره وری از این دو جهت از دقت نظریه جانب موارد مهم که شایسته ی دقت و توجه بودند دوری کنم، بدان بهانه که این کشش های مربوط به مواردی خارج از سیاق قصه

است. و آن بیان الهی است در رابطه بدین حقیقت که برخی از شبهه-انگیزان در حقیقت وجود عیسی بن مریم تردید و شبهه‌ای ایجاد می‌کنند... تا بالاخره دوران تعلیق و گوشه زدن قصه و تصمیم و بیان الهی در این مورد پایان می‌رسد و قصه به روایت زندگی عده‌ی دیگری از پیامبران برمی‌گردد، و آنگاه قصه به همان روال نخستین که از آغاز «سوره آغاز» کرده است برمی‌گردد:

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا..»

آنچه بیشتر از این سوره مرا برمی‌انگیخت این دو آیه بود:

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ، وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا، وَ كَانَ يَامُرُ اَهْلَهٗ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهٖ مَرْضِيًّا.» ۱

اکنون دقیقاً به خاطر ندارم که تأثیر فوق‌العاده‌ی این دو آیه در وجود من، از نظر معنا و مفهوم آن بوده و یا موارد دیگر... اما می‌دانم که نسب رسول خدا به اسماعیل از مواردی بود که آنروز مرا بخود مشغول می‌داشت، و بویژه انکار نبوت اسماعیل از سوی اهل کتاب و انکار خانوادگی اسماعیل از سوی آنان، یکی از فرازهای این توجه بود!

و نیز تأثیر عمیق این آیات را در آنروز بیاد دارم:

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا. لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا اِذَا، تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَشَقُّ الْاَرْضُ وَ تَخْرُجُ الْجِبَالُ هَدًا، اَنْ دَعَا لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا.» ۲

و سپس این آیه «اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا...» ۳

این آیه بشدت توجه مرا برمی‌انگیخت و حس کنجکاوی را بشدت تحریک می‌کرد که مثلاً این «نمیم» در اینجا نباید این روزی و نعمت قابل لمس و محسوس باشد بلکه باید همان «ود» باشد... «الود» «من الرحمان» - ود - از رحمان. و در این دو جو روانی و معنوی که من در آن بسر می‌بردم برای من موقعیت ویژه‌ای ایجاد کرده بود.

یکی دیگر از این آیاتی که غنای هنری و فنی آن، مرا بدان غایتی که خواستار بودم می‌رساند آیه:

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُ مِنْ قَرْنٍ، هَلْ تُجِئُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا».

.. با وجودی که در این ایام جز به صورتی محدود و در میزانی اندک از مفهوم «رکز» بیشتر درک نمی‌کردم، بلکه از این کلمه صورت گوینده‌ای در آن تأثرهای قدیمی در ذهنم جلوه‌گر می‌شد که در پایان داستان بدنبال حادثه‌ای می‌گشت تا پند و عبرتی به شنوندگان بدهد... در آن تأثرهایی که از آثار و علائم این قرن‌ها خالی بود... سپس در همان حالت سکوت مطلق این پرسش در درونم نجوا می‌کرد که: صدای گنگی می‌گفت:

«هَلْ تُجِئُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ، أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا»

— آیا دیدگان تو حتی يك تن از آنان را خواهد دید؟ و یا تا ابد کمترین صدائی از آنان خواهی شنید و همان سکوت جواب منفی می‌داد و پرده پایین می‌افتاد...

در این دوران سوره‌های دیگری از قرآن به همان شدت — اما نه از نظر موضوعی — مرا بخود جلب می‌کرد، اما این کشش‌ها گونه‌گونه و مربوط به بیشتر سوره‌های قرآن بود [حرفهایی نظیر یاء (ی) مندوده و یا واو کشیده (مندوده) و نیز میم و نون کشیده برایم شگفت‌آور بود] از جمله‌ی این سوره‌ها سوره «طه» و سوره «فرقان» و سوره «ص» و سوره «الفتح» و سوره «ق» و سوره «نجم» و سوره «قمر».. بود که سوره «النجم» موقعیت ویژه‌ای در ضمیر و وجدان من داشت و پس از سوره «مریم» این سوره از جهت «غنا»ی موسیقی در وجودم جاذبه‌ای اصیل داشت.

ولیکن در این آیه از سوره «قمر»: «فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْفِيرٍ» روحی وجود داشت که بارها در آن غرق شدم و از زیبایی و عمق آن واله و حیران ماندم! چقدر زیبا بود!

«فَفَتْحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَرٍ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا، فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْفِيرٍ».

صورت حسی جمله درمورد آب است، همان آبی که از آسمان فرو — ریخت، و آبی که از زمین بیرون می‌آید... که چون آب از آسمان فروریزد آنرا لمس می‌کنی، و یا آبی که از چشمه‌ای بیرون زند قابل لمس است... تقدیر و اندازه در همین برد محدود است، همچنانکه جرعه‌ای پس از برخورد سیم مثبت و سیم منفی برق حاصل گردد... که در اینجا دیگر آنچه می‌بینی

جرقه نیست، بلکه این نیرو و توان است: «بقدر قدر»! و در جریان آب نیز در مرحله‌ی لمسی متوقف نمی‌شود و پس از ریختن و جاری شدن آب اشاره‌ای است به «امر قدقدر»!

دوره جوانی نیز با همه‌ی سرمستی‌ها و خلسه‌های روانی و با تمام سرگرمی‌ها و دل‌دادگی هنری و فنی به پایان رسید.

در دوران آغازین جوانی که حرکات گوناگونی رو به جلو وجود داشت، از جمله جو رویارویی و خلسه‌های روانی و معنوی، و موسیقی نغمه‌ها و زیبایی‌های هنری... در آن دوره که آگاهی کامل ذهنی وجود داشت، و گفتگوهای رویارویی و جستجو در اندیشه‌ها و افکار مجرد و مفاهیم کلی... بر وجود حاکم بود، دورانی که اشیاء را فقط در صورت محسوس آن نمی‌بینی، بلکه آنچه می‌بینی تبلور اندیشه است و فکر، که در مفهوم کلی متصور می‌گردند!

در این دوره من در دانشگاه تحصیل می‌کردم، و برغم اینکه رشته‌ی تحصیل من ادبیات انگلیسی بود، - رشته‌ای که مرا وامی‌داشت تا در جو ادبی و هنری بسر برم و در دنیای موسیقی و احلام.. زندگی کنم - اما من در این دوره از سنم از پندها و برداشتهای قبلی بهره می‌جستم! همچنانکه از پیش به حساب خودم سرگرم کار هنری بودم، یعنی در این دوره نیز نه براساس محاسبات درسی و یا باتوجه به رشته‌ی ویژه تحصیلی، بلکه بیشتر اوقاتم را در درسهای ثانوی و در بخش علمی صرف می‌کردم، بررسی‌های علمی نه بگونه‌ای ادبی!

تا بالاخره دریافتم من با فعالیت ویژه بیشتر به کار فلسفه سرگرم و زیاد در جو درس دانشکده نیستم، و اگر با دانشکده سروکاری است فقط در همان حدی است که به فلسفه مربوط است، یعنی در برخی از واحدهای درسی و یا برخی درسها که خود فلسفه است، یا در ارتباط با فلسفه است. در این دوره بیشتر با قرآن خلوت می‌کردم و در لابلای قرآن در گفتگوها و فرامین پروردگار سبحان به جستجو و بحث و گفتگو می‌پرداختم، و جملات قرآن را با اندیشه‌های تحریف شده‌ی یهود و نصارا به مقایسه می‌گرفتم، و یا این گفته‌ها را با «نیروانا»ی هندی می‌سنجیدم، و حتی با پندارهای ادیان بت‌پرستی از قبیل فرامین خدایان فراغنه اساطیر یونان، تا اساطیر ایرانیان... بودایی‌ها و دیگر ادیان به مقایسه می‌گرفتم. چنین درمی‌یافتم که برداشتهای من از این فرامین و احکام هرگز چنان

نبود. که امروز از آن برداشت می‌کنم، این افکار امروزه، حال صرف نظر از درست بودن و یا نادرست بودن آن، سطحی بودن و یا عمیق بودن آن، خیلی با گذشته فرق داشت. بلکه اصولاً چیزی دیگر بود، و آنچه که آنروزها در آن گوشه‌گیری با قرآن بیشتر مرا بخود مشغول می‌کرد خدا بود و صفات آن.. که آیا تصور خدا ممکن است؟ آیا ممکن است دریافت که فرامین او در گستره‌ی هستی چگونه اجرا می‌شود؟ و آیا هیمنه و قدرت و سلطه‌ی او بر تمام کون هستی قابل درک و تصور است؟.. آیا می‌توان این قدرت را در الفاظ گنجانند و یا در اندیشه تصور کرد؟

سپس.. این مخلوق بشر... یعنی، او چیست؟.. حدود آن کدام است؟ نقش او چیست؟ ارزش و قیمت او در این کون و هستی چیست؟

سپس...

نیکی و بدی.. زیبایی و زشتی.. آیا ارزشی مطلق و یا نسبی است؟ آیا پایه‌ها و اصول اسلامی از آن جهت برتراند که خداوند آنها را واجب گردانده و آنها را برتر نامیده است؟ یا برتری در ذات آن است؟ مقیاس این برتری کدام است؟ آیا در قرآن مقیاسی وجود دارد که این اصول را با آن مقیاس بسنجیم؟ و آن مقیاس کدام است؟ و از چه ساخته شده و که آنرا ساخته است؟ و چه کسی حق دارد که مقیاس و اندازه‌ای بر این اصول وضع کند؟... و زندگی دیگر... ضرورت آن؟ آیا برایش نقش معینی است که به زندگی این جهان بازمی‌گردد؟ آیا این [جهان واپسین] بطور کامل فقط محل قصاص ربانی است یا جزای عادلانه؟

و عبادات... آیا بدان سبب انجام می‌شود که پروردگار واجب گردانده است؟ یا عبادت و عبادتگزاری امری فطری است و جزو نیاز فطرت بشری است، حتی اگر خداوند بدان فرمان نمی‌داد؟

وحی... چیست؟ و چگونه صورت می‌گیرد؟ کدام عضو و جهازی در این کیان و هستی بشری آنرا دریافت می‌دارد؟ و این جهاز پنهانی در کجای هستی بشر پنهان شده است؟ و آیا مکان معینی در وجود انسان برای آن هست؟ یا چگونه عمل می‌کند؟.. چگونه برداشت می‌کند؟... چگونه آگاهی می‌یابد؟

تا آخر این امور، که بعدها دریافتم، دانشمندان علم کلام در این موارد بسیار اندیشیدند و در آن غور و بررسیها کردند و اینکه در بیشتر اوقات می‌گویند که کلام آدم را سیر نمی‌کند و فربه نمی‌سازد را بعدها

دانستم، که این جمله در صورت تجرید صرف آن تجلی اندیشه‌ی روشنگر است، که یعنی اموری هستند که درخور از بین بردن تلاش و جهد فراوان نیستند!

حقیقت این است که حتی در یکی از این امور نیز با آن روح شك و تردید فلاسفه وارد نشدم، و آن کراهت فلاسفه را هرگز احساس نکردم، بلکه با دقت و تأمل بیشتر بدان نزدیک می‌شدم، تا اندیشه‌های تنگ‌نظرانه را از اندیشه‌های بیطرفانه و اندیشه‌های ذهنی را که در عالم مجرد بسر می‌برد نه در عالم محسوس با اندیشه‌های سازنده تمیز بدهم..

تا بالاخره این دوره نیز گذشت و من دوباره به قرآن برگشتم با دیدی نو.. بار دیگر هنر و جنبه‌ی فنی؟

★ ★ ★

بلی! اما از نوعی دیگر، و در پهنه‌ای تازه و نو!

در این ضمن برادرِ ما کتاب «التصویر فنی فی القرآن» را منتشر کرد و در آن کتاب برخی جوانب فنی قرآن را به بحث کشید، و همین بحث او سخت مرا به شور و شوق انداخت، و یکباره به حرکتی ناگهانی واداشت.. و دوباره تمام آن زندگی پیشین را که با قرآن و با جو هنری آن داشتم در من زنده گرداند، و یا لاقلاً اسباب و علل تأثیر پیشین را بر من روشن ساخت، و برای من تفسیر کرد، و مسایلی را بر من روشن ساخت که از پیش به کنه آن دست نمی‌یافتم.. و بالاخره کلید زیباییهای فنی قرآن را در راه درك تعابیر آن در كف من گذاشت، که این بار با اشتیاقی بیشتر و اطلاعاتی افزون‌تر به قرآن مراجعه کردم..

می‌توانم بگویم که این بار تأثیر هنری برای من در حد آگاهی لازم بود، یعنی این تأثیر از آن تأثیر مبهمی که از پیش داشتم جدا بود، تأثیر مبهمی که پیش از این روح مرا از هر سو دچار خلسه کرده بود! اینك پخته شده و به يك تشنگی واقعی بدل شده بود.

وقتی کلیدها در دستت باشند.. و رو به‌سوی درهایی داشته باشی که از پیش برای گشودن آنها رفته باشی و مایوس برگشته باشی، و قادر به گشودن قفلها نشده باشی، و اینك با قفلهایی که توانایی گشودن دارند و با تجربه‌ای که از شکست پیشین اندوخته داری رو بدان درها نهی، در

اینجا برخورداری تو از امکانات چنان زیاد خواهد بود که حتی تصور آن دهشت‌آفرین است، و سرمایه‌ای که از آن برخواهی گرفت، ترسناک است! به بهره‌جویی تازه از قرآن بازگشتم، در پناه این نور تابنده‌ای که تازه بر من آشکار شد! اگرچه امروز نمی‌توانم بگویم که چه عاملی گامهای مرا در مصاحبت با قرآن محکم و استوار نگاه می‌داشت، و یا اگر این توجه به کتاب «التصویر» برایم پیش نمی‌آمد و این کمک توجه شدید را در من ایجاد نمی‌کرد چه می‌شد؟ و یا بدرستی نمی‌توانم بگویم که آیا این کتاب گامهای مرا در این راه استوار کرده است یا نه؟ ولیکن شك نیست که کتاب «التصویر» حرکت گسترده‌ای در من ایجاد کرد، و مرا در توجه به دقایق قرآن یاریها داد، یاریهایی که بدون این کتاب، دسترسی بدان ممکن نبود...

★ ★ ★

با کتابهای دیگری که از سوی برادرم به چاپ رسید، گردش تازه‌ای در جهان قرآن برایم آغاز شد، بویژه کتاب «عدالت اجتماعی» در این راه مرا سخت برانگیخت.

اگرچه داستان «عدالت اجتماعی در اسلام» برای من بحثی تازه نبود، و در احساس و اندیشه‌ام وجود داشت، و من از قبل در بحثهایی که از این ایمان روشنگر با کمونیستها داشتم، با دلایلی که از قرآن به یاد داشتم به آنها می‌گفتم که: اسلام نظامی برتر است، زیرا در بخش اقتصاد عدالتی ارزانی می‌دارد که امروزه کمونیستها آنها را به خود منحصر می‌دانند، حال آنکه انحصار آن جز درخور اسلام نیست، با توجه به اینکه اسلام علاوه بر این، انسان را از کیان معنوی و اصیل خود جدا نمی‌سازد، بلکه در آن واحد هم جهت معنوی حیات را بر انسان ارزانی می‌دارد، و هم جانب مادی را دقیقاً رعایت می‌کند، یعنی نه از این غافل می‌ماند و نه از آن بی‌توجه می‌گذرد... لکن این موضوع در کتاب «العدالة» بسط کافی داده شده بود و جهات مختلف آن روشن شده بود، گرچه من از قبل در کل آن اندیشیده بودم و از پیش به چنین برداشتی رسیده بودم اما اینجا وضوح بیشتر و بررسی کاملتری می‌یافتم. یعنی به حق این کتاب، اندیشه‌ی «توازن» در اسلام بود که جهات دقیق اقتصادی را روشن می‌کرد. مطلب غامض و پیچیده‌ای که از پیش مرا بخود مشغول کرده بود. بحثهایی بود که با مخالفین اسلام در مورد روح و جسم و روح و ماده، و جهات اقتصادی، یا جهات خلقی و انسانی داشتم.

تا بالاخره تصادفی روی داد و من در مدرسه‌ی عالی تربیتی فروید به بحث و مجادله با روشنفکران روانشناس کشیده شدم، و این بحث‌ها روزها ادامه پیدا کرد، تا بالاخره به آیین مسیحیت و گذشت و فرو خوردن خشم کشیده شد، و اینکه در آیین مسیحیت دفاع را واجب نکردند و گفتند: «اگر بر گونه‌ات سیلی زنند گونه‌ی دیگری را پیش‌آر» - که خود نفی دفاع است که فطری انسان است، - و گذشت بیش از حد مسیحیت مطرح شد و در برابر مبالغه‌ی جنسی فروید که آزادی از هرگونه قید و شرط است قرار گرفت و... آنگاه بینش اسلام که نقطه‌ای میان آندوست، و بر پایگاه فطرت تکیه دارد، و آنچه را که کنیسه نفی می‌کند، اسلام تأیید نمی‌کند، و از سویی نیز انسان را از هر بندی آزاد نمی‌گذارد، و چون فروید انسان را رها یافته از هر قیدی تصور نمی‌کند... و لذا این امر سبب شد که در این مورد نیز توجهی سریع و گذرا بر قرآن بیفکنیم و اندیشه‌ی قرآن را در این مورد بدانم.

اما کتاب عدالت اجتماعی اصل «توازن» را به خوبی نشان داد، و آنرا به صورت اصلی از اصول اسلام معرفی کرد، و چنان این اصل را روشن و مشخص کرد که پیش از آن هرگز در تصور و اندیشه‌ام نگذشته بود، و لذا خود نیز مستقلاً به قرآن برگشتم و در همین مورد دوباره به جستجو پرداختم، البته با روش و خط ویژه‌ای که خودم بدان توجه داشتم و آن خط نیز درسهای روانشناسی بود.

با بینش و ترتیب تازه‌ای به درسهای قرآن بازگشتم... درسهایی در جهت بیان نظر اسلام در مورد وجود انسان!

بیاد دارم که افکار و اندیشه‌ی سخیف فروید روزی بر من بزرگ و عظیم جلوه کرده بود، البته با برداشت دانشجویان مدرسه‌ی عالی تربیت که من از آنها شنیده بودم، آنها عقیده‌ی فروید را چنان جزمی و قاطع بیان می‌کردند که گویی وحی منزل است، و هیچگونه بحث و مناقشه‌ای بر آن لازم نیست، برآستی از خودم متنفر شدم، که چهره‌ی روشن و آشکار حقیقت در دست ماست، آنرا فرومی‌نهیم و به‌جای آن به این حرفهای سخیف رو می‌کنیم، و آرزو کردم که ای‌کاش روزی انسان بتواند که این نظریات برجسته و روشن را عرضه کند، که بافتی جدا از تمام آن مسائلی دارد که روزی در اندیشه‌ی ما متبلور شد و آنرا بزرگ و عظیم یافتیم... ولیکن موضوعی که همیشه مرا بخود سرگرم می‌داشت و قادر نبودم که از اندیشه‌ی

آن فارغ شوم همان کتاب عدالت اجتماعی بود که نقطه‌ی تحولی در اندیشه‌ی من بشمار می‌آمد...

اندوخته‌ها و بافتهای گوناگون در ذهن من شروع به گرد آمدن نمودند، و در پیرامون هسته‌ی معینی جمع شدند، که محدود و روشن بود... و آن هسته‌ای که محور اندیشه‌ی من قرار گرفت، چیزی جز همان «توازن» نبود.

شروع به درس آموختن از قرآن نمودم، و با جستجوی بسیار در پیرامون این بافت، بالاخره شواهد و نشانه‌های تازه‌ای درمورد اصل «توازن» در اصول و پایه‌ی اسلام یافتم.

علیرغم اینکه در این هنگام ابدأ در اندیشه‌ی نگاشتن مطلب و یا بوجود آوردن تألیف نبودم، و از کسانی نیز نبودم که خواسته باشم درمورد آیین اسلام بطور کلی چیزی به صورت تألیف بر جامعه عرضه کنم... بهر حال اندیشه‌ام جداً مرا به خود مشغول می‌داشت.. تا بالاخره این نیرو مرا به سوی تألیف کتاب نخست، یعنی «انسان بین مادیگری و اسلام» کشاند.

★ ★ ★

و این اندک مرا اقناع نساخت و به مصاحبت با قرآن ادامه دادم تا بالاخره سوژه‌ی دیگری برایم حاصل شد...

دیگر فراغت پیدا کردم - یا لاقلاً بدین ترتیب شروع شد - که از رسم يك خط طولانی برای نگرش در وجود انسانی بهره‌مزم...

نگرش تازه‌ای را آغاز کردم... نگرشی که بذرش به هنگام نگارش کتاب «انسان بین مادیگری و اسلام» پاشیده شده بود..

این قرآن برنامه‌ی زندگی تمام انسانهاست.. و راه‌هایی ما تنها براساس این برنامه ممکن است، پس بر ماست که این برنامه‌ها را از کل اندیشه‌های سازنده‌ی این کتاب بیرون کشیم..

لذا برادرم پیش از این از روش «عدالت اجتماعی در اسلام» سخن گفت، و من از بقیه‌ی روشهایی که مجموعه‌ی آن برنامه‌ی زندگی را می‌سازد بحث می‌کنم.

با این قصد شروع کردم، اما بی‌آنکه برنامه‌ی معین و قصد مشخصی داشته باشم، نخست «روش تربیتی اسلام» پیش آمد و پس از آن «برنامه‌ی هنری اسلام» و سپس «دگرگونی و ثبات در حیات انسانی» که باشند مجموعه‌ی این مسوده‌ها «برنامه‌ای در جهت درسهای اجتماعی اسلام» گردد. برنامه‌ای

مربوط به جهات ثابت و یا متغیر زندگی انسان..

در این راه نیز ضمن فعالیت بدون قصد معین.. این درسها از نهادم می‌جوشید و آنگاه راه خود را به‌سوی کتاب پیش می‌گرفت و مسیر خود را می‌گشود..

پس مصاحبت و همراهی با قرآن در این دوران طولانی در حقیقت نقبی بود، جهت پی بردن به برنامه‌هایی که از مجموع آن برنامه‌ی حیات شکل می‌گیرد و ساخته می‌شود.

★ ★ ★

مورد مهم دیگری... از ذات همین توجه و نگرش سرچشمه گرفت ولیکن صورت آن تعبیر ویژه‌ای یافت.. و مرا به مصاحبت تازه‌ای با کتاب قرآن واداشت.. و آن مورد مهم نیز، پی بردن و یا توجه کردن به همین جاهلیت و نادانی است که توده‌ی مردم اکنون در آن وضع بسر می‌برند... جاهلیت قر بیستم!

البته جستجو در بحث مفصل قرآن جهت یافتن «برنامه‌ی حیات» در مورد اقتصاد، جامعه، تربیت و روانشناسی، و هنر و اندیشه... شک نیست که خود به خود به این برداشت منجر می‌گردد. توده‌ی مردم از هر جهت در جاهلیت مطلق بسر می‌برند، جاهلیتی که بحث آن برتر و گسترده‌تر از این است که در این مورد کوتاه بیان شود.. و سبب اصیل‌زاده شدن این جاهلیت نیز همان بریدن پیروان اسلام از منبع وحی الهی است، و تفییر مسیر برنامه‌ی زندگی از خواست و اقتضای الهی است.

شک نیست که اصول جاهلیت در ذات خود به همین رد کردن و سر باز زدن از برنامه‌ی الهی متکی است و عدم بهره‌وری از این اصول در تحکیم حیات بشری...

و از اینجا این حرکت تازه همگام با قرآن آغاز گردید.. جریان جستجو از ماهیت و اصل جاهلیت، جاهلیتی که جوهر آن در نقطه‌ی مقابل حقیقت اسلام قرار دارد... سپس بررسی چگونگی جاهلیت و مشخصات آن در تاریخ که در نهایت به جاهلیت قرن بیستم منتهی می‌گردد.. و تنها درسی که درمان‌کننده‌ی این جاهلیت است همان درسهای اسلام و به عبارت ساده بازگشت به اسلام است.

★ ★ ★

پس در بند این اندیشه گرفتار بودم، و دوران این وابستگی سالها

به طول انجامید... و در بیشتر ایام این دوران من و کتاب تنها بودیم و جز ما کسی نبود.. و شك نیست که در نزد من چیزی دوست داشتنی تر از این کتاب نیز وجود نداشت! با این کتاب گوشه می گرفتم، و برای تلاوت با آن خلوت می کردم، با دقت و حوصله آیاتش را از بر می کردم، و یا در گوشه ای تنها در آیاتش دقیق می شدم و با آن بحث و گفتگو می کردم، و در گوشه ای تنهایی کتاب را عبادت می کردم، و از او پند می آموختم، با او تنها می ماندم تا از فشار بندهایی که گسترده ی وسیع زندگی را محدود کرده است، برهم، و در میدانگاه وسیع الهی به پرواز درآیم و با کتاب خدا... میل برادری و اخوت هر روز در من افزونتر می شد.. بویژه علاقه به برادری که با ما در يك سنگر مقام داشت و برای ما درسهای همسانی را از قرآن راهنما بود...

بالاخره این مهم را با تمام سنگینی آن، با علاقه پذیرفتم... قبلا با وجود پیگیری فراوان بهر حال نگرش من از قرآن در حدی محدود و از زوایای تنگ و وابسته به علاقه ی شخصی و علاقه ی قلبی بود، مثلا قرآن را از زاویه مسائل روانشناسی، تربیتی، و یا زاویه ی هنری و الی آخر... می نگریستم، ولی قرآن که کتابی شامل و فراگیر است، مرا فرمان می داد که فقط به بخشی ویژه رو نکنم، و به بخشی بریده و جدا نیندیشم، زیرا کسی را که عملا به بررسی قرآن کمر بندد نیازی بسدین تعرض نیست. درست در همین هنگام کتاب «فی ظلال القرآن» نیز از چاپ خارج شد، و برادرم با اصرار مرا در این کتاب به برخورد با مواردی واداشت که قبلا در خط اندیشه ی من نبود و چنان برخوردی نسبت بدان نداشتم..

در خلال این درسها گردش جدیدی در دنیای قرآن آغاز شد.. سیر در جهانی که برای من بسیار تازه بود، اگرچه سزااست که بگویم این دنیا از بدیهیات جهان قرآن بود، ولی ای چه بسا بدیهیاتی که انسان را از حقیقت آن آگاهی و اطلاعی نیست، و باید عملا با آن تمرین و هماهنگی کند، تا حقیقت آنرا دریابد و یا به سببی از اسباب، از خواب گران بیدار گردد! من پیش از آن درسهایی از زوایای محدود اندیشه ام از قرآن آموختم، و با هربار خواندن و اندیشیدن نتایج محدودی از آن بیرون کشیدم، زیرا که این آیین اعجازگر، که کتابش قرآن است، برای درس آموختن از هر زاویه ای دارای عمق و ژرفایی ترسناک است.

در برنامه ی اقتصادی پهنه ی ترس آوری دارد، و در روش تربیتی

گرائش ناپیدا ، در نگرش به وجود انسانی دارای قدرتی غول آساست... در برنامه‌ی اخلاقی، در نظام خانواده، در برنامه‌های سیاسی، و همچنین و همچنین.. در هر زمینه‌ای واجد قدرتی عظیم و بی‌تظیر است.. تا آنجا که برنامه‌های ساخت بشر در برابرش کوتوله‌ای نزار و حقیر است، برنامه‌ای که برتر از آن است تا کیان و شخصیتش مسخ گردد... و این واقعیت در برابر دیدگانم از بدیهیات جلوه کرد و در شمار مسلمات غیر- قابل تردید درآمد.

در ذهنم صورتی را مجسم می‌کردم، شکل دایره‌ای با مرکز و محیط، که در مرکز آن بطور پی‌هم و بردیف غولهایی عظیم قرار گرفته‌اند، که سرهاشان رو به محیط دایره است، هر یک از این غولها مساحتی از دایره را اشغال می‌کنند، و این در حقیقت الگوی همین برنامه‌ی سیاسی واجتماعی و اقتصادی و... است که همه در حجم و اندازه مساوی‌اند، و در راه و جهات همانند و شبیه‌اند، آنچنانکه از هر زاویه‌ای به این دایره بنگریدی یکی از همین هیولاها را همشکل و همسان را خواهید دید.

ولی در اثنای این درسها یکباره مطلب تازه‌ای بر من آشکار شد.. که سزااست در زمره امر مسلمی از جمله‌ی مسلمات باشد.. ولیکن به حق در این اندیشه نبودم که آنرا بیان کنم. چون می‌خواستم که پیش از هر چیز، حقیقت آن بر خودم روشن گردد... اما بیکباره به سوی آن کشیده شدم.. چنانکه از پیش، یعنی از هنگامی که با این کتاب مصادف شدم چنین وضعیتی ناگهانی برای من پیش آمد.

این تنها قدرت بیکرانی است که پیوسته و مجتمع است.. ظاهر و صورت را پر می‌کند.. تمام مساحت را در خود می‌گیرد.. و این آن عمالقه‌ای نیست که چنانکه از پیش دیدیم جدایی بیافریند، بلکه از آنچه که از پیش دیدیم کاملاً جدا و متمایز است، یعنی در مرزی واقعاً جداست.

تنها قدرت فوق‌العاده و فراگیر است که کسی قادر نیست تا قطعه‌ای از آن جدا کند، و مثلاً بگوید که: این سیاست است، یا آن اقتصاد است، و این تربیت است و آن هنر است. این ایمان و آن ایدئولوژی، و این یک شریعت و قانون!

بلکه به صرف ضرورت بحث علمی یا عقلی است که برای ما فاصله

۱- عمالقه خانوادگی بودند حاکم بر فلسطین که از فلسطین جنوبی بر بخش عبرانی حمله کردند و از نظر قدرت به غول تشبیه می‌شوند.

را ایجاب می‌کند، و این مرزها را در میان ما برپا می‌دارد، که مثلاً بگوییم: این هبات است. و آنک معاملات، برابر فقه اسلامی. و بالاخره روشن کنیم که اقتصاد چیست و سیاست کدام است و اجتماع چگونه باید باشد.. و الخ که اینها چیزی تازه و مربوط به اندیشه‌ی ماست.

وگرنه در حقیقت چنین فاصله‌ای وجود ندارد!

بلکه قرآن کتابی واحد و فراگیر است که تمام این موارد، در آن باهم است، و همراهی و پیوستگی در آن کامل است و امکان ندارد که چیزی از آن را از چیزی دیگر جدا ساخت، همچنان که هرگز نمی‌توان بخشی از اجزای وجود انسان را از دیگر اعضا جدا ساخت و آن به‌زندگی ادامه دهد، بلکه تنها به‌حسب ضرورت بحث علمی چنین تقسیمی را می‌پذیریم!

همچنانکه صحیح این است که درمورد جسم بگوییم که: این دست است و این بازو، و این چشم و آنک دندان و... و اما با پیوند محکم بهم پیوسته‌اند و علیرغم جدایی ظاهری‌شان ارتباطی ناگسستنی دارند. و از جسم زنده جدایی ناپذیراند و جدا کردن هر عضو در همان لحظه‌ی جدایی به مرگ آن عضو منجر می‌گردد.

در مکتب اسلام نیز همبستگی‌هایی است که همه‌ی اعضا را گرد هم می‌آورد... و خونی است که تمام اجزاء و اندام را درمی‌نوردد... و رشته‌هایی است که همه را بهم مربوط می‌سازد، و به هر بخشی احساس می‌بخشد، و با احساس ویژه هر چیزی را به جزء دیگر مربوط می‌سازد. قرآن چنین است! و نمونه‌ی اعلای آن پروردگار است.

تنها کتاب شامل و فراگیر است!

صحیح است که گفته شود: این آیه درمورد احکام است، این آیه در مورد تنظیم روابط خانواده است. و این آیه از نعمت خدا درمورد انسان سخن می‌راند، و آن آیه احساس و اندیشه را به تدبیر در آیات خدا، و در مورد اکون و هستی متوجه می‌سازد.. که البته همه‌ی این حرفها حق است و تردیدی در آن نیست..

اما اگر قرآن را نیکو و دقیق بخوانی، و در مصاحبت این درسها به اندیشه و تدبیرپردازی آنچنانکه من به آن اندیشیدم... هرگز چیزی از تمام سخنان قرآن را جدا از موارد دیگر نمی‌یابی آنچنانکه آنها وابسته بهم و چون یک هستی مستقل و واحد می‌نگری، و هرگونه جدانگری را جز بسته

به ضرورت بحث علمی نخواهی یافت.

شاخه‌هایی هستند که بهم پیوسته و مرتبط‌اند، پیوند واحدی همی آنها را دربر می‌گیرد... روش و ترتیب واحدی است که همه را شامل می‌گردد... و این است آن قرآن حقیقی...

چه تازه و نو و بدیع است - لااقل در اندیشه و احساس من - در صورتیکه سزاست که این درسها با همان طراوت و زیبایی‌اش برای همه باشد. و چه بسیار که در طول مصاحبت خودم با قرآن یکباره دچار شگفتی شدم، درست مثل طفلی که همه‌ی مسائل یکباره در پیرامونش جمع می‌شوند، تا شکل یگانه و فراگیری از شادمانی بر او عرضه کنند.

حتی آن آگاهیه‌های کودکان، آن سرمستی‌های دوران نوجوانی، آن هنر قابل لمس... حتی گفتگو در مورد عقل مجرد... تا درسهای «انسانی» از اقتصاد و اجتماع و روانشناسی و تربیت و هنر... همه‌ی آنها ممکن است که هم‌اکنون بازگردد... اما بدانجهت برمی‌گردد تا در مسیری واحد و مکانی یکتا و یگانه جای خود را احراز کند و مسیر خود را پیماید، نه بصورت اجزایی پراکنده و جدا. در این دوره از زندگی‌ام، این بازگشت روشن و درخشان و عمیق و در عین حال دقیق خواهد بود.

★ ★ ★

این داستان زندگی دراز و طولانی من با قرآن است! که صفحات آینده خلاصه‌ای از این داستان طولانی را دربر خواهد داشت...
گامهای آن... در راه بازگشت است...

بازگشت به آن، بی‌آنکه خواننده را قانع کند به‌خود نمی‌گذارد، بلکه به خواننده غناء و بی‌نیازی می‌بخشد... یعنی بی‌نیازی... هرگز برای کسی که بر اساس قرآن و به‌نحوی شایسته و به همان صورتی که در «فی ظلال القرآن» آمده است زندگی کند، لغزشی نخواهد بود... برای کسی که از چنین کتابی بی‌نیازی آموزد، مشکلی نخواهد بود. اما بهر حال من گمان ندارم که این صفحات چیزی بیشتر از کلید-هایی برای خواننده باشد... که راه تدبیر و اندیشه را در قرآن بر روی خوانندگان بگشاید.

که در این راه جز از سوی پروردگار توفیقی نیست، پس بر او پناه می‌بریم و از او یاری می‌طلبیم و به درگاه او عذر پوزش داریم.

قرآن

مکی، و مدنی

از طبیعت حال شناخته می‌شود که در قرآن، کدام سوره‌ها مکی و کدام سوره‌ها مدنی‌اند، یعنی برحسب موقعیت زمانی کدام سوره‌ها در مکه و کدام سوره‌ها در مدینه نازل شده‌اند.

ولیکن در میان سوره‌ها نیز آیاتی ویژه وجود دارند، که در بدایت امر نظر ما را به‌خود جلب می‌کنند، که این همان وجود آیات مدنی در میان سوره‌های مکی و آیات مکی در میان سوره‌های مدنی است. به عبارت ساده آیاتی نیز هست که در مدینه نازل شد، اما به سوره‌های مکی پیوست و آیاتی نیز در مکه نازل شد اما در میان سوره‌ی مدنی قرار گرفت.

آنچه که نظر ما را بدین واقعه جلب می‌کند همان موقع و مکان محدود آیه در قرآن نیست، و نیز حتی زمان نزول آیه نیز نیست! بلکه تناسب مطلب است، چه بسا آیاتی که در مدینه نازل شدند و بعد به آیات مکی پیوستند، به آیاتی که ده سال پیشتر نازل شده بودند، یا حتی پیشتر، مثل همین آیه‌ای که در زیر آورده می‌شود که به سوره «مزل» پیوسته که اصل سوره مکی است:

«إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثِي الثَّلَاثِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ، وَ طَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ، وَ اللَّهُ يُعِدُّ لِلَّذِينَ اسْتَهَارَ عَلَيْهِمُ أَعْيُنٌ سَوِيَّةٌ يَلْفُظُونَ مِنِ الْقُرْآنِ، عَلِيمٌ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَلْتَمِسُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ، وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَاتَرَاهُمَا تَسْرِمْنَهُ وَاَقْبِمُوا الصَّلَاةَ، وَآتُوا الزَّكَاةَ

وَ اقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا. وَ مَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ
وَ أَعْظَمُ أَجْرًا، اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. [المزمل : ۲۰].

آیاتی نیز در مکه نازل شده ولیکن به سوره‌ای مدنی ملحق گشت
یعنی به سوره‌ای که بعداً نازل شد، مانند این آیات از سوره انفال:

«وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ، وَ يَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ
وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. وَ إِذَا تُثْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا، إِنَّ
هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. وَ إِذْ قَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا كَانُوا هَذَا هَوَالِقٌ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا
حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ آتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ
مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَفْهِرُونَ. وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يُصَدِّقُونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا
أُولِيَاءَهُ. إِن أُولَئِذِهِ إِلَّا الْمُتَفَتُونَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ
الْأَمْكَاءِ وَ تَصَدِيقَةً. فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ. إِن الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْقُتُونَ أَمْوَالَهُمْ
لِيَصُدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، فَسَيَقْتُلُونَهَا، ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً، ثُمَّ يَغْلِبُونَ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ» [الانفال: ۳۰ - ۳۶].

اینجا چیز دیگری غیر از مکان نزول آیه و زمان نزول آن است که
جای آیه را در قرآن محدود می‌کند:

اولین چیزی که در این جایگزینی بنظر می‌رسد ظاهراً این است که
میان این آیات با آیات سوره‌ی مورد نظر وحدت موضوعی وجود دارد،
وگرنه اگر چنانکه می‌گویند، قرآن موضوعاتش بهم ریخته بود و آیات بدون
ربط و پیوند بود، در آنصورت کسی نمی‌توانست در قرآن بیندیشد و از
آن برداشته‌های گوناگون داشته باشد، پس دیگر شرق‌شناسان و یا حتی
شاگردان مسلمان‌شان! نیز نمی‌توانستند چیزی از آن درک کنند، یعنی دیگر
معنایی نبود، و این اصل که آیات مکی به مدنی پیوسته و یا برعکس، دیگر
قابل طرح نبود، بلکه اگر مفهوم و تجانس موضوعی مطرح نمی‌بود، لازم
بود که آیات به همانگونه که نازل شدند در سوره‌های متجانس از حیث زمان
و مکان توزیع شوند.

قرار دادن آیات در سوره‌هایی که از نظر زمان و مکان میان آیات آن
سوره و این آیات وحدت نیست، بلکه فقط بر اثر تناسب موضوع و مفهوم
این کار صورت می‌گیرد، دلیل بر این است که جبرئیل در موقع نیاز وحی

می آورد و بعد بر رسول خدا صلی اله علیه وآله وسلم خبر می داد که مکان آیه و یا آیات در سوره چنین و چنان است، و آیه ی فلان پس از فلان آیات است... ولذا این مکان در لوح محفوظ مقرر شده است، باصرف نظر از تناسب نزول آن از حیث زمان و مکان، پس ناگزیر این آیات با سوره ی مورد نظر دارای پیوند موضوعی است که بدان پیوسته است، اگرچه از جهت نزول، پیوند زمانی ندارد.

صاحب کتاب «الظلال» بدین وحدت موضوعی در سوره ها توجه ویژه دارد، و باینسان رسا چنان این وحدت را روشن می کند که دیگر نیازی نیست تا من چیزی بر آن بیفزایم، بلکه فقط کافی است که در اینجا اشاره ای بدان بنمایم، تا سپس انشاءاله در موقع مناسب بدان برگردیم، و در تاکید آن برخی از سوره های مکیه و مدنیه را بسط دهیم، از جمله در سوره ی طویل: «البقره» و «آل عمران» و «النساء» که این سوره ها در نظر و اندیشه آنانکه در قرآن نیندیشیده اند بهم آمیخته و مغشوش می نماید و به گمان آنها پیوند و ارتباط محکم میان آیات نیست.

نمونه دیگری نیز هست که باید نظر خوانندگان کتاب خدا را بدان توجه بدهم، و آن اختلاف روش میان سوره های مکی و سوره های مدنی است، در طریقه و روش تعبیر و بنای آیات. و آن این است که: سوره های مکی - غالباً - دارای آیات کوتاه اند، حرکت و ارتعاش تند دارند، در وجدانها ایجاد هیجان می کنند.. ولی سوره های مدنی - غالباً آیات طولانی دارند، حرکت شان با ملایمت و تأنی همراه است، به انگیزختن اندیشه و فکر بیشتر توجه دارند تا تأثیر بر وجدان و احساس، این وضع غالب در سوره ها است، اگرچه در مواردی استثنائاتی وجود دارد، استثناهایی که در برابر این قوانین عام و شامل اندک اند، مثلاً سوره ی احزاب از سوره های مکی تمیز داده نمی شود مگر از جهت موضوع آن، و مگر نه ریتم و آهنگ و یا طول آیات قابل تشخیص نیست. و همچنین است «سورة الزلزله» که از نظر موضوع و از نظر آهنگ اصولاً از سوره های مکی قابل تشخیص و تمیز نیست.

آنان که در قرآن نمی اندیشند و بدین موارد توجه ندارند، طبیعی است که چیزی از نمودها را نفهمند. و این امری بدیهی است و شگفتی ندارد. موضوع اصلی در سوره های مکی همان درک چگونگی ایمان و

عقیده و به عبارت ساده ، ایدئولوژی است ، - با تفصیلات دقیقی که در آینده از آن بحث خواهیم کرد - و اسلوب مناسب در این سوره ها همان حرکت سریع و ارتعاش تند ، و خلاصه مخاطب قرار دادن وجدان است ، و بیدار ساختن ایمان درونی ، و در برابر سوره های مکی ، سوره های مدنی اند که وقتی از آن صحبت می کنیم ، موضوع اصلی آن همان قوانین اجتماعی و تشریعات و تنظیمات و به عبارت ساده چگونگی بنای نظام اجتماعی اسلام و نظم و ترتیب آن است ، و چگونگی برپایی دولت اسلام ، و تثبیت پایه های جامعه است ، و دفاع از آن جامعه در برابر تمام کینه هایی که دشمنان علیه آن دارند ، همراه با اسلوب و روشی متناسب که با آرامش و ملایمت به پیش تازد ، در این سوره ها بادقت و تأنی ، عقل و اندیشه مخاطب قرار می گیرد ، و فرصت برای اندیشیدن ایجاد می کند و راه چاره جویی از دردها را می نمایاند .

با این حال باید گفت که محور بحث در سوره های مدنی ، تنها مسائل خشك عقلی نیست ، بلکه برخلاف بخشهای علمی که همیشه فقط مسائل خشك عقلی و استدلالی را در نظر دارند و اندیشه ی مجرد را به خدمت می گیرند ، در سوره های مدنی علاوه بر مباحث عقلی ، فلسفه و داستان نیز به خدمت گرفته می شود و جریان از تجرید ذهنی صرف خارج می شود .
یعنی روشی که در بخشهای عقلی سوره های مدنی یکار گرفته می شود ، منحصر بفرد ، و ویژه ی خود قرآن است ، و تعبیر و تفسیر خاص خود را دارد که در نوشته ها و داستانهای بشری نظیر و ماندنی برای آن نتوان جست . بحث استدلالی سوره های مدنی در عین عقلی بودن ایجاد انگیزه و نوای موسیقی کلام را حتی در آیاتی که صرفاً در مورد تشریع و قانون است نیز فروگذار نمی کند ، و تنها عقل انسان را بدون بقیه ی جهات هستی مورد نظر قرار نمی دهد و احساس انسان را از تمام جهات مورد توجه دارد ، که پیروزی در بحثی از سوره های مدنی که به صورت نمونه ی تفصیلی ارائه خواهد شد ، این واقعیت را خواهیم دید .



لکن نمود مشخص این سوره ها همانطور که از پیش گفته ایم و در این بررسی کوتاه مورد توجه قرار خواهیم داد . همان است که در گفتار سابق بدان اشاره کرده ایم : یعنی سوره های مکی محور توجه شان ایمان و عقیده است ، و بطور غالب به ایدئولوژی پرداخته اند ، زیرا در مدت سیزده سال

زندگی محمد (ص) در مکه به چیزی جز ایمان و عقیده توحیدی نیست ، و لذا آیات مربوط به تنظیم قوانین و چگونگی نظام اجتماعی در مکه جز به صورت کلی نازل نشده است ، حال آنکه آیات مدنی به موارد قانون و چگونگی نظام و بررسی نظم جامعه سرگرم اند ، اگرچه هرگز از ایمان و عقیده خالی نیستند ، و پرداختن به اصول ایدئولوژی را از نظر دور ندارند ، و بحث از عقیده و ایمان از آغاز تا فرجام کتاب هرگز قطع نمی گردد . که در فصول آینده از سوره های مکی و سوره های مدنی بحث خواهیم کرد ، که تفصیل موضوعات در آیات مکی و مدنی چیست ؟ و قرآن چگونه بدان می پردازد ؟

و سپس نمونه هایی از این دست را عرضه خواهیم نمود ، که در اینجا البته تبیین موضوعات و طریقه ی آن نیز حتماً خواهد بود .

سوره‌های مکیه

موضوع اصلی و کلی درسوره‌های مکی ، همان عقیده و ایمان است ، که عقیده و ایمان اصولاً به همان اصل توحید یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» برمی‌گردد، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ با تمام موجباتی که درجهان هستی و در وجود انسانها دارد، باتمام وسعت بیکران و شاخه‌ها و جوانه‌های آن، و با تمام اقتضای که در واقع وجود و هستی، و در واقعیت زندگی و حیات دارد.

می‌توانم بطور کلی بگویم که عقیده وایدئولوژی در قرآن موضوع اصلی است . چه درسوره‌های مکی و چه مدنی اما درسوره‌های مکی تمام ابعاد سوره غرق در همان اصول عقیده وایدئولوژی است ، واصل عقیده تمام بحث رادربر می‌گیرد ، درحالی‌که سوره‌های مدنی بیشتر به سبیل شبیه است که در هردوسوی بستر خودگل ولای پرجای می‌نهد و زندگی و حیات می‌رویاند ، ورشد می‌دهد و بزرگ می‌کند و می‌شکوفاند ، و پس از اینکه وجود ازآرمان و عقیده لبریز شد ، آنگاه نظم و ترتیب سیاسی و اقتصادی ، اجتماعی وروانی وفکری است که جامعه‌ی مسلمانان را تنظیم می‌کند ، یعنی پس از سوره‌های مکی وشکل‌گیری ایمان است، که چنین امکانی فراهم می‌آید ، وبزرگترین گستره ووسعت رادرخود می‌گیرد ، اما این زندگی‌زمانی می‌آید که عقیده و ایمان در وجود حاصل شود، و درنهاد انسان رشد کند ، وازمیل وعلاقه‌ی ذاتی یاری‌گیرد ، ودرسایه‌ی آن رشد کند ، ودرنهایت نیز به‌پروردگارش برگردد .

در وهله‌ی نخست درمورد این اهتمام گسترده به عقیده وایدئولوژی در سوره‌های مکیه ، و اینکه محور بحث قرار می‌گیرد ، و مرکز توجه است، و توجه شدید به‌القاء آن می‌گردد ، چنانکه میدان اندیشه را اشغال می‌کند ؛ چنین گمان می‌برم که سبب آن همان شرك اعراب جاهلیت است که به «الله» واحد و یکتا، ایمان نداشتند. پس امر، اقتضای آنرا داشت که در جای

خود مورد خطاب واقع شوند ، و این خطاب نیز برایشان مکرر گردد ، تا بدین حد فرا رسد .

لكن بایك نگاه سریع و گذرا به سوره های مدنی خلاف آن ثابت می گردد ! زیرا در مدینه نیز باینکه جامعه ای اسلامی پایدار شده و دولت مسلمانان چنانکه بایستی استوار گردیده ، و يك نسل کامل ، با ایدئولوژی اسلام تربیت شده ، که برخی از آنها نیز از مکه تربیت شده بودند ، و در خلال سیزده سال دعوت در مکه ، شکل صحیح یافته بودند ، و بقیه ایام را نیز چه قبل از هجرت و چه بعد از هجرت در مدینه زیر تأثیر تربیت اسلامی بودند ، و اصولاً باین عقیده و ایدئولوژی لشکری تربیت شدند که :

«يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ»^۱

باز بحث ایدئولوژی و نزول آیات قطع نمی شود . باینکه مسلمین به مرحله ای رسیدند که وجود خود را فدیهای برای ایدئولوژی می دانند و مرك در راه آنرا به جان خریدارند ؛ پس غرض آن است که ریشه این ایدئولوژی بردلها و جانها استوار گردد ، و راستی و صداقت در راه آن جزو سرنوشت مؤمنین گردد ، و وجود برای پروردگار مجرد گردد ، و لذا در سوره های مدنی نیز از اول تا پایان ، بحث از ایدئولوژی ادامه دارد ، و این دلیل و برهان برجسته ای است که توجه و اهتمام فراوان در تبلیغ ایدئولوژی و آرمان تنها به سبب افکار عرب در دوران جاهلی نبوده است ، بلکه ناگزیر اینهمه اصرار به سبب اهمیت اصل موضوع است و لواکر مخاطب این آیه خود مؤمن به این عقیده باشد .

بدین ترتیب علت تکرار بحث در مورد ایدئولوژی در سوره های مدنی برای مؤمنین - نه برای کسانی که بعداً بخواهند بدان ایمان بیاورند - برای ما روشن گردیده است . بحث و گفتگو در مورد عقیده و ایدئولوژی طبیعتاً امری ضروری است ، زیرا ایدئولوژی درس شاده ای نیست که چون معلم یکبار آنرا بر دانشجویان فراخواندگار تمام شود و به درس دیگری پردازد ! بلکه این درس نیاز به تکرار پی هم و مکرر دارد ، و بعد به همراه این درس و هنگام با آن باید به درسهای دیگر پرداخت ! چنانکه مرکز بحث آن بریده نگردد ، حتی هیچ روزی از روزها...

پروردگار به حال آفریدگان خود عالم و آگاه است :

«الْأَيْلَافُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»

آیا آفریدگاری که این خلق را هستی داد، بر راز آنان عالم و آگاه نیست ، حال آنکه او مهربانی بسیار آگاه است .

پس اگر ذات بیچون او می دانست که یکبارگفتن درس ایدئولوژی ، برای ایمان آوردن کافی است و یا با چند بار کافی است که همه ی درسها گفته شود و پایان گیرد . دیگر درس ایدئولوژی در قرآن اینچنین ثابت و بادوام نمی ماند، که از مکيه گذشته در سوره های مدنی نیز همچنین از آن بحث و گفتگو کند ، و بی انقطاع تا پایان قرآن همچنان بحث از عقیده و ایدئولوژی باشد ، و این سخن آفریدگار بزرگ گواه این حقیقت است که :

«وَأَتُوا يَوْمَ تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ، ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۱

از روزی بهر آسید که در آن روز به سوی خدا باز خواهید گشت ، و در آن روز هر کس کاملاً پاداش عمل خویش خواهد یافت و به هیچکس ستم نکنند . - که ذات منزّه او نیاز دائم به تکرار و یادآوری را حتی برای مؤمنین یادآور می شود :

«وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»^۲

بیاد آور و پند ده ! که پند و یادآوری ، مؤمنین را سودمند افتد . ما ، در وهله ی نخست چنین می پنداریم که قرآن ، این عنایت و توجه بالغ و فزاینده را منحصر آ چه در دوران مکی و یا دوران حیات رسول در مدینه - متوجه ایمان و عقیده و ایدئولوژی می سازد ، چون قرآن کتاب دین است !

و این البته حق است و تردیدی در آن نیست . لیکن این کتاب از سوی خدا برای تنظیم کردن حیات بشر و برپاداشتن حق و عدل در زمین ناوّل شده است :

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بَاطِلَاتٍ ، وَ أَتَرْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۳

ما پیامبران را از سوی خود با دلایل روشن به سوی شما فرستادیم و با آنان کتاب و عوامل سنجش بر شما تعیین کردیم تا خلق را برای و عدل را در میان خود استوار دارند .

لذا وقتی کتابی در بر دارنده برنامه‌ی ربانی و الهی باشد و برای اصلاح زندگی بشر و برپای داشتن قسط و برابری نازل گردد ، باید در این گستره‌ی وسیع به بحث از عقیده و ایدئولوژی پردازد ، زیرا تنها عقیده و ایمان است که می‌تواند در این پهنه‌ی عظیم محور اصلاح و نگاه‌دارنده‌ی اصول باشد ، یعنی اهتمام قرآن در ایجاد وسیله برای غایت مطلوب است . و اگر در اینجا جر عقیده و ایدئولوژی وسیله‌ی دیگری باشد ، یا مانندی برایش باشد - باز به اصلاح و خیر جامعه برمی‌گردد ، مثلاً تنظیم نظام اقتصادی ، یاسیاسی ، یا اجتماعی و الخ زیرا برترین توجه قرآن بدین اصل است. و پروردگار منزله بزرگ در جهت اصلاح بندگان خویش این آئین را فرو فرستاده و در راه اصلاح جامعه از هیچ وسیله‌ای فروگذار ننمود .

بلکه عمل در کتاب منزل ، از نظام اقتصادی ، اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و ... با آنان گفتگو کرده . که این رفتار از قرآن شگفت نیست و درخور آن نیز هست ، که پیش از هر چیز بزرگترین اولویت را به عقیده و ایمان ارزانی دارد ، زیرا پروردگار بزرگ پیش از هر ذاتی بدین حقیقت واقف بود که راه حقیقی برای اصلاح بشر جز این نتواند بود ، و جز آن هیچ آغازی نباید باشد . و هر سیری به جز آن عمل باطلی است که به جایی نخواهد رسید !

اینجا پرسشی فطری است - که آگاهانه و یا ناآگاهانه - هر کس را وادار می‌کند که از خود بپرسد ، یعنی قادر نیست که در برابر فشار این نیاز و اصرار آن ساکت ماند ...

و آن پرسش این است که : آفریدگار این هستی کیست ؟
چه کسی این هستی را اداره می‌کند و اداره‌کننده‌ی این حوادث کیست ؟
از کجا آمده‌ایم ؟

پس از مرگ به کجا خواهیم رفت ؟
غایت و هدف زندگی چیست ؟

این پرسش همان است که - پیش از تنظیم نظام اقتصادی یا سیاسی یا اجتماعی - خط و سیر زندگی انسان را در روی زمین تعیین می‌کند ،

و چهره‌ی آنرا مشخص می‌سازد ، و پاسخ پرسش اخیر به‌همان صورتی‌که از وجود برمی‌آید محدود و متناسب باسوال باید باشد ، سوالی‌که از فطرت می‌جوشد ، پاسخی در جواب این سوال‌که به‌چه صورت بسر بریم و بر کدام روش زندگی کنیم ؟

به پندار «مادی‌گرایان ، دیالکتیک» و براساس تفسیر مادی تاریخ ، آنچه را که وجود انسان را در روی زمین شکل می‌بخشد ، و صورت و روبنا عطا می‌کند ، همان پایگاه اقتصادی یا وضع مادی است !

«در کار تولید اجتماعی‌که فراروی توده مردم است و از کار توده حاصل می‌گردد ، مناسبات محدودی ایجاد می‌گردد که جامعه نمی‌تواند از آن بی‌نیاز و بری باشد . بلکه این مناسبات ، جدا و مستقل از خواست درونی شماست . در زندگی اجتماعی ، روشهای تولیدند که حدود و اشکال فعالیت‌های اجتماعی ، سیاسی ، و معنوی را تعیین می‌کنند . و این شعور انسانها نیست که نقش وجودی فعالیتها را تعیین می‌کند ، بلکه وجود این فعالیتهاست که راه اندیشه و آگاهی را ترسیم می‌کند» - کارل مارکس .

تئوری مادی از پایگاه آینده‌آغاز می‌شود: «تولید و ابزار تولید، پایه و اساس دگرگونی کلیه‌ی نظامهای اجتماعی است ، براساس این تئوری درمی‌یابیم که اسباب نهایی و تحولات اساسی جوامع ، نایستی در عقل و اندیشه جستجو شود ، و یا در رابطه با حقیقت و عدالت ماورایی از آن بحث شود ، زیرا هرگونه دگرگونی و تحول ، در رابطه با دگرگونی تولید و مبادله باز شناخته می‌شود» - فردریک انگلس .

مادیگرایی دیالکتیکی بدینوسیله وجود انسان و افکار توده را به غلط هدایت می‌کند و از واقع می‌گریزند ، زیرا همه چیز را صرفاً فیزیکی می‌پندارد ، و فقط ماده‌ی خالص را اصل می‌داند ، ماده‌ای که هیچ رابطه‌ای با ماوراءالطبیعه ندارد ، یا با اصطلاح خودشان رابطه‌ای با متافیزیک وجود ندارد .

ایشان تئوری خود را بر تفسیر مادی تاریخ حیات بنامی‌نهند ، و در برابر این پرسش که متافیزیک چیست ؟ با اینکه پرسشی فطری است و ذات بشر سخت خواهان درک آن است ، برای رهایی از پاسخ و نجات از مشکل آن می‌گویند که : «خدایی نیست ! هستی از ماده است .» !

و نیز پاسخ می‌دهند که : «جبر مادی ، و جبر اقتصادی ، و جبر تاریخی عواملی هستند که امور این هستی را اداره می‌کنند و تحول نو

پدید می‌آورند.»

و می‌گویند که: «انسان از ماده تولید شده و به ماده برمی‌گردد.»
و می‌گویند که: «زندگی می‌کنیم تا نقشی را که جبرمادی و اقتصادی
و تاریخی برعهده‌ی مانده‌اند ایفاکنیم...»

بادقت و توجهی کوتاه می‌توان دریافت که همه‌ی آنچه‌را که در پاسخ
گفته‌اند، همه‌اش گمراهی و انحراف است، آنچه‌را که اکنون ما بدان توجه
داریم - چه با رضایت و چه با اکراه و عدم پذیرش - ارائه‌ی «تصور» معینی
از کون و هستی است. از انسان و تمام روابط و مناسباتش با آفریدگار او،
و روابط هر فرد با فرد دیگر، تا پاسخی روشن بر پرسشهای فطری انسان
داده شود، پاسخ به پرسشهایی که آگاهانه و یا ناآگاهانه از عمق وجودش
برمی‌آید، و اینهمه مقدم بر صور تطبیقی و یا راه عملی‌ای است که گمان
می‌رود برای زندگی بشر و پایگاه آن نیکو باشد.

تلاش مادیگرایان دیالکتیک در ثبات این اصل، که به پندار خود برضد
متافیزیک عمل کنند، و بطور کلی و علی‌الاطلاق مناسبتی با آن نداشته باشند،
بدان بهانه که صرفاً مادی و یا «علمی‌اند»، در عین حال دعوی‌شان بدون
پایگاه و اساس واقعی باقی می‌ماند، تا هنگامی که فلسفه‌شان بالذات اقدام
به پاسخگویی کند، و بدین پرسش فطری جواب دهد، یعنی بگوید تا
تفسیری شامل و همه‌جانبه برای زندگی ارائه دهد، که مبتنی بر صورتی
شامل و همه‌گیر برای مناسبات افراد بایکدیگر باشد.

با پاسخهای مادی صرف - چنانکه روشن است - این واقعیت را که
اصل آن سؤال غیرمادی بوده است را، نفی نمی‌کند، زیرا که این «تصور»
معنوی بر هر گونه تطابق عملی و حقیقی مقدم است و نمی‌توان بر آن
پایه‌هایی بر اساس تفسیرها بنا کرد.

این همان جوهر حقیقی این موضوع است.

انسان به حکم تکوین وجود، خود - آگاهانه و یا ناآگاهانه - ناگزیر
است که ایمان و اعتقادی داشته باشد، و این عقیده و ایمانی را هم که
می‌سازد ناگزیر باید صورتی فراگیر باشد تا کون و هستی و وجود انسان
را دربرگیرد، و روابط و مناسبات او را با خالقش تنظیم کند، و روابط
و مناسبات هر یک را با دیگری تنظیم کند، و این همان اساس و پایه و زیربنایی
است که بر آن رو بنایی ایجاد می‌گردد، و زندگی انسان را در پهنه‌ی زمین
شکل می‌دهد، حال چه وجودش مادی باشد یا معنوی، سیاسی باشد یا
اقتصادی و اجتماعی...

انسان به حکم تکوین وجود خویش ، با آگاهی از زندگی و یابدون آگاهی ، ناگزیر به داشتن ایمان و عقیده ای است ، و نیازی نیست که حتماً همه انسانها بدین گونه اصیل و فراگیر آگاهی داشته باشند . چه بسا انسانهایی که بدون آگاهی کامل زندگی کردند ، و در این راه از دیگران پیروی می نمودند ، بویژه از صاحبان قدرت جامعه ، که بطور عادت روشهای اندیشه و رفتار و کنشها را در جامعه شکل می دادند ، و جمهور مردم آزادانه و یابا قهر و غلبه از آنها پیروی می کردند .

لکن همه اینها حقیقت واقع را در گون ننمود ، و این ایمان و عقیده و این پندار شامل و فراگیر همان بود که دستور زندگی انسان را وضع می کرد ، و شکل و قالب آنرا تشکیل می داد ، و روشهای آنرا پایه گذاری می کرد ، و روابط او را با پروردگارش محدود می کرد ، و نیز روابط او را با هستی و کون و حیات و انسان شکل می داد .



اهتمام و توجه قرآن به ایمان و عقیده و آرمان ، برآیندی از افکار عرب در دوران جاهلیت نیست ، و نیز برآمده از کتاب دین هم نیست ! بلکه سبب آن همان آگاهی پروردگار مهربان و بسیار دانا است ، به حقیقت وجود بشری و تکوین آن ذات پروردگار با آگاهی بدین حقیقت که عقیده و ایمان مرکز و محور تمام وجود انسان است و جهت دهنده ی تمام رشد و مناسبات آن ، براساس این فطرت تنظیم قرآن را به پیامبرش فرمان داد ، زیرا نوع زندگی انسان در روی زمین - صرف نظر از سرنوشت آخرت او - کلاً به چگونگی عقیده و ایمان او مربوط است و مرهون ایمانی است که بدان معتقد است و براساس آن به کار و تلاش برانگیخته می شود . و مرهون چگونگی پاسخ یافتن بدین پرسشی است که از فطرت او می جوشد و پاسخهای محدود بدان را می طلبد که :

— آفریدگار این کون و هستی کیست ؟

— اداره کننده و مدیر این هستی چه کسی است و کدام قدرتی این

هستی را بوجود آورده ؟

— از کجا آمده ایم ؟

— پس از مرگ به کجا خواهیم رفت ؟

— هدف و غایت زندگی چیست ؟

حاصل زندگی به چگونگی پاسخ به پرسشهای آینده برمی گردد که :

حال چگونه و به چه صورتی زندگی کنیم ؟ پس وقتی قرآن با چنین توجه و
 اهتمامی عقیده و آرمان را برتر می‌دارد ، همه‌ی اینها در توجه بدین واقعیت
 طبیعی است ، و براساس این خواسته و توقع است که کتاب قرآن ، برنامه‌ی
 مسیر حیات را برای مردم رسم می‌کند .



قرآن برای تصحیح عقیده و هدایت ایمان تلاش فراوان و اهتمام
 وافر دارد .

وگرنه عقیده و آرمان به معنای مطلق آن ، یعنی ایمان بوجود
 آفریدگار ، در این کون وهستی .

و سپس وجود مجموعه‌ای از تصورات است در اذهان توده ، پیرامون
 ذات آفریدگار که متناسب با طبیعت واقعی حیات و زندگی است . که همه‌ی
 اینها نه نیازی به کتاب آسمانی دارد و نه احتیاجی به پیامبر و فرستاده خدا .
 و قرآن بدانجهت نازل نشده است تا به توده‌ی مردم بگوید که جهان را
 آفریدگاری هست ، زیرا توده‌ی مردم بدون وجود قرآن این اصل را
 می‌دانستند و بدان اعتقاد داشتند ! که :

«وَلَقَدْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۱)

که اگر از ایشان می‌پرسیدی ، که چه کسی آسمان و زمین را آفرید ؟
 می‌گفتند : «الله» .

اما این مردم معلومات معینی در مورد این خدا داشتند :

«قُلْ : لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ! أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ؟»

قُلْ : مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ !! قُلْ : أَفَلَا تَتَّقُونَ ؟

قُلْ : مَنْ يَدْعُو مَلَكَوْتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ !

قُلْ : فَأَنِّي نَسَحَرُونَ ؟»

ای پیغمبر ! بادلیل و برهان به کافران بگو که زمین و هر که در آن
 موجود است ، بگویند از کیست ؟ اگر فهم و دانش دارند که البته جواب
 خواهند داد که از خداست . پس بگو چرا قدرت خدا را بیاد نمی‌آورید ؟

باز به آنها : که : پروردگار آسمان هفتگانه ، و آفریدگار عرش بزرگ کیست ؟ خواهند گفت : خدا ! بگو پس چرا از [ذات او] پروا نمی گیرید ، و باز ای رسول ما ، بگو : که ملکوت همه ی عالم بدست اوست و اوست که همه ی دنیا را پناه دهد و حمایت کند ، ولی کسی از او حمایت نتواند کرد . اگر می دانید بگوئید : که در آن صورت نیز حتماً خواهند گفت : خدا ! پس بگو که چرا به فریب و افسون فریفته شدید و از او غافل گشتید .

قرآن و هیچ کتابی از کتابهای آسمانی نازل نشده اند ، تا به مردم بگویند که اینجا خدایی هست و او را بپرستید ! بلکه مردم این را می دانستند ، و خودشان از پیش خود برای عبادت پروردگار قیام کرده بودند ، و چهره ای را بر اساس نیاز وجودشان ساخته و پرداخته بودند و آنرا عبادت می کردند ! و لذا همه ی پیامبران و حتی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و سلم بدانجهت پرسالت مأور شدند که عقیده ی مردم را درست کنند و ایمانشان را تصحیح کنند ، یعنی به ایشان بگویند که : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - جز «الله» آفریدگار و خداوندگاری نیست - و بگویند که تنها «الله» را عبادت و بندگی کنید که جز او خداوندگار و صاحب اختیاری برای شما نیست .

مشکل بشریت از آغاز تا پایان تاریخ این نبود که ایشان وجود خدا را نمی شناسند و وجود او را به صورتی از صور عبادت نمی کنند ، بلکه مشکل بشریت این بود که به معرفت و شناخت درست ، آگاهی و شناخت نداشتند و خدا را بدانگونه که شایسته و درخور ذات بیمانندش بود عبادت نمی کردند :

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ «۱» ، «كَلَّا ! لَمَّا يَتُصَّ مَا مَرَّةً ۲»

چنین نیست [که بشر خاطمی نداند که چرا] فرمان پروردگار را زیر پا می نهد .

فطرت بشری خدا جوی است و نگران خداست ، و بی آنکه کتاب آسمانی و فرستادگان خدا را ببیند ، در جستجوی اوست . و خداوند این حس و توجه را چنان در وجودش به امانت نهاده که او خود متوجه نیست :

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ :

۱- سورة زمر: ۶۷

۲- سورة عبس: ۲۳

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى! شَهِدْنَا «۱»

«[ای رسول] چون خداوند ذریه و نسلی از پشت آدم در زمین پیا فرید، آنها را بروجود خویش برگماشت و بر خود شاهد گرفت که: آیامن پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: بلی! به آفریدگاری توشهادت دادیم.» چگونه شهادت دادند؟ گفتند: نمی دانیم!

لکن ما می بینیم که درجهان واقع، نوع بشر توجهی فطری به سوی آفریدگارش دارد، و لوکسی او را راهنمایی و هدایت نکند؛ بشریت فطرتاً به عبادت و بندگی خدا توجه دارد. و لوکسی او را بدینکار فرمان ندهد، ایشان خود به خود به سوی پروردگارشان روی کنند، اما بسیاری از این جمع بشر در پندار خود نسبت به پروردگار، دچار گمراهی و لغزش اند، و ذات بیچون او را در شکلی می پندارند که خلاف حقیقت اوست، از جمله خدایان دیگر را شریک او می پنداشتند، و از پیش خود آن خدایان خود ساخته را عبادت می کردند، بی آنکه کسی ایشان را به عبادت او بخواند، خلاصه اینکه خدایان پنداری دیگری را با آفریدگار آسمان و زمین شریک و انباز قرار می دادند، تا با بهره گیری از محبوبیت این خدایان پنداری به آفریدگار آسمانها و زمین نزدیک شوند، یعنی آنها واسطه و شفیع بودند و این پندارشان بود که:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ: مَا عَبَدَهُمُ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى «۲»

آنانکه ذاتی غیر از او را به ولایت و سرپرستی می گرفتند، می گفتند: «ما برای آنها عبادت نمی کنیم، مگر اینکه ما را بدرگاه خدا نزدیک کند.» یا تنها این خدایان پنداری و موهوم را بدون وجود «الله» پرستش می کردند ولی در واقع به جای همان آفریدگار واقعی، تا اینکه قرآن نازل شد و رسول خدا مأمور گردید، تا عقیده و آرمان مردم را اصلاح کند، نه آنکه عقیده را ایجاد کند، - زیرا که عقیده و ایمان در اصل فطرت و سرشت بشر موجود است - پیامبر مأمور شد که: به ایشان بگوید، جز «الله» خداوندگاری نیست، و جز ذات او شمارا خداوندگار و آفریدگاری نبوده و نیست، و لذا برخی ها گمان دارند که جاهلیت معاصر از این قاعده جدا و مستثنی است. زیرا در جاهلیت معاصر ملت هایی داریم که اصولاً

۱- اعراف: ۱۷۲

۲- سورة زمر: ۳

از پایه منکر وجود خدا هستند ، و البته که عبادت او را نیز نفی می کنند و در مدارس درس الحاد و برد خدا را تدریس می کنند ، و از مراکز علمی ملحدینی بیرون می آیند که پروردگار را نمی شناسند ، و به وجود او ایمان ندارند . و برخی از مفسرین این آیه قرآن را حکایت حال دهریها - ناتورالیستها - می دانند که :

« قَالُوا : مَا هِيَ الْأَحْيَاءُ الَّتِي ، نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يَبْلُغُنَا إِلَّا دَهْرٌ »

[کافران] گفتند : - زندگی ما ، جز همین نشانه های دنیا و مرگ و حیات طبیعت نیست ، مرگ و حیات مابعدست طبیعت است و جز طبیعت کسی ما را نمی میراند . یعنی اینکه این قوم وجود خدا را منکراند ، - و به جای وجود خدا - به طبیعت ایمان دارند .

اما نسبت به این آیه نیز اگر مطلب را ارزیابی کنیم . آیه قطعاً نمی گوید که آنها منکر وجود خداوند ، بلکه آیه می گوید که : این قوم ، مرگ و حیات را به جای اینکه به خدا نسبت دهند ، به طبیعت نسبت می دهند ، و می گوید که این گروه منکر رستاخیزاند ، در اینجا علی الاطلاق چیزی نیست که بگوید مثلاً مؤمنان را از ایمان به خدا باز می دارند ، بلکه می گوید : اینها پیوند خویش را با پروردگار خود نفی می کنند . و نمی پذیرند که خداوند مرگ و حیات را برایشان ارزانی می دارد ، و قدرت خدا را بر دوباره زنده ساختن نیز نفی می کنند ، و به عبارت ساده ، کلاً رستاخیز را نفی می کنند ، زیرا فقط طبیعت (دهر) - که آنها کارها را منسوب به او می دانند - است که می کشد ، ولی قدرت دوباره زنده ساختن ندارد !

اما کمونیستها برغم الحادشان - به این اندازه نیز اکتفا نمی کنند - اگرچه از این قاعده عمومی نیز مستثنی نیستند ، و خدا را انکار می کنند ، الحاد ایشان وجود آهن و آتش را نیز برایشان واجب گردانده است ، مثل خود نظام کمونیستی که روی آتش و خون پا گرفته است ! ولذا گمراهی و ضلالت تنها بوجودشان ختم نمی شود ، یعنی گمراهی ایشان مانند دیگر گمراهان فقط مربوط به عقیده و ایمان نیست ، که مثل دیگران خدایی بشناسند اما در غیر حقیقت آن ، و یا خدایی را بر اساس هوای نفس خود عبادت کنند .

زیرا اصرار دولتهای کمونیستی در تدریس الحاد در مدارس کشور دلیل خشونت و کینه‌شان نسبت به دین و نیز دلیل بیم و ترس‌شان نسبت به فطری بودن عقیده و ایمان است ، ولذا می‌ترسند که مردم از راه‌شان برگردند و ناگزیر باید همراه‌شان کرد ، و این کار اصلی است از اصول فلسفه‌شان که بدترین اصل و زشت ترین نقشه برای فاسد گرداندن بشریت است .

توجه به رویداد زیر کافی است که دریابیم کمونیستها نیز از قاعده فطری بشری مستثنی نیستند : - گاگارین نخستین جوان فضا نورد شوروی که بر اساس تربیت کمونیستی بزرگ شده بود ، یعنی از آغاز تولد خویش تا هنگامی که در داخل سفینه قرار گرفت و به فضا فرستاده شد ، زیر تربیت الحادی کمونیستی بود ، با این حال چون ازوراء سفینه به فضای لایتناهی نگریست ، فطرت و سرشت انسانی او دچار هیجان شد ، زیرا صورتی را دید که از پیش آنرا شاهد نبوده است ، ولذا پس از نشستن بر زمین نخستین تصریح او این بود که : « چون به فضا صعود کردم ، از گستره‌ی هستی و فضای بیکران اندیشناک شدم و بی اختیار به جستجوی خدا برآمدم ! » که این حالت همان اجابت پذیرش خواست فطرت بود ، که بر اثر القاء فطری یعنی از برخورد فطرت انسانی با واقعیت که همان کهکشان ترسناک بود ، کهکشان بی انتهایی که خدا ایجاد کرد ، در او بیدار گردید ، و تمام آموخته‌ها و تلقین های کمونیستی نتوانست مانع بیدار شدن آن گردد ، حتی تمام درسهای الحادی که جامعه در وجودش برانگیخت بالاخره قادر نشد که مانع از بیدار شدن این فطرت گردد ، ولذا هنگامی که در برابر صحنه‌ی ترسناک طبیعت و هستی قرار گرفت یکباره آن فطرت بیدار شد .

از موارد بدیع و نادر این بود که دولت کمونیست ، از این تصریح فضا نورد خود خشمگین شد ، زیرا او همه‌ی آنچه را در سهای نفی و الحاد کمونیستی در طول پنجاه سال ساخته بود یکباره ویران کرد ! ولذا از پسوی دولت به گاگارین فرمان داده شد که این تصریح بزرگ را تصحیح کند ، و او نیز ناگزیر در بار دوم چنین تصحیح کرد که : « وسعت فضای بیکران مرا اندیشناک ساخت و یکباره در خاطرم گذشت که خدا را بجویم ، اما نیافتم ! » ولذا پنگاههای سخن پراکنی ، این دو گفته‌ی جدا و متمایز را بی آنکه چیزی بر آن بیفزاید تصریحی واحد و یگانه پنداشتند !

★ ★ ★

بلی ! فطرت انسان در حرکت خویش نیاز به رسول و فرستاده خدا

ندارد، و حتی به کتاب خدا و وحی نیز نیازی ندارند، که او را به خدا دلالت کند، یا او را به عبادت خدا فرا خواند ..

لکن نیاز حسی به وجود رسول خدا و کتاب منزل بدانجهت است که خداوند حقیقت وجود خویش را بر مردم بنماید، و ارزش و قدر خویش را در بعدی که حق اوست نشان دهد، تاحق عبادت او گزارده شود، و وظیفه‌ی مهم پیامبران در میان اقوام بشر همین است، که درود و سلام برخدایشان بسازد!

آنها مأمورند تا عموم بشریت را مورد خطاب قرار دهند، چنانکه کتابهای آسمانی نیز برای همین مهم نازل شده‌اند ... تا آخرین پیامبر و آخرین کتاب آمدند تا کتابهای آسمانی را در میان مردم تصدیق کنند و آنها را تکمیل گردانند.

رسول خدا - قبل از هر چیز - برای آن مأمور شد که پروردگار را بر مردم‌شان بشناساند... آیا همین مردم نبودند که او را می‌شناختند؟!!

بلی! اما با شناختی ناقص، و از سویی نادرست، و از سوی دیگر شناختی سرد و ذهنی، و پنداری، شناختی که شوری در دلها بر نمی‌انگیخت، و وجدان بشری را متحول و دگرگون نمی‌ساخت، و روندی آگاهانه و کنشی واقعی در گستره‌ی زمین بوجود نمی‌آورد. و اگر با دقت نظر بیشتری به قرآن بیندیشیم درمی‌یابیم که قرآن آگاهی اعراب را نسبت به پروردگارشان خالص کرده و مسجل گرداند و اعتبار بخشید که: «وَلَوْ أَنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» - که اگر از ایشان می‌پرسیدی، چه کسی آسمانها و زمین را آفرید می‌گفتند: «الله». اما بسا این حال ایشان را «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» می‌نامد!

«كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِ»

- اینگونه سخن را کسانی گویند که نادان‌اند و از کتاب خدا بهره ندارند. یعنی که آگاهی پیشین‌شان اعتبار علمی ندارد، و آن آگاهی چنان نبود که آمادگی و حرکتی برای‌شان ایجاد کند، و آگاهی تازه‌ای بر «الله» نداشتند. بلکه چیزی کاملاً محو و کدر بود، چیزی عین جهالت و نادانی و لذا پیامبر خدا از نقطه‌ی صفر با آنان آغاز فعالیت کرد و به همان اعتبار که ایشان «لَا يَعْلَمُونَ» - نادان و ناآگاه - هستند.

و شگفت‌انگیزتر اینکه در همان نقطه صفر کارش را با معلومات و نشانه‌هایی آغاز کرد که بالفعل در میان ایشان بود:

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»

— بخوان بنام پروردگاری که آفرید، آفریدگاری که انسان را از نطفه‌ای ناچیز هستی داد. —

و اینکه «الله» خالق و آفریدگار انسان است، برای ایشان معروف و شناخته شده بود، و قرآن این نام را تثبیت کرد و روشن ساخت، و گرنه پروردگار را می‌شناختند زیرا می‌گوید که: «وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ». حتی هستی انسان یا خلقت یافتن او از علق نیز معروف و شناخته شده بود و قرآن این عنوان را نیز برای ایشان تسجیل کرد و تثبیت نمود که: «كَلَّا! إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ» سورة المعارج: ۳۹

پس تا اینجا عناوین بکاررفته از نشانه‌ها و معلومات تازه‌ای نبود... و آنچه را که تجدید کرد آن چیزهایی نبود که ندانسته باشند و یا حتی منکر باشند. بلکه مهم این است که آغاز کار از نقطه صفر، با همان معلوماتی شروع شد که عملاً در میان‌شان بود... و لذا فرق کلی میان دو نوع معلومات است که معلومات پیشین چنان محو و کدر و بی‌روح بود که گویی اصلاً وجود نداشت و قرآن آن قوم را با وجود آن معلومات «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» — افرادی که هیچ ندانند — خوانده است. و درست مثل این است که این آگاهی را برای اولین بار تقدیم می‌کند! پس فرق در میان اصل معلومات و نشانه‌ها نیست بلکه فرق در نوع برداشت و روش معرفت و آگاهی است.

در آنجا آگاهی سرد و مرده‌ای بود که تنها در عرصه‌ی ذهن و محیط حسی محدود بود، ولی از اینجا اراده بر آن قرار گرفت که اطلاعات و معلومات زنده و برانگیزنده‌ای را جایگزین آن معلومات بی‌حاصل و فاسده و منجمد بسازد، زیرا آن معلومات در عمق وجدان جایگزین و استوار نشده بود، و اینک تلاش بر این است که فقط در ذهن ننشینند، بلکه بردلها انتقال یابد، و بر قلب و وجدان جایگزین شود، و وجدان زنده را برانگیزد و به کنشهایی که از منبع ایمان سرچشمه می‌گیرد متحول سازد:

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ، كَلَّا ! إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَفٍفٍ ، أَنْ دَرَأَهُ اسْتَغْنَى . إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى ...»

در اینجا بحث آفرینش انسان از «علق» تنها به خاطر آگاهی و اطلاعی

خشك و مجرد نیست... و جمله‌ی بعدی نیز فقط این واقعیت را که انسان نمی‌دانست و ناآگاه بود و خداوند او را دانش آموخت را نمی‌خواهد القاء کند... بلکه دو مورد آفرینش و علم پی‌هم برای انگیزش وجدان و تحریک ضمیر انسان می‌آیند، و برای برانگیختن توجه انسان به سوی «الله» آفریدگار انسان، و بخشاینده‌ی «علم»، کسی که شکر نعمت او بر خلق سزااست، و شکر نعمت تعلیم او نیز... و چه بسا که این دومی مهم‌تر باشد، زیرا که انسان بالفعل وجود خودش را آفریده شده می‌بیند، و بعد فراموش می‌کند! یعنی از یاد می‌برد که ذات پروردگار او را هستی بخشیده، و او بطور تصادفی و بدون وجود آفریدگار هستی نیافته، اما علم‌آموزی و تعلیم این تذکر را کامل می‌سازد، زیرا که انسان ذاتی مدرك و دارای شعور و ادراك است، و تعلیم و تربیت انسان را به خویشستن خویش برمی‌گرداند، و از حالت جهل و نادانی به حالت علم و آگاهی متحول می‌گرداند. و پس از علم و آگاهی است که او آزادانه نعمت خدا را درمی‌یابد و احساس می‌کند، و کران و اندازه‌ی آنرا درك می‌کند... و لذا این زندگی تازه‌ای که دانش و علم بدنیاال این آیات به انسان می‌بخشد در همین آغاز سوره نخست بدان می‌پردازد، والا تراست. و این آگاهی همان تحریک ضمیر و وجدان است برای شکرو سپاس الهی، که دقیقاً این برخورد روحی را بیان می‌کند، و حالت انسانی را که بر او نعمت ارزانی گشته شرح می‌دهد که نه چنانکه سزااست سپاس نمی‌گذارد، بلکه ذر حالت سرکشی و طغیان است: «كَلَّا! إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» [پس به خود می‌آید] که برای چه سرکشی می‌کنند؟! برای نعمتهایی که خداوند بر او عطا کرده؟! یعنی عطای نعمت چیزی است که سزا بود او را به سوی سپاس و شکرگزاری هدایت کند و در او ایمان و عقیده به خدا را استوار گرداند، اما برگشت و به کفر و طغیان متجر شد! یعنی میان حالت قائم به حق و عمل، چقدر تفاوت وجود دارد! آنچه سزااست که می‌بود با آنچه که هست درست نقطه‌ای در برابر هم‌اند! و این چیزی است که موجب تحریک وجدان و احساس آدمی می‌گردد، تا به ارزش نعمت پروردگار پی‌برد، و بر انسان سلیم الفطره واجب می‌سازد که در برابر آن بیتندیشد و از اعمال گذشته ندامت برد، و به راه صواب برگردد. سپس در ختام این مقطع از بخش اول سوره، مطلب دیگری دارد تا حرکت دیگری بر وجدان و ضمیر آدمی بدهد. علاوه بر آنچه که پیش از آن بوده و آورده: «إِنَّا إِلَهُكَ الرَّجَعِي» این آغاز توجه است برای این گردنکش کوچک و حقیر، که در روی زمین به راهی

غیر از راه حق گام برمی‌دارد، و در اینجا ناگهان راهش را می‌برد! و او می‌بیند که دست‌قدرتمندی راهش را بریده و او به صورت رهروی ناتوان و ضعیف بر جای مانده و نگران بر خلق می‌نگرد! سپس او را به بازگشت فرمان می‌دهد، اما بازگشت به کجا؟! به سوی خدا... به سوی پروردگاری که اینهمه روزی بر تو ارزانی داشت و تو او را انکار کردی و از فرمان او سرپیچیدی! و لهذا از اینجا آن غرور باطل اوازمیان می‌رود و سرکشی غرورآمیزش به هیچ بدل می‌شود، و راه حق را درپیش می‌گیرد: خوار و ذلیل در برابر پروردگاری که او را هستی داد، لکن او قدر نشناخت، و آنچه درخور قدرش بود بجای نیاورد.

بدین ترتیب جریان امر بر ما روشن می‌گردد که چگونه این معلومات و آگاهی از حالتی راكد و گندیده به حالتی پویا و فعال متحول گشت و به صورت جریان زنده و حرکت‌آفرین در دلها بدر آمد پاشید، تا فرد را از حالت ایستایی و سکون به حرکت و کنش واقعی و متحول براند، و بر ما نیز روشن کند که میان معرفت جاهلی و اسلام چه فرقی است حال آنکه در معرفت جاهلی نیز می‌گوید که، خدایی هست و آفریدگار انسانهاست و بشریت را می‌آفریند، و قرآن نیز در مورد آنها می‌گوید:

وَلَقَدْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.

— پس این چه فرقی دارد با معرفت فرد مومنی که به ذات این حقیقت آگاه است، و باصالت آن آشنایی دارد؟ که اگر این فرق و اختلاف شناخته شود، آنگاه درك می‌کنیم که چرا خداوند اعراب دوران جاهلیت را «الذین لا یعلمون» می‌نامد. برغم اینکه آنان به وجود خدا معرفت دارند، و قرآن نیز همان آفریدگار را مسجل و تأیید می‌کند، و برای چه نیز پروردگار سبحانه می‌گوید:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»

که یعنی هرگز اینها باهم مساوی نیستند!

وقتی می‌توانیم به این حقیقت پی ببریم که دقیقاً از میزان معلومات و شناخت اعراب جاهلی نسبت به آفریدگارشان باخبر شویم و یابی‌جویی دقیق نوع شناخت آنها را از پروردگار مشخص کنیم، که در آن صورت درخواهیم یافت که قرآن با آنها چنان رفتار کرد که واقعاً درخورشان بود، و پس از شناخت میزان و نوع برداشت آنها و رفتار قرآن در معامله با

آنان به صورت عکس العمل و نوع تثبیت معرفت آنها، و چگونگی آن تثبیت، متوجه چگونگی واقعیت خواهیم شد، که آیا آنان علمی به حقیقت داشتند که تثبیت شود؟ یا نه، آنچه را که آنان معتقد بودند فاقد اعتبار بود و علمی شناخته نمی شد... و حتی هرگز نمی توان گفت که از معلومات آنها آغاز کرده و آنها تکمیل نموده... هرگز! بلکه آنچه را که آنها می پرسیدند و به صورت اصل پذیرفته بودند، همه را کاملاً از میان برد و همه را زدود و پاک کرد، و از پایه، بطوری جدی و تازه، کار را آغاز کرد... اگرچه اسامی و کلمات از همان معلومات موجود بود، اما کاربرد آن روش ویژه ای داشت، که آن کلمات را به خود زندگی و حیات مبدل ساخت، و چنان تحولی در آنان بوجود آورد که خود زندگی بیابند، و اصل زندگی شمرده گردند، و خود به کنشی واقعی مبدل شوند، یعنی درواقع او بذر جدیدی را در دلها کاشت، که اگرچه در مواردی شباهتی ظاهری با بذر نخستین و موجود در آن جامعه داشت، اما به وجه تأکید از آن جدا و با آن مغایر بود! زیرا آن بذر پیشین در عین تشابه ظاهری در ذات و سرشت خود گنبدیده و متعفن بود و چنان پوسیده و خراب که شایسته ی رویدن و رشد کردن نبود! ولیکن این بذر جدید درست نقطه ی مقابل آن و خلاف آن است... از هر نظر تازه است... تازه و نورسیده است... رویش آن تازه و پر بار و سریع است... دلها را به حرکت درمی آورند، جریان زندگی و حیات را بر جسم و جان روان می سازد، و بذر نوی برمی آورد که دارای نمو و نیرویی تازه است!..

بنابراین... چقدر باید گمراه و نادان باشند آنها، تا قلم بدست می گیرند و از عرب جاهلی دفاع می کنند، و می گویند که عرب جاهلی دارای «تمدن» و دانشی بود! و بدین ترتیب برخی ها هستند که به گفته و عمل می خواهند ثابت کنند که جاهل نبوده اند!!

چقدر گمراه اند آنها که باورداشتهای سرپا مسخره ی اعراب جاهلی را با دانش مقایسه می کنند! یعنی آیا در نزد اعراب جاهلی دانش و معاوماتی بود از نوعی که امروز در قرن بیستم در میان اروپاییها می بینیم؟! اگرچه اروپای امروز، خود در قله ی مرکزی جاهلیت بسر می برد، از طریق همان دانش و آگاهی خودشان! زیرا اروپائیان نیز چنانکه قرآن می گوید: «فرحوا بما عندهم من العلم»^۱، به عبارت ساده به دانش و معلوماتی که دارند دل بسته اند و به همان اندازه خشنود شده اند و «و نسوالله فاننا هم انفسهم»^۲.

شدند، یعنی هم خدا را فراموش کردند و هم وجود خویشتن را از یاد بردند. و لذا گمراه شدند و به قساوت سنگدلی دچار گردیدند. بادانشی که بوسیله‌ی آن در گمراهی افتادند و در آن گمراهی ماندنی شدند... چنانکه از پیش آوردیم اینها دانش و آگاهی نیستند.. بلکه همه‌ی اینها وسیله‌اند تا به راه شناخت و معرفت روآورند.. راهی که انسان را به عبادت آفریدگار برساند و مسیر او را به خدا منتهی سازد.. و نیز البته می‌تواند به عبادت و بندگی شیطان نیز براند و انسان را به شیطان قرین و همراه سازد؟!



گفتیم که موضوع اصلی یا تنها موضوع، در کلیه‌ی سوره‌های مکی همان اصل عقیده و ایمان است. و باب‌اکبر نیز درمسأله‌ی عقیده و آرمان همان آگاهی و شناخت خداست. و روش و طریقه‌ی قرآن این است که آگاهی و دانش را به اصل زندگی و کنش مبدل سازد.. که به‌خواست خداوند به‌زودی از تفصیل روش قرآنی در شناخت «الله» بحث می‌کنیم، و نیز در چگونگی ارتعاشهایی که پرتارهای قلب بشر ایجاد می‌کند تا او را به حقیقت ذات الهی آشنا سازد و از خواب گران بیدار کند. و حقیقت وجود آفریدگاری و ارزش شناخت ذات پروردگاری را بر او آشکار سازد و او را به سوی پروردگاری توجه دهد که شایسته‌ی عبودیت و بندگی است، و او را در راه پروردگاری راست و استوار بدارد.

ولیکن درین مقدمه که به‌صورت يك فصل آوردیم می‌گوییم که: شناخت پروردگار منزّه، اگرچه بزرگترین دروازه‌های عقیده و ایمان است، اما تنها بایی نیست که قرآن برای تثبیت عقیده و استوارداشتن راه ایمان به‌خدمت گرفته باشد، درهمینجا و در همین سوره‌ها: ایمان به‌روز آخرت نیز هست و ایمان به‌کتاب آسمانی و پیامبران و وحی و رسالت و... نیز هست... و در همین جهت داستانهای پیامبران نیز خواهد بود، که از جمله‌ی مهم آن داستان آدم و شیطان است، و بالاخره اخلاقی که منبث از ایمان باشد نیز از اهمیت ویژه برخوردار است زیرا سزااست که هر فرد مسلمان خود را به اخلاق اسلامی متخلق سازد، و این جزو وظیفه‌ی حتمی است که به‌جای اخلاق جاهلی، اخلاق اسلامی برگزیده شود.. که تمام این موارد ذکر شده دارای پیوند و ارتباط محکم با ایمان و عقیده‌اند، یعنی این موارد اند که ایمان را پایدار نگه می‌دارند و موجب استواری و قدرت

آن می‌گردند و آنها در وجود انسان راسخ می‌سازند، زیرا که بابی از بابهای ایمان و نری از دروازه‌های ورود به ایمان‌اند.

در این بخش به بابی می‌رسیم که یکی از ابواب شش‌گانه است و یکی از بابهای بزرگ‌تر از ابواب عقیده و ایمان می‌باشد و ارتباط میان تمام این ابواب را با ایمان و عقیده‌ی راستینی که در قرآن آمده است روشن می‌کنیم و خلاصه آنچه را که قرآن برای روشن‌گرداندن آن آمده است بتدریج در حدی مختصر توضیح می‌دهیم.

ایمان به خدا

بطور کلی موضوع اصلی قرآن، موضوع عقیده و ایدئولوژی است، چه در سوره‌های مکی و چه در سوره‌های مدنی، و در موضوع عقیده و ایدئولوژی نیز موضوع اصلی همان داستان الوهیت است، و لذا بر همین اساس است که این بحث، سهم عظیمی از کتاب را به خود اختصاص می‌دهد. و این نیز امری طبیعی است و در آن شگفتی نیست، زیرا حقیقت الوهیت از جهتی همان برترین و بزرگترین حقیقت است، که ویژه‌ی تمام هستی است، که از سوی ذات باریتمالی است، و از سوی دیگر مسأله‌ی الوهیت مراکز عظیم و محور تمام حرکتهاست و تمام ابعاد عقیده و آرمان انسان بر آن استوار است.

ما از قبل گفتیم که بحث مکرر از عقیده در قرآن، مربوط به حالت انکار عرب در دوران جاهلیت نیست، و برخاسته از این اصل نیز نیست، که قرآن کتاب دین است. بلکه این مربوط به تکوین ذات انسان است، و وابسته به اهمیت ذاتی و واقعی موضوع است. و لذا بار دیگر در اینجا تکرار می‌کنیم که بحث مفصل قرآن از الوهیت مربوط به انحراف اعراب در عصر جاهلی نیست، و یا اصولاً مربوط به انواع جاهلیت نیز نیست، بلکه مربوط به تصویری است که از پروردگار می‌دهد، از جمله در سوره‌های مدنی - که در مدینه بر مومنین نازل شد نه بر مشرکین - نیز، در نهایت روشنی و اصالت و ارزش و گویایی گسترده، از الوهیت بحث می‌کند، برای اینکه تارهای قلب بشر را با این داستان به ارتعاش درآورد، و به هرجهت و هرشکلی این آوا را تکرار کند، و به هر مناسبت به بحث الوهیت برمی‌گردد، تا در ما شکی باقی نماند که قرآن برای مسأله‌ی الوهیت اهمیت بس بزرگی قائل است، و ولایت قرآن در این بحث، امری عارضی نیست، که انحراف جاهلیت عربی مبنای آن باشد! بلکه مربوط به سببی است که

در تمام حالات به ذات انسان برمی گردد، و گروه مومنان - اگرچه ایمان شان کامل باشد - نیز نیاز دائمی شان به امر تذکر و یادآوری از میان نخواهد رفت.

قرآن بطور کلی در داستان الوهیت مجموع انسانیت را مورد خطاب قرار می دهد، نه تنها عقل و نه تنها وجدان را، و انسان در تمام حالات مورد خطاب اوست، و در هر حال و احوالی که باشد او را به خدا توجه می دهد، حال: خوشبخت است یا نگوشت، در حرکت به سوی صعود و اوج گیری است، یا به خواری دچار شده و روبه پستی و حضیض دارد؛ وجدان زنده دارد، یا احساس کودن، کنجکاو است و باچشمان باز به امور می نگرد، و یا چشمان او نسبت به واقعیتها بسته است، کینه توز است و در طلب انتقام می شتاید، یا صلح طلب است و خوبی نرم و مهربان دارد، دلیر و گستاخ و یا ترسو و جیون است، خندان و یا گریان است، خود بزرگ بین است و خود را برتر می بیند، یا سلیم النفس است و تسلیم رویدادهاست، بیدار و زیرک است، یا نادان و بی توجه، در راه اجرای فرمان خدا ثابت قدم و استوار است و یا وازده در راه است... در هر حال هر چه باشد - قرآن او را مخاطب قرار می دهد - و از هر سو او را احاطه می کند، و از هر زاویه ای احساسش بر قلب او رسوخ می کند... و از هر گونه امکان موجود در این صفحه هستی که در برابرش گسترده است برای رسوخ در وجود او بهره می جوید، رویدادهای پیرامون او را وسیله قرار می دهد، نفس خودش و آنچه را که در وجود او جریان دارد وسیله اند برای راهیابی بر قلب و روح او، دیدنیهای جهان، و جایگاههای آخرت، و از آنچه که حواس او قادر به درک آنها باشد، و هر آنچه را که برتر از درک حواس او باشد... آنچه با حقیقت وجودش رویارو شود، همه وسیله ای جهت توجه ذات او و رسوخ بر وجدان و ضمیر فرد بشری است، حال چه درمانده ای نیازمند و ناتوان باشد و به ناتوانی خود اقرار داشته باشد، در همان ساعات ناتوانی و رنج، و در ساعات سختی و فشار این توجه را در او بوجود می آورد که به خدا پناه جوید تا راه امید را در قلبش بگشاید و از یأس و حرمان بدر آید. حتی اگر خود برترین و سرکش باشد او نیز چون ایام سختی و تلخی بر او پایان گیرد بر اساس آن روح سرکش و خودخواه، خویشتن را محور پندارد و چنین پندارد که از خدا بی نیاز باشد! و از نمازگزاران بدرگاه او و ...

با چنین برخورد و رویارویی دائم و محیط و فراگیر، بهر حال راهی در دلها می گشاید تا حقیقت اولو هیت و ذات پروردگار را بازگو می کند،

تا هنگامی که به او ایمان آورند، و ایمان در دلها استوار گردد و درجای خود آرام و قرار گیرد.

★ ★ ★

گفتیم که پروردگار ما را به سوی فطرت و سرشت مان فرا می خواند، تا او را در ذات و سرشت خود بجویم، و با ذرک فطری به سوی او رو کنیم، و تنها او را بندگی کنیم که:

«وَإِذْ أَخَذْنَاكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ، وَاشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ : أَأَنْتَ بِرَبِّكَمْ ؟ قَالُوا : بَلَى ! شَهِدْنَا !»

— همانطور که پیش از این گفتیم، ما نمی دانیم که این شهادتها چگونه انجام یافت و به اتمام رسید. لیکن ما چیزهایی را ملاحظه می کنیم که ما را بدین فطرت راهنمایند، و بیداری می بخشند، و ما را به جستجو در جهان ذره و آنچه را که شاهد آن هستیم توجه می دهد، تا بر حقیقت وجود اشیاء واقف گردیم، و از آن طریق به وجود او هدایت گردیم و او را در آن حدی که حق عبادت اوست عبادت کنیم، و از گمراهی برهیم، و چه بسا که راه گمراهی نیز در پیش گیریم... و او را در غیر حقیقت وجودیش تصور کنیم، و یا خدایان دیگری را با او به عبادت گیریم و بعد او را عبادت کنیم، اما در شکلی که شایسته ذات بیچون او نیست، و در خور طاعت و بندگی ذات منزّه او نباشد، و آن همان، عبارت از شریک گرداندن خدایان دیگر در عبادت با اوست... لکن در هر دو حال ما در جستجوی خدا هستیم.. و به سوی او توجه داریم، و به رنگی از رنگها خود را به بندگی و عبودیت او سرگرم می کنیم.

در قلب بشر تارهایی است که پروردگار منزّه آنرا در شمار عوامل مؤثر بر شمرده است، تارهایی که رویدادهای معینی را دریابند و به جنبش درآیند.. تارهایی که چون متأثر شوند برانگیخته شوند و فطرت و سرشت بشر را به جستجوی خداوند وادارند، و در همین جستجوهاست که شخص راه هدایت را می یابد و یا گمراه می شود... اما بهرحال، یعنی چه خطا و چه صواب، این پرده های قلب اند که متأثر می شوند، و به اهتزاز در می آیند، یعنی مجموعه رویدادهاست که بر تارهای دل اثر دارند و آنرا برمی انگیزند، و این انگیزه هیچگاه قطع نمی شود، نه در شب و نه در روز، ولی آنکه اثر این رویدادها را بر دلها نقش می زند، هستی و ذات برتری است.

و قدرت والا تری است که تأثیراتی بر تارهای قلب بشر ایجاد می‌کند.
هستی‌ای است با گستره‌ای بس عظیم و هولناک..
هستی‌ای به‌دقت معجزه..

این هردو واقعه‌ای هولناک‌اند که تارهای دل انسان را رهایی از آن
ممکن نیست..

نخست این کون و هسی با وسعت هولناک و عظمت فوق‌العاده‌ی
آن، که چشم را امکان در نور دیدن آن نیست. و افکار و اندیشه قدرت پی بردن
به کران و وسعت آنرا ندارند.

دیگر خود انسان که با دیدگان مجرد می‌نگرد و جز ابعاد اندکی از
زمین را که به او نزدیک باشند نتواند دید، و یا جز ابعاد نزدیکی از آسمان
را نمی‌تواند شاهد باشد.. که هم این زمین و هم آن آسمان با وسعت بی‌کران
خود او را هراسان می‌دارند!

انسان [پس از اینکه پی به‌کنه‌هستی نتوانست برد] شروع به‌ساختن
مناظر می‌کند، نگاهش را بر پهنه‌ی زمین می‌گسترده، و باچشمان خود در
ابعاد آسمان فرومی‌رود... هرچه بیشتر می‌نگرد گسترش و وسعت دامنه‌ی
هستی در احساس او عظیمتر و بزرگتر می‌گردد، و منظره‌ای تازه بر جمع
مناظر افزوده می‌گردد، و دیدگاه تازه‌ای می‌یابد و در زوایای آسمان
شگفتیهای نوی کشف می‌کند که پیش از آن بدان آشنائی نداشت و بر آن
سابقه‌ای نداشت.

ناگزیر به بررسی ضخامت و عمق محسوس برمی‌گردد. و روبه‌سوی
ارقام می‌آورد!... اینک ستاره‌ای که چهار هزار سال نوری از ما فاصله
دارد!.. اما منظره‌ای از آن می‌بینیم. حال آنکه مسافتی که برابر وسعت
چهار هزار سال نوری باشد، رقمی است که از پندار عقل بیرون است،
و جز با ارقام قابل درک نیست!

تا بالاخره، دوربین الکترونی را اختراع کرد.. که ابعادی نادیدنی
را برایش روشن ساخت، ابعادی که قابل بیان و گفتار نیست مگر اینکه
عظمت آنرا با ارقام گنگ بر لوح بنویسند!

بعد وسیعی است که احساس از بیم‌آن رهایی ندارد، و راهی برای
خلاصی از آن ندارد، هرچه در برابر مردم بزرگتر جلوه کند!

دل آرام نمی‌گیرد، پرده‌ی قلب به‌اهتزاز درمی‌آید.. در برابر این
عظمت و گسترش هولناک.. و سرشت آدمی آزادانه در ورای این معجزه‌ی
عظیم و گسترده به‌جستجو برمی‌خیزد، آخر چه‌کسی این‌همه عظمت را

آفرید؟ خالق اینهمه هستی کیست؟

بالاخره راه هدایت را می‌یابد.. آفریدگار از حقیقت هستی خویش او را آگاهی می‌دهد.. و یا اینکه بالاخره به‌گمراهی دچار می‌شود و همه‌ی هستی را آفریده‌ی طبیعت می‌نامد.. و یا آنرا آفریده‌ی یکی از موجودات این هستی بیکران می‌خواند.

★ ★ ★

این معجزه با این گسترش و بزرگی، هولناك دقیق و کوبنده است! پس این هستی بالنده و این وسعت و گسترش هولناك براساس تصادف و اشتباه و یا بر مبنای حرکت کور و ناشناخته نمی‌تواند وجود داشته باشد و در جریان باشد..

زیرا این مجموعه‌ی هستی با چنان دقتی در حرکت است که از مرز معجزه نیز می‌گذرد...

این میلیونها ستاره که نه، بلکه میلیونها میلیون ستاره که در کهکشان هستی شناوراند، در يك چنین پهنای عظیم هرگز دیده نشده که دوتا از آن کرات باهم تصادف کنند و یا میان‌شان برخورد و تصادفی پیش‌آید، مگر آنچه که خدا خواسته باشد..

و همه در فلك شناوراند - كُلُّ فِي فَلَكَ يَتَّبِعُونَ - .

و همه نیز به همین نیروی معجزه‌آسایی بسته شده‌اند که «جاذبه» نامیده می‌شود. و همه نیز با حرکت منظمی در گردش‌اند.. حرکتی منظم بدون هیچ‌گونه وقفه و سکون، و بدون هیچ برخورد و اصطكاك.. مگر آنچه خدا بخواهد...

«وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَحُسبان ...»

شماره‌ای دقیق و منظم که اشتباهی در آن نباشد. آنچنانکه می‌توانیم از روی همان نظم دقیق، جداول فلکی را برآورد کنیم تا مثلا ایجاد خسوف و کسوف را در هزار سال دیگر پیش‌بینی و یا حتی بررسی و تعیین کنیم.. و خداوند هرگز نظام این هستی را دگرگون نسازد!

این کهکشان و هستی چون ساعت عظیمی است که زمان فلکی بطور دقیق در آن ضبط می‌شود.. همچون دستگاه عظیم ساعتی که وقت را برابر دقیقه و ثانیه و ثالثه بتوان در آن شماره کرد... و حتی يك صدهزارم ساعت

يك روز در این دستگاه عظیم شماره می‌شود، لحظات هر اندازه دقیق در آن ضبط و نگهداری می‌شود، که افلاك چنین است! سپس...

همین گنجشك زیبایی که با آواز دل‌انگیزش بر فضا زیبایی می‌بخشد! آیا این واقعیت را شنیدی که همین نغمه‌ها نیز از دقت بی‌اندازه دقیقی برخوردار است؟! و خود این پرنده با پرهای رنگارنگش...

آیا نمی‌اندیشی که هر چیزی در جای خود چگونه رنگ گرفته است؟.. و چگونه خطوط و رنگها داخل هم شده‌اند، و این صدها و یا هزاران رشته هریک در جای دقیق خود قرار گرفته و لوحه‌ی بسیار دقیقی از معجزه را ارائه می‌دهند؟... و یا این گل‌های لطیف و رنگارنگ... و این کون و هستی که از لطافت آن، چشم از دیدنش احساس خستگی نکند، که خود زنده‌ای زندگی‌بخش و حیات‌ساز است!.. این کدام معجز است که در این پهنه‌ی بیکران هستی، که چشم از نگرش بدان دچار بیم و هراس می‌گردد و عظمت آن احساس و اندیشه را به بیم و هراس می‌اندازد این چنین با هماهنگی و دمسازی بوجود آورده است!؟

و کدام دل ممکن است که از برخورد با چنین معجزه‌ای با این همه دقت و لطافت خود را نجات دهد، و تحت تأثیر قرار نگیرد و برانگیخته نشود، و به جستجوی خدا نپردازد.. حال چه بدنبال این جستجو به گمراهی دچار شود و یا راه هدایت جوید؟!



مرگ و زندگی نیز از رویدادهایی هستند که بر تارهای قلب انسان مؤثر اند...

در دوران طفولیت خوی حیوانی برتری دارد، و پندارهایی وجود دارد که از حقیقت باز شناخته نمی‌شوند. طفل در عالم خیال است و هر چیزی را غیر قابل شناخت می‌پندارد، و تصوراتی که طفل از حیات و طبیعت دارد، پندارهایی ناشناخته‌اند، حتی از دیوار، حتی زمین و ... حال جدا از بازی‌هایی که در آن خود را در شکل حیوان یا انسان می‌بیند... او هنگامی که بر زمین می‌افتد، و یا با دیوار برخورد می‌کند، و این برخورد موجب درد و ناراحتی او می‌گردد، می‌پندارد که این زمین و یا دیوارند که بر او ضربه زدند! و بنابراین حقیقتاً بسیار راضی خواهد شد که مادرش بیاید و انتقام او را از زمین و یا دیوار بستاند! یعنی زمین و دیوار را بدمت

خویش بزند! و به راستی می‌پندارد که ضربه‌های مادرش زمین یا دیوار را بدرد می‌آورد، همانطور که برخورد خودش موجب درد شده است!! و لذا پس از آن حرکت راضی می‌شود و گریه را ول می‌کند.

همین که کمی بزرگتر می‌شود به تمیز میان اشیاء قادر می‌شود، یعنی اندک اندک می‌فهمد که مثلاً این گربه است و آن سگ و آن یکی مثلاً جوجه‌ای است که تازه از تخم درآمده و آن دیگری گنجشک است و اینها زندگان حقیقی‌اند و مثل او می‌خورند و می‌آشامند و حرکت می‌کنند... اما اسباب بازی و عصا و غیر آن واقعاً زنده نیستند.. اما با این حال هنوز روح حیوانی بر او مسلط است و او از فرط پندار و تصور حیوی، از پیش‌خود به این موجودات جامد روح و حیات اضافه می‌کند.. و این حیات اهدایی خود را راست و درست می‌داند، و در نتیجه می‌بینیم که با اسباب بازی سخن می‌گوید، یا مثلاً او را تنبیه می‌کند، یا حتی نوازشش می‌کند، و خلاصه رفتاری دارد که بهیچوجه رفتار یک فرد زنده با موجودی جامد نیست.. بلکه در حقیقت، در تصور و پندار کودک، این شیئی زنده و یا شبه زنده است، او در خیال و پنداری است که میان حقیقت و خیال را تمیز نمی‌دهد.. و تا آنجا خیال را بزرگ می‌کند که هر چوبدستی سوار می‌شود، آنچنانکه گویی آن اسب سواری است، و آنرا می‌زند تا تند برود، و واقعاً می‌پندارد که اسبش راه می‌رود، ندانند که عصاست.. اگرچه در عین حال حقیقت را می‌داند اما دوست دارد که زندگی و حیات را چون خلعتی بر این عصا هدیه کند، و این عصای جامد را زنده ببندارد، و حتی دوست دارد که تصور و خیال خود را حقیقت و واقعیت بداند!

لکن در همین گرماگرم پندارهای خوش و تصورات دوست‌داشتنی یکباره با فاجعه‌ی مرگ رویارو می‌شود.. حادثه‌ای که اثر آن در وجودش تند و سخت است..

مثلاً ناکهان با رویداد مرگ گربه‌ای که همبازی‌اش بود روبرو می‌گردد. یا با لاشه‌ی گنجشک مرده مواجه می‌شود.. و یا با فاجعه‌ی مرگ یکی از بستگانش.. و ناکهان درمی‌یابد که گربه یا گنجشک دیگر حرکت نمی‌کند، و آنچه تلاش می‌کند که بر او غذا بخوراند و یا آب بنوشاند، ممکن نمی‌شود و حیوان نمی‌پذیرد و به‌خواسته‌ی او پاسخ نمی‌دهد.. ناگزیر در چنین حالی می‌پرسد که: «برای چه حرکت نمی‌کند؟ و

برای چه نمی‌خورد و نمی‌آشامد؟ به او پاسخ می‌دهند که: «مرده...»

و این رویداد تازه برایش بس بزرگ و نابهنگام است.. که مردن!

یعنی چه؟! و مرگ چیست؟! و بالاخره می‌فهمد که معنی مرگ مثلاً از میان رفتن حرکت است و از دست دادن قدرت خوردن و آشامیدن و سخن گفتن... و بالاخره معنایش این است که حیوان از جهان کسودک خارج شده و بر نمی‌گردد...

این ضربه ناگهانی او را اندوهگین می‌سازد، و اندوه عظیمی در وجودش بر جای می‌نهد، و حالتی ایجاد می‌کند که احساس آن هرگز از میان نخواهد رفت، بویژه که این ضربه‌ها تکرار خواهد شد، - و ناگزیر به تکرار نیز هست - و اشخاص و اشیایی که پیش او عزیز بودند از میان خواهند رفت... و هر بار نیز درد فراق او را نشتر خواهد زد... و طفل بزرگ و بزرگتر می‌شود... و این آثار در وجودش از بین نمی‌رود بلکه عمیقتر نیز می‌گردد... حال آنکه او نیز آنچه بزرگتر می‌شود پیوند او با اشخاص و اشیاء محکمتر می‌گردد. و به جای اینکه تأثیر گذشته از میان برود، افزونتر می‌گردد.

و این ظاهر قضیه است. یعنی ظاهر مرگ و حیات که تأثیر آن در حیات بشر و در مشاعر و آگاهی‌شان جداً عمیق است... و انسان نه تنها از آن تأثیر رهایی ندارد بلکه با احساس او درهم می‌آمیزد، و در طول حیات بشر با او همراه است و امکان ندارد که جز با ایجاد انگیزه‌ای طولانی و ناگهانی از میان برود... و نیز امکان ندارد که پرسشی در وراء این تأثیر عمیق برای انسان ایجاد نشود...

حیات چگونه ایجاد می‌شود؟ آیا بطور تصادفی؟ اگر چنین است چگونه تصادفی ایجاد می‌شود...؟! آیا این هستی ناگزیر به داشتن موجدی نیست که آنرا پدید آورد؟ اما حیات چرا متوقف می‌شود؟ و مرگ چرا روی می‌دهد؟! و برای چه، زندگان برای همیشه در جهان بسر نمی‌برند و تمام زندگی‌شان حفظ نمی‌شود؟ در آنسوی نیستی چیست؟ آیا همین نهایت است؟ و آیا دیگر حیات به کائنات باز نمی‌گردد؟.. به چه صورتی از صورتها؟! این پرسشهایی است که بشر را از آن رهایی نیست؟ و اینها رویدادهایی هستند که بر تارهای قلبش اثر دارند، و او را برمی‌انگیزند، و به جستجوی آفریدگاری که زندگی می‌بخشد و می‌میراند و می‌دارند... به جستجوی ذاتی که حیات ارزانی می‌دارد و حیات را باز می‌ستاند...

و آنگاه این انگیزه او را هدایت می‌کند تا خدا را با حقیقت او باز شناسد، و چه بسا نیز همین حرکت سرانجام او را به گمراهی می‌کشاند، و خدا را نیرویی از زمره‌ی نیروها می‌پندارد و ذات او را شیئی از مجموعه‌ی



رویدادها همیشه در جریان اند، و از تازه شدن و تکرار باز نمی مانند..
و همین رویدادهای مکرر برخوردی با تارهای قلب بشر دارند..
اما، رویدادها چگونه ایجاد می شوند؟ در پشت این حوادث چه عوامل
و قدرتی قرار دارد؟ و یا چه کسی در پشت آنهاست؟ آیا تصادفی بوجود
می آیند؟ یا با تدبیر و چاره اندیشی ایجاد می گردند؟ راز تدبیر چیست و
حکمت آن کدام است؟

این طفل تازه متولد شده ای که می میرد و افراد خانواده در اندوه
سخت و کوبنده ای این فرزندان... و آن پیرمردی که به مرحله ی پیری و پایان
عمر رسیده چگونه از میان می رود و بعد...؟

و این جوانی که در آغاز جوانی اش مرده است و در کنار افسران
خانواده افتاده و شیون و فریاد افراد خانواده او را سودی نمی بخشد، و از
چگونگی فریاد خانواده آگاهی ندارد... و یا این بیماری که قدرت حرکت
ندارد و مرگ نیز او را به خود نمی گیرد...

و این تصادفی که با ماشین ایجاد شد و فلانی از این تصادف رهایی
یافت و... فلانی با تمام نزدیکانش تکه تکه شدند و اندامی از آنان باقی
نماند!

و این توانگری که حساب داراییش از دستش بیرون رفته، و برای
بذل و بخشش آن نیز مرزی نمی شناسد... یا این فقیر بی چیزی که قوت
روزانه اش را نیز نمی تواند پیدا کند...

و این انسانی که فرزندان و نوادگان را روزی می دهد تا اینکه
با علاقه ای که عقل از درك آن ناتوان است.. و این یکی که افسوس
وجود يك فرزند را دارد که پس از خود بر جای خود در زندگی بنشاند..
و آن شوکت و ملکی که روی هوا و هوس رفت... و یا این پادشاهی
که بر جای آن از دست گرفته نشست. و این ایامی که میان توده ی مردم متداول
است..

آیا همه تصادفی و از روی اشتباه است؟ و یا در پشت آن رازی نهفته
است؟! آیا تدبیر و اندیشه ای بر آن فرمان می راند؟!..
... پس صاحب تدبیر چه کسی است؟!

این سرگشتگی چیزی است که رهایی از آن وجود ندارد.. مگر اینکه

ایمانی به حقیقت آن در احساس و اندیشه جایگزین شود.. و لذا ناگزیر بدان می‌اندیشد.. و در خود فرو می‌رود و از خود می‌پرسد که: سدر پشت این رویداد چه کسی است؟ و در ورای این رویدادها چیست؟.. و بدنبال این پرسشهاست که به سوی حق هدایت می‌شود و یا به گمراهی و سرگردانی دچار می‌گردد..

★ ★ ★

انسان به طور دائمی در برابر این عجز و درماندگی به اندیشه پناه می‌جوید. زیرا اندیشه تنها نیرویی است که چیزی او را عاجز نمی‌سازد.. فرزندان آدمی وقتی متولد می‌شود، کاملاً ناتوان و درمانده است. و اگر مادرش از هر نظر او را محافظت نکند.. به اوشیر نخواند.. و او را در بغل نگیرد... و نیازهایش را برآورده نسازد، ممکن نیست که زندگی کند.

تادر برابر برخی چیزها احساس قدرت می‌کند..

شروع به حرکت دادن انگشتان خود می‌کند.. و بالاخره دستش را حرکت می‌دهد.. عضلات ساقش را حرکت می‌دهد و انگشتان پاهایش را.. و سرش را تکان می‌دهد.. لکن همه‌ی اینها در دامن مادر است و نمی‌تواند برای مدتی طولانی از مادر جدا باشد.. تا قدرت بیشتری احساس می‌کند.. و بالاخره در خارج از دامن مادر به حرکت و تلاشی محدود می‌پردازد... با همین اندک بسیار شادمان و خوشحال می‌گردد، در قدرت و توانایی خودش کندی.. و این علاقه در او روز بروز فزونی می‌گیرد، تا چهار دست و پا روی زمین راه می‌رود.. و خلاصه روزی می‌رسد که می‌بیند روی دوپایش می‌ایستد و راه رفتن.. آموخته است. راه می‌رود، پاهایش بهم می‌پیچد، بر زمین می‌افتد، و پیا می‌خیزد.. تا بالاخره راه رفتن را به نیکی می‌آموزد. تا به جایی می‌رسد که بالاخره کلون در را می‌کشد و یا پنجره‌ها را به راحتی می‌گشاید.. و خلاصه روز به روز بر قدرت و امکانش افزوده می‌گردد.. و چنانکه خدا خواست بزرگی می‌شود.. و نیرو و قدرتش به مرحله‌ی نهایی خود می‌رسد.. اما آیا پس از این مرحله از کنجکاو و تلاش برای آگاهی بازمی‌ایستد؟ و تا اینجا که رسید معتقد می‌شود که دیگر برایش کافی است؟

دقت و کنجکاو او در این مرحله نه تنها متوقف نمی‌ماند، بلکه هر اندازه که بر قدرت و توانش افزوده می‌شود حس کنجکاو او بیشتر می‌شود و توجه و دقت او بیشتر برانگیخته می‌گردد، و بر اثر این افزون طلبی است که احساس

عجز و درماندگی بیشتر می‌کند و از نو به کوشش تلاش بر می‌خیزد.. تا به جزیئی از آنچه می‌خواهد دست می‌یابد.. و دقتش همچنان بیشتر می‌شود، و بیشتر احساس ناتوانی می‌کند..

و بالاخره بشر اتم را نیز شکافت.. به کره ماه نیز رسید.. و فردانیز پیشرفت بزرگتری خواهد داشت و در پهنه‌ی طبیعت تهاجم تازه‌ای آغاز خواهد کرد که از پیش در رویای خود نیز تصور آنرا نمی‌کرد، اما آیا در این سیر بالاخره به جایی می‌رسد که همه‌ی خواسته‌هایش برآورده شود و دست از کنجکاو و نگرش تازه باز دارد و آیاراضی می‌شود و دیگر احساس عجز و درجودش بر نمی‌گردد؟

هرگز! اگرچه او در حقیقت قصد دارد که هرگز احساس عجز نکند! و می‌خواهد که دارای سیطره و نفوذ کامل بر تمام اشیاء باشد.. و می‌خواهد که خطاب به همه چیز بگوید «باش» و «هست شوند»! اما این هرگز امکان ندارد.

پس احساس عجز از وجودش رخت برنسته است، با اینکه به افلاک رسید و با اینکه اینهمه قدرتهای فوق‌العاده و غیر قابل تصور را تسخیر کرد!

اما بهر حال همیشه احساس عجز او را به دامن اندیشه می‌رانند! با وجود چنین قدرتی که از چیزی عاجز نیست، و دروای این طبیعت هولناک از خود اعمالی را مشاهده می‌کند که جز از او از هیچ موجود دیگری ساخته نیست.. اما این بالندگی قدرت او را غنا نمی‌بخشد.. و راضی‌اش نمی‌سازد..

پس از این قدرت قادر به جستجو بر می‌خیزد.. راه‌هدایت می‌یابد یا گمراه می‌گردد..

★ ★ ★

میل به دستیابی بر «کنه» غیب، میل حادی است که افراد را با اصرار بر می‌انگیزد، اصراری که انسانهای روی زمین را از آن رهایی نیست.. و بشریت از قدیمیترین ایام تا کنون در راه دستیابی و تسخیر امرار غیب کوشاست و معلوم است که در راه تلاش برای دستیابی بدین راز در فردای دور و نزدیک، پراوچه خواهد رسید..

زمانی را برای گشودن این راز به کاهنان و عارفان و ستاره‌شناسان

پناه می برد.. و گاه به خدا پناه می برد و زمانی به رویا پناه می برد و از آن الهام می جست و هنگامی را نیز به احساس باطنی خود پناه می برد و از طریق احساس، قصد پی بردن به این راز ناگشودنی را داشت که اگرچه احساس او بر منطق روشنی تکیه نداشت ولیکن اشاره ای برایش داشت ..

و بالاخره به هر وسیله ای پناه می جویند و باتمام تلاش می خواهند این راز پنهانی و ناپیدارا روشن و آشکار سازند.. و غیب پوشیده در اسرار پنهان را آشکار و عیان گردانند و هرگز به یقین نمی رسند..

و عجز و درماندگی شان همچنانکه بود باقی می ماند.. با همان شدت روز نخست .. و همیشه افسوس این مشکل را دارند که چرا نمی توانند این راز بسته را بگشایند .

و این عجز در رسیدن به کنه ذات او، نه مربوط به فردای دور است.. و نه وابسته به فردای نزدیک است.. بلکه عجز در این راز است که باتمام تلاش نمی دانند که در ساعت بعد و یا حتی هم اکنون چه خواهد شد و برایش چه پیش خواهد آمد.. بلکه حتی رویداد لحظه ای دیگر را نیز نمی تواند حدس زند.. و حتی در همین لحظه ای که در آن بسر می برد نیز بخشی از آن بر او پنهان است .

انسان چون از این سیرو سفر خسته کننده در مورد راز پوشیده ی غیب بر می گردد ، و خود را از دستیابی به کنه آن کاملاً عاجز می بیند، به خدا پناه می جوید! به پروردگاری که بر غیب و پنهان محیط است، و تمام پنهانیها را می داند.. حال چه خداوند او را بر حقیقت هستی خویش آگاه سازد و یانسازد او پس از تلاش فراوان بالاخره خود را ناگزیر به این پناه جستن می بیند.

★ ★ ★

این تارهای قلب بشر به صورت فطری خدا را می جویند ، و برای پی بردن به رویداد های کون و هستی به او پناه می برند.. تا از طریق او از کون و هستی و رویداد طبیعی سردر آورند ، و در جستجوی الهی آزادی می جویند. تا آنجا که می توانیم بگوییم، ذات او در عقیده و ایمان بشر الهامی بر می انگیزد که دل را آرامش بخشد..

قرآن تنها وسیله ای است که خدا را بر مردم می شناساند ، برای این تارهای فطری اثر می نهد، و آنها را بر می انگیزد و بشریت را از خواب بیدار می کند، و انسان را زیر تاثیر خود می گیرد و به حرکت در می آورد و در آن

لَعَنَهُ اَنْفَعَالِي خَطَاب به اومی گوید:

«ذَالِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ» [انعام: ۱۰۲]

این است پروردگار شما، آفریدگاری که جز او خدایی نیست و تنها او آفریدگار همه چیز است، پس او را پرستش کنید که او نگاهبان همه موجودات است.

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى ، يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ . ذِكْرُكُمْ اللَّهُ فَإِنَّهُ تَوَفَّكُونَ ؟ فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ . وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ... قَدْ فَتَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ . وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ ، فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالزَّيْتَان ، مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ . انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَرَيْتُمْ أَن فِي ذِكْرِهِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ . وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ . سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ . بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ . ذِكْرُكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ . لَا تَدْرِكُهُ الْبَصَارُ ، وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

[سوره انعام: ۹۵-۱۰۳]

خداست که هسته را درجوف زمین می شکافد، وزنده را از مرده پدید می آورد، و مرده را از زنده، آنکه چنین تواند کرد پروردگار شماست، (پس چرا بیسوده) به آنان که فاقد قدرت اند، نسبت خداوندگاری دهند ؟ خداست که پرده ظلمت صبحگاهان را می شکافد، و اوست که شب را برای آسایش مقرر داشته، و خورشید و ماه را با قدراری معین به گردش درآورده، تا برای شما راهنما باشد، و بانور آن در تاریکیهای بیابان و دریا هدایت شوید، و نشانه های الهی را برای اهل دانش به روشنی بیان کردیم، هم اوست خدایی که شما را از وجودی هستی بخشید، و رحم را جایگاه استقرار شما قرارداد، که ما آیات خود را برای آگاهی شما به روشنی بیان کردیم، هم اوست که از آسمان باران را فرو بارید، تا ما به کمک آن آب، نباتات را برویانیم، و

زمین را با سبزه و چمن بپاراییم، و در آن سبزینه‌ها دانه های بهم پیوسته و ترکیب شده از مواد گوناگون پدید آوریم، و از درخت خرما خوشه های پیوسته بهم، بر آوریم، و باغهای انگور و زیتون و انار بپردازیم، که برخی همانند هم و برخی نسبت به هم غیر متجانس اند، به باغهایی که در آن میوه ها پدید می آید و به بار می نشینند، باچشم خرد، بنگرید، که در آنها نشانه های قدرت خدا بر اهل ایمان پدیدار و آشکار است. گروهی از کافران برای پروردگار، از گروه اهریمنان شریک و انباز قرار دادند، در صورتیکه آنها نیز آفریدگان خدایند، و گروهی [از اهل کتاب] نیز برایش پسران و دخترانی پنداشتند. بی آنکه آگاهی و علمی داشته باشند، در صورتیکه پروردگار از اینهمه نسبتها که بر او بستند بری و متزه است، و بالاتر از آن است که او را بدان وصف می کنند، او مت که آسمانها و زمین را پدید آورد، چگونه او را فرزندی تواند بود، در صورتیکه او را جفتی نیست و او همه چیز را آفریده، و او نسبت به همه چیز آگاه و داناست، این است صفت پروردگار شما که آفریدگاری جز او نیست، و او آفریننده ی همه چیز است، پس او را بپرستید که او نگاهبان تمام موجودات است، هیچ چشمی او را در نیابد، حال آنکه او بینندگان را مشاهده می کند، او نامریی است اما نسبت به همه چیز بسیار آگاه و وارد است.

وَعَنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرُوجِ وَالْبَحْرِ، وَمَا تَسْقُطُ مِنَ زَرْقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حِجَابَ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
[سوره انعام: ۹۵]

کلیدهای خزانه ی غیب در نزد خداست، و کسی جز او بر آن آگاه نیست، او همه ی آنچه را که در خشکی و دریاست می داند، و برگی از درخت نمی افتد مگر اینکه او بداند و خشک و تری نیست مگر اینکه در کتاب مبین و قرآن خدا مسطور است.

«قَسْبَحَانَ اللَّهَ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ، وَلَهُ الْأَعْمَادُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ. يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ، وَ يُخْبِئُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ. وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ. وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا. وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. وَ مِنْ آيَاتِهِ

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتَلَفَ الْيَسْتِكُمْ وَالْوَالِكُمْ . إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ .
وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَاقِبُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَاجْتَاؤُكُمْ مِنْ قَبْلِهِ . إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَسْمَعُونَ . وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْرِجُ
بِهِ الْأَرْضَ بَعَثَاتِهَا . إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ . وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ
وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ، ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ نَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ كُلُّ لُحْفَاتْنٍ . وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ، وَهُوَ هُوَ عَلَى ، وَلَهُ الْمَثَلُ
الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [سوره روم: ١٧-٢٧]



پس پروردگار را از شامگاه و صبحگاه (نماز مغرب و عشا و صبح)
ستایش کنید ، که سپاس اهل جهان در آسمانها و زمین ویژه ای اوست ، و شما
نیز در تاریکی شب و نیمه ای روز (نماز عشا و ظهر) به سپاس او پردازید ،
آن خدایی را که به قدرت کامل از [هسته ای] مرده زندگی پدید آورد ، و
یازنده را به نیستی کشاند ، و دوباره مرده را به هستی آورد ، و زمین را پس
از مرگش آن زندگی داد ، که همینگونه شما را نیز از خاک بیرون آورند ، و از
نشانه های قدرت خدایی این است که پدر شما بشر را از خاک بیافرید ، و از
او شما را هستی داد که در پهنای زمین پراکنده اید و از دیگر نشانه های
او این است که از جنس خود شما برای شما جفتی بیافرید که در کنار او
آرامش یافته و با او انس گیرید ، و در میان شما رفت و مهربانی برقرار
فرمود که در تمام اینها نشانه هایی است برای گروهی که اندیشه کنند . و
از دیگر نشانه های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین است ، و دیگر نشان
قدرتش نیز اختلاف زبانها و رنگهای پوست شماست ، که در تمام این امور
نشانه های حکمت و وضع حق برای دانشمندان عالم آشکار است ، و از دیگر
نشانه های او همین که روزها می گزید و شب برای استراحت به خواب
می روید ، و چون برمی خیزید از صنع فیض او طلب روزی می کنید ، که در این
حرکات برای آنان که سخن حق می شنوند دلایل قدرت پدیدار است ، یکی
از دلایل قدرت او درخشش رعد و برق است که می بینید ، که بدانوسیله شما
را از صاعقه ای عذاب می ترساند ، و پس از آن بارحمت باران که آب را از
آسمان بر شما می آورد ، و زمین مرده را زنده می گرداند امیدوار می سازد ،

و در این امر نیز دلیل قدرت ایزدی برای اهل خرد آشکار است، و از دیگر نشانه های قدرت خدا آنکه آسمان و زمین را به فرمان خود بیاداشته است و پس از این نیز چون شما را از خاک برخواند، همگی سر از قبر بدر کنید، و هر کس در آسمان و زمین است همه بنده ی او و با کمال خضوع و خشوع مطیع فرمان اویند، اوست که خلقت از او آغاز شده و می آفریند، و دوباره به جهان واپسین باز می گرداند، و این زاد و باز گرداندن برای بسیار سهل و آسان است، و آن مثل اعلایی است که برتر از وصف و فراتر از اندیشه و درک است و در آسمان و زمین او را در نیابند، که او بسیار عزیز و بسیار دانا است.

«لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ . وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلًا هُوَ الْبَحْرُ يَمْشِي مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ آبْحَرٍ مَا نَفَذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ . إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ . مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كُنْهً وَاحِدَةً . إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ . أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّسْأَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَوْمٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ، وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ؟ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ ، وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ . [لقمان: ۲۶-۳۰]

آنچه در آسمان و زمین است همه ملك خداست، و پروردگار ذاتش بی نیاز و اوصافش پسندیده است، و اگر آنچه درخت در روی زمین است همه بدل به قلم شود، و در کف نویسندگان عالم قرار گیرد، و آب دریا تا گستره ی هفت دریا بدل به مرکب شود، باز نگارش کلمات خدا به پایان نرسد، که همان پروردگار بسیار مقتدر و بسیار دانا است، خلقت و آفرینش همه ی شما در نزد خدا جز به آسانی آفرینش يك تن نیست، که خداوند بسیار شنوا و بسیار بیناست، ای رسول ما، آیا ندیدی که خداوند، شب را در روز و روز را در شب داخل کند، و مگر ندیدی که خورشید و ماه را مسخر ساخت تا هر يك در وقت معین و نظمی مخصوص جریان یابند؟ و برای هر يك وقتی معین قرار داد که خداوند از آنچه از نيك و بد به جای آرید، بسیار آگاه است. به سبب این قدرت کامل است که خدای يكتا حق مطلق است، و آنچه را که جز او به خدایی خوانید. باطل محض است که تنها خدا بلند مرتبه و بزرگوار است.

«وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ، ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ، ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا . وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ . وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ . إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ

يَسِير ، وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ ، هَذَا غَذَبُ قُرَات ، سَائِعُ شَرَابُهُ وَهَذَا مَلْعُ أَجَاجُ .
وَمِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا ، وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِرَ
تَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ . يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ ،
وَسَخَّرَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَتَجَرَّي لِمَا جَلَّ مَسْمُورٌ كَمَا اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ . وَالَّذِينَ
تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ [فاطر: ١١-١٣]

خداوند شمارا از خاک بیافرید، و ازان پس نط شما راهستی داد،
و بعد ازان از شما جفتیهایی قرارداد، و آنچه زنان بارگیرند و بزایند ،
جز به اراده ی او نخواهد بود و کسی عمر طولانی نکند، و یا از عمرش نگاهد،
جز اینکه همه در کتاب دانش الهی ثبت است، و این پر خدا بسیار آسان است،
و هرگز دودریا که آب یکی گوارا و شیرین و آب آن دیگری شور و تلخ است
مساوی و یکسان نخواهد بود، باین حال شما از این هردو گوشت تازه تناول
کنید و زیورها از آن بیرون آورده و خود را بیارایید و زیورتن خود سازید،
و بر روی آنها کشتیهاروان بینی تا به فضل خداروزی طلبی، باشد که شکر
نعمت او بگذارید، خداست که شب را درون پرده ی روز پنهان دارد، و روز
را درون پرده ی شب و خورشید و مارا مسخر کرد، تا هر يك به مقدار معین
در مدار خود بگردند، او پروردگار و آفریننده ی شماست که همه ی ملک
هستی از اوست و جز او آنچه را که خدا خوانید چیزی بیش از پوشال هسته ی
خرما نیستند.

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ، وَكَانُوا
أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً . وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ، إِنَّهُ
كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا [فاطر: ٤٤]

آیا در روی زمین نمی گردند تا دریابند پایان کار آنان که پیش از
ایشان بودند چه بوده است؟ آنها که نیروی شان از ایشان بیشتر بوده است،
که هیچ موجودی در آسمانها و زمین از نیروی او نتواند کاست که او بسیار
دانا و بسیار تواناست.

«أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ؟ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا
وَنَسِيَ خَلْقَهُ . قَالَ: مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؟ قُلْ: يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ
مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ . الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ

تَوَقُّونَ . أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ؟ بَلَى ! وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ . إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ : كُنْ ! فَيَكُونُ ! فَسُبْحَانَ الَّذِي فِي يَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ [یس: ۷۷-۸۳]

آیا انسان ندیده است که ما او را از نطفه بیافریدیم، و آنگاه چنین دشمنی آشکار گردید، و برای ما مثلی [جاهلانه] زد و گفت: که این استخوانهای پوسیده را باز که تواند که زنده کند؟ [ای رسول ما] بگو: همان خدایی زنده می کند که اول بار آنها را از زندگی بخشید، که او به هر آفرینشی دانا و قادر است. آن خدایی که از درخت سبز و تر برای شما آتش قرار داده است، تا وقتی که خواهید بتوانید که برافروزد، آیا آن خدایی که آفرینش آسمان و زمین درید قدرت اوست از آفرینش موجود ضعیفی چون شما ناتوان است؟ آری! او البته قادر است، چون آفریدگاری قادر و نسبت به تمام موجودات بسیار دانا است، که خداوند چون به آفرینش چیزی اراده کند، فرمان دهد که: «شو!» و موجود هستی یابد و صاحب حیات «بشود». پس منزله است پروردگاری که ملک ملکوت هر موجودی درید قدرت اوست و بازگشت همه چیز به سوی اوست.»

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ رُءُوبٍ ، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ، ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ، ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ، ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ، ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ ، وَلَتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ . هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ ، فَإِذَا قُضِيَ أَمْرُ فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ ، فَيَكُونُ [غافر: ۶۷-۶۸]

اوست [آفریدگاری که] شما را از خُشاک بیافرید، سپس از نطفه شما راهستی بخشید و آنگاه به شکل علقه درآورد و به صورت طفلی سالم از رحم مادر بیرون آورد، تا به سن رشد و کمال رسیدید، و بالاخره پیری سالخورده شوید، گرچه برخی از شما پیش از سن پیری وفات کنید، اما همه را وقتی معلوم است، تا مگر در مورد خدا بیندیشید، که اوست خدایی که می میراند و زنده می کند، و چون خواست که امری انجام شود به آن می گوید: «شو!» و پس «هست» می شود.

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ، يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ ، أَوْ إِيَّاهُمْ ذُنُرًا وَإِنَاءًا . وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ . [الشورى: ۴۹-۵۰]

تنها پروردگار است که مالك آسمانها و زمین است و او آنچه بخواهد می‌آفریند، و به هر که خواهد فرزند پسر و یا دختر عطا کند، و یادر يك زهدان دو فرزند دختر و پسر قرار دهد، و نیز هر که را که خواهد نازا گرداند که او بسیار دانا و بسیار تواناست...

★ ★ ★

احساس بشری از دیدار مستمر و آزمون و تجربه‌ی پیاپی عادت می‌کند، و به جایی می‌رسد که این مناظر و دیدنیها او را بر نمی‌انگیزد، حال آنکه بارهای نخست برای او هیجان انگیز است.. اما حرکتی که بار نخست در او انگیزه‌ای ایجاد کرده و موجب تحرك او شده بود در دورهای بعدی دیگر چنین اثری روی او ندارد، حال آنکه در بار نخست ممکن است موجب يك ستیز کامل در راه رسیدن به يك پیروزی گردد. اما بر اثر تکرار اثر آن از میان می‌رود، و برخورد مشخصی بر تارهای قلب بشری ندارد.. زیرا بتدریج دل خود مرکز احساسات می‌گردد و دیگر توانایی پذیرش احساس تازه را ندارد...

به همین دلیل است که قرآن به روشنی دقیق و نافذ نازل شده تا این پوسته‌ی سختی را که بر روی احساس بشر کشیده شده کنار زند و یا با آن در آمیزد و بر دل‌هایی که جوابی انمکاسی ندارد انمکاس تازه ایجاد کند. زیرا وقتی با این نفوذ آن پوسته‌ی ضخیم و خشن را کنار زند، به عصب زنده برخورد می‌کند، چنانکه گویی تارهای دل برای نخستین بار با آن برخورد می‌کنند، ناگزیر انگیزه‌ی تازه‌ای برای کسب تجربه در او بر می‌انگیزد و حالتی انفعالی در او بوجود می‌آورد، آنچنانکه گویی نخستین بار زندگی می‌کند.. و هنگامیکه انگیزه به او ج خود می‌رسد و انفعال بر اثر تجربه بالاترین مرحله را بر می‌گزیند، به او می‌گویند که: آفریدگار هستی مافقط «الله» است، او آفریدگاری چهره ساز و نوآور است.. و او است که این همه را ارزانی می‌دارد، و خداست که زنده می‌گرداند و می‌میراند، و خداست که این کون و هستی را با همه‌ی آنچه که در آن است اداره می‌کند.. او آفریدگاری است که به آشکارا و نهان عالم است.. و او آن پروردگار توانایی است که جز قدرت او قدرتی نیست و عجز و ناتوانی نمی‌شناسد.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ، وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَكْنًا ، ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ

عَلَيْهِ دَلِيلًا. ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا [فرقان: ۴۵-۴۶]

آیا ندیدی که پروردگارت چگونه سایه بگسترده، که اگر می‌خواست آنرا ساکن قرار می‌داد، سپس آفتاب را بر آن دلیل قرار دادیم، و سپس او را به سوی خود می‌کشیم، که به سوی ما بازگشت کند.

به خود می‌نگری که این مخاطب تویی با سایه‌ای که هر روز از خود می‌بینی؟ سایه‌ای که تاکنون احساس و توجه ترا به خود نمی‌کشید و دقت ترا بر نمی‌انگیخت؟

اما اکنون آیا می‌توانی بگویی که با خواندن دو آیه‌ی پیشین احساس تو نسبت به سایه همان است که از پیش بوده است؟ در اینجا حالتی تازه در تو ایجاد شده که در آن تردیدی نیست، بلکه مجموعه‌ای از عناصر آگاهی ساز در تو وارد شده و برد تازه‌ای بر احساس تو داده است و چیزی بر احساس تو افزوده و راهنمایی تازه‌ای برایت ایجاد کرده است!

اینک با توجه تازه‌ای، هر روز به ترتیبی دقیق سایه را می‌نگری، و با توجه تازه‌ای می‌بینی که چگونه از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شود، و لیکن در احساس تو چیزی جز همین عوامل نزدیک و آشکار وجود ندارد، و حتی برای همیشه احساس تو سرگرم نمی‌ماند. و همینکه مدتی بگذرد این گرمی و حرارت در وجودت خاموش می‌شود، و در اندیشه‌ی تو چیزی نمی‌ماند جز لحظاتی گذرا و موقتی که می‌آیند و محو می‌شوند.

بهر حال برای تو - در این دو آیه - جود دیگری وجود دارد، که از هر نظر با تمام آنچه که در احساس داری متفاوت است.

در آغاز مطالعه‌ی این آیه برای نخستین بار در رویاروی حقیقتی قرار می‌گیری که زنده است، اگر چه این سایه در ذات خود دارای حرکت نیست. و حرکت خورشید نیز برخلاف ظاهر آن بابر داشت و تفسیر علم، خود به خودی نیست، بلکه مربوط به حرکت زمین بدور خورشید است... اینک او حرکت دارد، زیرا که پروردگارش او را به حرکت در آورده...

«أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ مَدَّالْظِلَّ ، وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ...»

آیا ندیدی که پروردگارت سایه را بگسترده، که اگر می‌خواست آنرا ساکن قرار می‌داد... پس حرکت او نیز زاده‌ی این اسباب و عوامل ظاهری نیست، که تحرك آنرا حتمی جلوه می‌دهند، و برابر قوانین طبیعی آنرا مسلم می‌پندارند، بلکه این حرکت و بالا و پایین رفتن به اراده‌ی خداوند است، که اگر خدای می‌خواست آنرا ساکن قرار دهد، البته ساکن می‌گرداند، زیرا چون توانست آنرا بوجود آورد، طبعاً ساکن و متحرك بودن به اراده‌ی

او خواهد بود..

وجود پروردگار منزّه موجب ابداع این کون و هستی است، و اوست که این طبیعت را با چنین صفاتی برآورد و هستی داد، و در نهایت سایه را به حرکت درآورد، که حرکت سایه وابسته به این حقیقت ساده است، لیکن حقیقت مورد بحث در قرآن بر روی سایه و نمود متوقف نمی گردد و مخاطب خود را رأساً به همان مشیت الهی می رساند، که سایه را به حرکت درمی آورد، به حقیقتی که خیلی برتر و فراتر از این اسباب ظاهری است، - اگرچه این سایه نیز در ذات خود از تقدیر الهی و مشیت او برود - زیرا آنچه انسان از این اسباب ظاهری درمی یابد خیلی کوچکتر و حقیرتر از آن حقیقتی است که در ورای آن وجود دارد، چون حقیقت بسیار عظیمتر و حیرت انگیزتر از نمود و تجلی ظاهری است، و این حقیقت همان اراده ی پروردگار است که چون بخواهد چیزی هستی یابد می گوید «شو» و «می شود».

روحی که مشیت را بدین اسباب و علل وابسته می گرداند و آنرا قوانین طبیعت می نامد، می گوید که اینها حتمی اند، و لذا این حقیقت را با احساس درمی آمیزد و دل را از پروردگار دور می سازد، روحی وابسته به حقیقت و آگاه به واقعیت نیست.

تعبیر و تفسیر قرآنی از همینجا شروع می شود، از سویی با احساس انسانی درمی آمیزد، و زمانی نیز از آن دور می شود، تا هنگامی که انسان را به پروردگارش پیونداند.

«ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا» - ما خورشید را بر انسان دلیل و راهنما قرار دادیم - علم - به حسب آنچه که از اسباب و عوامل ظاهری می بیند - به ما می گوید که: وجود خورشید و حرکت زمین به دوران، موجب حرکت سایه می گردد... اما در تعبیر قرآن به ما گفته می شود که، نخست همان اراده ی خداست که سایه را به حرکت درمی آورد، سپس «ثُمَّ» وجود خورشید موجب راهنمایی و توجه ما به سایه می گردد، و لذا این اسباب و عوامل ظاهری اصل نیستند بلکه تالی اند و بدنبال آن می آیند، و این آمدن نیز با کندی و سستی است که با لفظ «ثُمَّ» بیان می گردد. یعنی پس از تصمیم الهی و با فرمان و مشیت اوست، که به هر چیز می گوید: «باش»! و هست می گردند.

با این سیاق برای ما حرکت جدیدی آغاز می گردد..

«ثُمَّ قَبَّضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا» .

— آن سایه را بر می چینیم، و تدریجاً به سوی خود بر می گردانیم—
 در این تعبیر حرکت سایه را به صورت موجود زنده پگوری، تصویر می کند، که
 چشمان او را می بیند، اما به سوی دقت و توجه نمی کند، یا متوجه کلیت
 آن نمی گردد، اما در برابر این تعبیر قرآنی پندار و خیال قادر به نگاهداری
 خود نیست، در برابر اصالت تصویر آن که این کلمات اندک و لغات معدود با
 ابداع معجزه آنرا تصویر کرده است! زیرا سایه در اینجا از سوی خود تحرکی
 ندارد، برخلاف آن عوامل و اسباب ظاهری که می شتاسیم سایه از خود دارای
 حرکت نیست.. بلکه سبب حقیقی چیزی دیگر است و ما آن سبب واقعی
 هستیم، اما ما خیره برجای می مانیم، و به این سایه چشم می دوزیم تا سایه
 پس از گستردگی جمع می گردد و بر می گردد.. برای چه؟ زیرا دست پنهانی
 با حرکت ناپیدایش بدانگونه که مادر حرکت سایه می بینیم، آفرامی پیچد
 و تاملی کند.. و آن دست خداست! لذا باز دیگر از خلال حرکت سایه خدا را
 می یابیم و مراقبیم، با قدرت قادر و بادست پنهانش، که او منزه از آن است
 که با چشم دیده شود و چشمها او را دریابند. و تازه ترین و ابداعی ترین
 مایه ی تعبیر قرآنی در این آیه است که همان لغت «الینا» است.

«لَمْ قَبْضَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا» .

آیا درک می کنی که همین لغت تنها چه کرده است؟ و در اساس صورت
 کلی چه کاری انجام داده است؟! زیرا است- به پندار خود حرکت پنهان
 سایه را در آمدن و رفتن و ماندن آن تعقیب می کردی، هُنا- آنجا- آنجا در روی
 زمین!.. چشم و پندارت به سوی خورشید کشیده می شود، هنگامی که آیه
 «لَمْ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا» - اقرائت می کنی و خیال تو به آنجا منتهی می شود.
 اما هنگامی که ناگهان به کلمه ی «الینا» می رسی، در می یابی که دایره ی
 تصویر کشیده و کشیده تر می شود، و از خورشید و زمین می گذرد و به سوی
 نامحدود «الینا» متوجه می شود و پندارت را آنچنان می سازد که می خواهد! که:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» [سوره انعام: ۱۰۳]

چشمها او را در نیابند، حال آنکه او چشمها را نیکو دریابد، که او
 بسیار لطیف و بسیار آگاه، بسیار دانا است .

★ ★ ★

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

ثُمَّ كَلَىٰ مِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ فَاسْلُكْ سَبِيلَ رَبِّكَ ذُلًّا، يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ
أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ . إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٨-٦٩﴾ [سوره نحل: ٦٨-٦٩]

و خدا بر زنبور ندا کرد که در کوهها و درختان و سقفهای رفیع منزل
گیرید، و سپس از میوه های شیرین و حلاوت گلهای خوشبو بچشید، و راه
پروردگارتان را به اطاعت پویدید، آنگاه از درون آنها شربتی شیرین به
رنگهای مختلفه بیرون آید، که شفایبخش انسانهاست. و در این عمل نیز
نشانه ای قدرت خدا برای اندیشمندان پیدا است.

مادر اینجا نیز زنبور عسل را که از جمله ای کائنات است می بینیم، که
حرکت دارد، پایداری و استقامت می ورزد، و هیچگاه از حرکت باز نمی ایستد،
و از نشاط و کوشش نمی رهد، حرکات اوتاماً احساس ما را متوجه خود
می سازد، با حرکت و نشاط خوش ما را به خود مشغول می کند، تا آنجا که او را
می بینیم که مثلاً از گلی به سوی گلی دیگر پرمی کشد، و بوته ای گل را دور
می زند، و از شهد دل آویزان می مکد، و هر لحظه برگلی می نشیند و بعد پرواز
می کند... همین زنبوری که ما می دیدیم و پس از لحظه ای فراموشش می کردیم،
و از گذارش می گذشتیم، یعنی با همان لحظات نزدیکی که وابسته به حواس
ماست مراقبش بودیم، و به قدر همین لحظات روی دقت ما اثر داشت. و در ما
ایجاد شگفتی می نمود. ولی ما از این محدوده ای احساس فطری، پا فراتر
نمی گذاشتیم... و آن در نهایت نزدیک بود !.

اما اکنون با این سیاق و روندی که قرآن عرضه می کند، در همان
لحظات نخست در محیطی دیگر قرار می گیریم..

اگر چه باز زنبور عسل همگام نیستیم، ولیکن با خدا هستیم:
«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» - که خدایت بر زنبور عسل الهام کرد...
در اینجا دیگر زنبور عسل آن موجودی نیست که خود به خود چنین
حرکتی را انجام دهد، و آن لحظات شگفتی که برخی اوقات در برابر خود
ما را به شگفتی وامی داشت و حتی ساعاتی ما را در برابر خود شگفت زده و
مبهوت نگه می داشت! مربوط به شناخت حیوان و پرخاسته از ذات او نبوده
است، بلکه این الهام «الله» بود که چنین می کرد، الهام به معنای دقیق کلمه که:

«رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ» [سوره طه: ۵۰]

پروردگار ما آن است که همه ی موجودات جهان را نعمت زندگی
ارزانی داشت و سپس به راه کمال هدایت کرد.

دیگر از این پس حرکت زنبور در احساس مادر همان بعد نزدیک به پایان نمی‌رسد، و دیگر این حرکت آن حرکتی نیست که در همان لحظات نخست که از برابر دیدگان مآدور می‌شد، اثر آن روی احساس ما نیز از میان می‌رفت، بلکه اکنون این حرکت به وحی خدا و الهام او پیوسته است، و پس از این دیگر این حرکت به تدبیر و اراده‌ی الهی در امور، و به مشیت الهی در این کون و هستی پیوسته است، دیگر این حرکت و تمام آنچه راکه بدان مربوط است به وحی الهی و الهام آفریدگاری پیوسته است، و وارد دایره‌ی گسترده و ژرفی گردیده است که به گستردگی آفاق بیکران است! یعنی حرکتی راکه این الفاظ رسم می‌کند، در صورت، همانند حرکت زنده‌اند، و وسعت و دامنه‌ی آن بسیار گسترده‌تر از آن حرکت حقیقی‌ای است که در بار نخست آنرا دیده بودیم. اما در صورت آن در احساس ما با گستردگی کامل جایگزین می‌شوند و در اعماق وجود ما جای می‌گیرند.

زنبور عسل از پروردگار الهام می‌گیرد که برای خود درکوها و در داخل درختان و در «ممایمرشون» یعنی در داخل کاشته‌های انسان از انواع نباتاتی که دارای داربست و اصولا ساقه‌های خوابیده‌اند، مثل تانک، خانه بسازد و برای خود جاو مکان برگیرد، این - صورت تصویر شده وحی در پندار ماست - که این امر را تنفیذ و اجرا می‌کند، و او را وامی‌دارد که در آنجا یگاهها برای خود سکونت اختیار کند.

در اینجا، در عمق این مطلب تصویری دیگر با اختلاف وجدایی روشن و مشخص در احساس ما ایجاد می‌کند، نسبت بدانچه‌که از زنبور عسل دیدیم، که مثلا از این سو بدان سو می‌رود و در جاهای گوناگون برای خود لانه بنامی‌کند، و آنچه راکه این الفاظ رسم می‌کند، در دیدار عینی نخست، حرکت محدودی می‌دیدیم که عمق و اصالتی نداشت، در اینجا مطلب بسیار عمیق‌تر و اصولا جدا از آن پندار است، زیرا حرکتی آگاهانه است که شعوری فراگیر در پشت آن است، که زنبور فرمان را از خداوند دریافت می‌کند، و سپس برای اجرا قیام می‌کند.

و بعد دیگری نیز هست که وابسته به جمله‌ی «وممایمرشون» است!

که پیوند و رابطه‌ی زنده را با زندگی می‌رساند.

الهام بر زنبور عسل صادر می‌شود - زنبور موجودی زنده است - تا خانه‌ای برای خود برگزیند، در «ممایمرشون» - در میان آنچه که بشر تولید می‌کند و برمی‌افرازد، - که بشر از موجودات زنده است - و جمله چیزهای همکاری و مبادله و یاری دوجانبه را در نظر ندارد، یاری و

تعاونی که ناشناخته در میان موجودات زنده برقرار است ، و این چیزی جز تصمیم الهی و اراده‌ی او نیست، تصمیم الهی که بنا به اراده‌ی او در پهنه‌ی واقعی زندگی به انجام می‌رسد!

بنابه سبب مطلب، وحی در همینجا خاتمه پیدا نمی‌کند، بلکه دوام و استمرار دارد و برای زنبور عسل الهام دیگری نیز هست که :

«ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ، فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا .

پس [از میوه‌های شیرین و شهد گلهای خوشبو] تغذیه کنید و از هر نوع میوه بخورید، و به اطاعت راه‌پروردگار را پیونید.

بار دیگر در عمق این صورت اختلاف عمیق را می‌بینیم، زیرا در حالیکه می‌دیدیم که زنبور عسل از هر میوه‌ای و گلی می‌مکد، چنین می‌پنداشتیم که از سوی خود، و بطور طبیعی چنین می‌کند، و با برداشت ذاتی از هر میوه‌ای می‌خورد، همانطور که از ظاهر آن چشمان ماسی دید، در همان ابعاد عینی آن قضاوت می‌کردیم، و صورت قضیه را به همان بعد نزدیک آن منحصر می‌کردیم، حال آنکه حرکت زنبور انعکاس مثبت این موجود در برابر فرمان الهام پروردگار است، حال آنکه ماحرکت زنبور عسل را حرکتی کور به حساب می‌آوریم، و یا اینکه این حرکت را نتیجه‌ی پیروی از نظمی معین بشمار می‌آوریم، حرکتی که علم دانش می‌تواند راز آن را کشف کند و گره آنرا بگشاید، و چگونگی آنرا مسجل کند، حال آنکه کنش زنبور در حرکت خود، حرکت سالك رهروی است، که راه پروردگارش را بنابه فرمان اطاعت می‌کند، و تسلیم فرمان ذاتی بیچون است، و مشیت او را می‌پذیرد، و تو در رفتار و مناسبات از زنبور والاتری، در صورتی که طبق برنامه‌ی قرآنی رفتار کنی و تمام جزئیات آنرا بکار بندی — همگام با خدا، زنبور عسل را موجودی می‌بینیم دارای دو صورت.. در نخستین مرحله دارای منظری زیبا و دلنشین است، و زیبایی خیال انگیز دارد، و در نهایت تلاش و کوشش در حرکت است، و در چهره‌ی دوم آغاز یک گردش و دوری تازه است در بعدی پنداری و با آغازی زیبا از الهام زیبا و خیال انگیز.

★ ★ ★

آیا پس از خواندن این آیات، میزان آگاهی و معلومات تواز سایه و یا در مورد زنبور عسل تغییر و دگرگونی نیافت؟! هرگز! زیرا این معلومات در ذات خود چیز جدیدی نیستند، و از پیش معلوم و شناخته بودند،

اما همان معلومات و آگاهی ساکن و سرد و مرده ای که حرکت نداشت، اکنون با بیان قرآن زندگی دوباره یافتند و زنده شدند، و باروش معجزه آسای قرآن در جو وجدان قرار گرفتند و در احساس و اندیشه جای نوینی گرفتند، و این زندگی چنان نو و بدیع است که انگار ماز پیش آنرا نمی شناختیم، و یا این ما نبودیم که از پیش سایه رادیده بودیم و یا شاهد فعالیت زنبور عسل بودیم، حال آنکه در اصل این معلومات تغییری ایجاد نشده بلکه این ما هستیم که دگرگون شده ایم و این معلومات ماست که نوشته، و آن ساخت پیشین مادت و تجربه در ذهن ما که همیشه و بطور مکرر و پی هم آنرا مشاهده کردیم زائل گردید. و جریان تازه ای جایگزین آن شده.

★ ★ ★

قرآن چنان باشکفتی این صحنه را بازسازی می کند، و بار دیگر در برابر دیدگان عموم قرار می دهد، و جلوه گاه تازه ای در برابر دید عموم می سازد که گویی رویدادهای گذشته دوباره بازگشتند، و آینده در حال آمدن سریع است .

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَاهَهُم بِالْحَقِّ : اِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى . وَرَبَّنَا عَلٰى قُلُوبِهِمْ اِذَا قَالُوا اِذَا قَالُوا : رَبَّنَا رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوْا مِنْ دُونِهِ اِلٰهًا ، لَقَدْ قُلْنَا اِذَا شَطَطًا . هَؤُلَاءِ قَوْمًا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اِلٰهَةً لَّوَلَا يَأْتُوْنَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطٰنٍ يَّبِيْنٌ ؟ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا ؟ وَاِذَا عَزَلْتَهُمْ هُمْ وَمَا يَعْلَمُوْنَ اِلَّا اللّٰهُ فَاَوُوْا اِلَى الْكَهْفِ بِشَرِّ لَّكُمْ رَبِّكُمْ مِنْ رَّحْمَتِهِ وَبَيِّنْ لَّكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْقًا وَتَرَى السَّمَاءَ اِذَا طَلَعْتَ تَرَوُوعَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِيْنِ وَاِذَا غَرَبَتْ تَقَرُّصُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذٰلِكَ مِنْ اٰيَاتِ اللّٰهِ ، مَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ فَمَا لَمْ يَهْدِ وَمَنْ يُّضِلَّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْسِدًا . وَتَحْسَبُهُمْ اِيقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ ، وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِيْنِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيْدِ . لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِكْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا . وَكَذٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِنِسَاءِ لَوَايِنِهِمْ . قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ : كَمْ لَيْتُمْ ؟ قَالُوا لَيْتُنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ! قَالُوا : رَبِّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا لَيْتُمْ . فَاَبْعَثُوا اَحَدَكُمْ يَوْرُقَكُمْ هٰذِهِ اِلَى الْمَدِيْنَةِ فَلْيَنْظُرْ اَيُّهَا اَزْكَى طَعَامًا فَلْيَايِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ ، وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَدًا . اِنَّهُمْ اِنْ يَظْهَرُوْا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوْكُمْ اَوْ يُعَيِّدُوْكُمْ فِيْ مَلْتَمِهِمْ ، وَلَنْ تُفْلِحُوْا

إِذَا أَبَدًا . وَكَذَلِكَ أَعَثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا ،
 إِذِ تَتَذَكَّرُونَ يَنْهَى أَمْرَهُمْ ، قَالُوا : ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا ، رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ ، قَالَ الَّذِينَ
 غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ : نَتَّخِذُنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا . [الكهف: ١٣-٢١]

ما داستان آنان را به درستی بر تو حکایت خواهیم کرد، آنها جوانمردانی بودند که به خدای خود ایمان آوردند، و [به لطفی ویژه] بر مقام و ایمان و هدایتشان بیفزودیم، و بر دلهای پاک آنان علاقه و محبت و ایمان به توحید خدا را محکم ساختیم، که آنها در میان انبوه کافران و مشرکان عالم قیام کردند، و گفتند: خدای ما پروردگار آسمان و زمین است و ما هرگز جز آن خدای یکتا هیچکس را به خدایی نمی خوانیم، که اگر بخوانیم، چون شما مشرکان، سخت راه خطا پیموده ایم، اینان قوم ما هستند که خدایی غیر از خدای یگانه برگرفتند، حال آنکه هیچگونه دلیل روشن بر خدایی آنان ندارند، چه ظلمی بالاتر از آن، دروغ و افترا بی است که بر خدا می بندند؟! و آنگاه اصحاب کف، به یکدیگر گفتند، که شما چون از این مشرکان و کافران و خدایان باطل شان دوری جستید، تا از شر و بدی آنان ایمن باشید، پس به داخل غار این کوه گریخته، و در آن پنهان شوید، تا خدا از رحمت خود در همان غار تنگ، بر شما گشایش و توسعه بخشد، و اسباب کار شما را باروزی حلال و آسایش، مهیا سازد، [و آنگاه به داخل غار رفته و در خواب شدند] و گردش آفتاب را چنان مشاهده می کنی که هنگام طلوع، از سمت راست غار آنها کنار رود و هنگام غروب نیز، از جانب چپ ایشان بدور می گردد، و آنگاه کاملاً از حرارت خورشید در آسایش بودند، که این حکایت خود یکی از آیات الهی است، هر کس را خدا راهنمایی کند، او به حقیقت هدایت شود و هر که را خداوند گمراه سازد او را هرگز یار و راهنمایی نخواهد بود، آنها را بیدار پنداشتی حال آنکه در خواب بودند، و ما برای رفع خستگی آنان را به راست و چپ می گردانیم، و سگ آنها دوست بر در آن غار گسترده داشت تا اگر کسی بر حال آنان مطلع شدی از آنها گریختی و از هیبت و عظمت آنان بسیار هراسان گردیدی، تا باز ایشان را از خواب برانگیختیم، [در حالیکه زمان خواب بر خردشان مشتبه و نامعلوم بود] و میان خودشان بحث و گفتگو از مقدار و زمان خواب پیش آمد، تا یکی پرسید که چه مدت در غار درنگ کردید؟ جواب دادند يك روز تمام یا جزیی از يك روز، [و سپس با تردید] گفتند: خدایا تا راست که چند مدت در غار بوده ایم، باری شما درهم های آنها را به شهر بفرستید، تا مشاهده شود

که کدام پاکیزه‌ترو حلال‌تر است، تا از آن روزی خود فراهم آرید، بدقت بنگرید تا کسی شما را نشناسد و متوجه شما نشود، زیرا چون [این کافران شما را بشناسند] بر شما چیره شوند، و شما را سنگسار کنند، و یابه آیین خود برگردانند، که در آن صورت هرگز روی رستگاری نخواهید دید، و باز مردم را بر حال اصحاب کهف آگاه ساختیم، تا خلق خدا بدانند که وعده خدا به روز واپسین و رستاخیز حق است، و در آن تردیدی نیست، تا آنان که در این مورد بحث کنند، و اختلاف دارند، اختلافشان به فرجام رسد، اما با این حال برخی گفتند: که در پیرامون آنها بنا و حصاری برپا داریم، تا از مردم پوشیده شوند، و از دید و نظر خلق، بدور باشند، و هر کس را به آیین خود نخوانند، اما خدا به حالشان آگاه‌تر است، و کسانی که مسلمان شدند و از حالشان آگاهی یافتند [خدا پرستان] گفتند: که باید برجای آنان مسجدی بنا کنیم.

این داستان گذشته است و از حکایات پشینیان است .. اما آیا در این قصه تازه بودن و نو بودن را احساس نمی‌کنی؟ و آیا واقعه‌ای نیست که هم‌اکنون و در برابر خود شاهد آن باشی؟ و تازگی رویداد آن ترا تحت تاثیر قرار دهد؟ این جملات درست مثل این است که این جایگاه را در برابر ما زنده می‌سازد و آنرا روشن و مشخص در برابر ما قرار می‌دهد، آنچنانکه گویی آنرا می‌بینیم و با آن زندگی می‌کنیم و لحظه به لحظه زندگی‌مان را با آن بسر می‌بریم؟

همانطور که مشخص است، داستان از گذشته آغاز می‌شود و برای تاکید آن نیز صیغه‌ی فعل ماضی به خدمت گرفته می‌شود، اما صحنه‌ی آن چنان پرداخته می‌شود که گویی شخصیت‌های داستان در برابر ما قرار دارند، و موضوع آن وجوهی است عام، چنانکه گویی هم‌اکنون، در این‌جو با آن بسر می‌بریم.. تا اینکه یکباره دگرگونی مطلق در سیاق جمله روی می‌دهد.

«وَإِذْ أَعَزَّتْ قَوْمُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوَّا إِلَى الْكَهْفِ»

تا آنجا از جمع‌کناره گرفتند، که جز الله را عبادت نکنند و به‌کوه پناه بردند... [نسبت بدین تعبیر تازه چه احساسی داری؟! آیا این فرمان برای گذشته است یا خطایی است که هم‌اکنون و در این لحظه متوجه نسل جوان است؟! و هم‌اکنون خطاب به جوانان می‌گوید که: مادام که قوم شما، تنها الله را عبادت نمی‌کنند به‌کوه پناه جوید و در آنجا ادامه‌ی زندگی را پی‌ریزی کنید؟! بایک تغییر ملایم و ظریفی که در روش معمول کلام و سخن داده

است توانسته است که موضع و مکان مطلب را از ماضی و گذشته به حال و آینده برگرداند، و آنرا به صورت زنده در برابر دیدگان حاضر، و قابل رویت گرداند، [از جمله این تغییر ظریف] اینکه جمله نمی گوید:

«وَإِذَا عَزَلْتَ لَهُمْ وَمَا يَعْزُدُونَ إِلَّا اللَّهُ قُلْنَا لَهُمْ اؤُوا إِلَى الْكَهْفِ ...»

بلکه می گوید: «إِذَا عَزَلْتَهُمْ ...» و سپس گفته است که: فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ و لذا سیاق مطلب و روش بیان جمله چنان است که آنان را مخاطب قرار می دهد، نه اینکه از آنان روایت کند. بلکه چنان آنان را مخاطب قرار می دهد که گویی ایشان هم اکنون و در همین لحظه حضور دارند و خطاب او را می شنوند و فرمان را دریافت می کنند و متوجه سخن می گردند. و از این پس سیاق جمله و روش بیان مطلب همچنان مربوط به حاضر است و در زمان حال دوام و استمرار دارد، البته بایه خدمت گرفتن فعل مضارع مثل:

«وَقَرَى الشَّمْسُ»، «تَرَاوَرَّ عَنْ كَهْفِهِمْ ..»، «تَرْضَاهُمْ»، «وَتَجَسَّسَ اِيْقَاطًا وَهَمَّ

رَقُودًا» و «تَقْلِبُهُمْ» ...

تا اینکه داستان به پایان مرحله ای می رسد که خواب را تصویر می کند و مرحله تازه ای آغاز می شود، که همان برانگیخته شدن از خواب است، و دوباره فعل ماضی را به خدمت می گیرد، و سیاق مطلب به ماضی بر می گردد مثل: «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ...» ولیکن این «جو» طوری آغاز می گردد و چنان اندیشه ها را برای مشاهده ای این دور جدید آماده می گرداند که بطور کلی باروش پیشین مغایر است و بابحثی که در قسمت نخستین داشت و با فعل ماضی از آن سخن می گفت اختلاف تام دارد، و روشی کاملاً نو و بدیع است. این دور تازه چنان عرضه می شود که گویی حاضر است و مشهود در برابر دیدگان قرار دارد و این موقعیت تازه بیشتر به سبب در خدمت گرفتن اسلوبی است که به نمایش و تأتِـرِـال، مانند و شبیه است، تا به روش داستان گویی و قصه پردازی. و مادر برابر این روش نمایش گونه، چنان حالتی می یابیم که گویی پرده نمایش را هم اکنون در برابر دیدگان خویش می بینیم، و با آن زندگی می کنیم و بازیگران نقش را با چشمانمان تعقیب می کنیم! و بدین ترتیب، یعنی با ارائه ای این اسلوب بدیع است که موضوع قصه در اندیشه ی ما زنده می ماند، و در برابر دیدگان ما تازه می شود و ماصحنه های آنرا بچشم می بینیم، و نوای آنرا به گوش می شنویم!

با توجه به اینکه با تمام زنده بردنش و با همه ی زیباییش، در این سوره

فقط به عنوان يك مطلب هنری نیامده، اگر چه در تمامت اجزای آن، هنر جلوه‌ی روشن و دقیق دارد. اما با این حال در کل قضیه این داستان بخشی از تمامت قرآن است و در رابطه‌ی تنگاتنگ با مقام الوهیت و قدرت آن می‌آید و در نهایت نیز به ذات او برمی‌گردد، زیرا که از آن منبع می‌جوشد. این زندگی که قابل رویت و ملاحظه است، و در تمامت هستی این داستان گسترده است، و لذا این داستان نیز وسیله و مقصودی است برای زنده کردن و احیاء پیوند موجودات، با خداشان، و زنده کردن مقام الوهیت در قلب و ذات و سرشت انسان.

و لذا مقدمه اصلی‌ای که قصه برای بسط و گسترش آن آمده، و برای روشن گرداندن و مشخص ساختن آن، همین است که:

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا».

«و تو [ای رسول] نزدیک ست که به سبب روی گرداندن این امت از ایمان، خویشتن را نابود سازی، بدان که پس از انجام رسالت نباید غمین شوی [که چرا ایمان نیاورده‌اند].»

این آیه - چنانکه می‌بینید - در بردارنده‌ی دو حقیقت است: نخست اینکه اگر قوم - ترا تکذیب کردند و به قرآن ایمان نیاوردند، دیگر تکرار داستان رستاخیز برای آنان - لزومی ندارد، و این همان تکرار و تأیید واقعیتی است که آیات نخست سوره، در بردارنده‌ی آن است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ، وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا، قَيِّمًا لِّيُنْزِلَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ، وَيُخَيِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا، مَا كُنْ فِيهِ أَبَدًا. وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ...»

[سوره کهف: ۱-۴]

سپاس پروردگار را سزا است که این کتاب را بر پنده‌ی خود [محمد] فرو فرستاد، و در صورت و معنای آن هیچ عیب و نقضی ننهاد، تا با این کتاب بزرگ، خلق را از عذاب سخت خدا بترساند، و اهل ایمان را که اعمال‌شان نیکوست به پاداش نیکو در جهان آخرت بشارت دهد، که در آن سرمترل پر نعمت بهشتی زندگانی - ابدی خواهند داشت، و از عذاب خدا آنهایی را بترساند که گفتند: - خداوند فرزندی برای خود گرفته است.

و حقیقت دوم این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، بدین امر سخت توجه داشت و اهتمام او نسبت بدین امر بسیار زیاد بود و لذا تکذیب

قوم موجب تأسف و اندوه شدید او شده بود.

و این مقدمه‌ی يك تلاش مستمر و طولانی است برای برگرداندن این تأسف عمیق از دل رسول خدا، بایبان جزیی از حقایق هستی و یاسنتها و روش ربانی و الهی‌ای که روشن می‌گرداند در خلال آن پایگاه قوم را، و بیان می‌دارد واقعیت‌ها را، و بر رسول خویش اعلام می‌دارد که اصول پایداری در میزان و سنجش الهی چگونه است، و آنها که از اصول فطری و هستی سرباز زنند سرنوشت‌شان در پایان این تلاش و در آخر این دوره چه خواهد بود :

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» . [سوره کهف: ۸۷]

— ما آنچه را که در زمین جلوه‌گر است، زینت و آرایش زمین قرار دادیم، تا مردم را به آن امتحان کنیم، که کدامیک در طاعت و عمل و خویش نیکوتر خواهد بود، و ما آنچه را که زینت زمین گردانیدیم — همراه با برداریم و به باد فنا دهیم.

همه «ما علی الارض» — آنچه در روی زمین است — «زینة لها» — زینت آن قرار دادیم — و برای زمین زینت و پیرایه گردانند که بشریت را بداند وسیله امتحان کند، تا معلوم شود که آیا این زینت و پیرایش، آنان را از راه خدا باز خواهد داشت، و موجب دوری آنان از پروردگارشان خواهد شد، و یا اینکه خود را ملزم به استفاده از تمام نعمتهای پاک و پاکیزه و گوارا خواهند نمود، و آنچه را خداوند — برایشان حلال گرداند از آن بهره خواهند گرفت، و سپس به سپاس نعمت پروردگار در فرمان الهی پایداری و ثبات خواهند ورزید، و آنچه را که خداوند آنها را از آن باز داشته است بدور خواهند انداخت؟ زیرا بر تمام آنچه از زینتها و پیرایه‌ها که بر پهنه‌ی زمین است، روزی می‌رسد که به فرمان خدا در گونه شوند، و به صورت «قاعاً صَفْصَفًا» — هموار شدن پستی و بلندی — و یا «صَعِيدًا جُرُزًا» — برکندن تمام پیرایه‌ها — و ویران ساختن همه در خواهند آمد، و زمین از پیرایه‌های فریبنده‌ای که توده‌ی مردم را شیفته و مفتون خود می‌ساخت خالی خواهد گشت، و عواملی که توده‌ی مردم را فریفته و مفتون خود می‌ساخت از میان خواهند رفت، و بدنبال آن رستاخیزی است که دروغ‌پنداران آنها انکار می‌کردند، و عقوبت این افراد عملی خواهد شد، چنانکه بدکاران را نسبت به اعمال‌شان در این جهان کیفر دهند که :

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ .»

[سوره الزلزله: ۸-۷]

آنکه به قدر ذره ای نیکی کند، پاداش آن بر او خواهد بود، و هر که باندازه ی ذره ای بدی کند کیفر. آن بر او خواهد بود. —

سپس مطلب به همین ترتیب ادامه پیدا می کند، یامی گوید که: آنان که در اینجاک روزرستاخیز را دروغ می پنداشتند، باردیگر این داستانی را که قدرت خدا را در زنده ساختن و برانگیختن تأکید می کند خواهند شنید، و این کار نیز از سوی خدا شکفت و عجیب نیست، زیرا این تنها نمونه ی از مظاهر قدرت پروردگار سبحان است.

و بدین ترتیب داستان قدرت الهی در معرض ثبوت و یقین قرار می گیرد. قدرتی که وابسته به موضوع الوهیت آفریدگاری است .. و این موضوع از بزرگترین قضیه در قرآن است.

★ ★ ★

وَإِذْ قَرَأَ الْكِتَابَ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا، فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا. قَالَتْ: إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا. قَالَ: إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا. قَالَتْ: أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ، وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا؟! قَالَ: كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْنٌ، وَلَنَجْعَلَ لَآيَةٍ لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا، وَكَانَ أَمْرًا مُعْضِيًّا، فَحَمَلَتْهُ، فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا، فَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ: يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا. فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا: أَلَا تَحْزَنِي، قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا، وَهَزَى إِلَيْكَ جِذْعَ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا، فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا، فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي: إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا. قَالَتْ بِه قَوْمُهَا تَحِمُّهُ. قَالُوا: يَا مَرْيَمُ! لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا، إِذْ أَخَذْتَ هَوَنًا: مَا كَانَ أَبِيكَ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا! فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ، قَالُوا: كَيْفَ تَكَلِّمُنِ مَنْ كَانَ فِي السِّدِّ صَبِيًّا؟! قَالَ: إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا، وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا، وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا، وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ، وَيَوْمَ أَمُوتُ، وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا .»

[سوره مریم: ۱۶-۳۳]

[ای رسول ما]! در کتاب خود، از زندگی مریم یاد کن، و از روزی [بگو که] از اهل خانه خویش کناره گرفته و به مکانی در ناحیه شرقی [بیت المقدس] روی آورد، و از همه ی خویشان برید، و در کنج تنهایی پنهان گردید، و ما روح خویش را [که فرشته ی اعظم است] در صورتی زیبا - براو مجسم ساختیم . مریم [که آن روح مجسم را در آن صورت نیکو دید] گفت: من از تو، به خدای رحمان پناه می برم، که تو پرهیزگاری کنی، [روح القدس در پاسخ] گفت: من فرستاده ی خدای تو هستم، آمدم تا به فرمان او بر تو فرزندی پاک و پاکیزه ببخشایم، مریم - گفت: از کجا مرا پسری تواند بود، در صورتیکه دست بشری مرا لمس نکرده است، و من کارناشایستی انجام ندادم [رسول گفت:] که این چنین کاری البته خواهد شد، که پروردگارت گفت: این چنین کار بر من بسیار آسان است، و ما این پسر را آیتی برای انبوه مردم و رحمتی واسع برای خلق خواهیم نمود، که قضای الهی برای این کار قرار گرفته است، پس مریم بوجود آن پسر باردار شد، و [برای فرار از سرزنش قوم جاهل] در مکانی دور خلوت گزید، تا چون درد زایمان فراز آمد، زیر درخت خرمایی رفت و از شدت درد، شاخه ی درخت نخل را می فشرد و می گفت: ای کاش که من پیش از این مرده بودم، و نامم از پهنه ی جهان پاک می شد و بکلی فراموش می شدم. در آن حال [روح القدس] یافرنزندش [اورا] نداداد و گفت: اندوهگین مباش که پروردگارت، در زیر گامهای تو چشمه ی آبی جاری کرد، [و تو ای مریم] شاخ درخت را حرکت ده، تا از آن شاخ برای تو - رطب تازه فرو ریزد، [و روزی تو باشد] پس [از آن رطب] بخورو [از آب چشمه] بیاشام و چشم خود به وجود فرزند، روشن دار، و هر که را ببینی به اشاره بگو که من به فرمان خداوند روزی سکوت گرفته ام، و با هیچکس [تا روزه دارم] سخن نخواهم گفت، آنگاه قوم [مریم] که از این قصه آگاه شدند [به جانب او آمدند، که او را به همراه خود ببرند، و [به سرزنش] او را گفتند که: ای مریم! تو عجب کار زشت و شگفت آوری مرتکب شدی، ای خواهر هارون! تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار! [پس تو از کجا فرزند یافتی بی شوی؟]، مریم [در پاسخ ملامتگران] به طفل خود اشاره کرد، آنها گفتند: چگونه با طفلی که در گهواره باید بخوابد سخن گوئیم؟ [که طفل به فرمان خدا زبان گشود و] گفت: من بنده ی خاص خدایم، که مرا کتاب آسمانی و اصالت نبوت عطا فرمود، و مرا هر کجا که باشم برای جهانیان مایه برکت و رحمت گردانید، و تا زنده ام به کار عبادت و نماز و زکات سفارش کرد، و به نیکویی با مادر توصیه کرد، و ستمکاری و شقاوت

را از ذات من برداشت، که سلام [حق بر جان پاک] من باد از روزی که پایه جهان نهاده‌ام تا روزی که از جهان بروم و روزی که برای زندگی ابدی برانگیخته شوم.

این داستان، یکی دیگر از داستانهای زنده و مؤثر قرآن است، که قرائن در این داستان انسانها را به سوی اهدافی ویژه سوق می‌دهد و برای تحقق اهداف برمی‌انگیزد، که اگرچه از ارزش هنری بهره کافی دارد، و مانند هر قصه‌ای دیگر قرآن از سهم هنری ویژه‌ای برخوردار است، اما هدف در آن اصل برتر است.

روح غالب در داستانهای قرآن همان، هدفهای تربیتی است زیرا که قرآن کتاب تربیتی است و کتاب قصه نیست. برداشتهایی را که عرضه می‌کند، عیناً از زندگی شخصی و واقعیات مشخص است که به صورت قصه از آن گفتگو می‌کند، و این به سبب عبرت و پند آن است و به سبب زنده عرضه کردن است که تأثیر مستقیم و مثبت دارد، و گرنه تمام وقایع و همهی پیرایشها به خاطر قصه پردازی نبوده و نیست، و اصولاً قصه قرآن این نیست که فقط این قصه‌ها را اگرچه صد درصد راست‌اند بیان کند، زیرا قصه پردازی اصولاً مناسب اهداف ویژه‌ی قرآن نیست. بلکه این روش قرآن است و اصل روش آن این است که مسائل را عینی عرضه کند، تا از روشهای منطقی و طبیعی برداشتهای عینی و درست حاصل شود، به عبارت ساده داستانهای قرآن بصورت زنده و باروش عینی ارائه می‌گردد، تا زندگی ویژه‌ای ارزانی کند، زیرا در این داستانها اندیشه از برداشت ناگهانی میان تولید و تولیدکننده بازداشته می‌شود، و پندار و خیال کار مزدوجی دارد: دنبال کردن صحنه‌ها و جایگاهها و دیدنیهای عرضه شده و تکمیل کردن صحنه‌ها و دیدنیها برای دیدارکننده نه بطور ناگهانی بلکه با عرضه‌ای مناسب و همه‌جانبه است..

داستان مریم نمونه‌ای بارز و مشخص از قصص قرآن است که بدین صورت فنی و هنری عرضه می‌شود و هنر و نمونه سازی عالی در ابعاد آن جاری است.

در اینجا و بالاترین برداشت، همان تصویر مریم عذرای پاک‌روده در خلوت اوست، که میان او، و میان افراد خانواده‌اش پرده و حجابی قرار می‌دهد، تا مانع ورود اهل خانه‌اش به دنیای او گردد، و هیچکس را حق

ورود به دنیای او نباشد. و این پرده و حجاب از همان آغاز طفولیت مریم شناخته شده است، که باتنها زندگی کردن و انزوای او از دیگران، و یاسرباز زدن اواز امر ازدواج، و از همه پیریدن برای عبادت خدا، و از همان آغاز طفولیت که مادرش اوراندر معبد می کند همه گواه براین حقیقت اند که در سوره عمران آمده است.

«اذْقَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ اِلٰی نَذْرَتْ لَكَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا فَقَبَّلَ مِنِّیْ ، اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ . فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَا اُنْثٰی وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ - وَلَیْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثٰی ، وَ اِنِّیْ سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ ، وَ اِنِّیْ اَعِیْذُهَا بِكَ وَ ذَرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ ، فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِیَّا ، كُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَكَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا ، قَالَ : یَا مَرْیَمُ اَنْتِ لِكَ هٰذَا ؟ قَالَتْ : هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ . اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ »

[آل عمران: ۳۵-۳۷]

بیاد آر هنگامی را که زن عمران گفت: پروردگار! من عهد کرده ام تا فرزندی را که در رحم دارم، در راه خدمت به تو از فرزندی خود آزاد کنم، پس این نذر را از من بپذیر که تو دعای بندگان را بشنوی، و در تمام احوال بدان آگاهی، و چون فرزندی بزاد، با حسرت گفت: فرزندی را که زاده ام دختر است، و خداوند بر آنچه من به جهان آورده ام داناتر است، و پسر و دختر در راه خدمت به حرم خدایکسان نگریسته نخواهند شد! و من او را مریم نام کرده ام و او و فرزندی را از شر شیطان رجیم، در پناه تو آورده ام، پس خداوند نیز خواهش او را بپذیرفت و او را از مقبولان درگاهش قرار داد، و با نیکوترین تربیت رشدش داد، و زکریا را به نگاهبانی و سرپرستی او برگزید و [بر او کرامتی کرد] که چون زکریا به محراب عبادت مریم می آمد، روزی شگفت آور پیش او می دید [از میوه زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان] و می گفت ای مریم! این [روزی] از کجا بر تو می رسد؟ و او پاسخ می داد که: از سوی خدا! که او چون خواهد به هر کس روزی بی حساب ببخشد. و اینک یکباره در خلوت و انزوای این آمنه ی پاکیزه وجود مردی را ظاهر ساخت که نمی شناسد و با وضعی که دارد، اصولاً درخورش نیست که مرد ناشناسی در خلوتش وارد شود، و فقط خود را در خلوتش خشنود می بیند، یکباره از دنیای خیال بیرون می آید و اولاً از این رویداد ناگهان

یکباره فریاد برمی آورد و ترس بر تمام وجودش غلبه می کند، که مردی در خلوت پاکیزه ای اورا یافته، ثانیاً بیم از این سخن براو غلبه می کند که بگویند مردی با این بانوی پاکدامن پرهیزکار و پاکیزه خوی تنها بوده است! و هنگامی که فریاد و ترس از این رویداد بر تمام وجود او غلبه می کند و در دسراسر وجود او را در خود می گیرد، تازه متوجه وجود تقوا و پرهیز فوق العاده این مرد ناشناس می گردد، که او را بیاد خدایش می اندازد و نام خدا را به یاد او می آورد، که شک نیست او را بزودی در این خلوت پاکیزه اش برخورد و انهدویی آنکه گزندی براو برساند و یابدی و ناروایی متوجه او سازد، او را ترک کند و به راه خود برود....

اما رویداد ناگهانی دیگری برای او روی می دهد، که از آن رویداد پیشین بزرگتر و سخت تر و دشوارتر است! رویدادی که سخت او را غافلگیر می کند، و او که در مورد این مشکل محدود و کوچک می اندیشید، و وجود آن مرد را چون چیزی می پنداشت که باید از آن بر حذر باشد و آنچه او را می ترساند این بود که بیندازند میان او و موجودی ناشناخته و غریب که براو وارد شده است رازی است! اینک می شنود که این وجود بدان سبب بنزدش شتافته تا فرزندی پسر بر او ببخشد! در این هنگام دیگر راهی برای فرار از این سرنوشت محتوم ندارد، و از این رویارویی آشکار چاره ای نمی بیند، و به عبارت روشنتر آن پرده ای که از شرم و حیا برخورد پوشیده بود، دریده می شود، و پس از آمدن ناگهانی این مرد غریب راهی برای پوشاندن دوباره و ایجاد مجدد این پرده وجود ندارد، و در اینجا وظیفه و مقصود مهمی را که آن موجود برای ابلاغ آن مأمور شده است بر او روشن می گردد، و موجود ناشناخته آن فرمان الهی و ربانی را که عهده دار شده است تا به انجام رساند براو شرح می دهد، و نقش او را در حمل این پیامبری که زود است تا رحمتی برای عموم مردم و آیت و نشانه ای برای توده ی خلق باشد بر او تذکر می دهد....

و اواز اینجا یکباره غرق در دنیای خیال می گردد....

رویدادها و اندیشه های مختلف در ذهنش می گذرند، آن فریادی که در روشنش می پیچد بتدریج آرام می گردد، و آرامش و صبر در برابر تقدیر الهی جای آنرا می گیرد، و با این حال بیم از نتایج این تقدیر دست از سرش بر نمی دارد، و منظره ی پس از تولد فرزند را در نظر می آورد که خانواده اش در برابر آن فرزند بی آنکه مادرش ازدواج کرده باشد چه حالی پیدا می کنند، و بی آنکه برای آن پسر پدری معروف و مشخص بشناسند

چه خواهد کرد...؟

عواقب این رویداد ناگهانی همچنان با اوست، تایکباره درد زایمان فرامی‌رسد، و داستان به گونه‌ای بیان می‌شود که خواننده را نیز ناگهان به آن جایگاهی می‌کشاند که زنی تنها از درد زایمان می‌نالَد یار دیگری ندارد ناله و فریاد رو بر او است... زنی تنها و بی تجربه، از درد و رنج به شاخه‌ی خرما پناه می‌جوید، نمیداند که بدون یار و یاور چه باید بکند؟ علاوه بر این در همین حال رنج رویارویی با دیگران و رسوایی و سرزنش غیر، او را سخت می‌آزارد. و تمام این مسائل و رویداد، در آن واحد این آرزو را در او زنده می‌کند که ای کاش اصلاً بوجود نمی‌آمد و بکلی فراموش می‌شد...

بار دیگر از سوی خداوند آرامش و اطمینان بر وجودش نازل می‌گردد، جبرئیل (عیسی علیه السلام) بر او ندا می‌کند که چرا می‌ترسی؟ اندوهگین مباش که پروردگار در زیر گامسایت آب روان جاری ساخت... آبی گوارا که از آن بنوشی و خود را شستشو دهی، و اینک نیز، خرما ی رطب، که در برابر تو فرو می‌افتد، و آنک نیز انیس و همد می که با او سخن گویی و از اندوه و غم بدر آیی، و ترس و وحشت تو از تنهایی بدین وسیله زایل گردد.

و بار دیگر يك ضربه ناگهانی دیگر است که پس از آن ضربه‌ی ناگهانی رویایی بافرشته، بر او وارد می‌گردد، اینک مریم را در آن جایگاه می‌بینیم - چنانکه انتظارش را داشتیم - که بهشت در وجودش ثابت مانده و رحمت خدا و آیات خدا که از پیش با او بود، او را آرامش بخشیده‌اند، و دیگر اثری از ترس و بیم در وجودش نیست، اما صحنه بارویداد تازه‌ای در این پایگاه به پایان می‌رسد... طفل تازه متولد شده سخن می‌گوید که:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي قَبِيلاً...»

این روش عرضه‌ی داستان است که جمع میان گفتگو و رسم صحنه است، و یکباره صحنه‌هایی را آشکار می‌کند، و رویدادی را به صحنه می‌آورد، و بعد یکباره قطع می‌کند و خواننده را در دنیای اندیشه و خیال ترك می‌کند، و بر تمام بخشهای داستان و کلمات آن جان و زندگی روشن می‌بخشاید، و اثری عمیق در مشاعر و اندیشه‌ها می‌نهد، که از میان نارفتنی است.

اما علاوه بر این باید دید که چه چیزی در این داستان هست که تاثیر

آنها چنان ز می‌کند. و چنین عمق و ژرفایی بدان می‌بخشد؟ اینجا در این داستان دوبرداشت داخل هم و کامل کننده و تکامل بخش یکدیگر با هم می‌آیند و یکی از آندو این است که: خود قصه و داستان از جهتی ردگفته‌ی نصارا را برعهده می‌گیرد، که می‌گویند عیسی پسر خداست، زیرا که بدنبال سخنان پیشین چنین می‌آورد که:

«ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ، قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ . مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ ، سُبْحَانَهُ ، إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ . وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَاعْبُدُوهُ . هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ . فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ ، قَوْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ . أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا . لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ . وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ» [سوره مريم: ۳۴-۴۰]

— این است داستان عیسی بن مریم که مردم در امر خلقت او شک دارند، اکنون به سخن حق، حقیقت حالش بیان گردید، که خدا هرگز فرزندی برنگزید که وی منزّه از آن است، او قادری است که چون فرمان نافذش بر اجرای چیزی تعلق گیرد گوید که: «موجود شو!» و آن، بیدرتک هستی یابد، پروردگار یکتا، آفریدگار من و شما و همه عالم است، او را پسرستید که راه راست، همین راه خداپرستی است، طوایف مختلف از پیش خود، در مورد مسیح پسر مریم اختلاف کردند، برخی از روی جهل و کفر، او را خدا، و برخی پسر خدا خواندند، پس وای بر این مردم کافر در آن روزگار عظیم رستاخیز، روز محشر که مردم به سوی او باز آیند، چقدر شنوا بینا شوند، ولی امروز [که باید حقیقت را بشنوند و ببینند] همه به گمراهی و ضلالت فرو رفته‌اند، [توای رسول ما:] امت را از غم و حسرت روز واپسین بترسان، که آنروز دیگر کارشان گذشته است [و فکر و تدبیری نتوانند کرد] که مردم از آن روز، سخت غافل‌اند، و به آن ایمان نمی‌آورند، تنها ماییم که زمین و اهلش را وارث می‌شویم، و همه به سوی ما باز می‌گردند..

در اینجا این آیات شدیداً وابسته به قضیه‌ی اصلی الهیت است و حقیقت وحدانی الهی را بیان می‌کند، و حقیقت اوضاع تمام ابنای بشر را، در آنچه که در مورد عیسی علیه السلام می‌گویند روشن می‌کند: «که همگان بدانند که تمام ابنای بشر هر یک بنده‌ای از بندگان خدا هستند و هیچکس

نمی‌تواند غیر از این باشد، و عیسی نیز از این قانون عمومی مستثنی نیست، تا آنجا که از زبان عیسی نیز می‌آورد که: (انبی‌عبدالله) - من بنده‌ی خدا هستم و بدنبال این سخن، این آیه می‌آید که:

«مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ، سُبْحَانَهُ، إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»

واژ دیگر سو، این داستان، در ضمن مجموعه‌ای از داستان پیامبران، یعنی از جمله کسانی که خداوند برایشان نعمت ارزانی کرد، و نعمتی بزرگ و آشکار بر آنان بخشید، که از مهمترین آن همان برگزیدن به رسالت و فرستادن وحی، و بخشیدن معجزاتی بود که بدانوسیله مؤید و پشتگرم باشند، آمده است. که اینان مورد لطف خدا قرار گرفتند و با قدرت معجزه از سوی پروردگار یاری شدند، تا در ادای رسالت او موفق باشند. و علاوه بر این این نعمت و برکتی که برایشان بخشیده شد، در میان اهل و فرزندان آنان نیز پابرجاست و پراهل و ذریه‌ی‌شان نیز بهره‌ای است، که همان ارتقاء مقام و موقعیت آنان در زندگی این جهان و مکانت رفیع‌شان در زندگی آخرت است. بویژه که سوره باید از ذکر یا آغاز می‌شود: «كَهَيِّوَص... ذُكِّرَ رَحْمَةً رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا...» و سپس داستانها پی هم تکرار می‌شوند، و همه از قول پروردگار بزرگ آغاز می‌کنند که:

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ...» و بدنبال آن، پیوسته و متوالی چنین می‌آید که: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ...» «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ...» وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى...» «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ...» «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ آدِرِيسَ...» و پس از آن در تعقیب تمام این گفته‌ها می‌آورد که:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَةِ آدَمَ ، وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ، وَمِن ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَآئِيلَ ، وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا ، إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًا . فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَا . إِنَّ الْأَمْنَ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَاؤُنَاكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا .. » [سوره مريم: ۵۸-۶۰]

و اینان [که از ذکر یا تا آدریس، ذکرشان آورده شد] همان فرستادگانی هستند، که ما از میان همه‌ی اولاد آدم، و اولاد آنانکه بانوح در کشتی نشانديم، و اولاد ابراهيم و يعقوب و ديگر کسانی که هدايت شده‌اند برگزيديم، [حال آنکه در بندگی چنان است] که هرگاه، آیات رحمت ما

بر آنها تلاوت شود، با گریه‌ی شوق و از راه اخلاص، برخاک افتند، و سجده‌ی شکر بجای آرند، پس برای آن مردم خدا پرست، گروهی جانشین شدند که نماز را ضایع گزارده و از شهوات نفس پیروی کرده‌اند، و اینها بزودی مسیر گمراهی خود را خواهند یافت، مگر آنکس که توبه کند و ایمان آورد، و نیکوکار شود [که در این صورت گناهش بخشوده شود،] و اینان داخل بهشت شوند که بر هیچکس ستم نخواهد شد.

این روشی است که از هرسو، و از هر جهت وابسته به قضیه‌ی الوهیت است، و این نوع بیان داستان برای وابسته گرداندن جریان به خداست از تمام جهات.

مثلاً بحث معجزات - که بارزترین نمونه‌ی آن آفرینش عیسی است بدون پدر - این از نشانه‌های قدرت خداست، که در قرآن با اسلوبی ویژه وارد شده، تا پروردگار و قدرتش را بر خلق بشناساند، و بر مردم نشان دهد که ذات او، پروردگار قادر و بیمانندی است که قدرت و توان او را در حد و اندازه‌ای محدود نمی‌توان کرد، ذاتی است که در این هستی بیکران از هیچ‌کاری عاجز و ناتوان نیست، و او به هر آنچه که گوید: «شوا» بی‌تردید هستی یابد و زنده شود.

نعمتهایی را که خداوند بر پیامبران خود ارزانی داشت در این سوره آورده شده، مثل ارزانی داشتن فرزند بر زکریا در دوران کهولت و مالموردگی او، و نیز بر همسر نازا و سترون او (که این از باب معجزه است) و نعمت وجود فرزند بر مریم و حامله شدن او بوجود یکی از پیامبران بزرگ (که چنانکه از پیش گفتیم از نمونه‌های معجزه است) و نعمت وجود فرزند بر ابراهیم و ساره در دوران کهولت و مالموردگی‌شان، که مثل مورد گذشته در سنین آخر عمر، اسحاق را بر آنان ارزانی داشت، و دیدن ابراهیم یعقوب پسر اسحاق را در زمان حیات خویش، که این هر دو (یعقوب - اسحاق) را پیامبران خود قرارداد، و نعمت سخن گفتن موسی با خدایش در جهت طورایمن، و فرستادن هارون را با او بر امر نبوت، و نعمت بر اسماعیل و پوشاندن خلعت رسالت بر او، و دادن مقامی شایسته در نزد پروردگار و بخشش موقع و جایگاه عالی برادر یس. همه‌ی اینها نعمت خداست و انعام و خلعت او بر پیامبرانش به جهت شناساندن ارج و موقعیت ایشان بر توده‌ی مردم: که او نعمت‌رسان و بسیار بخشنده است.

و بدین ترتیب پایگاه این گروه برگزیده‌ی پروردگار بر ما روشن می‌گردد، که پایگاه بندگی آنان در نزد آفریدگارشان چگونه بوده و در پایگاه

عبادت حق درجه منزلتی واقع شده بودند :

« إِذَا قُلْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرَوْا سُجَّدًا وَبُكِيَةً .

— که چون آیات و نشانه‌های پروردگار یگانه را برآنان تلاوت کنند و بخوانند به سجده درافتند و بگریند.

حال چگونه جانشینان این چنین قومی پس از ایشان از کسانی شدند، که از مقام بندگی آفریدگار بیرون رفتند و به پیروی هوا و هوس پرداختند . . . با اینکه آیات الهی به روشنی و آشکار، سرنوشت آنان را در روز واپسین روشن کرده و باتمام دقت گفتنی هارا گفته بود؟ و سرنوشت پیروی کنندگان راه حق و توبه کنندگان به سوی خدا را نیز دقیقاً روشن کرده بود ؟!

بدین ترتیب می بینیم که دراین پهنه، تمام مسائل در خدمت موضوع پس بزرگتر و برتری قرار دارند. یعنی در خدمت شناخت و آگاهی نسبت به خدا. . . تا آنجا که کتاب از داستانهای گذشته سخن می گوید، اما آن داستان را چنان به زندگی نوظهور و زنده ای بدل می کند، که گویی این گفتگو از رویداد های حال و آینده است و بحث از مستقبل.

«فَإِذَا بُعِثَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ، وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ، فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهٍةٌ وَالْمَلَائِكَةُ عَلَى أَرْجَائِهَا ، وَيَحْمِلُ عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ . يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ . فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينًا فَيَقُولُ : هَؤُلَاءِ أَقْرَأُ وَكِتَابُهُ ! إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مَلَكٌ حَسْبِيَ . فَبُهِرَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ ، فَرَجَّتْ عَلَيْهِ ، فُتُوفُوا دَائِيهِ : كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَمْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ . وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ شِمَالًا فَيَقُولُ : يَالَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابَهُ ! وَلَمْ أَتُوبَا حَسْبِيَ ! يَالَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ! مَا غَنَى عَنِّي مَالِي ! هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ ! خَذَوهُ فَقُلُّوهُ ! ثُمَّ الْجَحِيمُ صَلَوُهُ ! ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ! إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ، وَلَا يَحْضُرُ عَلَى الطَّعَامِ الْمُسْكِينِ . فَنُفِثَ لَهُ يَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامُ الْآئِينَ غَشِيلِينَ ، لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ » [سوره الحاقة: ۱۴-۳۷]

— چون یکبار در صور [اسرافیل] بدمند، زمین و کوهها را برگیرند و یکباره همه را خرد و متلاشی سازند، آنگاه روز موعود قیامت واقع گردد، و بنای مستحکم آسمان، آنروز از دهشت مست شود، و سخت ازهم شکافد،

و فرشتگان برجهات آسمان منتظر فرمان حق باشند، و عرش پروردگارت را از آنروز هشت ملك بگیرند، روزی که در پیشگاه حساب، شما را حاضر کنند، هیچ کاری از اسرار مغفی شما نیز پنهان نخواهد ماند، اما آنکه نامه اعمالش را بدست راستش دهند، باسر بلندی و شادمانی به اهل محشر گوید، بیایید و نامه‌ی مرا بخوانید، که من دیداران روز حساب را باور داشتم، اینچنین کس درعیش و زندگانی خوش خواهد بود، و در بهشت عالی رتبه‌ی ابدی که میوه‌ی آن همیشه در دسترس است، بر او خطاب رسد که: از شرابها و طعامهای لذیذ بهشتی، آنچه خواهید تناول کنید، که این پاداش ایام گذشته است، که از گذشته برای امروز پس انداز کرده‌اید. و اما آنکس را که حساب اعمالش را در دست چپ او نهند، با اندوه گوید: ای کاش نامه‌ی مرا به من نمی‌دادند، و من از حساب اعمالم آگاه نمی‌شدم. و یا ای کاش که مرا از چنگ این غصه و عذاب نجات می‌داد، افسوس که مال و ثروت من امروز مرا بکار نیامد، و همه‌ی قدرت و حشم من محو و نابود گردید، و خطاب رسد که او را بگیرید و درغل و زنجیر کنید، تا بازش به دوزخ درافکنید، آنگاه به زنجیری که طولش هفتاد ذراع است، به آتش درکشید، که او از کفر و عناد به خدای یکتا ایمان نیاورده است، و مرکز بارغت، مسکینی را بر سفره‌ی خویش نخوانده است، ولذا امروز هیچ خویش و دوستداری ندارد، که اینجا به فریادش رسند، و طعامی جز غسلین (چرک و پلیدی دوزخیان) تمییش نیست، که کسی جز خطاکاران اهل دوزخ آن غذا را نمی‌خورند..

این نمایشی دیگر از صحنه‌های وحشتناک روز واپسین است، صحنه‌هایی که در قرآن بسیار آمده و در جای جای قرآن از آن سخن رفته است.. این صحنه‌ها بهر حال بادمیدن صور [اسرافیل] آغاز می‌شود، و سپس به برداشتن زمین و کوههای آن، با حرکتی یکباره می‌انجامد، که در این حرکت، زمین و کوه، ویران می‌گردند و از هم می‌پاشند، و پس از این ویرانی یکباره است که چنانکه در سوره طها آورده، زمین به صورت:

«قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا»

درمی‌آید و اندیشه پندار را به حال خود وامی‌نهد، تا آن گرفتن و لنگ

۱- پستی و بلندی زمین، چنان بهم می‌ریزد که دیگر ابداً در آن جایی بلندتر و جایی کوتاه‌تر وجود نداشته باشد و چنان یکسان گردد که حتی کجی موهوم نیز نتوان در آن تصور کرد.

و ویرانی بیکران را در عرصه‌ی خیال و گمان به تصور درآورد، و در نظر مجسم‌کننده که زمین چگونه گرفته می‌شود، و چگونه زمین با این عظمت و کوههای رفیعش از میان برداشته می‌شوند، و یکباره هرچه بلندترین و برترین است، با پائین‌ترین و پست‌ترین یکسان می‌گردند! و نیز همچنان خواننده و شنونده را در دنیای خیالش تنها می‌گذارد تا انعکاس چنین پهنه‌ی گسترده‌ای را در برابر خود مجسم کند، و صحنه‌ی چنان بهم‌ریختن و از هم پاشیدن عظیم و بیکران را با آن دود و غبار غلیظی که فضا را خواهد انباشت، در برابر دیدگان خود به صورت گمان و خیال به مشاهده گیرد.

باتوجه به اینکه منظره‌ی فروریختن يك خانه و یا حتی يك دیوار، بیمی شدید در دلها برمی‌انگیزد، جدا از انعکاس صدای آن، و جدا از گرد و غباری که برانگیخته خواهد شد، و یالرزش و حرکتی که بدنبال خواهد داشت، که این حرکت و تمام این پی‌آمدها برای تمام موجودات زنده حرکتی وحشت‌آفرین و ترسناک است! حال چه رسد به اینکه کوهی عظیم بطور کامل درهم ریزد و از هم بپاشد! و یا چه رسد به اینکه تمام کوههای سطح زمین یکباره و در يك لحظه‌ی واحد، و به صورتی غیرمنتظره و یکپارچه بهم‌ریزند؟! شخص می‌کوشد که چنین پهنه‌ی گسترده‌ای را در ذهن خود مجسم کند، یا در برابر خویش عظمت این رویداد را ترسیم کند، و در پندار خود این واقعیت را جای دهد که چه دست‌توانایی ممکن است این رویداد هولناک را ایجاد کند و تمام این عظمت‌ها و اهمیت‌ها را بهم‌ریزد و آن قدرت چگونه است و چیست؟ و با تمام تلاش و همه‌ی کوششی که انجام می‌دهد، قادر به تصور چنین رویداد هولناک نیست، زیرا بعیدترین پندار در جهان انسانی این است، که انسان چندده کیلو و یا چند صد کیلو از اجرام را جابجا کند، و قرآن در اینجای گوید:

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ، وَالْأَرْضُ جَمِيعًا بَقْبَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَالسَّمَاوَاتُ

مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ » [سوره زمر: ۶۷]

— آنانکه ذاتی، غیر خدا را طلبیدند، خدا را چنانکه شاید به عظمت نشناختند، اوست که زمین در قبضه‌ی اوست. و آسمانها پیچیده درید سلطه‌ی اوست، ذات پاک او منزّه از آن است، که یرا و شریکی ببندارند. — دوباره به روش آیات سوره «حاق» برمی‌گردیم..

که وقتی یکباره در «صور» دمیده شود و زمین کوهها را بردارد و یکباره و در يك لحظه‌ی واحد نابود شود چه خواهد شد؟ و پس از آن انعکاس صدای ترسناک و ویرانی همه‌جانبه و فراگیر و جدانهای وحشت‌زده و مرعوب

چه خواهند کرد؟!

«يَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»

پس از این همه مقدمات، این بیان مختصر، در پاسخ آن پرسشها کافی است!

ولیکن ترس و رعب، تنها در روی زمین نیست، بلکه شامل تمام کون و هستی است، یعنی شامل تمام آن چیزهایی است که در آسمان و زمین است، تمام آن چیزهایی که از هم جدا می شوند و سقوط می کنند:

«وَأَنشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ»

ولذا این ترس و رعب، از هر سو و از هر پایگاهی او را احاطه می کند:

«وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا، وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ»

در این هنگام چه روی خواهد داد، در میان این ترس و بیمی که از هر سو، همه چیز را در خود غرق کرده و در میان این وحشت فوق العاده ای که نفسها را قطع کرده است؟! چه خواهد شد، سوره ای «طه» آنرا چنین وصف می کند:

«وَحُشِرَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَانِ، فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا. وَنُفِثَ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ»

«يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ»

می بینی که این دو بیم دلهارا از هم می درد؟! هم از بیرون رفتن از این جایگاه ترسناک؟! یا بیم از آن رو برودن با صحنه ای که، آنچه را در دلها پنهان است آشکار می سازد، و صاحبان راز، قدرت ندارند که چیزی را در درون خود پنهان سازند، و یا حتی يك نمونه را نیز نمی توانند در برابر پروردگار پوشیده نگاهدارند؟!!

بحث از اینکه حتی یکی از کارهایی را که در دنیا مرتکب شده و آنهمه تلاش در پوشاندن و مخفی کردن آن داشت، آشکار شود، در وجود انسان لرزه ی سخت و وحشتناکی ایجاد می کند... حال آنکه انسان از آشکار شدن آن در برابر بشری مثل خویش آنهمه هراسان بوده، پس چه حالی خواهد داشت که آن در نزد خدا آشکار شود... در آن پایگاهی که همه چیز بر دین در برابر او قرار گرفته.. چه در جهت جهنم باشد و چه در سوی بهشت؟ بهر حال

آشکار شدن عام و شامل است، وانگهی خود بهشت و جهنم؟! و از این پس، دو صورت در پهنه‌ی ذهن پی هم می‌آیند و می‌گذرند: صورت مومنی که از خطر می‌گذرد و نعمت بهشت بر او ارزانی می‌شود و وارد بهشت می‌گردد، و صورت کافری که در حلقه‌ی خطر قرار می‌گیرد و گرفتار آتش می‌گردد... این هر دو صورت زنده و آشکاراند، که همراه با زندگی مومن در حرکت‌اند. و در اندیشه‌ی او دوران دارند، مومن—در حال شادمانی—گوید: «هاؤم اقرار و کیتابیہ! سپس او را منزل در بهشت برتر است، بهشتی که دارای میوه‌های عالی و نزدیک است، و او از آن نعمت بهره می‌گیرد، و کافر—در حال ندامت، دچار فریاد بیتابی است و جزعی که او را پکار نیاید، و در آن حال بیتابی می‌گیرد:

ای کاش مرده بودم و این نامه اعمالم نمی‌بود و سپس به ولوله و فریاد می‌پردازد و نسبت به آنچه گذشت ناله می‌کند اما دیگر راه بازگشتن نیست... ولولہ‌ی او لحظاتی به طول می‌کشد... و فرمانی از بالا صادر می‌شود که ناگهان جنبش و ولولہ‌ی او را قطع می‌کند:

«خذوه فغلوه» — که در این هنگام او را به سختی در اختیار گیرند و در آتش اندازند...

«وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمْعًا فَقَالَ الصَّغَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا : إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ؟ قَالُوا : لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ ! سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا ! مَا لَنَا مِنْ مَّجِصٍ ! وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُصِيَ الْأَمْرُ : إِنَّا لِلَّهِ وَعَدُّكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَوَعَدْتَكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ ! وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن نَّهْوَكُم فَاستَجَبْتُمْ لِي ! فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ ! مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِي ! إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ ! إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ! وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ ، يُحِبُّهُمْ فِيهَا سَلَامٌ »

[سوره ابراهیم: ۲۱-۲۳]

— روزی که خداوند مردم را برانگیزد، در آن روز به خواری گرفتگان، به گردنکشان گویند، مادر دنیا تابع رأی شما بودیم، آیا شما امروز هم، از عذاب خدا ما را کفایت خواهید کرد؟ جواب دهند که اگر ما را از خداوند سعادت هدایت بود، ما هم شما را هدایت می‌کردیم، اکنون آنچه جزع و فریاد کنیم و یا صبر و تحمل پیشه سازیم یکسان است، و ما هیچ راه گریزی از عذاب خدا نداریم، و چون حکم به پایان رسد، در آن حال شیطان [برای نکوهش و

تمسخر کافران] گزید: خداوند به حق و راستی بر شما وعده داده بود، و من در عمل خلاف حقیقت هیچ حجت و دلیلی برای شما نیاوردم، [و تنها با وعده‌ی دروغ شما را فریستم]، پس امروز شما ابلهان که سخنان بی‌دلیل مرا پذیرفتید، مرا ملامت نکنید، بلکه نفس آزمند و پرطمع خود را ملامت کنید، که امروز نه شما فریاد زس من توانید بود و نه من داد رس شما. چه من، بدان شرکی که شما را بدان وسیله اغوا کردم معتقد نیستم. آری! در این روز ستمکاران عالم را عذاب بی دردناک خواهد بود، و آنانی را که به خدا ایمان آورده و عمل صالح داشتند، به بهشت هایی برند که در زیر درختانش نهرها جاری است، و همیشه به فرمان خدا، با تهیت و سلام و با احترام در آن بهشت مغلد باشند.

این جایگاه دیگری است، از جایگاهی که در آن، پایگاه دسته‌ی دیگری از مردم را که در جهان به خواری و ضعف گرفته شده بودند و صف می‌کند، از گروه مستضعفی که مطیع اراده‌ی اشرافیون و بزرگان‌شان و تسلیم فرامین حکام و فرماندهانشان بودند و مخالف فرمان الهی رفتار می‌کردند، و فرامین و خواسته‌های بزرگان‌شان در احساس و اندیشه‌ی آنان مهمتر و سنگینتر از فرامین پروردگارشان بوده است، و وضع‌شان چنان بود که گویی در حمایت اشرافیون و حکام و خانواده سالاران زندگی می‌کنند، و لذا حتی يك تن از این مستضعفین، خود را قادر نمی‌دید که دست به سوی بزرگان و اشراف جامعه‌اش دراز کند، و یا ناروایی و زشتی ویژه‌ای را متوجه‌شان سازد! اینك اینان نیز واگذار آخرت شدند. و مثل همه‌ی مردم در برابر پروردگارشان قرار گرفتند، و تعبیر قضیه چنان است که بر توده‌ی به‌خاک خفته‌ی صور دمیده می‌شود، که همه از گورهاشان برخیزند، و به ملاقات پروردگار خویش بشتابند، ولی در این مورد از لغت «جاوا» آمدند... «یا نهضوا» برخاستند... استفاده نمی‌کند، بلکه می‌گوید: «بَرَزُوا» - آشکار شدند - زیرا این لغتی است که از سویی تلاش و کوشش از آن آشکار است، و از سوی دیگر عدم امکان مخفی بودن و پوشیده بودن‌شان را می‌رساند، پس ایشان، چه با اراده و چه بدون اراده - جمعا «بارزون» هستند، چه بخواهند و چه نخواهند و آنچه را که مربوط به آنان و وابسته به آنان است نیز بارز آشکار است یعنی همه‌ی آنچه را که از پیش در نهاد و ضمیر خود پنهان ساخته بودند، دیگر محلی برای مخفی کردن و پوشاندن‌شان نیست و راهی برای پوشاندن اسرار خویش در نزد خدا ندارند که: «وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا» اینك اینها، همان اشرافیون و سروران این مستضعفان و به‌خواری

گرفتگان اند که خود را بیم لرزانند، اما در همین حال گروه به خواری گرفته شدگان به حکم عادت روبه سوی اشرافیون و بزرگان شان می کنند و در حالیکه آنان را می بینند که گرفتار خویشانند، تلاش می کنند که بر آنان بپیچند و خود را در حمایت آنان قرار دهند.

«فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا : إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا ، فُهِلْ أَنْتُمْ مُقْبُونَ ، عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ .

— مستضعفین به آنانکه کبر و غرور داشتند و خود را برتر می دیدند، رو کنند و گویند : ما از شما پیروی می کردیم ، آیا اکنون شما به مقداری اندک از عذاب خدا ما را بی نیازی خواهید بخشید؟!—

و این در حالی است که این اشرافیون اینک خود در پایگاه سخت و دشواری قرار دارند، و قادر به رهایی جان خود نیستند، تاجه رسد به شفاعت و یاری دیگران، و لذا در همان حال گرفتاری و با اشاره به فشار و ناراحتی خود پاسخ می دهند که : «أَوْ هَذَا نَأْتِيكَ بِهَذَا نَأْتِيكَ!»

و در تمقیب این وضع جمله ای به کنایه می آورد که این جمله در آن واحد، هم شامل آنان و هم متوجه پیروان شان است:

«سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ غَنَاءٍ مَصِيرَنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ!»

و معلوم است که با همین بحث و در همین اندازه، گفتگو میان مستضعفین و خود برترینان اشراف خاتمه می پذیرد، و خواری و یأس و ناامیدی همه را در بر می گیرد، و همه تسلیم فشار و خواری می گردند، چون در می یابند که راه فرار و رهایی از عذاب و شکنجه ای الهی وجود ندارد .

امادر این پایگاه، عنصر تازه ای آشکار می گردد، که یکباره همه را متوجه خود می سازد، و آن عنصر تازه همان شیطانی است که هم مستکبران و سوسه می نمود و همراه می ساخت و هم مستضعف را اغوا می نمود، و هر دو گروه را در دنیا می فریفت، از جمله اشرافیون و بزرگان را با سوسه ای مال و جاه فریفته می ساخت، و آنان را به معصیت خدا و حق پوشی و کفر و ادا می نمود، و مستضعفین و به خواری گرفته شده ها را فریب می داد و آنها را به طاعت و بندگی قدرتمندان و اشراف و امی داشت تا به کفر و ناسپاسی بر— پروردگار فرمان گیرند.

یعنی در این پایگاه موردی آشکار می شود که آنرا بحساب نیاورده بودند، حتی در جایگاهی که همه چیز بارز و آشکار می شود، انسان یکباره

و ناگهانی در برابر رویدادی قرار می گیرند که ضربه ای است بر آنان و حسرت و اندوه تازه ای بر دردها و حسرت های پیشین شان می افزاید:

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ : إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ ، وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ»

— چون کار از کار گذشت ، شیطان گفت : خداوند شما را به حق وعده کرد [و نپذیرفتید] ، و من شما را به ناحق وعده کردم و خلاف آن فرمان دادم [و نپذیرفتید] .

یعنی در آخرین مرحله نیز شیطان به شیطنت خود بر می گردد ، و به پندار و اندرز شان می پردازد ، حال آنکه این پند و اندرز چیزی جز حسرت و اندوه در وجود شان ایجاد نمی کند !

«وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي»

و این گفته در ذات و سرشت خویش ، عین حقیقت است ، آخر شیطان چه سلطه و قدرتی نسبت به ایشان داشت که آنان به اجابت فرمان او کمر بستند ؟ آیا شده بود که شیطان ایشان را به امری فراخواند و اجابت فرمانی را از ایشان بخواهد و آنان سر باز زنند و از فرمان او اعلام نفرت کنند ؟ آیا شد که شیطان با فریب و نیرنگ آنان را به خود بخواند و آنان فریب شیطان را برگردانند ؟ بلکه تمام حرف ها و فرامین شیطان را پذیرفتند ، پس باید دشواری و عواقب عمل خویش را نیز تحمل کنند و لذا شیطان خطاب به ایشان می گوید : «فَدْتَلُوهُنِي وَلَوْ أَنِّي لَفُكْتُكُمْ» .

اما آیا شیطان دست از شیطنت کشیده و حق گویی پیشه کرده است ؟ و آیا شیطان به حق نزدیک شده است ؟ هرگز ! بلکه آنچه می گوید صرفاً به خاطر علاقه به ملامت و سرزنش ایشان است ، و حتی بر سرزنش و ملامت می افزاید و می گوید :

«وَمَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنَا بِمُصْرِخِيَّ» .

— نه شما را درس من توانید بود و نه من را درس شما . و حقیقتاً نیز عملاً هیچیک از اینها نمی تواند دیگری را نجات دهد ، و یا اینکه او را از عذاب سخت برهاند ، اما با اینحال شیطان با تمام شیطنت خویش به آنان می گوید ، که خودش تنها کسی است که بانی ننگ و فریب خود آنان را به این روز انداخت ، و بامکر و خدعه همراه شان ساخت ، و امروز وجود خویش را در پایگاهی قرار می دهد که گویی اصولا کاری انجام نداده است . و امروز ترس و دهشت ورنج شان واقعاً بیشتر می شود ، و دچار حسرت و تأسفی شدید

می‌شوند، وقتی که می‌بینند که شیطان امروز از تمام سخنان پیشین دست برداشته و اصولاً چیز دیگری شده است و کلاً حرفهایش از سخنان امروز جداست. و از همه حرفهای گذشته اش دست برداشته:

«انی کفرت بما اشرکت من قبل» - من بدان شرکی که از پیش شما را فرامی‌خواندم هیچ ایمانی نداشتم؟ تلاش و فعالیت او بدون هیچ علاقه و ایمان بود و تنها برای فریب! و لذا آنان را به تبعیت و پیروی از چیزی از قدرت موهومی و داشت که خود از آن «بری» بوده است، و آنان را و داشت تا چیزهایی را بر خدا شریک قرار دهند که اکنون خود را از آن موجودات موهوم جدا و مبرا اعلام می‌کند.

سپس آیه بدین عبارت خاتمه می‌پذیرد که: «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» و این جدا از آن تکمله‌ای است که از قبل برای شیطان بوده است که بیشتر آن سخنان در سرزنش ایشان و برای خشمگین ساختن آنان آمده بود، و تلاش داشت که بیشتر آنان را ناراحت کند و بر بحران و ناراحتی‌شان بیفزاید، یا اینکه این سخن پروردگار جهانیان بدنبال این سخن و برای تکمیل گفتگو می‌آید، و این سخن همان حقیقت نهایی است که همه پایگاههای امید را بر این تباهاکاران ویران می‌سازد و از میان می‌برد.

در همین حال که ستمکاران را به عذاب دردناک بشارت می‌دهد و آنان را به چنین سرنوشتی دچار می‌سازد، در جهت دیگر برای مؤمنین پاداشی دیگر است.

«وَأَدْخِلْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا بِأَذْنِ رَبِّهِمْ ..»

تا آنانکه به پروردگارشان ایمان داشتند و نیکوکاری پیشه کردند، داخل بهشتی شوند که در زیر آن نهرها جاری است، و به فرمان خدای‌شان در آن جاودان زیند.

در این تعبیر زیباترین گفته را برای مؤمنین دارد، و تمام این تعبیر - های زیبا را در يك آیه جمع می‌کند، آیه‌ای که به نسبت کوتاه است، و دارای کلمات معدود... ولیکن همین لفات و کلمات معدود، در حقیقت بزرگترین مساحت را در احساس بشر به خود اختصاص می‌دهد، به همان نسبتی که کلام نسبت به کافران طولانی و پر عرض و طول بوده، در اینجا معنی عمیق و گسترده است، که انسان دارای برداشت هنری و فنی باشد، و چه بدون آگاهی هنری و فنی، در عین حال نزدیکی کامل و همه جانبه میان این دو

پایگاه را احساس می‌کند، به همان نسبت که در پایگاه نخستین، سخن طولانی و رنج آور بود و اندیشه را از گفتگو میان مستضعف و مستکبر و میان شیطان و فریب خوردگان دچار یأس و ناامیدی می‌ساخت، در این پایگاه دیگر - اگر چه لغات آن محدود و مختصر است - اما در عین حال مساحتی را که در اندیشه و احساس اشغال می‌کنند برابر است، و در این پایگاه به نسبتی که در پایگاه نخست رنج و سختی بود، در اینجا راحت و اطمینان است، و سکون و ملایمت، بویژه با جمله‌ای که در پایان می‌آورد: «تَجِيتِهِمْ فِیْهِمَا سَلامٌ!»

و این از شگفت‌انگیز ترین و تازه ترین روشی است که قرآن بکار می‌گیرد، و در تعبیر و تفسیر از آن سود می‌جوید.

* * *

قرآن، با چنین طریقه‌ی بدیع، و روش نافذی صحنه‌های رویداد هارا در برابر چشم ترسیم می‌کند، صحنه‌هایی از گذشته‌ی دور، و آینده‌ای که مورد نظر است. و بدین روش است که درد، بشر نفوذ می‌کند، و از هر راهی که امکان نفوذ باشد و بتواند از آن راه مسلط گردد، و با همین ترتیب بود که قرآن دل‌های مؤمنین صدر اسلام را ساخت، و چون آن‌انسانها جمله و آیه‌ای از آن می‌شنیدند دگرگون می‌شدند. حال چه رو به خدا می‌آوردند و اسلام می‌پذیرفتند، و چه کبر و غرور مانع می‌شد و آنرا انکار می‌کردند:

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» [سوره نمل: ۱۴]

— با آنکه در درون خود به یقین می‌دانستند که معجزه است لیکن کبر و نخوت موجب می‌شد که انکار کنند. — مثل ولید بن مغیره که این آیات نیز در حق او نازل شده است و این آیات برای نشان دادن زشتی وجود او به عنوان سمبل و نمونه‌ی بدی نازل شده‌اند:

«ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتَ وَجِداً ، وَجَعَلْتَ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً ، وَبَيْنَ شُهُوداً ، وَمَوَدَّتْ لَهُ نَهْيداً ، ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ! كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عُنيداً . سَأَرْهَقُهُ صُعُوداً . إِنَّهُ فَكَّرُو قَدْرَ ، فَقَتَلَ كَيْفَ قَدْرَ ؟ ! ثُمَّ قُتِلَ ! كَيْفَ قَدْرَ ؟ ! ثُمَّ نَظَرَ ، ثُمَّ عَنَسَ وَبَسَرَ ، ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ، فَقَالَ : إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ! إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ، سَأُصْلِحُهُ سَفَرٌ ... » [سوره مدثر: ۱۱-۲۶]

— [ای رسول] انتقام را به من واگذار، زیرا تنهامن و مرا آفریدم و

بر اموال و ثروت فراوان بخشیدیم، و پسران بسیار و حاضر به خدمت نصیب او گرداندم، و به او اقتدار و مکت و عزت دادم، و [اینک با وجود کفرش] باز از سوی من، طمع افزونی نعمت دارد، و من هرگز بر نعمتش نیفزایم، زیرا که او با آیات و نشانه‌های ما عناد و دشمنی ورزید، بلکه به زودی او را به دوزخ در افکنیم، زیرا که او را فکرو اندیشه‌ی بدی است، ای مَرکِ براو باد! که چه اندیشه‌ی بدی داشت! پس از آنهمه مکرو دشمنی باز اندیشه کرد، و [به سبب تنفر از اسلام] روترش کرد و چهره درهم کشید، روی از اسلام بگردانید، و تکبر و نخوت آغاز کرد و گفت: این [قرآن] چیزی جز بیان سحرانگیز نیست، و گفت که قرآن چیزی بیش از گفتار بشر نیست، زود است که او را در لپیپ فروزان آتش دوزخ افکنیم.

و بدین ترتیب است که قرآن توانست در طی چهارده قرن دلهای نسلهای متوالی را بسازد. و همچنان سازنده باقی بماند و به ساختن ادامه دهد، تا ساعت موعود فراز آید، که در آن ساعت موعود دوباره وجود این مسخره‌گران را برانگیزد، و آنانی را نیز که با دیدگان باز و بیدار آنرا تلاوت می‌کردند، هردو گروه را در پیشگاه عدل حاضر کند:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ»

[سوره ق: ۳۷]

در این کار گذشتگان، یا آوری و پندی است، برای آنانکه دارای دلی بیدار و قلبی هوشیار باشند و گوش دل به کلام حق فرادارند، و کاملاً به حقایق توجه کند.

* * *

اما قرآن بر تارهای فطری قلب بشر اثر می‌نهد، و برخوردی که قرآن بر تارهای دل انسان دارد، برخوردی عمیق و مؤثر است. که پس از از بین رفتن اثر نیز انعکاس اثر آن که آمیخته با احساس است بر جای می‌ماند. و چیزی جز تکوین آگاهی و معلومات از پروردگار منزله قدرت چنین ساختاری را ندارد. یعنی نزدیکی و ایمان به خدا است که موجب چنین اثری می‌گردد. که اختلاف هولناکی است میان برخاستن آگاهی از هر رویداد و قضیه‌ای، با ایمان به آن رویداد و مکتب...

زیرا آگاهی‌ها اگر چه به هنگام خودش زنده و متحرک باشد، و یا تازه و روشنگر باشد، ناگزیر پس از گذشت زمان در خشنودگی و نور آن

خاموشی می گیرد، و درخشش و فروزندگی آن محو می گردد... و در نهایت می میرد! و دیگر نورو درخشندگی آن بر نمی گردد، و فروزش و شعاعی را که در آغاز کار داشت، مرکز باز نمی گردد. دوباره به پایگاه نخستین بر نمی گردد، حال چه این برداشت و عرضی علمی دائمی باشد، یا اینکه منحصرأ به محیط ذهن، مربوط باشد. که اگر قضیه و داستان دهنی شدیدتر ربطی به واقعیت خارجی ندارد... فقط در محیط ذهن می گردد و حرکت و دوران آن در همان حد است.. تا بالاخره هر چه باشد نقش خود را از دست می دهد و از دور خارج می گردد. اما اثر روش و حرکت علمی آن در رفتار و منش بشری باقی می ماند، و درکنش های بشر بر اساس فطری می گردد، و از رویدادها و تئوری های ذهنی تاثیر نمی گیرد و دگرگونی نمی پذیرد.

لکن ایمان چیزی دیگر است که هم با تئوری های ذهنی و هم با برداشتهای علمی دگرگونی و اختلاف تمام دارد ... زیرا اگر چه ایمان نیز به معلومات متکی است ... ولی به معلومات و دانشها تکیه دارد.. ولیکن بدانجهت بدان تکیه می کند تا از آن راه آزادی را بیابد و آزاد شود، نه اینکه خود را بدان ببندد و همان معلومات، چون کابوس در برابر او قرار گیرد و او را در خود منحصر کند، ایمان در حد معلومات کم یا زیاد علمی باقی نمی ماند و در انحصار قرار نمی گیرد...

زیرا ایمان حرکت است.

و ایمان توانایی است.

حرکتی است که لشکری در دلها بر می انگیزد. و وجدانهای پراکنده و پریشان را به حرکت در می آورد و بر می انگیزد. و در ذات ایمان انفعالات زنده ای است که سکوت و سکون را نفی می کند و آرام نمی گیرد... و نمی میرد.. ایمان نیرویی است که در پهنه وجود منفجر می شود، و با انفجار کلی آن کوچکترین ذرات وجود نیز به حرکت در می آید، که آثار این تحرك را چه در داخل و چه در خارج وجود انسان می توان دید .. چه در کار و عمل، چه در رفتار و سلوك .. و چه در افکار و اندیشه و درك و آگاهی ... که در تمام این موارد اثر ایمان چون آثار مغناطیس و نیروی برق، درخشان و قابل درك است... چنانکه چراغ درخشان و وسیله گردان (آتش گردان) قابل درك و رویت اند...

آنچه را که قرآن در دلها نهال آنرا می رویاند و رشد می دهد، همان ایمان و بذرا ایمان بوجود خداست، که این ایمان نیز تنها يك معرفت ذهنی بوجود پروردگار نیست .. چه آنها که خدا را از راه ایمان شان می شناسند،

مومن خوانده می شوند و همانها هستند که قرآن آنها را «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» می نامد، و آنان را با صفت «أُولُوا الْأَلْبَابِ» وصف می کند:

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا نُزِّلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى؟ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يُوقُونَ عَهْدَ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْأَيْمَانَ. وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيُخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ. وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا زَكَاةً مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً، وَاتَّقُوا اللَّهَ بِالْحُسْنِ السَّيِّئَةِ. أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ... [سوره رعد: ۱۹-۲۲]

— آیا مسلمانی که به یقین می داند که این قرآن به حق از جانب خدا بر او نازل شده است [و از آن کسب سعادت می کند] مقامش در نزد حق، با آن کافر نابینای جاهل یکسان است؟ و تنها عاقلان این حقیقت را بر زبان آرند، تنها آنان اند که هم به عهد خدا وفا می کنند، و هم پیمان حق را نمی شکنند، و هم آنچه را که خدا به پیوند آن امر کرده [چون صله ی رحم و ..] به جای آورند و از خدای ترسند، و از سختی روز واپسین اندیشناک اند، و اینان اند که در راه رضای خدای طریق صبر پیش می گیرند، و نماز بیامی دارند، و از آنچه نصیبشان کردیم، آشکارا و پنهان برفقرا و بی چیزان می بخشایند، و در برابر بدیها نیز بر مردم نیکی می کنند، و هم اینانند که عاقبت منزلگاه نیکو یافتند.

و بدین ترتیب دانش و آگاهی نسبت بدانچه از سوی رسول خدا، نازل شده در رفتار و کنش و اندیشه فرد مومن جلوه گر می گردد، یعنی از آگاهی به ایمان تحول می یابد...

★ ★ ★

ایمان به خدا همان موضوع اصلی در سراسر قرآن است، پس ایمان به خدا طبیعتاً در عقیده و ایمان نیز باید موضوع اصلی باشد.. قرآن عهد مکی، در مدت سیزده سال فقط در مورد ایمان و عقیده نازل می شد و در این مدت جز بحث از ایمان و عقیده نبود، یعنی در این مدت سیزده سال محور بحث فقط ایمان و عقیده بود و ایمان نخستین پایگاه و مرکز بحث قرآن بود تا در ایمان به خداشکی باقی نماند، زیرا نخستین و برترین رکن در عقیده و ایمان مسلمان همان توحید و معرفت بوجود خدای یگانه است.. و پس از آن نیز در آنچه بعد از سیزده سال

نازل می‌شود، باز همین ایمان به خدا رکن اصلی بنای ایمان است... چه در نظامهای اجتماعی و چه در امر قانونگزاری و چه در مناسبات و توجهات و برداشتها...

قرآن ایمان به خدا را در قلب فرد مسلمان به وثیقه می‌نهد، تا قلب فرد مسلمان را در تمام احوال و رفتارش به پروردگارش مربوط سازد... تا انسان در تمام حالات و وجود با تمام ایمانش به خدا وابسته شود... زیرا دل بشر در هر حالتی از حالاتش و در هر لحظه‌ای از لحظاته‌اش - در عرضهای زندگی خود را ناگزیر می‌بیند که در پیوند و ارتباط با چیزی باشد، یعنی در وجود آدمی چیزی است که در همه‌ی احوال و در هر حالتی از حالات زندگی‌اش او را متوجه خدا می‌سازد، و بهترین و درست‌ترین حالت برای ارتباط وجود انسان به خدا از همین راه است :

- بدون بیم، و بدون آرزو طمع... بدون امید یا ترس... که تولد و موت به دست خداست...

وروزی بدست خداست... حال چه آن روزی به صورت مال باشد و یا جاه و مقام، تندرستی باشد، یا فرزندان، یا هر نوعی از انواع و الوان روزی... همه‌اش بدست خداست...

رویدان‌های جاری چه در جهت منفعت و چه در جهت زیان همه بدست خداست... پنهان و غیب‌سخت ناپیدا که در پرده‌ی سخت و ضخیم پوشیده باشد وابسته به علم خداست... زیرا همان نیز از صنع خداست... همه اینها دردنیای...

و نیز پس از این دنیا، رستاخیز و عقاب بدست خداست... پس آیا هر چیزی که ممکن است وابسته به دل بشر باشد، در هر لحظه‌ای از لحظاته‌اش دست خدا نیست؟!

و هر لحظه‌ای از لحظات دردنیای آخرت خارج از علم خدا و یا از ملکوت خدا و تدبیر و اراده‌ی اوست؟ از سویی نیز زندگی دل بشر در قرآن بطور کلی برای خدا و با خداست؟ چه هنگامی که به چیزی طمع می‌ورزد و چه هنگامی که خوف و بیم بر او غلبه دارد، چه هنگامی که امیدوار است و چه آن زمانی که می‌ترسد، چه زمانی که از دوستی سرشار و یا هنگامی که از نفرت گرا نبار است، چه هنگامی که در جهان واقع بسر می‌برد و چه موقعی که در دنیای خیال و احلام غرق است، چه هنگامی که در مدار احساس زندگی می‌کند و چه وقتی که در ماوراء احساس بسر می‌برد، چه زمانی که تنهاست و چه وقتی که در میان جمعیت است، چه هنگامی که به شمعان

بندگی و عبادت می پردازد، و یا هنگامی که می‌کوشد و رنج می‌برد ..
این است آن بذر ایمانی که قرآن بر دلها می‌پاشد، تامیوه‌اش از راه
برسد ... راه ایمان !!



همین بذراست که عهده‌دار تحول می‌گردد و به کثرت می‌رویاند، و
رویداد های آن بر تارهای دل اثر می‌کند... و با احساس بشری می‌آمیزد، و
به پنهان و ضخامت این هستی هو لئک تبلور می‌یابد، و به دقت معجزه به کار
می‌افتد. و برای زندگی و مرگ می‌کوشد، چه برای رویدادهای جاری، و
چه رویدادهایی که در ماورای تدبیر و اراده‌ی اوست ... به همان روشنی
و درخشش قدرت خدایی که چیزی در آسمان و زمین اورادمانده نمی-
سازد ... با دانش پنهان و ناپیدای او ... همین بذر است که از آن تعهد
دائم می‌روید، و از آن رویش، میوه و حاصل بر می‌آید...

و از آن بندگی خدا شکل می‌گیرد ... و طاعت خدا معنی پیدا
می‌کند ... زیرا که اقتضای شعور و الهام قلبی بشر اورا به الوهیت
حقه‌ی پروردگار و ربوبیت و سرپرستی ذات او، راهتمایی گردد، و اورا
به بندگی حقه‌ی او آگاه می‌سازد، زیرا که «الله» همان پروردگاری است
که حقیقت خویش را بر او شناسانده است، و اورا بر تمام صفات خویش
آگاه گردانده است ... تا ربوبیت حق در برابر الوهیت تزویر و حقه‌بازی
و ربوبیت حق و تزویر، پذیرفته شود...

دل مومن با تمام ایمان و عظمت بدین عبودیت و بندگی حق، که از
آن «الله» است آگاه می‌گردد و ایمان می‌آورد. و خضوع و بندگی او در
برابر پروردگار نشان دهنده‌ی میزان ایمان و آگاهی اوست، بنده عنان
اختیار خود را تسلیم پروردگارش می‌سازد، و وجود خدا انس و الفت او،
خوشی و شادمانی او، آزادی و آگاهی او، و خوشنودی اوست .
و موجب شعور و آگاهی او بوجود خودش است، زیرا او باتمام این
دل‌بستگی‌هاست که به خدا نزدیک می‌شود، و نور ربانی پروردگار او را شامل
می‌گردد، و در ذرات هستی اومی جوشد ... و در واقعیت زندگیش احساس
می‌شود ..

ولیکن این آگاهی .. آگاهی عبودیت است و مشاعر بندگی ... و
خو گرفتن بدان و بدنبال آن احساس شادمانی و خوشنودی و رهایی، که
این نیز نهایت و پایان و قرارگاه آخرین نیست...

به اطاعت و بندگی خدا ناگزیریم .. و به چشیدن میوه و ثمره‌ی آن نیز.. ثمره عبادت پروردگار، و ایمان به خدا ... و طاعت و بندگی خدا در آنچه که بدان فرمان می‌دهد و یا کاری را که از آن باز می‌دارد.. بندگی و طاعت در تکالیف «عبادتگزاری» مانند تکالیف جهاد در روی زمین .. هر يك آنها بدون هیچگونه اختلاف و جدایی ..

که بدون این گونه طاعت و بندگی مشاعر و اندیشه معلق و سرگردان می‌ماند، و در پهنه‌ی واقعی زمین، وزن و ارزشی برای آن نمی‌ماند.. و بدون آن هرگونه عبادت در روی زمین در واقعیت مثل این است که اصولاً وجود نداشته و بی حاصل می‌ماند.

« وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ » ما انسان و جانداران را جز برای بندگی نیافریدیم.

و عبادت به انجام نمی‌رسد، مگر به طاعت و بندگی خدا .. و طاعت خدا عملی نخواهد شد مگر با نمونه های عملی و عینی و کنشهای مشخص که نه فقط در چگونه اندیشیدن و ..

★ ★ ★

در دوره‌ی مکی تمام گفتگو و بحث مربوط به ایمان و عقیده نیست، بلکه بیشترین بحث در این دوره در مورد ایمان به خداست ... و تکالیف و مقررات نیز در دوران مکی بدان معنایی نیست که بعداً در دوران مدنی نازل شده است، مگر تکالیف تبعیدی که در همه جا مساوی است مثل نماز، و یا تکالیف شریعتی و تنظیمی مثل جهاد با مال و جان ... دوران مکی، فعالیتها مربوط به آماده سازی جسمانی و روحانی است و شخص را برای به عهده گرفتن این تکالیف، هم جسماً و هم روحاً آماده می‌سازد ... وصول به بذل ایمان همان مرحله‌ی تسلیم به خدا و طاعت پروردگار است .. طاعت از مبدأ و پایگاه .. و طاعت در فرامین کوچک و بزرگ .. و طاعت در دوستی خدا ... و برای ترس از خدا .. و عبادت خدا ...

★ ★ ★

چون دلها در راه طاعت به خدا ساخته شد، و با همان گونه‌ی راستین و مجرد آن به پروردگار مومن شد.. آنگاه است که تکالیف بر شخص واجب می‌گردد .. یعنی از پیش دلها آماده می‌گردد و صفای قلب حاصل می‌گردد و

آنگاه تکلیف بر شخص تعلق می‌گیرد، در اینجا دیگر برای طاعت تلاش لازم نیست، اگرچه تکالیفی مثل روزه و یانبرد به نظر کوشش و تلاش فوق‌العاده را لازم داشته باشد، و اگرچه شک نیست که برخی تکالیف به جهاد و تلاش نفس محتاج است، لیکن برای پذیرش آزادانه‌ی تقوا و انجام آن با خلوص نیت نیاز به طاعت از مبدای است که از پیش دل را مصمم سازد، و علاقه و ایمان به این امر را در دلها مستقر گرداند، و ایمان و اخلاص را بر وجود شیرین و گوارا سازد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ . أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ . فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ، فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ . وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ » [سوره بقره: ۱۸۳]

ای اهل ایمان، روزه گرفتن بر شما واجب شده، همچنانکه بر ملت‌های گذشته واجب بود، که تا شاید پرهیزکار شوند، در روز های معینی روزه بپادارید، و هر که از شما مریض و یا مسافر باشد، بشماره‌ی آن روزها از روز های غیر ماه رمضان روزه بگیرید، و آنان که روزه گرفتن را توان ندارند، عوض هر روز فدیة دهند، آنقدر که فقیر و گرسنه‌ای سیر شود، و این روزه گرفتن را در مورد شما نیکی و خیری است، اگر فوائد آنرا بدانید ..

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ . وَعَسَى أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ . وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ »

[سوره بقره: ۲۱۶]

حکم جهاد بر شما مقرر شد، حال آنکه در نظر شما ناگوار و مکروه است، لکن چه بسا چیزهایی را که شما دوست دارید و در واقع شری و فساد شامد آن است، و خداوند به مصالح شما داناست و شما نمی‌دانید.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَهَلُمُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ، وَهُمْ يُدَاوِمُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ؟؟ أَتَخْشَوْنَ اللَّهَ أَحَقَّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ »

— آیا با قومی که پیمان شکستند و کمر به جنگ رسول خدا بستند و او را از دیار خود بیرون راندند پیکار نمی‌کنید، در حالیکه آنها اول بار به

دشمنی و قتال باشما برخاستند؟ آیا از آنها بیم دارید؟ حال آنکه اگر اهل ایمانند، سزاوارتر این است که از خدا بترسید و بس.

و همچنین و همچنین... که برخی از این تکالیف نیاز به تلاش و مجاهدت مستمر داشتند، تا ایمان در ابعاد وجود جایگزین گردد و دلها بر آن قوی شود، لکن پایگاه مؤمنین تنها همان مبادی طاعت صرف نبوده است، وای چه بسا که گاه مسلمین از طاعت شانه خالی می کردند و آنگاه چنین بیم و تهدیدی را دریافت می کردند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ؟ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ؟ فَمَا مَتَاعُ حَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا الْقَلِيلُ. الْآتِفِرُوا يُعَذِّبَكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَصُرُّوهُ سِينَا»

[سوره توبه: ۳۸-۳۹]

— ای کسانی که ایمان آوردید، علت چیست که چون امر شود که برای جهاد در راه دین بیدارنگه آماده شوید، چون بارگران به خاک زمین دل بسته اید، آیا به جای حیات آخرت به همین زندگانی دنیاراضی شدید؟ حال آنکه متاع دنیا در برابر حیات آخرت اندک و ناچیز است، بدانید که اگر برای دین خدا، برای جهاد بیرون نشوید، خداوند عذابی دردناک بر شما چیره خواهد کرد و قومی دیگر را برای جهاد شما برمی گمارد، و اعمال شما زیانی برای خدا نخواهد داشت.

«قُلْ : إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا ، وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا ، وَمَسَاكِينُ رَضَوْهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ ، فَتَرْكِبُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ .»

ای رسول ما! بگو: امت را که ای مردم اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را، و اموالی را که جمع آورده اید و مال التجاره ای را که از کسادی آن بیمناک هستید، و منازلی که بدان دل خوش کرده اید، را بیش از خدا و رسول در راه خدا دوست می دارید، پس منتظر باشید که امر نافذ و قضای حتمی الهی جاری گردد، و فرمان حق بر کفر غالب گردد و شما دنیا طلبان بدکار، از کار خود پشیمان شوید، که خداوند فاسقین تباهاکار را هدایت نخواهد کرد..

بدین ترتیب، تربیت قرآنی بر اساس ایمان به خداست... که از قول

پروردگار بزرگ چنین آغاز می‌شود:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ، إِنْشَاءً وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ... » [سوره علق: ۱-۵]

— بخوان به نام پروردگاری که ترا بیافرید، آفریدگاری که ترا از علق هستی داد، بخوان بنام پروردگاری که بزرگ است، و با قلم بیاموزد و انسان را آنچه نداند تعلیم دهد.

و سپس دل انسان را به پهنی بیکران این هستی توجه می‌دهد، و در فرصتهای گوناگون احساس او را متوجه آسمان و زمین و افلاک و ... می‌سازد، مثلاً متوجه بارانی می‌سازد که از آسمان نازل می‌شود تا زمین را پس از مردن آن زنده گرداند... و در مورد نباتات گوناگون بارنگهای گوناگون و متناسب با ذوقهای گوناگون صحبت می‌کند... در مورد شب و روز... ماه و ستارگان .. در تحول و دگرگونیهای آفرینش از نطفه تا علق و از علق بخون بسته تا غضروف (مضغه) .. و در مورد دانش فراگیر الهی که چگونگی دانه را در تاریکی و دریا می‌شناسد، که حتی چگونگی فرو افتادن برگی را از شاخه، از پیش می‌داند و حال میوه‌ای را که غلاف خود در حال باز شدن است... که همه‌ی اینها در تدبیر و اداره‌ی پروردگار دادگر است... و در چگونگی بسط روزی و گسترش رزق که هم‌اکنون در قبضه‌ی اوست... در مورد انسان و شگفتیهای آفرینش او .. در تأیید و پشتیبانی پیامبران با پشتوانه معجزات، و یاری و کمک به آنان جهت غلبه بر دروغ‌پردازان .. و تمام آنچه را که انسان را دگرگون می‌سازد، و تمام آنچه را که در برابر چشم او واقع اند و او قادر به دیدن آنها نیست... بدین ترتیب در این فرصتها او را می‌گرداند، و در همه حال او را در این شگفتیها سیر می‌دهد تا او خدا را در هر چیزی که در برابر اوست ببیند. و با هر چیزی که در هر لحظه با او است... و بداند که پروردگار در هر کاری مراقب اوست و در هر اندیشه و یارویدادی با او است و رازی از او پنهان نمی‌ماند... و پس از این مراحل است که خواهی گفت که خداوند همان قادر متعالی است که روز واپسین از همه حساب خواهد کشید، و هیچکس را از دیدار او راه‌گریزی نیست .. و از حساب او نیز کسی را راه فرار نخواهد بود... و خواهی دانست که او آفریدگاری است که آفرینش مخلوق از سوی اوست، و حق عبودیت و بندگی و حق طاعت تنها از آن اوست و او را شریک

وهمتایی نخواهد بود . زیرا که او آفریدگار یگانه‌ای است که شریک
و انبازی برایش نیست...
... و این آن میوه است ...

توحید آفریدگار و ربوبیت او... توحید در طاعت و توحید در بندگی
و عبودیت .. آفریدگار یگانه .. و معبود یگانه ..

جز «الله» خداوندگاری نیست .. یعنی معبودی جز «الله» وجود ندارد..
و جز برای «الله» طاعت و بندگی نخواهد بود.. زیرا هر نوع بندگی جز
برای «الله» همان عبادت شیطان است. و طاعت شیطان..

و این معنای حقیقی جمله‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. که قرآن در دوران
مکی تمام هم خود را صرف پایدار کردن این اصل در دلها نموده بود، و
تمام تلاش خود را مصروف آن کرده که این واقعیت را در دلها رسوخ دهد و
آنها محکم و استوار گردانند .. زیرا این همان معنایی است که زندگی
ایمان کلا بر اساس آن استوار است: باید در ایمان و عقیده فرد جای گیرد
که جز «الله» هیچ ذات دیگری را عبادت و بندگی نکنید، و در مشاغل عبادی
جز «الله» ذاتی را بندگی نکنید، در قوانین و نظامهایی که روابط هر یک از
افراد بشر با دیگری بر اساس آن شکل می‌گیرد، جز «الله» از ذات دیگری
پیروی نکنید ...

و این تلاش نیز کلا محدود به دوران مکه نیست، بلکه همین تلاش
در دوران فعالیت در مدینه نیز استمرار و دوام داشته است. تا مردم بدانند
که جهان را آفریدگاری است که شما در فطرت آنرا می‌شناسید، و بدون
کتاب و رسول نیز به سوی او کشیده می‌شوید، و به هر نوعی از انواع
نیز او را عبادت می‌کنید، و بدین ترتیب از برداشت شخصی وجود خود برای
شناخت خدا برمی‌خیزید، اما اینک راه درست و ...

و آنچه را که حتماً باید بدانید، این است که پروردگار یگانه و واحد
است و او را شریک و انبازی نیست، پس او را فقط، و بدون شریک و همتا
بندگی کنید.. و آن چنانکه فرمان یافتید او را عبادت کنید، اگرچه او بی‌نیاز
از عبادت شماست... و به هوای نفس خود ذات پروردگار را عبادت نکنید و
خود را عبادتگر او نپندارید، در عبادت او خالص و بی‌ریا باشید!

«اتَّبِعُوا مَا نَزَّلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ . قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ »

[سوره اعراف: ۳]

— آنچه را که خدا برای شما فرستاد پیروی کنید، و غیر او را اطاعت
و پیروی نکنید، و جن خداوند ذاتی را به ولایت و سرپرستی نگیرید، اما
اندک اند آنها که این واقعیت را متذکراند.
و لذا عبادت همان طاعت است... و طاعت پیروی از آن فرامینی است
که خداوند فرو فرستاد...



ایمان به قیامت

قرآن به روز واپسین بالاترین اهمیت را می دهد، تا آنجا که در بسیاری از مواضع، آنرا اصل ایمان به خدا می شمارد، چه بصورت اثبات و چه به نفی... و در وصف مؤمنین می گوید: ایشان از کسانی اند که به خدا و روز واپسین ایمان دارند. و در برابر مؤمنان گروه حق پوشان کافر را چنان وصف می کند که به خدا و روز واپسین ایمان ندارند، همچنانکه منافقین را نیز با همین عنوان وصف می کند، و می گوید: که آنان می پندارند که به خدا و روز واپسین ایمان دارند.

مثلاً در وصف مؤمنان آمده است که:

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ ، وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ، وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ » [سوره بقره: ۱۷۷]

— نیکی آن نیست که صورتها را به جانب مغرب و مشرق گیرید، بلکه نیکی آن است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب خدا پیامبران ایمان آورید..»

«ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ »

[سوره بقره: ۲۳۲]

— هر آنکه به خدا و روز واپسین ایمان دارد، از این سخن پند گیرد..

«يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ

فِي الْخَيْرَاتِ » [آل عمران: ۱۱۴]

— به خدا و روز واپسین ایمان دارند، و به نیکی فرمان می دهند، و از ناروایی و منکر باز می دارند، و در خیرات و نیکیها کوشایند.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ
ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا...» [سوره احزاب ۲۱]

رسول خدا برای شما سرمشقی نیکوست و هر که به خدا و روز
واپسین امیدوار باشد یاد خدا بسیار کند.
و در شان کفار آمده است:

«قَالُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ».

[سوره توبه: ۲۹]

— به آنانکه به خدا و روز واپسین ایمان نمی آورند، و آنچه را که
خدا و رسولش حرام کرده اند، حرام نمی دانند، نبرد و قتال کنید...
و در شان منافقین آمده است که:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» [سوره بقره: ۸]

و از انبوه مردم کسانی هستند که می گویند که به خدا و روز واپسین
ایمان دارند، اما ایمان ندارند.

«وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ. وَ مَن
يَكُنُ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» [سوره نساء: ۳۸]

— آنانکه اموال خود را به قصد ریا و خودنمایی می بخشند، و به خدا
و روز واپسین ایمان ندارند، [یاران شیطان اند] و هر که را شیطان یار و
نزدیک باشد، از بدترین یاران و نزدیکان باشد.

بدین ترتیب ایمان به روز واپسین به گونه ای اصلی و اساسی در
ارتباط و پیوند با ایمان به خدا می آید، و اعتقاد به آخرت ایمان به خدا را
کامل می کند، و در حقیقت نیز این گونه برداشت و ترتیب، شگفت آور
نیست، زیرا چون به دیده دقت بنگریم، این ثمره ی نهایی ایمان است،
چنانکه از پیش آوردیم، و نتیجه کامل اطاعت از خدا همین است، پروردگار
مهربان و بسیار دانا، می داند که طاعت تنها اگر نگوییم برای همه، لا اقل
برای گروه زیادی کافی نیست، بلکه ایمان راسخ نیاز به رستاخیز و
روز حساب دارد، و پاداش و عقاب باید برایش باشد... تا مؤمن نگران
باشد که اعمالی را که بجا می آورد، برای نزدیکی به خداست و پرواگیری
از عذاب او، و یا طمع در ثواب اوست.. و لذا اگر طاعت و بندگی از

ثمره‌ی ایمان باشد باید با عقیده به روز واپسین وابسته باشد و لذا شکفته نیست که وابستگی ایمان به روز واپسین همان اصل ایمان به خدا باشد ..

مادر و هله‌ی نخست چنین حساب می‌کردیم که اینهمه تسکید و بهره‌گیری از روز واپسین، در سوره‌های مکی، به سبب انکار عرب، از روز رستاخیز و روز حساب و جزای بود:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَذَلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ، يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَرِقْتُمْ كُلَّ مَرَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ! أَفَتُرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟!» [سوره سبا: ۲ - ۸]

«کافران [از روی استهزاء و مسخره] می‌گفتند: آیا می‌خواهید شما را به مردی معرفی کنیم که می‌گوید: شما پس از آنکه مردید و ذرات وجود شما متفرق شد، دوباره زنده خواهید شد، آیا این مرد، با این دعوی به خدا دروغ و افترا می‌بندد و یا چون او را بدین گفتار وامی‌دارد.

«إِذَا مَثَاوُكُمْ تَرَابًا؟ ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» [سوره ق: ۳]

— آیا پس از آنکه مردیم و یکسره خاک شدیم دوباره زنده می‌شویم، این بازگشت بسیار بعید است !!

و به راستی نیز آن انکار جزئی و طولانی نیاز به چنین داستان طولانی و پرباری داشت تا آن اصرار زشت و کین‌توزانه را از میان بردارد . .

اما چون در تمام قرآن دقیق شدیم دوام و استمرار داستان رستاخیز را در سوره‌های مدنی نیز دیدیم، یعنی پس از اینکه جامعه‌ی اسلامی شکل گرفت و دولت اسلامی پایدار شد و نسلی از، توده‌ی مردم پیداشدند که به خدا و روز واپسین ایمان داشتند و در راه خدا جهاد می‌کردند و می‌کشتند و کشته می‌شدند که این شهادت‌پذیری و جهاد، خود دلیل بر پذیرش کامل ایمان بود — یعنی به روز واپسین ایمان کامل داشتند، باز گفتگو از روز واپسین ادامه دارد و خداوند در قرآن مؤمنین را چنین وصف می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِإِذْنِهِمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقٌّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ ...» [سوره توبه: ۱۱۱]

— پروردگار، جان و مال اهل ایمان را به بهشت خریداری کرده ، آنها در راه خدا جهاد می کنند، تا دشمنان دین را بکشند، یا خود کشته شوند، این وعده از سوی خدا قطعی است، وعده ای است که خداوند در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده است و از خداوند باوفا تر به عهد کیست؟ ای اهل ایمان ! شما در این معامله، خریداری بهشت را به جان و مال برخود بشارت دهید، که این معامله با خدا برستی سعادت بزرگی است..

پس استمرار داستان رستاخیز این واقعیت را می رساند که علت بحث از روز رستاخیز تنها همان انکار عرب عصر جاهلی نبوده و تمام این بحثها متوجه گروه منکرین نیست بلکه جزیی از آن متوجه کسانی است که به خدا و روز واپسین ایمان ندارند... و این واقعیت دلیل بر این است که ایمان آورده ها نیز از یادآوری روز واپسین بی نیاز نیستند، بلکه آنها نیز دائماً نیاز بدین یادآوری دارند.. زیرا پروردگار که از خواستها و راز های خلق خویش به نیکی آگاه و داناست، اگر حدوث ایمان به روز واپسین را کافی می دانست، دیگر قرآن کرار او بدون گسست به یادآوری روز واپسین نمی پرداخت و بارها و بارها تذکر نمی داد.. پس با این حال یعنی این واقعیت نیازمند یادآوری است و ناگزیر باید این تذکره ای هم تکرار شود .

★ ★ ★

پروردگار وجود انسان را چنان آفرید که پیوسته و به گونه ای فطری دارای بازتاب است:

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ ، وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْنِّصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ . ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

[سوره آل عمران: ۱۴]

— مردم [کوته بین و ظاهر پرست] را آرایش شهوات و لذت دوستیها، که عبارت از گرایش به زنها و فرزندان و زر و سیم باشد و اسبهای نشاندار و نیکو، و چهارپایان و مزارع و املاک و درختان، در نظر زیبا و دل فریب می آید، حال آنکه اینها متاع [فانی] — دنیا است..

ناگزیر باید گفت که این تقدیر و دانش و آگاهی خداوند بوده تا چنین انگیزه ای نیرومندی ایجاد کند، که پیوسته انسان را به کار و تولید و

تلاش وادارد، وانگیزه‌ای نیرومند برای آبادانی زمین باشد. و این بخشی از کار جانشینی انسان در روی زمین است که نوع انسان برای آن آفریده شده :

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [سوره بقره: ۳۰]

— پروردگار خطاب به فرشتگان گفت : من در روی زمین برای خود جانشین نهاده‌ام .

«هُوَ أَتَقَاتُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَغْفَرَ لَكُمْ فِيهَا» [سوره هود: ۶۱]

— اوست که شما را از خاک بیافرید و به کارآباد کردن زمین برگماشت. پس اگر چنین انگیزه‌ای ضعیف می‌بود، درحدی که بتوان در برابر آن سکوت کرد، و یا به سهولت از اصرار بدان چشم پوشید، عقب ماندگی‌های فراوانی در روی زمین اتفاق می‌افتاد، و این با وظیفه مهم انسان، در جهت آباد گرداندن زمین و جانشین شدن به جای خدا منافات داشت... و لذا آنچه عامل نیرو توان اوست که بر او آن قدرت را می بخشد که چون سنگ‌خارا در برابر مشکلات پایدار بماند، و بر مشکلات چیره شود، و در نهایت بدانچه خداوند در باره‌اش تقدیر کرده است دست یابد، و آسمان و زمین را در تسخیر اراده‌ی خود گیرد، و بدان فایده‌ای که از این تسخیر مترتب است همین ایمان به آخرت است که خداوند می‌فرماید:

«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ»

— پروردگار، آسمانها و زمین و آنچه را که در آنهاست تسخیر شما گرداند.

لیکن ذات پروردگار بسیار دانا و علیم منزله از آن است که تمام این نیروها را به حال خود نهد و بدون ضابطه آنها را رها کند، تا آنها به شمول و هوئی دل بدل شوند:

«رُبَّيْنَ لِلنَّاسِ حُبَّ السَّمَوَاتِ»

بنابر این انسان به جای آن ارج و شرف جانشینی الهی و به جای قیام به کار عمران و آبادی زمین، به خواری و هلاکت دچار خواهد شد، و به جای آزادی قید و بند بردست و پای خود خواهد انداخت. و به جای خلافت و جانشینی به حق، به گرفتاری خود سرگرم خواهد شد... به همین سبب است که پروردگار ضوابطی برای انسان براساس

فطرت و سرشت او وضع کرد، و راه و رسم مشخصی قرار داد و برای آزادی حد و مرزی معین کرد، و راه پاکیزه و نا آلوده ای برای اجرای آزادی معین کرد، و آنرا از امیال و هوس و سرکشی که انسان در برابر آن، مالک وجود خویش نباشد جدا ساخت، و به میل و رغبت منضبطی تبدیل کرد که امکان در اختیار گرفتن آن باشد و برای انگیزه ها مرزهای معینی تعیین کرد، و برای ارضای امیال، میزان معینی از متاع دنیا را مشخص کرد، تا با تحولی دقیق و منظم رشد حیات را تضمین کند که هلاکت و نابودی برای فرد و جامعه بدنبال نداشته باشد که :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ۖ فَمَا تَعْبُدُونَ» [سوره بقره: ۲۲۹]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا» [سوره بقره: ۱۸۷]

پس بادانش الهی که این ضوابط فطری در وجود انسانی برای نیاز معین و به جهت قیام برای سهمی ویژه تعیین شده است، و بر همان اساس رشد می کند، و با نیرویی ویژه در برابر طغیان شهوات می ایستد، و برای همین است که عبادتی برای یاد خدا و تذکر واقعیتها وضع شده تا انسان را به پرواگیری از وسوسه شهوات فراخواند:

«إِنِ الصَّلَاةُ تَنفِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ۚ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» [سوره عنکبوت: ۴۵]

— نماز شما را از ارتکاب فحشاء و زشتیها باز می دارد که یاد خدا بالاترین است، و خداوند آنچه را که بجا می آورید می داند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» [سوره بقره: ۱۸۳]

— ای گروه ایمان آوردگان، روزه بر شما واجب شده، آنچنانکه بر پیشینیان شما واجب شده بود، تا شاید تقوا پیشه کنید. —

اما او که پناه بر او باد می داند که این انگیزه ها و یا شهوات برای او سخت و سنگین اند و او را به سوی خود می کشند و به سمت زمین جذب می کنند، و از سوی دیگر نیز انسان مجبور است که این سنگینی و دشواری را تحمل کند، و لذا یابستی این کشش و قوه جاذبه ی زشت و سنگین را که انسان را در روی زمین اغوا می کند ملایم کرد و تعادلی بدان داد، که آن همان ایمان به خدا و روز واپسین است.

این ممکن نیست که انسان از امتاع زندگی دست بردارد و از گردن آوردن امکانات زائد از اندازه خودداری کند، و به سوی فطرت رانده شود و به حدودی که آفریدگار برای ارضای انگیزه‌ها تعیین کرده است ملزم گردد، و از آنچه پروردگار فرمان داد تجاوز نکند و بداند که اگر تجاوز کند چیزی جز تباهی و هلاکت برای او نخواهد بود... ممکن نیست که انسان رادر حدود قانع و ثابت نگهداشت مگر با نیروی جازم ایمان که آنچنانکه راز این دنیاست و انهدو در راه طاعت خدا و دیدار پروردگارش در واپسین بکوشد، که نتیجه‌ی اعمال خود را در واپسین روز دوبرابر دریافت دارد، نه از نظر میزان و کمیت، بلکه فقط از نظر کیفیت که آن، چنانکه نعمت جاویدی است که از میان نرود، و بهشتی است که هرگز چشم انسان به نظیر آنرا ندیده باشد، و گوش چنان وصفی را نشنیده باشد، آرزوی برتر از آن نیز در دل بشر نباشد... اما اگر برخدا عصیان کنند و در دنیای خدا، سرکشی آغازند، برای ارضای شهوات و برآوردن نیازهای نفسانی، شکنجه و عذابی را در حشر تحمل کنند که وجود، قدرت و توانایی تحمل آنرا نداشته باشد و بدن در برابر فشار آن سخت نتوان باشد، و خود را بسیار حقیر احساس کند. و لذا در این صورت در حال موازنه درمی یابیم که این جهان در برابر جهان واپسین بسیار حقیر و کوچک است، و این جهان گذرا و از میان رفتنی ارزش تباهی آن جهان را ندارد، جهانی که کمترین عیب آن است که انسان را برای از میان رفتن و زوال خویش، در ترس و ناراحتی دائم داشته باشد. گزینش چنین جهانی، بر زندگی جاویدی که نیستی و زوال ندارد، از خرد نیست، جهانی که همه چیزش از نوع زیباترین و ارزنده‌ترین و والاترین و پاکیزه‌ترین است... که موازنه‌ای اینچنین، یعنی میان درد و رنج برخاسته از کمبود متاع و دارایی جهان، که در تمام احوال زندگیش محتمل است، و میان درد و رنج ناشی از عذاب آخرت که برتر از آن توان تحمل اوست موازنه‌ای منطقی و قابل درک است.

که چون موازنه‌ای رامیان این دو گونه برقرار کنیم، آنگاه درخواهیم یافت، که برآستی حماقت شدیدی است اگر این نعمت جاوید و روزی زوال ناپذیر را با نعمت گذرا و زوال پذیر جهانی معاوضه کنیم. و به عذابی دچار آییم که امکان رهایی از آن نیست، در برابر مشکلی که گذرا و موقتی است. بنا بر این تلاش برای تمرکز ایمان به بهای روز و واپسین به کار گرفته رفته است. زیرا که این اعتقاد نقطه‌ای ثقل و قدرت قابل توجهی است که

جاذبه و کشش شهوات را متعادل می سازد...

سرشت بشری سرشتی سرکش و عصیانگر است، سرشتی که به سادگی در داخل آن قالبی که سعادت او را تحقق می بخشد و موجب خوشبختی او در دنیا و آخرت می گردد باقی نمی ماند، بلکه دائماً در حال پیچ و تاب و تحرك است، و سعی دارد که خود را به خارج از حدود این قالب بیندازد، بدان قصد که آزادانه به شهوات دست یابد. از دیگر سو این سرشت طوری است که یکباره کار بر او پایان نمی گیرد، و در مدت کوتاه و یا یکباره انضباط و نظم نمی پذیرد و در يك جایگاه و... مستقر نمی گردد و جای نمی گزیند... بلکه دائماً نیاز به فعالیت انضباطی و آموزش نظم و انضباط دارد، آنچنانکه هیچگاه فاصله ایجاد نکرده، زیرا هیچگاه انگیزه ها و گرایشهای نوین، دست از او بر نمی دارد، [مگر اینکه پس از مجاهدتها و تلاشهای فراوان در راه راست جایگزین شود و با آرامش و اطمینان در راهی درست قرار گیرد].. پس با این مقدمات روشن است که نمی توان انسان را برای مدتی کوتاه و یا یکبار و چندبار به یاد آخرت انداخت و از او دست شست و کار را پایان یافته پنداشت! بلکه این امری است که نیاز به تذکار دائم و یادآوری پی هم دارد، و باید همیشه انسان را به یاد روز واپسین و حساب آن انداخت .. و این همان کاری است که قرآن بدان توجه دارد و انجام می دهد.

★ ★ ★

همه ی این حرفها یعنی در همین زندگی عادی و آرام و مطمئن که بشر آماده شده است باید از برابری قسط و مباح پیروی کرد، و خواستها و امیال را با قسط و برابری مباح بر اساس نظم و قانون ویژه برآورده کرد و از امیال و شهوات بر اساس قسط بهره جویی نمود ... و آنچه را که شهوات می نامند یعنی امیالی که بشر از آن ناگزیر است باید بر اساس عدالت و با قسط الهی برآورده کرد!

اما اگر انسان - مؤمن - بدین صورت سهل و ملایم و آرام که بتواند به سادگی با امکانات مباح خواسته هایش را برآورد استقرار نمی یابد! زیرا فرد مؤمن در روی زمین، وظایف و تکالیفی را بر عهده دارد.. عهده دار برقراری برنامه ی الهی در روی زمین است، و عهده دار است که «کلمة الله» - نام خدا - را در اوج اهتزاز نگاهدارد، و عهده دار است که نظام ربانی را در میان مردم استوار نگاهدارد:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ، وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ. إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»
(سوره حدید : ۲۵)

« ما پیامبران را با دلایل و معجزات بر خلق فرستادیم ، و برایشان کتاب و میزانی [برای اقامه ی عدل] فرو فرستادیم ، تا مردم به راستی و عدالت گرایند، و آهن و دیگر فلزات سخت را که بر آن بیم بسیار است، با منافع بیشمار بر مردم عرضه داشتیم، تا آنانکه با ایمان قلبی، خدا و رسول او را یاری دهند بدانند که خداوند بسیار نیرومند و بسیار عزیز است..
و حال آنکه جاهلیت بدین اصول و نظم دقیق توجه ندارد و می خواهد کار را در نهایت سادگی و آسانی برگزار کند. و در خلال تاریخ حتی یکبار نیز چنین نکرده است !

پس برای جایگزین ساختن برنامه الهی ناگزیر به جهاد « با سرمایه داران و جهانخواران [خواهیم بود.. جهادی که حتی انسان را از بهره جوییهای مباح نیز باز دارد.. و انسان را وادارد که از مال و جان و آسایش و امنیت اهل و خاندانش نیز بگذرد.. و حتی خود را تسلیم شکنجه و سرگردانی و ناسودگی کند.. و خود را در معرض مرگ و قتل قرار دهد.. و این البته غیر از نبرد در راه خدا و مسازای و مصاحبت با مشقت و حرمانی است که در میدان نبرد دمنجر به مرگ می گردد.

پس آنچه که فرد مؤمن را کلا دگرگونه می سازد، و او را به تحمل عذاب و آمی دارد و در برابر انواع دشواریها و مصیبت پردبار می سازد همان ایمان جازم به بهشت جاوید خدا و روز واپسین است که از آن گریزی نیست.. و عاملی که انسان را از شانه خالی کردن بازمی دارد و موجب می گردد که در راهش استوار بماند، و در برابر خواریها و دشواریهای این جهان دچار وحشت و ناامیدی نگردد، همان بیم از عذاب روز واپسین است که سخت تر و برتر از آن است که قابل تحمل بحساب آید:

«قُلْ : إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ ، وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا ، وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا ، وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا ، أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرُسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ ، فَتَرْجَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ .»
[توبه : ۲۶]

«ای رسول ما! بگو [اَلَمْ تَرَ] که اگر شما پدران تان و فرزندان تان و برادران تان و زنان و خویشاوندان تان را بیشتر دوست دارید، و یا (مواالی را) که کرد آورده اید، و مال التجاره ای را که از کسادی آن بیمناک هستید، و یا منزلی را که بدان دل خوش کرده اید، بیش از خدا و رسول و جهاد در راه خدا دوست دارید، پس منتظر باشید تا فرمان نافذ [قضای حتمی] خدا جاری گردد، و اسلام را بر کفر غالب و فاتح گردانند، که خداوند بدکاران فاسق را به راه بهشت هدایت نخواهد کرد.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَالَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اتَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ؟ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ! إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَعْبُدُونَ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِّلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَقْرَؤُهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

[سوره توبه: ۳۸-۳۹]

ای کسانی که ایمان آورده اید، علت چیست که چون بر شما فرمان داده شود که در راه ایمان بی درنگ برای جهاد آماده شوید، چون بازگران به خاک زمین دل بسته اید، آیا راضی به زندگانی دنیا، به جای زندگی جاوید آخرت شده اید؟ در صورتیکه متاع دنیا در برابر جهان آخرت بسیار اندک و ناچیز است، بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید، خدا شما را به عذابی دردناک دچار خواهد کرد و قومی دیگر را برای جهاد به جای شما برمی گمارد و شما به خدا زیانی نرسانیده اید [بلکه خود را زیانکار ابدی ساختید]، که خداوند بر هر چیزی تواناست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ. وَمَنْ يُولِهِمْ يَوْمَئِذٍ دَرَبُهُ - الْأَمْتَحَرَفًا لِقِتَالٍ أَوْ مَخِيزًا إِلَى فِتْنَةٍ - فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، وَمَا لَهُ جَنَّةٌ وَبَشَى الْمُصْرِئِينَ.»

[سوره انفال: ۱۵-۱۶]

ای اهل ایمان هرگاه با تهاجم و تعرض کافران در میدان کارزار روبرو شوید، مبدا از بیم آنها پشت کرده از جنگ بگریزید، که هر که در روز جنگ از آنها پشت کرد و بگریخت، به طرف خشم خدا رو آورده، و جایگاهش در دوزخ که بدترین منزلگاه است خواهد بود، مگر اینکه از راست به چپ، و یا از قلب به جناح رود برای مصالح جنگی و یا از میان فرقه ای به یاری فرقه دیگر بشتابد.

«وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ. إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ، وَتَرْجُونَ

مِنْ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ يَا وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» [سوره نساء: ۱۰۴] ۱۰۴
 سقینه در لوله تعقیب دشمنان ششمنی و کاملاً رواندازید، که اگر شما از آنان
 به رنج و زحمت می افتید، آنها نیز از دست شما رنج می کشند، حال آنکه
 شما به لطف خدا امیدوارید، و آنها را چنین امیدی نیست، و خداوند
 بسیار دانا و حکیم است.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كَفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ، فَلَمَّا كُتِبَ
 عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً ، وَقَالُوا : رَبَّنَا
 لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ ؟ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ ؟ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ . وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ
 لِمَنِ اتَّقَى ، وَلَا تَقْلَقُوا الْقِتَالَ» [سوره نساء : ۷۷]

- آیا نمی بینی کسانی را که گفتند: به ما اجازه ی جنگ بده، و چون به
 آنان گفته شد اکنون از نبرد خودداری کرده و به وظایف خود عمل نمی کنند.
 پس نماز بپادارید و زکات بپردازید، دیدی آنگاه که بر آنها حکم جهاد صادر
 شد بیش از اندازه که بایستی از خدایم ترسیدند از مردم [دشمن] ترسیدند..
 و گفتند که: ای خدا! چرا بر ما حکم جنگ را واجب کردی، که عمر ما را تا
 به هنگام مرگ و اجل طبیعی به تأخیر افکنی، پس [ای رسول ما] بگو که
 زندگانی دنیا متاعی اندک است، و جهان ابدی رستخیز برای هر که خدا
 ترس باشد بهتر است، که در آنجا کمترین ستم بر کسی نخواهد شد.

بنابر این یادآوری دائم و بی گسست، از روز واپسین برای ایمان
 آوردگان بوده است. تا تقوا پیشه کنند و بر جهاد کمر بندند، و سختیها و
 دشواریها آنها را از پا در نیآورد، و عذاب و حرمان جهان از سیر در راه رضای
 خدا بازشان ندارد، و در برابر مشکلات از پای ننشینند... زیرا که سعادت
 بر خرداری از روزی جاودان بهشت آنها را بدنبال خواهد بود:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ . وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ
 مِنَ اللَّهِ ، فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» [سوره توبه: ۱۱۱]

- خداوند، جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده،
 آنها در راه خدا جهاد کنند که دشمنان دین را بکشند، یا کشته شوند، این
 وعده ی خدا قطعی است، که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده است،

که از پروردگار باوفا تر به عهد و پیمان کیست؟ ای اهل ایمان! شما در این معامله ی خریداری بهشت [خود را بشارت دهید، که معامله با خدا به حقیقت سعادت بزرگی است. —

★ ★ ★

توجه کلی سوره های مکی به صحنه های روز واپسین، و گفتگواز رستاخیز و روز حساب توجهی همه جانبه و پردامنه است.. و این توجه یکی از علت های چنانکه گفتیم، همان انکاری است که عرب جاهلیت داشته و روز واپسین را منکر بوده و قیامت را در تصور خود نمی توانسته بگنجاند، و علت دیگرش همان ضرورت ایمان و عقیده به آزادی است و رسوخ این ایمان در وجود مسلمانان، و جایگزین ساختن این ایمان در دلهای ایمان آوردگان، زیرا چنانکه خداوند با دانش خود از پیش خبر داده است بدون ایمان راسخ به این روز، ایمان به اسلام استوار نمی گردد، و در وجود انسان رسوخ عمیق نمی یابد..

ولذا برای اعرابی که منکر روز قیامت بودند گاه به صورت جدل گفتگو می کرد، و زمانی باروش و اسلوبی دیگر با آنان رو برو می شد، که تأثیرش برتر و بیشتر بود، و آن نیز تصویر آتش سرکش جهنم بود در برابر ایشان آنچنانکه تشویش و نگرانی را در وجودشان برمی انگیزت و یا روز قیامت را در برابر پروردگار تصویر می کرد که از آنان می پرسد و جواب می گیرد و لذا خواری و بیم در وجودشان می پیچد، و ترس از هرسو آنان را در خرد می گیرد، و از خود می پرسند که: آیا ایشان از کافران بودند؟ و آیا از خطاکاران و دچار اشتباه اند؟ یاد بر برابر دیدگان ایشان پهنه ای از عذاب آخرت را به نمایش می گذاشت. و بی آنکه آنان متوجه باشند، اندیشه هایشان را به دیدار و تماشای صحنه های عذاب و ثواب آخرت می کشاند، و در هر حال مقصود او در نهایت تأثیر بر وجود ایشان بود!

اگرچه در اینجا جدل و گفتگو، همان جدال منطقی است، اما منطق ذهنی تنهائست، و بحث به صورت داستان ذهنی و خشک بیان نمی شود، و آنچنانکه شیوه ی بحث منطقی است که از حوزه ذهن خارج نمی شود، در اینجا برعکس صحنه ها زنده و متحرک اند و وجدان و اندیشه را به حرکت و تکاپو وامی دارند، حال آنکه در آن منطق خشک، تحرك و... وجدان وجود نداشت و لذا بسیاری از اذهان قانع نمی شدند یا حداقل آماده پذیرش

نبودند زیرا که از رویارویی با واقعیت محروم بودند، و در نتیجه همین عجز و درماندگی پایگاه تازه‌ای برای انسان ایجاد نمی‌گردید و یاپایگاه پیشین دگگون نمی‌شد زیرا کینه و عناد امری نفسانی و حالتی روانی است، ولیکن قانع شدن وجدان در آن حدی که از پایگاه خشک و جامد بیرون آید و به حرکت درآید و به پایگاه تازه‌ای رانده شود امری است که نیاز به ایجاد حالتی تازه و هوایی تازه دارد.

بوژه که بسیاری از مردم - خاصه کسانی که مکتب خردگرایی غربی، قرن نوزدهم و بیستم آنها را مقتون خود کرده است - همیشه بدنبال دلیل عقلی می‌گردند، و در قرآن بدنبال نشانه های خودگرایانه اند، که اگر آنچه متناسب عقل شان باشد بیابند چنان شادمان می‌گردند که گویی برگنجی بیکران دست یافته اند، و یا چنان است که گویی رد و اثر گمشده‌ی خود را یافته اند و حربه‌ای مؤثر که با آن بتوانند دشمنان خود را برانند فراچنگ آورده اند، اینان بر اساس همین دیدنیز به قرآن حمله می‌برند که مثلاً قرآن حاوی ادله‌ی عقلی نیست، و یا اینکه قرآن در برابر نقد و بررسی خردگرایان پایگاهی سخت و استوار ندارد!!

این گروه اگر در نیت پاک و خالص باشند که من نمی‌بینم خداوند آنان را در برابر اخلاص و پاکی‌شان پاداش خواهد داد.. ولی پس از این [تعارف] این قضیه نیاز به درسپایی دارد که موا از آن بینش است، درسپایی که از اندیشه های گمراه جاهلی - اثر نگیرد... حال [این اثر] چه از فلسفه‌ی قدیم یونانیان باشد یا جانشین آن فلسفه در جاهلیت معاصر، از عقلانی و غیر آن...

اگر چه ذات قرآن متناقض عقل نیست، و با این گفتگوها منافات ندارد... وجود دلیل عقلی در کاردین شایسته‌ی بزرگ بینی بسیار و بزرگداشت فوق‌العاده است، و از وسایل غیر آن برتری و اهمیت فوق‌العاده دارد، جدا از دیگر مسائل است... و نیاز به مراجعه دارد.

قرآن کتاب آموزش و تربیت است، وظیفه‌ی اصلی قرآن بر آوردن امتی است که به کار جانشینی خدا در روی زمین پردازد و جانشین هدایت و ارشاد گردد تا این گفته‌ی پروردگار بزرگ تحقق پذیرد که :

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ. تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»
[سوره آل عمران: ۱۱۰]

- شما [مسلمانان حقیقی] نیکوترین امتی هستید که قیام کردید تا

بشر را به نیکوکاری وادار کنید. و از نارواییها بازدارید، ثابۀ خدا ایمان آورند.» و نیز این گفته‌ی خدای تعالی:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»

[سوره بقره: ۱۴۳]

و بدین ترتیب شما مسلمین را به آیین اسلام هدایت کردیم و به اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم تا سرمشق درستی خلق باشید، و مردم از شما راستی و درستی بیاموزند، چنانکه پیغمبر را گواه شما قرار دادیم، تا شما از وی بیاموزید.

قرآن در پهنه‌ای گسترده و وسیع و درجهاتی شامل و فراگیر، همگان را به نگرش و توجه بر عقل فراخوانده و در همان گامهای نخست، یعنی در همان نخستین حرکت شناخت الهی، مخاطب را به تدبیر و اندیشه در آیات و نشانه‌های کون و هستی فرامی‌خواند، و به شناخت بزرگترین بودن رسول خداص دعوت می‌کند و به آموزش و درس‌گیری از رفتار و احوال او... از آنجمله می‌گوید:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» [سوره نحل: ۶۷]

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» [سوره نحل: ۶۹]

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ نَكُنْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوْ جَدَوْهُ مِنْ خِلَافًا كَثِيرًا»

[سوره النساء: ۸۲]

آیا در این قرآن اندیشه نمی‌کنند، که اگر حتی از غیر خدا هم می‌بود، در این کتاب باز دیگر گونیه‌های آشکار بازندگی خود می‌یافتند. —

«قُلْ: إِنَّمَا أُعْطِيكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُولُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا: مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ الْأَنْذِيرُ لَكُمْ يَذِي عَذَابٍ شَدِيدٍ.» [سوره سبا: ۴۶]

[ای رسول ما] به است من بگو که به یک سخن شما را پند می‌دهم و آن سخن این است که شما دو تن، دو تن و یا تنها برای امر دین خود قیام کنید، و درباره‌ی من عقل و اندیشه بکار بندید که تا دریابید که یار و همراه شما همان رسولی است که از جانب خدا آمده تا شمارا از عذاب سختی که در پیش دارید بترساند. —

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا؟ مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ، إِنَّ هُوَ الْأَنْذِيرُ الْهَبِيْن.» [سوره اعراف: ۱۸۴]

آیا اندیشه نکردند که یار و صاحبشان [رسول خدا] را ابتدا جنونی نبوده، بلکه او مردم را از بیمی آشکار و روش می‌هرامانند و الخ... الخ... قرآن مردم را به مهم‌ارزنده‌ای مکلف ساخت که عملی کامل است و هرگز در آن بطالتی نیست، و آن مهم همان مکلف ساختن آنان به تدبیر و اندیشه در آیات خداست و شناخت سنت‌ها و اصولی که خداوند در این هستی و کون مجری داشته است، تا با تمام امکان برای رهایی ازین بست. بکوشد و تمام قدرت عقلی خود را بکار گیرد، تا مغنی تسخیر آسمان و زمین از سوی خدا برای انسان تحقق یابد. و آن روزی پنهان الهی را در این کون و هستی بجوید، البته بایره‌گیری از دانش نظری و تطبیقی. و او را به تدبیر و اندیشه و غور و بررسی در حکمت تشریع برانگیزد تا به نیکوترین روش او را بر اوضاع زمین تطبیق دهد، و او را به چاره‌اندیشی و تدبیر در وسائل و اسبابی که برپا داشتن وسائل و ابزار جامعه‌ی هدایت یافته می‌پیوندد برانگیزد، و ظرفیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را در او ایجاد کند... الخ.

و در پایان او را به تدبیر و اندیشه در سنت الهی واداشت، و نیز به اندیشه در زندگی پیشینان و کسانی که از پیش در گشتند؛ تا از پایان بدو نتیجه‌ی زشت زندگانی‌شان عبرت گیرند، و دریابند که به سبب دوری از خدا و رسول بر آنان چه رسیده است. و این راه بسیار مهمتر و دارای ابعادی شاملتر و فراگیرتر از تمام ویژگیهای مربوط به هرگونه نظام پرداخته و ساخته شده‌ی عقل و اندیشه‌ی بشری است.

اما با اینحال و با تمام این ابعاد گسترده در توجه به عقل و اندیشه، باز قرآن امور مربوط به ایمان را تنها به حوزه عقل و اندیشه محدود نمی‌سازد، چه ایمان به خدا و چه ایمان به روز قیامت باشد... و این همان بحثی است که عمده توجه ما بدان معطوف است. زیرا که ایمان هم‌ی انسانها را در بر می‌گیرد و شامل همه‌ی انسانهاست و عقل تنها محدود به جوانب زندگی انسان است، و عقل و اندیشه هیچگاه همه انسان نیست؟

قرآن عقل را در همان حدی که در قنارت و قلمرو اوست، در موقعیت ایمان مورد خطاب قرار می‌دهد، و لیکن در همان حد خطاب به عقل و اندیشه بسنده نمی‌کند، برخلاف آنچه که خردگرایان می‌پندارند، چه در آغاز تاریخ اسلام و یاد آخر آن همیشه این وضع باقی است... زیرا هرگونه مستی در جهت دیگر مربوط به ایمان می‌گردد، و بکار نگرفتن عقل یعنی

گاهلی در ایمان که اگر نگوییم در موقعیت ایمانی، عقل عاملی اصلی است، ناگزیر باید گفت که برترین و عمیق ترین وسیله برای رسیدن به خداست. سزاوار نیست که ما نیز چون خردگرایان قدیم و جدید فریاد بلند کنیم، که شایسته این است تا تمام امور را به عقل وانسیم، و آنگاه به خرد امکان دهیم که آنچه را جایزداند برگزینند، و گرنه هر نوع گفتاری خرافه است و در جور وجود انسان نیست!! زیرا عقل خود از شناخت آنچه که خود بجا می آورد قاصر است، اگر چه این حقیقت علمی برای بار نخست ما را غافلگیر می سازد، و لیکن این حقیقت است؟ عقل پس از اتمام عمل اندیشه چگونگی کار اندیشه در عقل بشر را نمی شناسد، و نمی داند که چگونه کار یادآوری صورت می گیرد. اگر چه این هر دو از انعکاس های روزانه عقل بشراند.

آیا با این چنین قصوری ... می خواهید که عقل بر تمام اعمال ایمان مسلط باشد و کار ایمان صرفاً در حوزه عقل صورت گیرد؟ و اگر تمام این امور از طریق عقل به اتمام رسید که فیها و در غیر این صورت باید رد شود!؟

به خدا هرگز!

زیرا پروردگار بسیار دان بجز عقل برای ایمان راههای نفوذی در قلب بشر قرار داده است، و کار دین را تنها به عقل محدود نمی کند، بلکه ایمان، روح انسان را با تمام معنی آن مورد خطاب قرار می دهد و مخاطب او وجدان است، و با روش معجزه ای الهی که به پایگاه ایمان و عقیده وابسته است رفتار می کند، و از هر راهی که به ایمان می پیوندد فروگذار نمی کند.

اگر چه این دروآند زدن چه بسا که برخی چیزها را طولانی کند! و لیکن ما بدان ناچاریم، به مناسبت گفتگویی که قرآن دارد در مجادله و مباحثه با اعرابی که منکر رستاخیز بودند، که قرآن در آن مجادله از منطق مجرد ذهنی بهره نمی گرفت، زیرا که چنین منطقی تحرك ایجاد نمی کند و انسان را از پایگاه خشك و جامد آن به حرکت در نمی آورد، اما این چنین منطق حرکت دائمی در وجدان ایجاد می کند و تأثیر رادو برابر می سازد. و این روش برای فراخواندن به ایمان لازم است.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا : هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلٌّ مَزِقٍ إِنَّمَا نَقُولُ خَلْقٌ جَدِيدٌ! أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ! بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ . أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا يَبْدَأُ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلَقَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ؟ إِنْ نَشَاءُ نَحْصِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسَيِّطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ .»
[سوره سبا: ۹-۷]

کافران به استهزاء می گفتند:

— آیا می خواهید که شما را به مردی رهبری کنیم که می گوید شما پس از آنکه مردید و ذرات جسمتان متفرق و پراکنده گردید، از نوزنده خواهید شد؟ آیا این [محمد] با [این دعوی که می کند] دانسته به خدا دروغ می بندد، یا چون او را بدین گفتار واهی دارد؟ آنان که بر جهان آخرت ایمان نمی آورند، آنجا در عذاب و اینجا در گمراهی بدور از رهایی و نجات گرفتارند، آیا کافران [منکر قیامت] به آسمان و زمین که بر آنها از پیش و پس احاطه کرده نمی نگرند، [تا از حکمت خلقت او، پی به زندگی ابدی قیامت برند]. و اگر ما بخواهیم آنها را بر زمین فرو می بریم، یا یک قطعه از آسمان بر سرشان فرود آریم [پس در وضع آسمان و زمین بنگرید که] در آن آیت حکمت و قدرت ما بر هر بندهی خدا شناس و با اخلاص پدیدار است . —

مَوْصَرَّبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ ! قَالَ : مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ؟ قُلْ : يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ . الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ . أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ؟ بَلَى ! وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ . إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ . فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدْعِي مَلَكَوْتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .»

[سوره يس: ۷۸-۸۳]

— برای ما مثلی [جاهلانه] زد که گفت: این استخوانهای پوسیده را باز که زنده می کند؟ [ای رسول ما] بگو: خدایی زنده می کند که اول بار آنرا زندگی بخشید، که او به هر خلقی دانا [وقادر] است، آن خدایی که از درخت سبز و تر، برای شما آتش قرارداد، تا چون خواهید برافروزد، پس آیا آن خدایی که خلقت با عظمت آسمان و زمین از اوست، به آفرینش موجودی چون شما قادر نیست؟ آری البته قادر است که او آفرینندهی تمام

چیزها و دانایانه تمام امور است، فرمان خدا چنین است که چون به آفرینش چیزی اراده کند، گوید: «پدیدارشو» بلافاصله آن موجود پدیدار می شود. پس منزّه و پاک است خدایی که ملک و ملکوت هر موجود زنده بدست او است و بازگشت همه ی خلاق به سوی او است. [سوره اعراف: ۱۸۲]

«بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا فَعِظَامُنَا تَقَضُّ وَعُدنَا نَحْنُ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ ! إِنَّ هَذَا إِلَّا سَاطِرُ الْأَوَّلِينَ ! قُلْ : لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ! قُلْ : أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ؟ قُلْ : مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ! قُلْ : أَفَلَا تَتَّقُونَ ؟ قُلْ : مَنْ يَدِينُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ! قُلْ : فَأَنَّى تُشْحَرُونَ ؟»

[سوره مؤمنون: ۸۱-۸۹] - بلکه همان گویند که کافران پیشین می گفتند: از کجا که چون مردیم، و استخوان ما پوسید و خاک شد، باز زنده و برانگیخته می شویم، که از این وعده ها بسیار به ما، و پیش از این به پدران ما داده شد، و اینها افسانه های پیشینیان است، [ای پیامبر] بگو: زمین و هر آنچه در آن است از کیست؟ اگر شما فهم و دانش دارید؟ البته پاسخ خواهند داد که از خداست، پس بگو که چرا قدرت خدا را به یاد نمی آورید، باز به آنها بگو که پروردگار آسمانهای هفتگانه، و آفریدگار عرش بزرگ چه کسی است؟ که البته باز پاسخ خواهند داد که: خداست! پس بگو که چرا پروا نمی گیرید و از خدا نمی ترسید؟ و نیز ای رسول! بگو: آن کیست که این همه ملکوت آسمان و زمین را بیافرید، و این همه موجودات دنیا را پناه می دهد و حمایت می کند و ولی کنی از او حمایت نتواند کرد؟ که اگر می دانید باز گویید، بی شک خواهند گفت که: خداست! پس بگو: چرا به فریب و سحر منسوب می کنید! -

«وَقَالُوا : إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ؟ قُلْ : كَوَلُّوا حَبْرَةَ أَوْحَدٍ أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ !! فَسَيَقُولُونَ : مَنْ يُعِدُّنَا ؟ قُلْ : الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ! فَسَيَضْحَكُونَ إِلَيْكَ وَيَقُولُونَ : مَتَى هُوَ ؟ قُلْ : عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ! يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ، وَتَقُولُونَ إِنْ لَبِثْنَا إِلَّا قَلِيلًا .»

[سوره اسراء: ۴۹-۵۲]

- گفتند: چون به استخوانی پوسیده بدل شویم، باز دو باره زنده و به صورت خلقی جدید برانگیخته خواهیم شد؟ [ای رسول ما به متکران] بگو:

اگر سنگ باشید یا آهن، و یا خلقی سخت تر از سنگ و آهن [باز به فرمان خدا زنده می شوید]. پس اگر گویند که: که ما را زنده کند، بگو همان خدایی که نخستین بار شما را بیافرید، پس آنگاه آنان در نزد تو سزا فکنده خواهند شد و [ای محمد] بگو: این رویداد بزرگ نزدیک است، روزی که خداوند شما را فراخواند و شما با سپاس و حمد فراوان پاسخ گوید و چنین پندارید که جز لحظاتی اندک در گورها درنگ نکرده اند.

«قَالَ الْقُرْآنُ الْمَجِيدُ . بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ! إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا فَاذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ ، وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَقِيقٌ . بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ . أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا ، وَزَيَّنَّاهَا ، وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ؟ وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا ، وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ، بَصُرَةٌ وَذِكْرٌ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ . وَزُيِّنَّا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَبَابًا وَحَبَّ الْحَصِيدِ ، وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَقِيدٌ ، رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيْتًا . كَذَلِكَ الْخُرُوجُ .» [سوره ق : ۱۸-۲۸]

قسم به قدس و قدرت، و قسم به قرآن بامجد و عظمت [که منکران بدان ایمان نیاوردند] بلکه از آمدن رسولی که آنها را پند و اندرز دهد به شگفت آمده اند و گفتند: [این دعوی رسالت چیزی شگفت آور است، آیا پس از اینکه مردیم و یکسره بدل به خاک شدیم] دوباره زنده می شویم، این باز گشت بسیار شگفت آور است، [تعجب نکنید] که مابدانچه زمین از آنها بکاهد کاملاً آگاهیم و کتاب لوح محفوظ نزد ماست، بلکه کافران [چون رسول آمد] حق را تکذیب کردند، و در این کار سترگ مضطرب و سرگردان ماندند، آیا [منکران حق] آسمان را فراز سر خود نمی نگرند که ما چگونه بنایی محکم برپا داشته و آنرا به زیورستارگان درخشان آراسته ایم که هیچگونه شکاف و خللی را در آن راه نباشد، و زمین را نمی نگرند که آنرا بگستر دیم و در آن کوههای استوار پی افکنیم، و هر نوع گیاه با حسن و طراوت را در آن برویانیدیم، که این دلایل قدرت در آسمان و زمین، موجب بصیرت و یادآوری برای هر بنده ای است که به توبه از گناه روبه درگاه خدا آورد، و ما از آسمان آب ببارکت زافرو فرستادیم و باغهای میوه و خرمنها از کشت حبوبات در آن رویانیدیم، و نیز نخلهای برومند خرما که میوه ای آن منظم روی هم چیده شده است برانگیختیم، و اینها را روزی

بندگان قراردادیم، و با آب باران زمین مردم را زنده ساختیم، و [خلق را نیز]
از خاک به همینگونه بیرون کنیم.

از اینگونه و نمونه‌هایی از این قبیل در سوره‌های مکی، از جدال و گفتگو با دروغ انگاران رستاخیز بسیار است، اینجا به دلیل عقلی توجه می‌دهد که قوام و اساس آن خدایی است که برای نخستین بار آسمان و زمین را آفرید، و آفریدگاری که زمین مرده را زنده کرد، و زندگی و حیات را از آن برآورد، در حالیکه پریشان و بی جمعیت بود، و پروردگاری که این انسان را آفرید، با چنین هستی پیچیده که سخت‌ترین و شدیدترین پیوند، از نطفه‌ای ساده بود. این چنین پروردگاری را آن توانایی هست که زندگی را به استخوانهای پوسیده و خاک شده برگرداند، و توده‌ی مردم را بار دیگر از خواب سنگین‌شان برانگیزاند. اما قرآن همین واقعیت را در طی داستانی منطقی و خشک نیاورده، و آنرا در محیط ذهن محصور نگردانیده، بلکه در این داستان وجدان آدمی را مورد توجه قرار داده تا آنرا برانگیزاند، و انگیزه‌ای از آن ساخته که بر تارهای دل اثر کند و با توجه به فطرت انسان آنرا در عمق وجود جایگزین سازد، و خلاصه آنرا به نحوی بیان کرده که داستانش را از پیش در بخش «ایمان به خدا» آوردیم. و بر همان اساس وجدان را منفعل ساخت و تمام ذهن را در مورد آن قانع ساخت.

اما دومین روش در رویارویی با ایشان همان ترسیم صورت عذاب قیامت در وجود انسان است، که در برابر آنان راهی خوف انگیز و ترسناک است. ترسی برتر از تصور اذیتان انکارگرانان، ترسی که هیچ‌جای خطاب و گفتگو باقی نماند، و دیگر داخل جدل نشود، و راه انکار برای آنان باقی نماند، و صورت جهنم را چنان در برابر آنان عرضه می‌کند که گویی آنرا می‌بینند که خطاب به ایشان می‌گوید:

— شما بودید که حساب و رستاخیز را دروغ می‌انگاشتید؟! بنا بر این در این آینه وجودتان را در فردا بنگرید... که اینک شما ببید و آنهم جهنم!! و آنگاه نوع زیست و هستی کسانی که روز واپسین را انکار می‌کردند و بر کفرشان اصرار داشتند نشان می‌دهد، با چنان عرضه‌ای که گویی در آن شکی نیست، که قرآن حقیقت روشن را عرضه می‌دارد، و با چنین روش خطابت راه را برای دروغ انگاشتن‌شان می‌بندد.

آنهایی که اصولاً رستاخیز را انکار می‌کردند خود می‌دانستند که نه عقل‌شان این انکار را تصدیق می‌کند، و نه وجودشان این انکار را می‌

پذیرد، اما قرآن در این بحث - به همین دلیل - با ایشان باروش منطقی - یعنی به هیچ نوعی از انواع منطق - با آنان به مجادله نپرداخت تا حقیقت رستاخیز را بر آنان ثابت کند، بلکه به سوی دیگر توجه کرد و با پناه جستن به انگیزش وجدانی کوشید تا حداکثر اثر را بر وجدان شان بنهد، و این تلاش در همان تصویر چهره شان بود، در برابر شان در مقابله با جهنم و آتش سرکش دوزخ، تا وجدان شان را منفعل سازد، - با صرف نظر از اذهان شان - تا از طریق انگیزه های وجدانی آنان رابه حقیقت رستاخیز قانع سازد:

«قَاتِلِ الْفَرَّاصُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي غَفْرَةٍ سَاهُونَ، يَسْتَلُونَ آيَانَ يَوْمِ الدِّينِ؟ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ. ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ! هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ.»
(سوره زاریات : ۱۰-۱۴)

- کشته و نابود باد آنکه دروغ بندد [و قرآن را سحر خواند] آنانکه در گمراهی و غفلت غرقه اند، [و از روی انکار] می پرسند که: پس این روز جزا کی خواهد آمد؟ به آنها بگو آن روزی که آتش دوزخ را بیازمایید. و به قهر گویند که: بجشید! این همان عذابی است که به تعجیل می خواستید.

«إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ، مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ، يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سِيرًا، قَوْلٍ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ. يَوْمَ يَنْفَعُونَ إِلَى النَّارِ جَهَنَّمَ نَدًّا: هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ! أَفَيْحَرُّ هَذَا؟ أَمْ أَنْتُمْ لَا تَبْصُرُونَ!! اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ! إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.»
[سوره الطور: ۷-۱۶]

- البته عذاب الهی [بر کافران] واقع خواهد شد، و هیچکس را قدرت دفع آن نخواهد بود، روزی که آسمان سخت جنبش کند، و کوه ها چون ابر بهار تند، به گردش آید، و ای بر آنان که وعده ی حق را دروغ انگاشتند. آیا به گمان شما این آتش نیز سحر و افسون است، و آیا هنوز چشم واقع بین نمی گشایید؟ اینک در آتش فرو شوید که بردباری و یا عدم بردباری بر شما یکسان است، که آنچه در جهان به جای آورید، همان را امروز جزایابید.

«كَفَّارَكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَايَكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ؟ أَمْ يَقُولُونَ: نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ!! سَيُجْزَوْنَ الْجَمْعَ وَيَوْمَئِذٍ الدُّبُرُ. يَلِ السَّاعَةُ وَمَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ! إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ، يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ: ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ!»
[سوره قمر : ۴۳-۴۸]

آیا شما کفار (مکی‌ها) بهتر از اقوام گذشته‌اید؟ یا شما را از عذاب‌خدا رهایی و برائت است؟ آیا آنها می‌گویند چون با هم متحدیم به یاری هم پیروزیم، نمی‌دانند که بزودی شکست خورده و پشت به میدانگاه بگریزید، بلکه ساعت قیام وعده‌گاه آنهاست، که روزی بسیار سخت و زهرآگین است، که بدکاران عالم، دردنیا گمراه و درواپسین روزیه‌آتش‌اند، روزی آنها را به آتش دوزخ کشند، و گویند: اینک رنج دوزخ را بچش!

«قُلْ: إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ، ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْتَابُ الْمُسَالُومِ، لَمُكَذَّبُونَ، لَا كَلِمَ مِنْ شَجَرٍ زَقُومٍ، فَمَا تَوَنُّ مِنْهَا الْبَطُونَ، فَسَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجَحِيمِ، فَسَارِبُونَ شُرَبَ الْهَيْمِ. هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ.» [سوره واقعه: ۴۹-۵۶]

[ای رسول ما] بگو: تمام خلق اولین و آخرین زنده می‌شوند، و همه در وعدگاه روز معین محشر جمع می‌گردند، آنگاه شما ای گمراهان که روز واپسین را دروغ‌سی انگارید، البته از درخت «زقوم» تلخ دوزخ خواهید خورد، و شکم را از آن پر خواهید ساخت، و آنگاه از آب گرم جهنم خواهید آشامید، و از عطش چنان آن آب را بیاشامید که شتران تشنه آشامند، که این طعام و شراب انکارگران در روز جزاست.

«إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ. يَوْمَ لَا يَقُولُ مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ، الْآمَنَ رَجِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. إِنَّ شَجَرَةَ مِنَ الزَّقُومِ، طَعَامُ الْآلِيمِ، كَأَمَلٍ يَقْلَىٰ فِي الْبَطُونِ، كَفَيْسَى الْجَحِيمِ. حُذُوهُ فَأَعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ، ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْجَحِيمِ. ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ! إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ» [سوره دخان: ۴۰-۵۰]

— روز قیامت، روز بازشناسی مؤمن از کافر، و وعدگاه جمیع خلائق است روزی که هیچ حامی و حمایتگری نباشد و یارویاوری کسی را از عذاب نرهند، و احدی را نصرت و یاری نکند، مگر آنکه خدا رحم کند، که او تنها بر خلق مقتدر و مهربان است، و درخت زقوم جهنم وسیله‌ی روزی و غذای بدکاران است، و آن غذا در شکمها چون مس گداخته در آتش می‌جوشد، یا چنانکه آب بر روی آتش بجوشد [خطاب به قهررسدکه] بگیرید و بدکاران را به میان دوزخ افکنید، و به شکنجه آب جوشان برسرس فرو ریزید، و [به استهزاء] گویند: عذاب دوزخ را بچش، که تو بسیار عزیز و گرامی هستی، و این همان عذابی است که از آن در شک و انگار بودید.

و اما روش سوم نیز همچنان است که چهره‌شان در روز قیامت، در جهنم برایشان عرضه شود، [و چهره مؤمنین نیز در بهشت] اما بدون خطاب مستقیم، بلکه واقعیتها بر انکارگران روز واپسین چنان عرضه می‌شود که گویی آنان بدان جاهل‌اند، ظاهر قضیه چنین است که نه وجودی را فرض بر آنان قرار می‌دهد و نه روی سخن متوجه ایشان است، بلکه حقایق قائم به ذات عرضه می‌شود، که اگر کسی خواست ایمان آورد، خود ایمان آورد، که البته ایمان آوردن برایش بهتر است، اما اگر کسی قصد انکار روز واپسین دارد، خود دریابد که به امثال او در روز واپسین چه رسیده است و می‌زنند، که این روش دارای اثر انفعالی نیرومند است، زیرا در چنین روشی انسان میان خرد و میان قهرمانان قصه پیوند پنهانی ولی نیرومند می‌یابد، و آگاهانه ناآگاهانه این پیوند ذهن او را به خود مشغول می‌دارد، آنچنانکه اگر نیکی و خیری بر قهرمانان داستان رسد. آرزو می‌کند که کاش جای آن قهرمانان بود، و اگر بدی و ناروایی بر قهرمان رسد آرزو می‌کند که وجود اواز شران ناروایی نجات یابد! نیز همین تاثیر در قلب «معاندین» خواهد بود که امثال خود را گرفتار عذاب آتش دوزخ می‌بینند، و ایمان آوردگان را در بهشت نعیم غرق در سعادت می‌نگرند، و لذا این امید در دل‌شان می‌پیچد که در این روزی ارزنده با نیکبختان شریک باشند، و از شر دوزخ برهند، و در میان این امواج تاثرات انکارشان را از روز واپسین فراموش می‌کنند، یا حداقل با چنین مشاهداتی آن پایگاه پیشین‌شان متزلزل می‌گردد [و از اینجا به راه درست بر می‌گردد] و اثر تسلیم در وجودشان می‌پیچد که:

«يَا بَنِي آدَمَ اِمَّا يَاتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اَتَقَىٰ وَاصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ، وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا اُولَٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ اتَّخَذَ عَلٰى اللّٰهِ كِدْبًا اَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ؟ اُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ تَصْيِيْبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتّٰى اِذَا جَاءَ تَهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا : اَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ؟ قَالُوا : صَلَوَاتٌ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَنْتُمْ كَاْفِرُونَ . قَالَ : ادْخُلُوا فِيْ اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ فِي النَّارِ . كُلَّمَا دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَهَا ، حَتّٰى اِذَا اُذِرْكُمَا فِيْهَا جَمِيعًا قَالَتْ اٰخَرَاهُمْ لِاُولَاهُمْ : رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ اَضَلُّوْنَا فَلَتَنَهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ ! قَالَ : لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلٰكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ! وَقَالَتْ اُولَاهُمْ لِاٰخَرَاهُمْ :

فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ! فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ! إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا
بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ ، وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ
فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ! وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ، لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ !
وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ . وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ - لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا -
أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ ، تَجْرَى
مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ ، وَقَالُوا : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا ، وَمَا كُنَّا لِنَشْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ
هَدَانَا اللَّهُ . لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ . وَنُودُوا : أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ . وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبَّنَا حَقًّا ، قَهْلَ
وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا ؟ قَالُوا : نَعَمْ ! فَاذَّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ،
الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا . وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ . وَيَنْشَهُمَا حِجَابٌ وَ
عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ ، وَنَادَا أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ !
لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ! وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا : رَبَّنَا
لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ! وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ ، قَالُوا :
مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تُسْتَكَرِبُونَ ؟ أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ
بِرَحْمَةٍ ؟! ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ! وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ
أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ ! قَالُوا : إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ،
الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّبَتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا . فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ
يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا يَتَّخِذُونَ . [سوره اعراف: ۳۵-۵۱]

ای فرزندان آدم ، چون پیامبرانی از جنس شما بیایند و آیات مرا
بر شما بیان کنند ، پس هر که تقوا پیشه کرد و به کارشایسته شتافت ، هیچ
ترسی از گذشته و آینده بر آنها نخواهد بود ، و آنانکه آیات خدا را انکار
کنند و دروغ انگارند ، و از طاعت او سرکشی نمایند و تکبر ورزند ، آنها
اهل دوزخ اند ، و در آن جاوید و معذب خواهند بود ، پس کیست متمکارتر از
آنکه برخدای دروغ بدد ، یا آیات خدا را دروغ انگارد ، آنان به سر نوشت
محتوم خود خواهند رسید ، تاهنگامی که پیک مرگ فرارسد و آنان را
قبض روح کند ، گویند چه شدند ، آنها که به جای خدا آنانرا برخود خدا
می خواندید ، پاسخ دهند که آنها از برابر چشم ما ناپدید شدند ، و بالاخره

به زیان خویش شهادت دهند که کافر بوده اند و راه هدایت نپیموده اند، خداوند گوید: در زمره ای آن گروه از جن و انس که پیش از شما به دوزخ داخل شدند وارد شوید، در آن وقت هر قومی از آنان که وارد دوزخ شوند قوم دیگر را لعنت کنند، تا آنگاه که همه را آتش دوزخ فراگیرد، آنگاه فرودستان شان به زیردستان گویند که: خدایا! اینها ما را گمراه کرده اند، پس عذاب شان را در آتش شدیدتر و افزونتر گردان، خداوند گوید: همه را عذاب به استحقاق و به قدر گناه خود اوست، ولیکن شما نمی دانید، گروه مقدم به طایفه ای فرودست پاسخ دهند که شما را بر ما برتری نباشد و [مادر عقاب یکسانیم] پس به آنان خطاب شود که: بپشید عذاب را به کیفر اعمال ناشایسته ای که مرتکب شدید، که آنانکه آیات خدا را انکار کنند و از کبر و نخوت بر آن سر فرود نیاورند، هرگز درهای آسمان بر روی آنها گشوده نگردد، و به بهشت در نیایند. و داخل شدن آنان به همان اندازه محال است که شتر به چشمه ای سوزن فرو رود، و اینگونه گناهکاران را مجازات سخت خواهیم کرد، بر آنان درد دوزخ بسترهای گسترده و سراپرده های افراشته مهیا کرده اند، و این است جزای مستمکاران خوشا به حال آنان که ایمان آورده اند، و در کار نیک و شایسته کوشیدند که ماکسی را بیش از وسع او تکلیف نکنیم. آنها اهل بهشت جاودان اند و در آن روزی داده خواهند شد، مازنگار کینه و بدی را از دل بهشتیان می زداییم و در بهشت در زیر قصرها شان نهرها جاری شود، تا گویند: سپاس خدا را که ما را بدین مقام راهنمایی کرد، که اگر هدایت الهی نبود ما به خود در این مقام راه نمی یافتیم، که همانا رسولان خدا ما را به حق رهبری کردند، آنگاه براهل بهشت ندا کنند که این است آن بهشتی که با اعمال صالح خود به ارث یافتید، و آنگاه بهشتیان دوزخیان را ندا کنند که آنچه پیامبران وعده دادند ما به حق یافتیم آیا شما نیز بدانچه که از عذاب دوزخ وعده دادند رسیدید؟ گویند: بلی! و آنگاه میان آنها منادی ندا کنند که لعنت خدا بر مستمکاران جهان باد! آنان که بندگان خدا را از راه خدا باز می دارند، و راه کج می طلبند، آنها به قیامت ایمان ندارند، و در میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان پرده ای است، و بر اعراف مردانی هستند که همه به سیمای شان شناخته شوند، و اهل بهشت، آنان را ندا کرده گویند که درود بر شما باد، اما اعرافیان در بهشت داخل نمی شوند، در حالیکه بدان آزمندند، و چون نظرشان بر اهل دوزخ افتد، به خدا پناه برند، و گویند پروردگارا! ما را با مستمکاران در یک جا مکان نده، و اهل اعراف، مردانی

که به میمای شان می شناسند آواز دهند و گویند: دیدید که گردآوری مال و دستیازی به جاه و مقام هرگز سودی برای شما نداشت؟! آیا مقام آن گروه از مؤمنان را که سوگند یاد می کردید که خدا آنان را بشمول رحمت و عنایت خود نمی گرداند می بینید؟! و به آنان خطاب شود که بی هیچ خوف و اندیشه و بی هیچ اندوهی وارد بهشت گردید و اهل دوزخ بهشتیان را آواز کنند که ما را از آبهای گوارا و از نعمتهای بهشتی که خداوند روزی شما کرده بهره مند سازید. آنها پاسخ دهند که: خدا این آب و طعام را بر کافران حرام کرده است، آنان که دین خدا را به بازیچه گرفتند و متاع زندگی آنان را مغرور و غافل کرد، امروز نیز ما بنظر رحمت بر آنان ننگریم، همچنان که آنان به اندیشه ی چنین روزی نبودند و آیات ما را راجع به روز واپسین انکار کردند.

در اینجا نواری متحرک در برابر دیدگان به تماشا نهاده می شود، دیداری مستقیم و رویاروست، «شاید طولانی ترین ناموسی» که در قرآن به مشاهده در می آید و چون پرده ای به نمایش گذاشته می شود همان جایگاه خاستگان واپسین است. که در آن چهره های دروغگویان و انکارگران و صورتهای مؤمنین و ایمان آوردگان، در روز واپسین در برابر دیدگان تماشاگران به نمایش در می آید، اینجا یعنی در این دنیا است که دروغگویان و دروغ انگاران صورت امثال خودشان را در جهنم می بینند نه بلکه در حقیقت چهره ی خودشان را مشاهده می کنند اگر چه در اینجا به ایشان چنین چیزی گفته نمی شود، بلکه ایشان به تماشا دعوت می شوند، تا با عرضه ای غیر مستقیم ولی حقیقی تأثیر پذیرند، و چهره های مؤمنین راستین را که در بهشت می خرامند ببینند تا وجدانهای شان زیر تأثیر قرار گیرد. و دلهاشان به تصدیق ملایم گردد.

* * *

در سراسر سوره های مکی «صحنه های قیامت» به همین ترتیب جریان دارد. و در همان دیدار نخست توجه ما را بدین حقیقت بر می انگیزد که سه اصل در شکلی ویژه در این سوره ها مورد توجه اند:

نخست آنچه که در این بحث عظیمترین بخش را به خود می گیرد باستانهای مواردی اندک همان جمع میان دو صحنه های عذاب و نعیم است که با روشی واحد و در سیاقی یکسان پی هم تکرار می شوند، چنانکه گویی این دو پرده در دو خط مختلفه جلومی آیند و در نهایت بهم برخورد می کنند.

آنچنانکه گویی آیندو چیزی واحدند !

این گفتگو تنها متوجه کافران و دروغ انگاران نیست بلکه به مؤمنین نیز توجه دارد، که اگر دروغ انگاران مورد خطاب می بودند مسلم که گفتگو مختص دسته نخست می گردید، حال آنکه این داستان به مؤمنین نیز توجه دارد، پس این جدل منطقی وجدانی است در اثبات اینکه پروردگار قادر است که مردگان را در قیامت برانگیزد و آنان را زیر سؤال قرار دهد، [ولذا چون ایمان آوردگان این واقیعت را تصدیق دارند دیگر نیازی به اثبات نیست.] مگر اینکه ایمان آوردگان در این سو به تماشا و مشاهده دعوت می شوند! تا این نمونه های شگفت را از بشر ببینند و از دیدن آن صحنه ها چشمان شان شگفت آورد، و بدین ترتیب به گونه ای آگاهانه و پاناخود آگاه بر ایمان شان افزوده شود و پایداری شان در راه حق افزون گردد و بر این نمط در سوره مدثر آمده است که:

«وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ، وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمُ إِلَّا نَجْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا ، لِيَسْتَقِيقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا ، وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ : مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا ؟ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ.»

[سوره مدثر: ۳۱]

و خازنان دوزخ را غیر از فرشتگان عذاب قرار ندادیم و آنها را جز برای فتنه و محنت کفار نوزده نگردانیدیم، تا آنکه اهل کتاب هم یقین کنند [که ذکر این شماره مطابق تورات و انجیل است، با آنکه صاحب قرآن به کتب آسمانی عالم نبوده است] که البته به وحی خدایت ایمان آورند، و در یقین مؤمنان نیز بیفزاید، و در دل مومنان به اسلام نیز هیچگونه شک و ریبی باقی نماند، و آنانکه دلهاشان از جهالت بیمار است، و کافران نیز به طعنه نگورند که خدا از این مثل [که عده ای فرشتگان را نوزده شمرده است نه کم و نه بیش] چه منظوری داشت، بلی! چنین قرارداد تاهرکه را خواهد به ضلالت و آندو هر که را که خواهد هدایت کند.

اما جایگاههایی که از صحنه های دیدنی عذاب کافران انکارگر عرضه می گردد با توجه به خطاب مستقیم برایشان، بدانجهت است تا اهل انکار و کفر مستقیماً وجود خویش را در آتش جهنم ببینند، اگرچه چهره مؤمنین در بهشت در برابر چهره عذاب شوندگان عرضه می شود؛

صحنه‌ها بدون توجه مستقیم به آنان عرضه می‌شود.. که در هر صورت حال چه صورت خطاب مستقیم‌متوجه مؤمنین باشد یا روش گفتگو در مورد آنان تنها به صورت حکایت و نقل داستان باشد، زیرا شکل خطاب در حقیقت — چه بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم — متوجه هردو گروه باهم است : یعنی متوجه مؤمنین و دروغ‌گویان، و به همین سبب است که صحنه‌های بهشت در کنار صحنه‌های عذاب جهنم عرضه می‌گردد، تا هر گروه آن سهمی را که مختص اوست با چشم دریابد.

این همان خط نخست دریافت این نمایش و عرضی صحنه‌هاست.. اما خط دوم، در این خط، تصویر شخص باتارو پود صحنه‌ها در می‌آمیزد، زیرا در این خط صحنه‌های برخورداری از نعم بهشت و عذاب برای هر فرد آمیزه‌ای هماهنگ بوجود می‌آورد، در يك موقع هريك از گروه‌ها به سویی که ویژه اوست قرار می‌گیرند :

قرآن بدین ترتیب وجود بشر را از تمام جهات آن زیر تربیت می‌گیرد، و از هر روزنه و منفذی بر وجودش رخنه می‌کند، و بیم و امید عمیق‌ترین خطوط وجود بشرند، و عظیم‌ترین و بزرگ‌ترین اثر رادر حیات او بر جای می‌نهند.

هر ذات انسانی که متولد می‌شود در اعماق فطرت او این دو خط در موازات هم قرار دارند: خطی که از بیم دچار انفعال می‌شود، و خطی که او را به سوی امید به حرکت در می‌آورد، این دو خط در مجاورت هم و دوخادوش یکدیگر به پیش می‌تازند، و در ساختن و بنای وجود او تأثیر دارند، و غالباً نیز باهم اند، و با هم در محدود ساختن خط و مسیر زندگی همگامی دارند، زیرا به همان نسبتی که انسان می‌ترسد، امیدوار نیز هست، و به نوعی که دچار بیم می‌گردد به همانگونه بذر امید در وجودش می‌روید، و ارزش زندگی او و کنش و رفتار او تمام برنامه زندگی او را محدود می‌سازد.

که قرآن برنامه‌ای فراگیر و کامل و تکامل بخش است، و در دقت خود دارای نیرویی متوازن است، و بر هر دو خط قرار می‌گیرد، و هر دو را باهم در وقت ویژه‌ی خود دارد یعنی: خط امید و خط بیم را، یعنی همان روشی را که مابدان ترغیب و ترهیب نام می‌دهیم.. که هر خطی از توقیع بهره‌ور است، و هر خطی از دیگری تأثیری انفعالی می‌پذیرد و هردو باهم در اعماق وجود اثر می‌گذارند.

یعنی فرد مؤمن هم صحنه‌های بهشت را در برابر خود می‌بیند و

هم صحنه‌های عذاب را، پس ترغیب و ترهیب، و بیم و امید انگیزه‌هایی متوازن و پی‌هم‌اند، زیرا بآدیدن صحنه‌های نعیم بهشت برق شادمانی در وجودش می‌درخشد و برای رسیدن بدان به کوشش و تلاش برمی‌خیزد، و از دیدن صور عذاب نیز برانگیخته و آندیشناك می‌گردد و تلاش او برای دوری و اجتناب از آن صحنه‌ها بکار می‌افتد، ولذا از هراقدامی که او را به صحنه‌های عذاب نزدیک کند اجتناب می‌ورزد و تلاش او در راهی بکار می‌افتد که او را از نزدیک شدن بدان عذاب بازدارد.

بدین ترتیب این دوخط اگرچه از هم جدا بنظر می‌رسند اما دارای بافتی واحدند و در نهایت بهم برخورد می‌کنند و هر يك به هم ویژه‌ای می‌انجامد، و در نهایت در صورت واحدی جمع می‌شوند، و به شکلی واحد و یکتا درمی‌آیند آنچنانکه حس انسان آندو رابه صورت دوخط مختلف نمی‌بیند... و این از معجزات است.

موضوع دومی که از مشاهده صحنه‌های قیامت جلب نظر می‌کند چه درسوره‌های مکی و چه درسوره‌های مدنی بطور مساوی است جلوه‌هاییست از روزی جاودان و عذاب دوزخ که عرضه می‌شود و دربرگیرنده‌ی حسیات و معنویات است.

زیرا که حس و معنا هر دو خطی از خطوط تقابل در وجود بشری است، و هر دو بخش در وجود انسان درکنار یکدیگر وجود دارند... و قرآن بر تمام خطوط وجود اثر می‌گذارد و بر تمام آنها واقع می‌شود و از تمام روزنه‌ها و منافذ بر آنها نفوذ می‌کند، و حس و معنا هر دو را برای ترغیب و ترهیب به خدمت می‌گیرد و دراستخدام درمی‌آورد.

و عذاب يك جریان حسی صرف است:

«إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ كَفَرُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ.»

[سورۃ البروج : ۱۰]

آنان که مردان و زنان مؤمن را در آتش فتنه و عذاب سوزاندند، و از کار زشت خود توبه نکردند، بر آنها عذاب سوزان آتش دوزخ مهیاست.

«أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّاقُومِ ؟ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ . إِنَّا شَجَرَةُ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ . طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ . فَإِنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَأَمَّا تِلْكَ

مِنْهَا الْبُطُونُ. ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ. ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ.

[سوره صافات : ۶۲-۶۸]

- که آن درخت را مابلای جان مستمکاران عالم قرار دادیم ، آن زقوم درحقیقت درختی است که از بن دوزخ برآید ، میوه اش [از شدت بدی] گریبی سرهای شیاطین است ، اهل دوزخ از میوه ی آن آنقدر بغورند که معده پرمسازند ، پس از خوردن آن زقوم برآنان شرابی از حمیم سوزان خواهد بود و باز هم بازگشت شان به سوی عذاب جهنم است . -

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كَلَّمًا تَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَنَائِهِمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ . إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا» . [سوره نساء : ۵۶]

- آنان که آیات و نشانه های خدا را انکار کردند ، بزودی در آتش دوزخ شان درافکنیم ، که تمام پوست بدن شان بسوزد و به پوست دیگرش مبدل سازیم ، تاسختی عذاب را بپوشند ، که خداوند بزرگوار و بسیار دان است . -

و بار دیگر نیز عذاب صرفاً معنوی است :

« .. وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ » [سوره فصلت : ۱۶]

در صورتیکه خواری عذاب آخرت از دنیا بیشتر است و در آنجا هیچکس آنان را یاری نخواهد کرد .

«وَيَوْمَ يَغْضَىٰ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا . يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا . لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِجْأَائِي . وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خُنُولًا» [سوره فرقان : ۲۷-۲۹]

و روزی که ستمگر با حسرت پشت دستش را بدندان گیرد و گوید : ای کاش که من در دنیا با رسول حق ، راه دوستی و طاعت پیش می گرفتم ، و ای بر من ، ای کاش که فلان [کافر و فاسق] را به دوستی نمی گرفتم ، که رفاقت او از پیروی قرآن و رسول حق مرا محروم ساخت ، و گمراه گردانید که دوستی شیطان برای انسان مایه ی خذلان و گمراهی است .

«يَوْمَ يَفِرُّ الْفَرَاءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» . [سوره عبس : ۳۴-۳۷]

آنروز که از کثرت ترس و وحشت ، هرکس از برادرش می گریزد ،

و نیز از مادر و پدرش و حتی از زن و فرزندش. و در آن هر کس چنان گرفتار مشکل خودش است که به دیگری نتواند پرداخت. و در همان هنگام دارای اثری حسی و معنوی است و آن اغلب در نمودن صحنه‌های عذاب و نمایش پرده‌های شکنجه است:

«وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ يَمْلِكُهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ. مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ. كَانُوا أَغْشِيَتْ وَجُوهُهُمْ قِطْعَانِ اللَّيْلِ مُظْلِمًا. أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

[سوره یونس : ۲۷]

- و کسانی که مرتکب اعمال بد شدند، به قدر همان اعمال مجازات شوند، و به خواری و ذلت درافتند و در برابر عذاب پروردگار نگاهبانی نیابند، چنانکه گویی روی سیاه آنها قطعه‌ای از شب ظلمانی است.

«بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ ، وَاعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا . إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيرًا . وَإِذَا أَلْتُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مَقْرِنِينَ دَعَوْا هَٰذَا كُفُورًا . لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا» [سوره فرقان: ۱۱-۱۴]

- بلکه این کافران ساعت رستاخیز را دروغ انگاشتند و ما برای آنکه قیامت را تکذیب کردند آتش دوزخ را مهیا داشتیم، که چون آتش دوزخ آنان را از مکانی دور ببینند، خروش و فریاد خشم دوزخ را به گوش خود می‌شنوند و چون [کافران] بسته در زنجیر را به مکان تنگی از جهنم درافتند، در آن حال همه فریاد و اوپلا از دل برکشند، و بر آنها عتاب شود که امروز فریاد حسرت و ندامت شما یکی نیست، بلکه باید از این آه و اوپلا زیاد ازدل برکشند.

«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ، وَقِيلَ لَهُمْ : أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ؟ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ ؟ فَكَلْبِكُمْ فِيهَا ، وَالْغَاوُونَ ، وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ . قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ : تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَبِئْسَ ضَلَالٍ مُبِينٍ ، إِذْ لَسَوَيْكُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ . وَمَا صَلَّيْنَا إِلَّا الْمَجْرُمُونَ فَمَلَأْنَا مِنْ شَافِهِينَ وَلَا صِدْقٍ حَمِيمٍ . فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» [سوره شعراء : ۹۱-۱۰۲]

- دوزخ بر گمراهان پدیدار گردانند، امروز به کافران گفته شود، بتهایی که پرستش می‌کردید به کجا شدند؟ آنانرا که خدا را و انهادند و آن بتها را به جای او به خدایی برگرفتند آیامی‌توانند به شمایاری کرده و یا

از شما دفاع کنند، و در آن حال کافران و معبودهای باطلشان باصورت به آتش افتند، و با تمام سپاه شیطان به جهنم در آیند و در دوزخ به مجادله با یکدیگر گویند: به خدا قسم که مادر گمراهی بسیار آشکاری بودیم، که بتها را چون خدای جهانیان پرستش کردیم، و جزاین قوم تباهاکار بداندیش مارا گمراه نکردند که در این روز سخت نه شفیع و یآوری داریم و نه دوستی که از ما حمایت کند، ای کاش باردیگر به دنیا باز می گشتیم و به خدای یگانه ایمان می آوردیم.

«وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ اِذْ قَالُوا: اَوْلَمْ نَكُ تَابِعْكُمْ وَاُولَمْ نَكُ نُسَلِّمُ بِالْاَيْمَانِ؟ قَالُوا: بَلَىٰ! قَالُوا: فَادْعُوا وَاَدْعَاءُ الْكَافِرِينَ الْاِثْمُ صَالِحٌ» (سوره غافر: ۴۹-۵۰)

- واهل دوزخ به خازنان جهنم گویند: - از خدا بخواهید، که روز عذاب مارا تخفیف دهد، و آنها گویند که: آیا پیامبران با معجزات و دلایل روشن به سوی شما نیامدند؟ دوزخیان گویند: آری! آمدند، پس خازنان دوزخ گویند: اینک هر چه خواهید دعا کنید، دعای کافران جز برزیان و ضلالت نخواهد بود.

«هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمَا فِي رَبِّهِمَا ، فَأَلَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ نِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يَصْبُ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ ، يُصْهِرُهَا فِي بُطُونِهِمُ وَالْجُلُودُ ، وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ، كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا ، وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ .» [سوره حج: ۱۹-۲۲]

این دو گروه [مومن و کافر] که در دین خدا باهم به جدال برخاستند، مخالف و دشمن یکدیگرند، و کافران را لباسی از آتش دوزخ به قامت بریده اند و پیرسر آنان آب سوزان (حمیم) جهنم ریزند، ثانویت بدنشان و آنچه در درون آنهاست و امعاء و احشاء همه بدان آب سوزان گداخته شود و گرزگران و عمودهای آهنین برای آنها مهیا باشد هرگاه خواهند از دوزخ بدر آیند و از غم و اندوه آن نجات یابند، باز فرشتگان عذاب، آنان را به دوزخ برگردانند و گویند که باز باید عذاب آتش سوزان را بچشید. در مورد نعمت بهشت نیز وضع به همین ترتیب است ... بحث به صورت جریان حسی محض است و یا اوضاع حسی غالب است.

«وَ اَصْحَابُ الْاَيْمَنِ، مَا اَصْحَابُ الْاَيْمَنِ؟ فِي سَبْرٍ مَّخْصُودٍ، وَ طَلْحٍ مَّنْصُودٍ، وَ ضِلِّ

مَمْدُودٌ ، وَمَاءٌ مَسْكُوبٌ ، وَفَالِكِبْهَ كَثِيرَةٌ لَامْتُطَوِّعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ ، وَفُرْشٌ مَرْفُوعَةٌ . إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً ، فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ، غُرُبًا أَتْرَابًا لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ » [سورة الواقعة: ۲۷-۳۸]

- اما یاران سوی راست، و این راست روان چه خوش روزگار اند، در سایه ی درختان سدر پر میوه ی بی خار و درختان پر برگ سایه دار، که در سایه ی بلند درختان، و در طرف نهر آبهای زلال، و میوه های بسیار، که هیچگاه قطع نگردد، و هیچکس، بهشتیان را از آن میوه باز ندارد و زنان بلند مرتبه، که آنهارا در کمال زیبایی بیافریدیم، و برای همیشه آنان را باکره قرار دادیم و شوهر دوست، و جوان و همسان قرار دادیم، که این نعمتهای بهشتی ویژه ی یاران راست رو است.

«فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ، وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا ، مَتَّكِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شُمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ، وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَطْوَالُهَا تَذِلًّا ، وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابُ كَانَتْ قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا ، وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ، عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا . وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنُورًا ، وَإِذَا رَأَيْتَ لَهُمْ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلُكًا كَبِيرًا . عَلَيْهِمْ لِبَاسٌ ثُنُنِيٌّ خُضْرٌ وَأَسْبَرَقٌ ، وَحُلُوعًا أَسَاوِرٌ مِنْ فِضَّةٍ وَسَعَانُهُمْ رَبَّهُمْ شَرَابٌ طَهُورًا . إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا »

[سورة الانسان: ۱۱-۲۲]

خدا هم از شروفتنه ی آن روز، آنانرا محفوظ داشت و به آنهاروی خندان ودلی شادمان عطا کرد و پاداش آن بردباری کامل را برایشان باغ بهشت و لباس حریر بهشتی لطف فرمود، که در آن بهشت برتختهای عزت تکیه زنند، که نه آفتابی سوزان ببینند و نه سرمای زمهریر، بلکه در هوایی خوش و باغی دلکش تفرج کنند، و سایه ی درختان بهشتی بر سر آنها باشد، و میوه های در دسترس و در اختیار آنها و ساقیان زیباروی (غلمان) با جامهای سیمین و کوزه های بلورین، بر آنها دور زنند، که آن بلورین کوزه ها (برنگ) نقره فام و به اندازه و تناسب اهلش پرداخته شده اند، و در آنجا شرابی که چون زنجبیل گرم و عطر آگین است بر آنها بنوشانند، و در آنجا چشمه ای است که سلسبیل نامند، و در آن بهشتیانی زیبا می گردند که تا ابد جوان و خوش سیمایند، آنچنانکه چون بر آنان بنگری پنداری که لؤلؤ منشوراند، و چون جایگاه نیکو را مشاهده کنی، عالمی پر نعمت

و کشوری بینهایت بزرگ خواهی یافت، بر بالای بهشتیان دیبای سبز لطیف و سطرلابی، و بردستهایشان دستبند نقره فام، و خدایشان شرابی پاک و گوارا بنوشاند و این بهشت پاداش اعمال شماس و سعی تان در راه طاعت حق، مشکور و مقبول است. —

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ، إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا . أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ، يَدْخُلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ لِيبَاءَ خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ ، مُتَكَبِّتِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مَرْفَعًا [سوره كهف: ۳۰-۳۱]

آنانکه به خدا ایمان آوردند و نیکوکاری پیشه کردند [پاداش نیکوکاری را خواهند گرفت که] ما هم اجر نیکوکاران را ضایع نخواهیم گذاشت. بلکه اجر بزرگشان بهشتهای عدن است، که نهادهای زیر درختان جاری است، و خاص آنهاست، در آن بهشتهای برین زیورهای بیارایند، و لباسهای حریر و زیبا بپوشند، و بر تختهای عزت تکیه زنند، که آن برایشان نیکوکاری و خوش آرامگاهی است، و گاه معنوی صرف است :

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» [سوره مریم : ۶۹]

آنان که به خدا ایمان آوردند، و نیکوکاری پیشه کردند، خدای مهربان آنها را در نظر خلق محبوب گرداند.

«وَسَبِّحْ الَّذِينَ آمَنُوا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا ، حَتَّى إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا ، وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا : سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ! طِبَّئِم ! فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ . وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ . فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ وَ قَرَى الْمَلَائِكَةُ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ، وَقُضِيَ لِنِسَاءِهِمْ بِالْحَقِّ ، وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .» [سوره الزمر: ۷۳-۷۵]

پرهیزکاران خدا ترس را، به سوی بهشت رانند و چون بدانجا رسند همه درهای بهشت را به احترام بروشان بگشایند، و خازنان بهشت به تمهیت گویند که سلام بر شما باد، که چه زندگی ابدی نصیب شما گردید، حالی در این بهشت درآیید و از نعمتهای جاویدان آن برخوردارید [مومنان]

گویند: ستایش خدای را که وعده لطف و رحمتش را بر ما محقق فرمود، و ما را وارث تمام سرزمین بهشت گردانید، تا هر جای آن بخواهیم منزل گزینیم، و پاداش نیکوکاران بسانیکوست، ای رسول! در آن روز فرشتگان رحمت را مشاهده کنی که گرداگرد غرش با عظمت خدا درآمده و به تسبیح و ستایش خدا مشغول اند، و میان اهل بهشت و دوزخ به حق حکم شود و همه گویند که: سپاس و ستایش، پروردگار دو جهان را سزااست.

«إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ . لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً ، وَهُمْ فِي مَا شَاءْتُم أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ . لَا يُخْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ ، وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ - هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ .»
[سوره انبیاء : ۱۰۱-۱۰۳]

آنانکه توفیق نیکی یافته اند و در نیکی سبقت گرفتند، از رنج دوزخ بدور خواهند بود، که آنان هرگز آوای جهنم را نخواهند شنید، و آنچه را که مشتاق و مایل آن اند، تا ابد از آن برخوردار خواهند بود، و هیچگاه فزع اکبر و هنگامه ی بزرگ قیامت، آنها را محزون نخواهد ساخت و آنان فرشتگان رحمت را ملاقات کنند و گویند این است آن روز سعادت که شمارا وعده داده بودند.

و مواردی نیز هست که در آن واحدهم مربوط به احساس است و هم معنوی است که اینگونه موارد غالباً مربوط به صحنه های بهشت است :

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُنٍ ، فَاكْبَرِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ ، وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ، كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ، مُتَكَبِّرِينَ عَلَىٰ سُورٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَا هُمْ بِحُورٍ عِينٍ . وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ، وَمَا أَتَانَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ . وَأَمَّا أَتَانَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ، يُتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأَلِيمٌ ، وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ زُمُكًا لَهُمْ خَمْرٌ كَأَنَّهُمْ لَوُكُلٌ مَّا يَكُونُونَ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ . قَالُوا : إِنَّا كُنَّا قَبْلَ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ، فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ . إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ . إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ .»

[سوره الطور: ۱۷-۲۸]

- پروا پیشگان در باغهای بهشت از روزی جاودان برخوردارند، آنان به نعمتی که خدا نصیب شان فرمود دلشاداند، و خداوند از عذاب دوزخ

محفوظشان داشته است، خطاب شود که بخورید و بیاشامید، شما را گوارا باد به پاداش اعمالی که در جهان انجام دادید در حالیکه نزدیک هم بر تخت عزت تکیه زده اند، و ما حورالعین راجفت آنها گردانیده ایم، و آنان که به خدا ایمان آوردند و فرزندان شان نیز در این راه ایمان پیروشان شده اند، ما آن فرزندان را به ایشان برسانیم، و از پاداش عمل فرزندان هیچ نگاهیم، و بدانید که هر ذاتی در گرو کردار خویش است، و بر آن بهشتیان از هر نوع میوه و گوشت های لذیذ که مایل باشند فراوان بیفزاییم، آنان در بهشت جام گوارای شراب را چنان سریع از دست هم گیرند که گویی در نزاع اند، حال آنکه آنان را با عمل بیسوده ی نزاع میانه ای نیست، و پسرانی چون لؤلؤ مکنون بر انجام خدمت گردشان می گردند، و در بهشت به صحبت آغازیده و سرگذشت یکدیگر بپرسند، و باهم گویند که از پیش میان اهل و قبیلہ ی خود خدا ترس بودیم، خدا هم بر ما منت نهاد و ما را از عذاب سموم و دوزخ نگاهداشت زیرا از پیش، خدا را به حقیقت پرستش کردیم، که او بسیار نیکخواه و مهربان است ..

«جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا، يَجْلُونَ فِيهَا مِنْ آسَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلَوْأً، وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ. وَقَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ، إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ. الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ، لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ.»

[سوره فاطر: ۳۳-۳۵]

همان بهشت ابدی که در آن داخل شوید و باز روگوهر های آن بردست و پیکر زیور بندید، و جامه ی حریر و پرند در بر کنید، و به سپاس آن نعمت های بی حساب زبان به ستایش خدا گشوده گویند: سپاس پروردگار را که حزن و اندوه ما ببرد و خدای ما بسیار بخشنده و پاداش دهنده سپاس است سپاس آن خدای راسخ است که از لطف و کرم خود، ما را به منزل جاوید بهشت داخل کرد که در اینجا هیچ رنج و آلمی به ما نرسد و هرگز ضعف و خستگی نخواهیم یافت.

دسته ای از روشنفکران در برابر صحنه های عذاب قرآن دچار شگفتی نمی شوند، زیرا آنها سخت دلی و قساوتی می دانند که با «ضمیر انسان» قابل درک و تطبیق نیست! و دسته ای دیگر نیز نعم حسی و عذاب حسی را شگفت آور نمی دانند زیرا که برای اندیشه ی انسان ابتدایی این بیان، بیان مناسبی بود.. ولی می گویند که برای انسان «پیشرفته و

مترقی، امروزی در مورد نعیم حسی و عذاب حسی فقط يك اشاره کافی است.

«إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ آتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِيهِ . فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ . إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ .» [سوره غافر: ۵۶]

آنان که در آیات خدایی هیچ صحبت و برهان، راه انکار و جدل پیمودند و جز تکبر و نخوت چیزی در دل ندارند، که به آرزوی دل هم نخواهند رسید، پس تواضع آنها به درگاه پروردگار پناه گیر که خدا شنوا و بیناست. اما این روشنفکران از خود نمی پرسند که پس ضمیر این انسان متمدن و پیشرفته در این پهنه ی زمین گجاست که هر روز جوی خون در گوشه و کنار جهان جاری می گردد، و عرض و آبرو بر باد می رود، و دارییها به سرقت می رود و ارزش و شرف انسانی غصب می گردد، و در تمام پهنه ی زمین گروه اقویا چون درندگان بیشه ها خون ضعیفا را می مکند، و در این راه حتی از پاکی و صداقت و حشیان نیز بی بهره اند، زیرا حیوان چون برای خوردن می کشد بدان سبب است که گرسنه است، حال آنکه انسان متمدن و مترقی ادرعین سیری می کشد! و هرگز از خود نمی پرسد که چرا؟ و این قرآن واقعیت اعمال شان را بر ما روشن می کند که: «وَأَن فِي صُدُورِهِمْ مَّا هُمْ بِبَالِيهِ.»

ولی ما فقط می گوئیم که این قرآن برای عموم بشر است، برای تمام انسانها با وجود اختلافات در جهات روحی و فکری و اجتماعی و تمدنی شان، و می گوئیم که تمام انسانها نیاز خود را در آن می یابند، و وجود خود را در آن متجلی و منعکس می یابند، آنچنانکه گویی در آینه می نگرند.. و زیر تأثیر انفعالی قرار می گیرند، هرکس به نسبتی که دیده و دل بر آن بگشاید به همان نسبت تحت تأثیر قرار می گیرد..

و سپس می گوئیم که حتی يك نفر انسان در میان اینهمه انبوه بشر یافت نمی شود که تنها با معنویت زندگی کند، و کاری به احساس و امور حسی و غریزی نداشته باشد... و می گوئیم که انسان در مترقی ترین حالاتش می تواند لعضاتی را در جهان معنویات غرق شود و به چرت زدن پردازد، چون امکان ندارد که بتواند جسم و احساس و حواس خود را فراموش کند، چون در آن صورت قدرت انسانی و بشری اواز دست می رود و چیزی می شود غیر از انسان، زیرا انسان آمیزه ای از روح و جسم است و در پیوستگی جسم و روح است که انسان معنی پیدای می کند، و ذات بشر

با آمیختگی حس و معنی می‌زید. و البته زمانی هست که بیشتر به جانب احساس مایل می‌شود، و گاهی بیشتر به جهت روح‌گرایی می‌یابد، اما بهر حال همیشه آمیزه‌ای از همبستگی روح و جسم است، مجموعه‌ای از حسن و معنا .. مجموعه‌ای جدا ناشدنی...

و قرآن - با واقع نگری پرنامه‌اش را برای معالجه وجود انسان تنظیم می‌کند - انسان را آنچنانکه هست در نظر می‌گیرد. و باروشی که پروردگار منزله برای آموزش انسانی ارائه می‌دهد، او را مخاطب قرار می‌دهد، و به همین سبب است که در وجود اثر می‌نهد، و در اعماق دل جای می‌گیرد، و انسان را برمی‌انگیزد تا پاسخ مساعد دهد.. و از اینجاست که گفتگو از نعیم و روزی بهشت به صورت حسی و فطری و نیز بحث از عذاب دوزخ به صورت حسی و فطری بیان می‌شود، و بارها میان‌آند و همبستگی و ازدواج و یکتایی ایجاد می‌کند.. زیرا پروردگار به باطن همه موجودات و زندگان، بسیار آگاه و عالم است.. و بدانچه در دل‌های این افراد است که روشنفکران آنرا بسیار لطیف و بالاتر از متاع حسی و قابل درک می - پندارند، درحالیکه خود در میان انواع ناپاکی‌ها و پلیدپهاتا چانه غرق شده‌اند.

★ ★ ★

در پایان آنچه را که از گفتگوی آخرت در قرآن، نظر ما را بخود جلب می‌کند، همان روش تعبیری معجزه‌آسای آن است، که صحنه‌های روز واپسین را در برابر دیدگان ما زنده می‌سازد، و آنچنان زنده، و متحرک که گویی دیدگان آنرا می‌بینند، و در همان لحظه در برابر خود آنرا تماشا می‌کند، و از آن تأثیر می‌پذیرد، آنچنان تأثیری که گویی عملاً آنرا در جهان آشکار می‌بینند، و می‌پندارند که این جریانات در زمان حال‌اند نه اموری که در آینده آنرا در برابر خود داشته باشد، و در بیان قرآن به قدرت معجزه می‌پیوندد، و تا آنجا پیش می‌رود که قیامت برای او به زمان حال می‌پیوندد، چنانکه گویی قیامت در همین حال حاضر است که انسان در آن زندگی می‌کند، نه آنکه بعد بیاید، بلکه در همین زمان حاضری که عملاً در آن زندگی می‌کند، چنانکه گویی گذشته ساییده شده و فاصله آن با انسان از میان رفته و ابعاد قیامت به زمان حال کشیده شده است:

«إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَلْعُوهُ . إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ .» [سوره طه: ۷۸]

زیرا ما از پیش خدا را به حقیقت وجودش خواندیم که او بسیار
نیکخواه و مهربان است..

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ. وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَىٰ لُجْثِ الْعَظِيمِ. وَكَانُوا
يَقُولُونَ : أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ؟ أَوَآبْنَا الْأَوَّلُونَ ..»

این عذاب بر آنها بدان سبب است که از پیش درد دنیا به ناز و نعمت
پرداختند، و برگناهان کبیره اصرار و لجajt داشتند و در مقام رد و
انکار می گفتند که: آیا ما چون مردیم و استخوان ما خاک شد، باز هم
برانگیخته می شویم یا پدران از پیش در گذشته ی ما زنده خواهند شد؟!

«إِنَّ الَّذِينَ كَانُوا مِن قَبْلُ يَدْعُونَ اللَّهَ... وَالَّذِينَ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ..»

ایشان، یعنی همین زندگان اند که پروردگار از همان وقتی که
قرآن را فرو فرستاد آنان را مخاطب قرار داد، یعنی سیاق قرآن تمام
فاصله ی زمان را در می نوردد، تا آنجا که به زمان حاضرشان که بالفعل در
آن بسر می برند می رسد، و آن گذشته ساییده شده و خرد شده و اینکه امروز
گفته می شود تنها برای یادآوری است، تا آینده دوری که در پرده های
غیب به سختی پوشیده شده به همین حاضری بدل شود که صحنه های آنرا
با چشم ه امان می بینیم .. و این همان اصل مقصود و هدف از تعبیر قرآنی
است.. و هدف مطلوب همان اصل روشنگری برای مردم است که مردم
سرنوشت محتوم خویش را در روز قیامت به نحوی بارز ببینند و بدان سرنوشت
یقین پیدا کنند.. که آینده در گرو رفتار حال است، و لذا بدین ترتیب به
آینده ایمان می آورند و به اعمال نیک رو می نهند تا از آن نعمتی که بطور
مشخص در برابر چشم خود می بینند برخوردار گردند، و آن اعمالی را
که به آن عذاب مشخصی که در برابر خود دیدند می انجامد و انهند، تا به سوی
آن عذاب سخت کشیده نگردند... معجزاتی آشکار با کلماتی محدود و
حتی اندک به ثمر می رسند، و چنان تأثیری دارد که جهشی را در شنونده
ایجاد می کند، جهشی که با دیدار جریانهای واقع و صورتهای زنده و
مشخص همراه است، تأثیری که تمام لحظات زمان را در بر می گیرد.. یا
تمام لغات را در خود دارد...

همین تصویر نوظهور و بدیع از دیدنگاههای روز واپسین بود که

نسل اول مسلمین را چنان ساخت که انگار باوجدان خویش در واپسین روز بسر می بردند، اگرچه بدنهایشان در روی زمین گام برمی داشت، اما در نهادشان این حساسیت ترسناک را در هر اقدام و بازگشتی احساس می کردند، بیم از آنکه آنانرا از برخورداریهای بهشت محروم کنند و آتش را بر جان شان اندازند ..

یعنی آفریدگار آنان را چنان ساخت که گویی باوجدان شان در واپسین روز بسر می برند، و از شوق رسیدن به بهشت در روی زمین به آرامی گام برمی دارند. از شوق دیدار خدا... تا آنجا که یکی از مسلمانان راستین صدر اسلام در میدان نبرد می گوید: میان من و بهشت فاصله ای نیست مگر همان اندازه ای که یا این مرد مرا بکشد یا من او را بکشم؟! و چون به این واقعیت ایمان دارد چنان به سوی عرصه ی نبرد می شتابد که گویی به حبله ی دامادی می رود، ولذا خرمایی را که برای خوردن در دست دارد بر زمین می اندازد و می گوید: برای اینکه از نیکوترین خوردنیها بخورم فاصله ای زیاد وجود ندارد و لذا اگر صبر کنم تا خرما را بخورم زمان طولانی خواهد شد!! ولذا آخرین توان را به کار می گیرد و به میدان نبرد می شتابد و از شوق عشق به دیدار بهشت به پیش می تازد..

که اگر ایمان به قیامت در وجود استقرار یابد چنین قدرتی را ایجاد می کند، و اگر این ایمان واقعا در وجود جای گیرد شخص وجود خویش را در بهشت می یابد، ولذا در این صورت با تمام توانا پیش در روی زمین تلاش می کند!

ایمان به فرشتگان و کتاب و پیامبران و ایمان به قدر و خیر و شر آن

ایمان فرد مسلمان کامل نخواهد شد مگر اینکه بوجود فرشتگان [و نیز جن] ایمان آورد، و به قرآن و کتابهای آسمانی پیشین ایمان آورد، و به وحی و نبوت ایمان آورد، و نیز به تقدیر و خیر و شر آن ایمان پیدا کند که این از سوی خداست و جز خدا کسی نمی تواند در آن دخل و تصرف کند :

«لَيْسَ إِلَهٌ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ..» [سوره بقره: ۱۷۷]

نیکوکاری آن نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید، بلکه نیکوکاری آن است، که به پروردگار عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورید....

«وَإِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا : أَتُحِبُّونَ
فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّنْذِرِينَ» [سوره الاحقاف: ۲۹]

[ای رسول] یاد آر، وقتی ما چند تن از جنیان را متوجه تو گردانیدیم، تا آیات قرآن را بشنوند، چون نزد رسول رسیدند، باهم گفتند: گوش فرادارید و چون قرائت تمام شد، ایمان آوردند، و برای تبلیغ و هدایت به سوی قوم خود باز گشتند .

«قُلْ : أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا : إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي
إِلَى الْرُّشْدِ قَامَتَابِهِ ، وَلَنْ نُشْرَكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا.» [سوره جن: ۲-۱]

ای رسول ما بگو مرا وحی رسیده که گروهی از جنیان آیات قرآن را

[هنگام قرائت من] گوش کرده اند، و پس از شنیدن گفته اند که ما از قرآن آیات عجیبی می شنویم، این قرآن خلق را به راه خیر و صلاح هدایت می کند، بدین سبب ما بدان ایمان آورده، دیگر هرگز برخدای شرک نغراهیم ورزید.

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ ، وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .» [سوره انعام: ۱۷]

و اگر از سوی خدا بر تو زیانی برسد، کسی جز خدا آن زیان را از تو بر ندارد و اگر از او بر تو خیری رسد، هیچکس ترا از آن منع نتواند کرده او نسبت به هر چیزی تواناست .

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ ، وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ .» [سوره یونس: ۱۰۷]

و اگر خدا برای تو زیانی خواهد هیچکس دفع آن نتواند کرد، و اگر خیر و رحمتی خواهد هیچکس رد آن نتواند، که فضل و رحمت حق بر هر کس از بندگان که بخواهد البته می رسد، که او خدایی آمرزنده و مهربان است. و همه اینها از ایمان به غیب است که پروردگار برای بندگان مؤمن خویش وصف می کند: اَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا يَرِيْبُ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ الَّذِيْنَ يَوْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ ...

الم (از حروف رمز)، این کتاب بدون تردید راهنمای پرهیزکاران است، راهنمای آنانی که به غیب ایمان دارند...

★ ★ ★

سوره های مکی کلاً از اینگونه موضوعات بحث می کنند چنانکه گویی پس از ایمان به خدا و ایمان به روز واپسین است این موضوعات (ایمان به فرشتگان و کتاب و پیامبران...) مانند بخش متمم ایمان و عقیده اند، تا آنجا که این بخش از جهت حجم موضوع، بیشترین حجم را به خود می گیرد، و اکثر سوره های مکی نیز به همین ترتیب است: یعنی نخست بحث از ایمان به خداست و سپس ایمان به روز واپسین است که بی شک پیرایه های معینی نیز در دوران مکی داریم و مشکلاتی که ناگزیر گفتگو از این موضوعات را واجب می سازد ...

اعراب به فرشتگان اعتقاد داشتند ، اما آنها را دختران خدا می دانستند و آنها را بر همین اساس پرستش می کردند، و لذا لازم بود که

اینگونه اعتقادات فاسد و نادرست تصحیح شود:

«وَجْعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا لَا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ؟ سَتَكُنَّ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ. وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ!! مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.»

[سوره زخرف: ۱۹-۲۰]

مشرکان فرشتگانی را که مخلوق و بندگان خدا هستند دختران خدا می خوانند! آیا در هنگام خلقت آنان حاضر بودند؟ البته که شهادت آنها در نامه‌ی عملشان نوشته شده و بر آن سخت مواخذه شوند، مشرکان گویند اگر خدا می‌خواست ما اینها (بتها و فرشتگان) را نمی پرستیدیم، این گفته نه از روی دانش است، بلکه به پندار باطل خویش سخن گویند.

«فَاسْتَفْتِهِمْ: أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ؟ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ؟ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ أَفْئِكِهِمْ لَيَقُولُونَ: وَلَدَالِلُهُ! وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ - أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ؟ مَا لَهُمْ! كَيْفَ تَحْكُمُونَ! أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟»

[سوره الصافات: ۱۴۹-۱۵۰]

[پس توای رسول] از این مشرکان بپرس که آیا خدا را فرزندان دختر سزا است و شما را پسر؟! یا اینکه چون ما فرشتگان را می آفریدیم آنان در آنجا حاضر بودند؟! بدانکه آنان [از جهل خود] برخدا دروغ بسته‌اند، که می‌گویند خدا دارای فرزندان است که البته دروغ است، آیا خدا دختران را بر پسران برگزید؟ چرا چنین جاهلانه حکم می‌کنید آیا [با این دلایل] باز به خود نمی‌آیید؟

بدین ترتیب می‌گوید که [مشرکان] میان پروردگار بزرگ و میان جن پیوند نسبی قائل بودند، و بر همین اساس آنها را عبادت می‌کردند، و لذا بر این اساس قرآن تصحیح این اعتقاد را بر عهده گرفت:

«وَجْعَلُوا يَنَّهُ وَيَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا! وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ، سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ.»

[سوره صافات: ۱۵۸-۱۵۹]

[و بدتر از این] میان خدا و جن نسبت و خویشی قائل شده‌اند، حال آنکه می‌دانند [این عقاید از خرافات است] و بزودی برای کیفر، احضار خواهند شد، که خداوند از چنین توصیفی جدا و منزّه است.

«وَجْعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ، الْجِنَّ، وَخَلَقَهُمْ! وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ، سُبْحَانَ اللَّهِ»

وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ . بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ . أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً
وَخُلِقَ كُلُّ شَيْءٍ ، وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ . [سورة الانعام: ۱۰۰-۱۰۱]

اهریمنان را بر خدا شریک و اینبار قرار دادند [در صورتیکه آنها]
آفریدگار خدا هستند، وبرا او پسران و دخترانی پنداشتند در صورتیکه
خداوند از چنین عناوینی که او را بدان وصف می کنند جداست، او پدید
آورنده ی آسمان و زمین است، چگونه ویرا فرزندی تواند بود، در صورتیکه
او را جفتی نیست، اوست که همه چیز را آفریده و از تمام امور چه جزیی و
چه کلی آگاه است .

و نیز کسانی بودند که نه به قرآن ایمان آوردند و نه به کتابهای
آسمانی پیشین ایمان داشتند :

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا : لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»

[سوره سبا: ۳۱]

حق پوشان مشرک گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتابهایی که پیش
از این فرستاده اند ایمان نخواهیم آورد.
و یا بطور کلی از پایه منکرو حی بودند:

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ .»

آنها گفتند: که خدا بر هیچیک از افراد بشر کتابی نفرستاده است.
خدا را نشناختند، طبیعت حالشان چنان بود و نبوت محمد بن عبدالله
(ص) را نیز منکر بودند و نبوت موسی و عیسی را که بر هر دو درو دباد ...
اما چون نمی خواستند که از محمد (ص) پیروی کنند، آن اسامی (موسی
و عیسی) را تنها برای جدال با رسول خدا (ص) در استخدام خود گرفتند:

«فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا : لَوْلَا أَوْتِي وَبَلْ مَا أَوْتِي مُوسَىٰ أَوْتِي . يَكْفُرُوا بِمَا أَوْتِي
مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ؟ قَالُوا : سِحْرَانِ تَظَاهَرَا ! وَقَالُوا : إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ مِنَّا !» [سوره قصص: ۴۸]

پس هنگامی که از سوی حق [رسول] به سوی شان آمد، از سر لجاج
گفتند : چرا به این پیامبر معجزاتی از نوع معجزات موسی داده نشد ؟
آیا مگر این مردم نسبت به موسی با همان معجزات کافر نبودند و نگفتند:
که اینها از قدرت سحر و جادوگری است که موسی و هارون ظاهر می سازند
و ما به این چیزها سخت بی عقیده و بی ایمانیم .

«وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ . وَقَالُوا : آلِهَتُنَا خَيْرٌ مِنْهُمَا ؟

مَا صَرَّبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ. [سورة الزخرف: ۵۷-۵۸]

چون بر عیسیٰ فرزند مریم مثلی زده شد، قوم تو [ای رسول] از آن به فریاد آمدند و مشرکان گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا خدای عیسیٰ— بن مریم، پس این سخن را با توجه به جدل نگفتند، که آنها قومی دوستدار جدل و خصومت‌اند.

در مورد «قدر» نیز ایمانی پنداری داشتند و آنرا از سوی خدا می دانستند، اما معتقد بودند که خدایان و یا کاهنانشان بررد «قدر» توانا هستند، و برای خدایان و کاهنان خود قدرتی فوق‌العاده قایل بودند و معتقد بودند که آنان قادر به دگرگونی و برگرداندن عامل «قدر» هستند و هر چه بخواهند در مورد آن بجا می آورند:

این انحرافات اعتقادی کلاً نیاز به اصلاح و تصحیح داشت، حال چه در کینه و ذات حقیقی وجود می داشت و یانه، و اگر چه در اصل عقیده ارتباط به پروردگار داشت اما نیاز به اصلاح غیر قابل انکار بود و نیاز به پندار درست، حتمی می نمود...

★ ★ ★

تصور درست و حقیقی از پروردگار منزّه حاصل نخواهد شد جز اینکه هرگونه رنگی از رنگهای شرک، بطور کلی از وجود انسان زدوده شود، حال چه شرک در ایمان و عقیده باشد و چه شرک در پیروی و دنباله‌روی و اطاعت، که این هر دو نوع شرک در حقیقت بهم پیوسته‌اند. هرگونه پنداری از این قبیل که برای خدا پسر و یا دختری فرض کند و یا شرکائی قائل شود و هر نوع مشارکت که پنداشته شود از شرک و کفر است و پروردگار از آن منزّه است و تدبیر امور و بازگرداندن هر چند تنهادرید اوست، و هر نوع شرک مخالف با حقیقت ربانی اوست، و در عین حال موجب فساد عقیده است که فساد عقیده بازندگی بشر در روی زمین راست نمی آید، از سویی انسان در این کار شرک مرتکب دو خطایی شود، یا حداقل این خطای او دو بخش است: نخست خطا در مورد پروردگار منزّه است که براو شرک می‌بندد، دیگر خطا در مورد انسان است که او را بدین پندار فاسد به تنباهی می‌کشاند، و زندگی او را در دنیا پریشان می‌سازد، و در واپسین روز نیز او را در زمره‌ی زیانکاران قرار می‌دهد، یعنی:

«خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ . ذَلِكَ هُوَ الْخَسِرَانُ الْمُبِينُ» (سوره حج: ۱۱)

برای ایجاد اعتقاد درست و ایمان صحیح شایسته است که به اقرار کامل الوهیت و خداوندگاری «الله» برگردیم، و ذات او را از هرگونه شرك منزّه بدانیم، بدانگونه که قرآن درجای سوره های مکی بیان می کند، از شرك به گونه های مختلف چون، فرزند قائل شدن و منسوب و فامیل برای خدا فرض کردن، جن و ملائکه و خدایان پنداری را در کار خدا مداخله دادن پرهیزیم، و چنان نکنیم که از پیش بوده است یعنی گروهی از قدرتهای موهوم و پیروان و یاران دروغین را در برابر خود داشتند و با سالوس و ریا در برابرشان کرنش می کردند تا به گمان باطل خود نزد خدا مقرب شوند و آن قدرتهای پنداری موجب نزدیک شدن آنان به خدا کردند:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا، الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدْ رُءُوهُ تَقْدِيرًا، وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ، وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا، وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا.»

[سوره فرقان: ۱-۳]

پروردگار آنچنان بزرگواری است که قرآن بر بنده خاص خود نازل فرمود تا جهانیان را [از عصیان به خدا] بر حذر دارد، پروردگاری که آسمان و زمین از اوست و هرگز فرزندی نگرفته و شریک و انبازی در ملك هستی نداشته، و همه ی موجودات را او خلق کرده و به حکمت کامل و تقدیر ازلی خود، حد و اندازه ی هر چیز را معین کرده، مشرکان نادان خدا را فراموش کرده و غیر او را به خدایی برگرفتند، حال آنکه آن بتها نه هیچ قادر بر نفع و ضرر آنان هستند و نه کار مرگ و زندگی و بعثت آنها بدست بتهاست...

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَقُولُ: أَأَنْتُمْ أَصْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ؟ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ؟ قَالُوا: سُبْحَانَكَ مَا كُنَّا نَعْبُدُكَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ، وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ، فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا، وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا.»

[سوره فرقان: ۱۷-۱۹]

در روزی که این کافران را با معبود هایی که به جای خدا پرستیدند در عرصه ی قیامت محشور گردانند، آنگاه بدان معبود گوید: آیا شما این

بندگان مرا از راه بردید؟ یا خود به راه ضلالت شتافتند، آنها [بازبان عجز] گویند: منزّه پروردگارا! ما خود هرگز جز تو کسی را سزاواران ندانستیم که معبود محبوب خود اختیار کنیم، لیکن تو این کافران و پدران شان را از نعمتهای دنیا بهره مند گردانیدی تا آنکه آنها تو یادت را از خاطر بردند، و مردمی شقی و تباهکار شدند، و آنها شما را تکذیب کردند و به عذاب قیامت گرفتار شدند، که نه شما توانید آن عذاب را بر طرف کنید و نه یاری آنها توانید کرد، و هر که از شما بندگان ستم کند ما او را به عذابی بزرگ، گرفتار می گردانیم.

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ: أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلَيْسَ مِنْ دُونِهِمْ. بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ. قَالُوا: لَا يَفْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَعَاوًى أُولَٰئِكَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ»
[سوره مباء: ۴۰-۴۲]

[ای محمد] از روزی یادکن که خدا همه ی مردم را در عرصه ی محشر گرد آورد، آنگاه به فرشتگان گوید: آیا این گروه اند که شما را معبود خود گرفتند؟ فرشتگان زبان به تسبیح خدا گشاده و گویند: پروردگارا تو از هر شرک و نقصی منزهی! تو خدا و یاورمایی نه ایشان، که اینان جن و شیاطین را می پرستیدند، و اکثرشان گرویده به آنها بودند، پس در آنروز مخلوق، هیچ مالک سود و زیان یکدیگر نیستند، و آنرا که ظلم و ستم کردند گوییم: اینک بچشید، آتش عذابی را که آنروز دروغ می پنداشتید.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا - سُبْحَانَهُ - بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ، وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى، وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ. وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَلِكُ نَجْرٌ بِهِ جَبْتُمْ، كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ»
[سوره انبیاء: ۲۶-۲۹]

و مشرکان گفتند: که پروردگار رحمان بخشنده صاحب فرزندانست [حاشا] که پروردگار پاک و منزّه است و همه ی بندگان مقرب خدا هستند، که هرگز پیش از فرمان خدا کاری نخواهند کرد، بلکه هر چه کنند به فرمان او کنند، و آنچه از ازل و یا تا ابد بجای آورند، همه را خدای دانند، و هرگز آن مقربان از احدی جز آن کسی که خدا از او راضی است شفاعت نکنند. و دائم از بیم قهر خدا اندیشناک اند، و هر کسی که جز خدای برحق خود را

آفریدگار بداند، او را البته در آتش فرو خواهیم کرد که البته مستکاران را چنین مجازات کنیم. —

اَللّٰهُ الَّذِيْ خَالَصُ. وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوا مِنْ دُوْنِهٖ اَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُغْنَوْا فَاِنَّ اللّٰهَ زُلْفٰى اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَمَا هُمْ فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ. اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِيْ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفّٰرٌ.

[سوره زمر : ۳]

هان! ای بندگان خدا، آگاه شوید که دین خالص ویژه ی خداست، و اما آنان که غیر خدا را به دوستی و پرستش برگرفتند، و گفتند: ما آن بتها را نمی پرستیم مگر اینکه وسیله ی نزدیکی ما به درگاه خدا باشند، خداوند البته عذرشان را نپذیرد و میان آنها و آنچه به غیر حق به جای آرند داوری کند، که خدا هرگز آن کس را که کافر نعمت و بسیار دروغ گوست هدایت نخواهد کرد...

که تمام این آیات چگونگی شناخت و تعریف خدا را می رساند، و در روش شناخت او سخن می گوید، و در بیان حقیقت و حدانیت خداست که هیچگونه انباز و شریک او را نزیبد...

قرآن در سوره های مکی در مواضع بسیار به همین ترتیب از قرآن وحی و نبوت گفتگو می کند، و این در برابر تکذیب کلی اعراب است که اینهمه را دروغ می انگاشت، و برای بشر این ادعا را خیلی بزرگ و زیاده از اندازه می شمرد که خداوند بر او وحی بفرستد، و در نهایت این ادعای رسول خدا (ص) را خیلی بزرگتر از حد تصور خود و بلند پروازی فوق العاده می شمردند که خداوند او را امین و مختار وحی خود قرار داده باشد، حال اگر بفرض که به حقیقت وحی تسلیم می شد، از اینکه این وحی بر محمد نازل شده باشد را نمی توانست تحمل کند، و می گفتند که: این قرآن یا بیان یک شاعر است و یا وحی یک کاهن و یا تلقین جن!

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: اِنَّ هٰذَا اِلَافٌ اِقْرَءْ، وَاَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ! فَقَدْ جَاءَ وَاظْلَمًا وُزُورًا. وَقَالُوا: اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِيْنَ اكْتَسَبَهَا، فَبِئْسَ تَقْلِيْ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَّاصِيلاً! قُلْ اِنَّ زُحْلَمَ الَّذِيْ يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ، اِنَّهٗ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا.» [سوره فرقان: ۶۴]

کافران گفتند: این [کتاب که محمد آنرا وحی می شمارد] چیزی جز یافته های دروغین خودش نیست، که از دیگران کمک گرفته و پرداخته است، که البته این سخن کافران ظلمی بزرگ و گناهی تابخشودنی است، و باز گفتند:

این کتاب از الفسانه‌های پیشینیان است و حکایات و داستانهای درگذشتگان. که محمد (ص) خود برنگاشته است و یارانش صبح و شام بر او املاء و قرائت می‌کنند [تاکامل و آراسته گردانند] ای رسول ما، در پاسخ این حق پوشان بگو: این کتاب را آن‌خدایی فرستاده که به دانش ازلی و اسرار آسمانها و زمین آگاه است، و اوابته بسیار آموزنده و مهربان است.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي، وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ. [سوره نحل: ۱۰۳]

و ما کاملاً آگاهیم که [کافران] می‌گویند: آن‌کس که مطالب این قرآن را به رسول می‌آموزد بشری عجمی و غیر فصیح است، و رسول پس از آموختن مطلب، آنگاه خود قرآن را به زبان عربی فصیح درآورده است.

وَإِنَّا لَنَنْزِلُ رَبِّهِ الْفَالِقِينَ. نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ، لَتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ، بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ. وَإِنَّا لَنَرُّوْهُ بِالْأَلْقَانِ. أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَن يُعَلِّمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَءِيلَ؟ وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ، فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ. كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. [سوره شعراء: ۱۹۲-۲۰۲]

و این قرآن به حقیقت از سوی خدا نازل شده است، که روح الامین (فرشته‌ی خدا) نازل گردانید، و آنرا بر قلب توفرد آورد، تا به حکمت و اندرزهای آن خلق را از عذاب خدا بترسانی، و مردم را با زبان فصیح عربی هدایت کنی، و ذکر عظمت این قرآن در کتب انبیاء پیشین مسطور است. آیا این خود آیت و پرهان‌روشنی برای کافران نیست، که علمای بنی اسرائیل از کتب انبیای سلف بر این قرآن آگاه‌اند، و اگر ما این کتاب عربی را بر بعض مردم عجم نازل می‌گردانیدیم و رسول به زبان تازی برپارسیان قرائت می‌کرد [به‌عذر عدم درک] ایمان نمی‌آوردند، ما این قرآن را چنین در دل تباہکاران گذرانیدیم و بر آنها اتمام حجت کردیم، چون تا عذاب دردناک را مشاهده نکنند به قرآن ایمان نیاورند، که بناگاه هنگام عذاب و ساعت قیامت که سخت از آن غافل بودند بر آنها فرارسد.

«وَاللَّحْمِ إِذَا هَوَىٰ، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ، وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ، ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ، وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ، فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ، مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ، أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ؟»

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ، عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ، عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ، إِذْ يَنْفَعِي السِّدْرَةَ مَا يَنْفَعِي مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ، لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ. [سورة النجم: ۱۸-۱]

سوگند به ستاره چون فروید، که صاحب شما (محمد) هیچگاه در گمراهی و ضلالت نبوده است و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او هیچ، غیروحی خدا نیست، او را نیروی بسیار توانایی آموخت، ملک مقتدری به صورت کامل [بر رسول خدا] جلوه کرد، و آن رسول در افق اعلای کمال بود، آنگاه نزدیک آمد و بر او وحی نازل گردید، بدان نزدیکی که به اوبه اندازهی دو کمان و یا نزدیکتر از آن شد، پس خدا به بنده خود وحی فرمود، آنچه را که هیچکس درک آن نتواند کرد، آنچه [در عالم غیب] دید، دلش هم حقیقت یافت و کذب و خیال نپنداشت، آیا کافران آنچه را که رسول ما مشاهده کرد انکار می کنند؟ و یکبار دیگر هم رسول [جبریل] را مشاهده کرد و در نزدیک سدره المنتهی، بهشتی که جایگاه متقیان است چون سدره می پوشاند، آنچه را که احدی از آن آگاه نیست چشم محمد آنچه را که باید از حقایق جهان بنگرد بی هیچ کم و بیش مشاهده کرد، آنجا - بزرگترین نشانه های حیرت انگیز خدا را به حقیقت دید.

«فَلَا أَسِمْ بِمَا تُبْصِرُونَ، وَمَا لَا تُبْصِرُونَ، إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، وَمَا فَوْقَ يَقُولُ شَاعِرٍ، قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ. وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ، قَلِيلًا مَا تَدَّكُرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَوْ تَوَوَّلْنَا بَعْضُ الْأَقْوَامِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ، فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ.»

[سورة الحاقة: ۳۸-۴۷]

قسم بدانچه که می بینید، و آنچه را که دیدن نتوانید، که قرآن به حقیقت وحی خدا و سخن رسول بزرگواری است، و نه شاعر. اندکی از مردم بدان ایمان دارند، و نه حرف کاهن غیبگوست، [اگر چه] اندک مردم حقایق آنرا بر خود یادآوری می کنند، این قرآن فرو فرستاده از سوی پروردگار جهانیان است، و اگر محمد (ص) به دروغ بر ما سخنانی می بست، بی شک دچار قهر انتقام ما می شد، و رگهای بدنش را قطع می کردیم، و شما هیچیک قادر به دفاع از او نبودید.

«وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ، قَالُوا: هَذَا سِحْرٌ، وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ. وَقَالُوا: لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَئِثِينَ عَظِيمٍ؟! أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ؟! نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَةَ رَبِّكَ»

و چون رسول حق به سوی آنها آمد، [در پایگاه تکذیب] گفتند: این [قرآن] سحراست، و ما [وحی بودن آنرا] ایمان نداریم، و باز گفتند: پس چرا این قرآن بر آن دوشخصیت بزرگمکه و طائف نازل نشد؟! آیا آنها باید فضل و رحمت خدای ترا تقسیم کنند؟ در صورتیکه ما خود معاش و روزی آنها را در حیات دنیا تقسیم کرده ایم، و بعضی را بر بعضی برتری داده ایم، تا بعضی از مردم دیگر را به خدمت گیرند، که رحمت خدا از آنچه گردمی آورند بهتر است.

«وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزِلُّوكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ! وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ! وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» [سوره قلم: ۵۱-۵۲]

[ای رسول ما] نزدیک بود که کافران با چشمان بد، چشم زخمت زنند و چون آیات قرآن بشنوند [در فصاحتش حیرت کنند و از شدت حسد] گویند: این شخص عجب دیوانه است! و حال آنکه کتاب الهی جز یادآوری پند و حکمت برای جهانیان نیست.

«فَلَا قِسْمَ بِالْخَنَاسِ، أَلْجَوَارِ الْكُنَّسِ، وَاللَّيْلِ إِذَا عَشَصَ، وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ، إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ، وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ، وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْأُمِينِ، وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ. وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ. فَإِنْ تَدَّهَبُونَ؟! إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ، وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» [سوره التکویر: ۱۵-۲۹]

سو گند به ستارگان باز گردنده، که به گردش آیند و در مکان خود رخ پنهان کنند، و سو گند به شب تار، هنگامی که روی جهان را تاریک گردانند، و قسم به صبح روشن وقتی که دم زنند جهان برافروزد، که این [قرآن] از گفتهی رسول بزرگوار [جبرئیل] است، که فرشته ای با نیرو و قدرت است و نزد آفریدگار مقتدر عرش، با جاه و منزلت است و فرمانده فرشتگان و امین وحی خداست و رسول عصر شما [محمد مصطفی] که دیوانه اش خوانید و هرگز دیوانه نبوده است، و او امین وحی را در افق اعلای مشرق، درست مشاهده کرد، و این رسول شما بروحی از جهان غیب بخل نمی ورزد، و شما را از راز پنهان آگاه می سازد، که قرآن کلام خداست و هرگز کلام شیطان رانده شده نبوده است، پس شما مردم نادان که

کلام حق را رها کرده اید به کجای می روید، و این قرآن عظیم جز پند و اندرز برای اهل عالم نیست، تا هر که از شمایندگان بخواد راه راست پیش گیرد، مگر اینکه شما کافران راه حق نمی خواهید، مگر آفریدگار جهانیان بخواد. این روشهایی را که ذکر کردیم، نمونه هایی است از داستانهای سوره های مکی که در مورد پسران و دختران و شرکایی که برای خدا ساختند سخن می گوید و از قرآن و وحی و نبوت بحث می کند. و تمام اینها چنانکه گفتیم وابسته به پایگاه اصلی ایمان به خداست که تعریف کلی آن در طی جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آمده است و این جمله معنی حقیقی تمام این واقعیتهاست.

اعتقاد به وجود خدایان دیگر - چه کوچک و چه بزرگ - با خدا، علاوه بر آنکه مخالفه حقیقت ربانی اوست، موجب کنشهای غیر ایمانی و غیر اصولی در پهنی زمین نیز هست، کنشهایی که دائماً وابسته به پندار و تصور است، زیرا انسان چون می پندارد که بالاخره خدایان و قدرتهای دیگری در پیرامون او وجود دارند که با خدا همتا و انبازند، در صفتی از صفات چه کوچک و چه بزرگ با خداوند وجه تشابه دارند، و در تدبیر و اداره امور با او مشارکت و همراهی دارند، و دخل و تصرف را قادراند، در آنصورت بدون شك ولایت و سرپرستی را میان «الله» و این قدرتهای موهوم توزیع خواهد کرد، و اطاعت و پیروی نیز به همین ترتیب میان «الله» و آن قدرتهای پوشالی توزیع خواهد گشت و تقسیم خواهد شد.

حقیقت امر این است که علیرغم تسلیم نظری این مشرکین بدین واقعیت که «الله» رب الارباب است.. ولی در کنشهای واقعی، عنوان طاعت و سرپرستی بنام خدایان بود و یا ولایت و سرپرستی بنام «الله» و این فقط در عنوان و اسم باقی بود که هر نوع طاعت و بندگی را بنام الله می خواستند اما در کنشها و رفتار در هر شکل و رسم آن شرك معمول بود و قدرت قاهر همان قدرت شرك و كفر بود:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا، فَقَالُوا: هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ، وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا! فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ! وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ! إِنْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ».

[سوره انعام: ۱۳۶]

و برای خدا از رویدنیها و حیواناتی که آفریده، نصیبی معین کردند و به گمان خودشان گفتند: این سهم خدا، و این سهم دیگری از آن بتان دیگر ما که شريك اویند، و بدان سهمی که شرکای شانرا بود خدا رانمی رسید که

مداخله کند، و آنچه برای خدا بود شرکای او را می‌رسید، یعنی صدقه‌ای که برای خدا بود برای پتھا صرف می‌کردند و صدقات پتھا را هرگز برای رضای خدا خرج نمی‌کردند و لذا حکمی سخت جاهلانه و ناشایسته می‌کردند .

صرف نظر از این رفتار بیمارگونه‌شان، که پروردگار بی نیازتر از آن است که شرکایی داشته باشد، باکی نیست اگر بگوییم آنان را از ایمان به خدا بهره‌ای نبود ! زیرا واضح است که سرپرست و خداوندگار حقیقی که حقیقتاً بینی در وجودشان ایجاد می‌کرد، همان خدایان پنداری بودند، زیرا این شرکاء پیش از پروردگار مورد توجه‌شان بودند و نظرشان را جلب می‌کردند، اگرچه فرد مشرک همیشه دردش بدین حقیقت اقرار داشت که پروردگار «الله» رب الارباب است ! و آنچه در ذهن بدین حقیقت اقرار داشتند در برابر اقراری که وجدان‌شان بدین واقعیت داشت در حقیقت هیچ و یا بسیار بیه مقدار بود!

بنابراین پندار انحرافی، به نسبت گوناگونی خدایان و توزیع وظایف میان سرپرستیهای گوناگون و خود ساخته، که بسیار متعدد و مختلف بودند - به عبارت ساده میان «الله» و خدایان دیگر، - نوع بشر در وظایف برای خود تنوع و دگرگونیهای فراوان بوجود می‌آورد، جایی دستوری روا می‌شد و جایی حرام، در مورد افرادی ویژه کاری را زشت می‌شمردند و برای گروهی دیگر نیکو و شایسته، در جایی چیزی را باز می‌داشتند و در جای دیگر مباح اعلام می‌کردند، خلاصه مطابق هوای نفس عمل می‌کردند، اما بنام خدایان و به اصطلاح بر اثر شفاعت خدایان کوچک که شریک رب الارباب بودند، بنابه هوا و هوس اشرافیون این خدایان پنداری متنوع فرامین و دستورهارا موجب بودند، جایی برای طایفه‌ای آنچه را که خدا و رسول خدا حرام اعلام کرده بودند، حلال می‌کردند. و در جای دیگر حلال را حرام! و خلاصه در رفتار و سلوك تنوع فراوان میان نیکی و زشتی، مباح و حرام، روا و ممنوع.. وجود داشت که تمام این تحولات زاده‌ی عقاید منحرف و پندار موهوم بود که دائم روبه سوی حکمی غیر از حکم خدا و فرمان او میل می‌کرد و به رفتار و کنشی می‌انجامید که مخالف برنامه‌ی الهی بود.

بنابراین علتهاست که اولی‌ترین قضیه در قرآن همین بنای عقیده‌ی درست و ایمان صحیح است، یعنی بیان معنی حقیقی جمله‌ی «لا اله الا الله» است، و درک معنی دقیق جمله‌ی «لا اله الا الله» در ایمان و عقیده و در اطاعت و پیروی، یعنی هم در پندار و هم در رفتار و کنش، و لذا این امری طبیعی بود

که سوره های مکی توجه خود را در تصحیح انحرافات پنداری و ایمانی در ایمان و عقیده ی بت پرستی و جاهلیت عربی قائم و استوار گردانند، و پیروان اینگونه خرافات و صاحبان اینگونه کنشهای انحرافی را مورد حمله قرار دهد.

اما موضوع وحی و قرآن و نبوت در جای خود وابسته به تصور درست از حقیقت الوهیت است، انسانی نیست که در تصور خود بر حقیقت ذات «الله» ومنزه بودن آن معتقد باشد، ولی معتقد باشد که او قادر نیست مثلا فرمان وحی را بر یکی از بندگانش فرو فرستد، و یا اینکه معتقد باشد که ذات او نتواند رسولی برانگیزد و یا از سوی خود کتابی بر او نازل گرداند... اما از جهت دیگر ایمان به وحی و نبوت و کتاب بیشترین پیوند را در جهت کنشها و پیروی و اطاعت دارد و وابسته به موضوع حکم «لا اله الا الله» است... و بیشترین و بالاترین پیوند را با حکم لا اله الا الله که معنایش اطاعت خالص از خداست و پیروی از او و نواهی او، و تحکیم شریعت او در اجرای حلال و حرام او، و قبول اینکه آنچه را پروردگار حلال ساخته برای عموم حلال است و آنچه را حرام گردانده بر عموم حرام است، و وسیله ی این احکام نیز رسولی است که پروردگار او را برمی انگیزد تا آنچه را که خداوند بر آنان واجب گردانده است را بیان کند و تکالیف و فرامین الهی را روشن کند. و الزامی را که از جهت طاعت و عبادت بر آنان وارد است بر آنان بازگوید.. «۱» که جهت کنشی و رفتار اجتماعی بدون ایمان به «لا اله الا الله» راست و استوار نمی گردد، و کنش الهی صورت نخواهد گرفت مگر با ایمان به وحی و نبوت و کتاب منزل، و به همین دلیل است که شهادت فرد مسلم را «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمدا رسول الله» اعلام کرده و واجب گردانده است.. که به جز این ایمان ندر تصور و پندار و نه در سلوک و کنش و رفتار راست نخواهد گشت ..

★ ★ ★

این مهم نیست که چرا قرآن در مکه در مورد این قضایا و یا برای عرب مشرک نازل شد.. بلکه این مهم است که بدانیم این امور بخشی از اصل عقیده و ایمان است.. صرف نظر از عرب مشرک از ایراکه همین مسائل

۱- با توجه به آیه: وانزلنا اليك الذکر لتبين للناس ما نزل اليهم و اعلمهم يتفكرون.

[سوره نحل : ۴۴]

در آیات مدنی نیز نازل شده است و مسلم که دیگر در مدینه، آن پندار انحرافی دوران جاهلی از ذهن اعراب مسلمان زائل شده بود، و پندار درست و کنشهای صحیح بر جای آن نشسته بود:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ، وَالْعَلَاكَهَ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ» [سوره بقره: ۱۷۷]

نکوکاری آن نیست که «روی به جانب مشرق یا مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران خدا ایمان آوری.»

پس بنابراین، ایمان به فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران («قدر» و بدی و نیکی آن) .. و یادآوری لذات آن جزئی از ایمان و عقیده است، درست همچون ایمان به خدا و روز واپسین .. و هرگونه نقشی از اینگونه امور به عقیده و آرمان شخص مسلمان برمی گردد ..

ایمان به نبوت رسول خدا (ص) و ایمان به وحیی که بر او نازل شده و کتابی که از سوی خداست، .. جزو عقیده‌ی شخص مسلمان است، و بدیهی است که همه‌ی اینها از ضرورتهای روشن ایمان‌اند، مگر قرآن که آن همان کلام خداست که بر محمد (ص) وحی شده، و آن اصل ایمان است و از کنشهای معین و محدود ایمان به شمار نمی‌آید، بلکه این قرآن است که حدود سلوک و کنشهای را محدود و معین می‌سازد، و راهنمای مشخص برای سلوک شخص مسلمان است و مکمل سنت و شارح آن است، و ایمان - چنانکه می‌دانیم - تنها آگاهی نیست، ولو اینکه آگاهی را به توحید خالص تعریف کنیم، بلکه آنچه که در کنار این مشاعر و آگاهی از ضرورت حتمی است، همان پیروی عملی و کنشهای عینی است برای برنامه‌ی مشخص و معینی که از سوی خدا فرستاده شده است.

و حتی ایمان به پیامبران پیشین و کتابهای آسمانی آنان که در قرآن چندین بار یادآوری شده شرطی از شرایط ضروری ایمان‌اند، که این امت‌خاتم، یعنی امت نگاهبان و سرپرست است و کتابش نیز آخرین کتاب و تصدیق کننده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي
أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ. وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.»

[سوره نساء: ۱۳۶]

ای کسانی که به زبان ایمان آورده‌اید به حقیقت و [از دل] هم ایمان آورید، به خدا و رسول و کتابی که به رسولش فرستاد، و کتابی که پیش از این فرستاده شده [چون تورات و انجیل] ایمان آورید. و هر که به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و رسولان و روز قیامت کافر شود سخت به گمراهی فرومانده و از راه سعادت دور افتاده است.

«قُولُوا: آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ، لَا تَفَرِّقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ.»

[سوره بقره: ۱۳۶-۱۳۷]

بگوئید که ما مسلمانان به خدا ایمان آورده‌ایم، و به آن کتابی که بر پیغمبر ما فرستادند، و آنچه بر پیامبران گذشته چون ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان آنها و موسی و عیسی فرستادند، و به همه آنچه بر پیامبران از جانب خداوند آوردند عقیده‌مندیم و میان هیچ‌یک از پیامبران فرق نگذاریم و بر هر چه از جانب خداست، گرویده و تسلیم فرمان او هستیم، پس اگر به آنچه شما ایمان آورید یهود و نصاری نیز گرویدند، راه حق یافته‌اند، و اگر از حق روی بگردانند و آیین شما را نپذیرند شک نیست که آنها به خلاف حق، یعنی بر باطل خواهند بزد.

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ، كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ، لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. وَقَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ.»

[سوره بقره: ۲۸۵]

رسول، بدانچه خدا بر او فرستاد ایمان آورده، و همه مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان خدا و کتب او و پیامبران خدا ایمان آوردند، [و گفتند:] ما میان هیچ‌یک از پیامبران خدا فرق نگذاریم [و همه یکدل و یک زبان در گفتار و کردار اعلام کردند:] که ما فرمان خدا را شنیده و اطاعت کردیم، پروردگارا! ما امرش را می‌خواهیم و می‌دانیم که بازگشت ما به سوی توست. — «قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَقِفُونَ مِثْلَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِن قَبْلُ

وَأَن أَكْثَرُكُمْ فَايِقُونَ.» [سوره مائده: ۵۹]

بگو ای اهل کتاب، آیا جز آنکه ما مسلمانان به خدا و کتاب خودمان و کتاب شما ایمان آوردیم، و شما ایمان نیاورده و اکثر افاستید؟

سپس در حق اهل کتاب آمده است که:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَيَقُولُونَ
تُؤْمِنُ بَعْضُهُمْ وَتُكْفُرُ بَعْضُهُمْ، وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا.
وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا. وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ،
أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ، وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.» [سوره نساء: ۱۵۰]

آنان که به خدا و پیامبران او کافر شوند، خواهند که میان خدا و پیامبران جدایی اندازند، گویند که ما به برخی از گفتار انبیاء گرویده و به پاره‌ای دیگر کافر شویم، و خواهند که میان کفر و ایمان راهی [از روی هوا و هوس] اختیار کنند، و به حقیقت کافر هم اینها نیستند، و ما برای کافران عذابی خوارکننده مهیا داشته‌ایم، و به آنان که به خدا و رسول ایمان آورده‌اند و میان هیچیک از پیامبران تفرقه نینداختند اینها را خداوند بزرودی اجر و پاداش عطا کند و خدا پیوسته در حق بندگان بخشنده و مهربان است.

بنابراین امت مومن ناگزیر است که پیروان حضرت آدم تانوح... و نوح تا محمد (ص) را در شمار مؤمنین بدانند، و دریابند که تمام این امتها در طول تاریخ یکی بودند و از جنس هم، اگر چه رنگهاشان مختلف و زبانهاشان گوناگون بود، و در مکانهای مختلف و زمانهای مختلف به دعوت مأمور شدند. و نیز این امت ناگزیر است که به وحدت این راهی که در جریان متوالی و نسلیهای پی هم تداوم داشته ایمان آورد، و بداند که راه خدا راه واحد است و تمام این حرکتها برای همین راه یعنی راه خدا برده‌اند، و بداند که تمام این پیامبران کلا از سوی خدا فرستاده شده‌اند، و وحی از سوی خدا آوردند و ابلاغ کردند... از سوی خدای یگانه، با ایمان و عقیده‌ای یگانه. و راه یگانه، اگر چه پیامبران مختلف بودند، و هر یک نیز به زبان قوم خویش سخن می‌گفتند، و هر یک در محل و مکان ویژه خود... لکن توجه همه‌شان بیکسو بوده و همه‌شان از سوی خدا مأمور بودند و همه نیز امتهاشان را به سوی خدا توجه دادند... پس تمام این گفته‌ها بدان سبب است که فرد مؤمن بدین برادری و اخوت با مؤمنین پیشین آگاه گردد، و نیز بداند که این وحدت جزیی از ایمان است و در طریق ایمان، و به خدا می‌پیوندد... که قرآن آخرین این راه و پایان بخش این مسیر و تصدیق‌کننده است:

«وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا يَنُذِرُ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهِمِّنًا عَلَيْهِ..»

[سوره مائده: ۴۸]

و این کتاب [قرآن] را به حق بر تو فرستادیم که تصدیق راستی و درستی تمام کتب را که در برابر اوست نموده و بر حقیقت کتب آسمانی پیشین گواهی می دهد. —

پس بر این امت خاتم و نگاهبان واجب است تا در سینه اش هیچگونه نفرت و کینه ای نسبت به کتابهای پیشین نداشته باشد، و نه حتی نسبت به اقوام مؤمن به این کتابها، زیرا به خواست خدا اقوام مؤمن به کتابهای پیشین بزودی وارد این امت خواهند شد و در زیر سلطه ای این امت قرار خواهند گرفت. زیرا نقش نگاهبانی و قیادت بر عهده ای این امت نهاده شده:

«وَكذلكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»

[سور بقره: ۱۴۳]

و ما شمارا چنان قرار دادیم که امتی نمونه باشید و سر مشقی درست و دقیق از برای مردم گردید. —

این نقش خواستار سعی صدر و وسعت نظر است، و ظن نیک نسبت به تمام ملتها و امتهای پیشین، که بزودی وارد سلطه ای اسلام خواهند شد، و در این مورد باید رفتاری درست و بزرگمنشانه در خور امتی پیشرو و زهبر داشت. رفتار بزرگوارانه ای پیش گرفت که میل و رغبت امتهای دیگر را نسبت به اسلام و حکومت اسلام برانگیزد، که با وجود رفتار نیک و جوانمردانه و اعمال پسندیده به ایدئولوژی اسلام علاقه مند و راغب گردند.

باید دانست که همین رفتار و کنشهای عملی بود که در طول تاریخ موجب توجه ملتهای دیگر به اسلام گردید و در مدتی اندک یهود و نصارا با رغبت خود را در ذمه ی مسلمین قراردادند، که اگر آن گذشتها و تسامح دینی نبود هرگز چنان موقعیتی در آن تاریخ کوتاه دست نمی داد، و در تاریخ هرگز کسی نسبت به دیگری آنچنان مهر و صمیمیت از خود نشان نمی داد! این مزیت را پروردگار بر این ملت جاوید ارزانی داشت و مهری بود که خداوند بر این امت خاتم بخشید، و راه او را چنان هموار کرد که به رسالتهای گذشته و پیامبران پیشین با ایمان و اعتقاد بنگرد، و با رفتاری کریمانه و سراسر گذشت و مهربانی با پیروان ادیان دیگر برخورد کنند، به رغم این آگاهی که در دین این امتها و در کتابهایشان تحریفات و دگرگونی های بسیار وارد کردند. اما در تنفیذ اوامر الهی اهل کتاب را امتیاز ویژه ای بخشید و ایشان را ذمه ی مسلمین قرارداد.

اگرچه مکان واقعی و موقع اصلی این بحث در سوره‌های مدنی بود، اما ترجیح دادیم که با عرضی نمونه‌هایی از این ارزشها، بحث عقیده را در اینجا تکمیل کنیم، و با توجه به اقتضای کلام و مسیاق مطلب، اشاره‌ای مناسب بر این واقعیت بنماییم و بگذریم.



اما ایمان به فرشتگان در بردارنده‌ی اهمیت مزدجویی است. یاداران واحد دارای مجموعه‌ای از اهمیتها است...

جبرئیل علیه السلام با پیام وحی بر سرور ما محمد بن عبدالله (ص) وارد می‌شد؛ پس جبرئیل یکی از این جهات است و ایمان به جبرئیل - که یکی از فرشتگان است - آگاهی به دوستی و محبت او واجب است و جزیی از اعتقاد لازم برای مومنان است مثل ایمان به راستین بودن قرآن، تا آنجا که شکی باقی نماند که قرآن از طریق جبرئیل به ما رسیده است. و سپس وجود فرشتگان که عین صداقت است و ذات راستی، و مودت و دوستی با ایمان آوردگان در زندگی این جهان و آخرت لازم است.

«الَّذِينَ يَخْمَلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ. وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا: رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ. رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ.. وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.» [سوره غافر: ۹-۲۷]

فرشتگانی که عرش با عظمت الهی را حمل می‌کنند و آنان که پیرامون عرش‌اند به تسبیح ستایش حق مشغول‌اند، هم‌خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آموزش می‌طلبند، که ای پروردگارا علم و رحمت بی‌منتهایت همه‌ی اهل عالم را فرا گرفته و تو، با لطف و کرم، گناه‌آنان که توبه کرده‌اند و راه رضای ترا پیموده‌اند ببخش، و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ دار، پروردگارا تو آنها را در بهشت عدن که وعده فرمودی با حکمت و اقتداری و هم مؤمنان را از ارتکاب اعمال زشت نگاهداری، که هر کس را تو از زشتکاری محفوظ داری، در حق او رحمت بسیار فرموده‌ای و آن به حقیقت رستگاری بزرگ خواهد بود.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا: رَبُّنَا اللَّهُ، ثُمَّ اسْتَفْتَمُوا، سَنَزَلَ عَلَيْنَا آتٌ مِنَ السَّمَاءِ فَتَقَالُوا وَلَا

تَخْزَنُوا، وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ. نَحْنُ أَوْلِيَاءُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ. وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ، وَلَكُمْ فِيهَا مَا لَمْ تَحْسُبُوا، نُزْلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ.

[سوره فصلت: ۳۰-۳۲]

آنانکه گفتند: محققاً پروردگار ما «الله» واحد است، و در راه ایمان‌شان پایدار ماندند فرشتگان رحمت بر آنان نازل شوند، و مژده دهند که دیگر هیچ ترسی از آینده و اندوهی از واپسین ندارید، و شمارا بدان بهشتی که انبیاء وعده داده‌اند بشارت باد، که مادر دنیا و آخرت یاران و دوستداران شما ایم، و برای شما در بهشت ابد، هر چه مایل باشید و آرزو کنید مهیاست، که این سفره‌ی احسان را پروردگار بسیار بخشنده و مهربان برای شما گسترده است.

«أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ: جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ، وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ، فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ».

[سوره رعد: ۲۲-۲۴]

اینان‌اند که عاقبت منزلگاه نیکو یافتند، و آن منزلگاه بهشت عدن است، که در آن بهشت همه‌ی پدران و زنان و فرزندان شایسته داخل می‌شوند، در حالیکه فرشتگان برای تمهیت آنان از هر در وارد می‌شوند و گویند سلام بر شما که در طاعت و عبادت خدا و در برابر دردها و آلام جهان صبر پیشه کردید و عاقبت منزلگاه نیکو یافتید.

و سپس می‌گوید که بر شما انسانها نگاهبانی است که اعمال شما را نگاه می‌دارد و بر شما می‌نمایاند:

«وَهُوَ أَقْوَمُ فَوقَ عِبَادِهِ، وَوُضِعَ لَكُمْ حَفَظَةٌ، حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا، وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ» [سوره انعام: ۶۱]

او خدا بی است که قهر و اقتدارش مافوق بندگان است، و برای نگهبانی شما فرشتگان را می‌فرستند، تا آنگاه که مرگ یکی از شما فرارسد، فرستادگان مان او را می‌میرانند و در قبض روح شما تقصیری نخواهند کرد.

«سِوَاءَ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ، وَمَنْ جَهَرَ بِهِ، وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ، لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ يَمِينِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ، مَنْ أَمَرَ اللَّهُ» [سوره رعد: ۱۰-۱۱]

در پیشگاه خدا شما، چه سخن پوشیده و به راز گویند یا آشکار، و

یا در شب تیره کاری انجام دهید و یاروز روشن و تابان، بهر حال یکسان است و خدا از تمام رازها آگاه است و برای هرچیز نگاهبانانی از پشت سر و از پیش برگماشته است تا به فرمان خدا او را نگاهبانی کنند.

«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، كَرَامًا كَاتِبِينَ، يَقْلُمُونَ مَا تَعْمَلُونَ» [سوره انفطار: ۱۰-۱۲]

والبته نگاهبانان بر مراقبت احوال و اعمال شما مأموراند، که آنها نویسندگان اعمال شما و فرشته‌ی مقرب خدایند، و هرچه کنید همه را می‌دانند. وقتی که معرفت و شناخت همه‌ی اینها با دل مومن خو گیرد آنگاه با مودت و علاقه‌ای درخشش و نور فرشتگان را در پیرامون خود احساس می‌کند، آنگاه خود را ملزم به انجام کنشهایی می‌داند که ایمان بر او واجب گردانده است تا نگاهبان اعمال جزپاکی و نیکی افکار و کنشهای درست از او نگارند..

پس بدین ترتیب اعتقاد به فرشتگان نیز به «وظیفه‌ی ایمان» برمی‌گردد، و در زندگی مومن ایمان به فرشته نیز به ایمان الهی می‌پیوندد، چه در عقیده و چه در کنشها، و به علاوه با این سعی صدری که مسلمان کسب می‌کند که کائنات در برابرش گسترده می‌گردند، دیگر در آن حد محدودی که حواس او درک می‌کند کوتاه نمی‌کند.. بلکه دیگر پهنه‌ی اندیشه‌ی او به گستردگی کائنات جولان می‌یابد، و سعی صدری می‌یابد که توانایی او در پهنه‌ی تنگ و محدود زمین متوقف نمی‌گردد، و مشاعر او تنهادر گستره‌ی حیات جهانی و در حد هستی انسانی و انمی‌ماند.. بلکه دیگر قدرت درک و گسترش اندیشه‌ی او در حد ارزش امانت الهی است که بر دوش او نهاده شده، زیرا او دیگر فرد مومنی است که اراده کرده است تا بار امانت الهی را بردوش گیرد، و به نیکوترین وجه این امانت را حمل کند و لذا قادر است که ابعاد این امانت را نیز در تصور خود بگنجاند..

علاوه بر این مومن پس از حلول ایمان دیگر می‌تواند عظمت آفریدگاری را که این کائنات علوی و این کهکشان شفاف را پایدار نگه داشته است با احساس خود درک کند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحٍ مَشْنُو تَلَاثَ وَرَبَاعٍ. يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ. إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [سوره فاطر: ۱]

— سپاس پروردگار را سزااست که آفریننده‌ی آسمانها و زمین است، و فرشتگان را رسولان پیام آوران خود گردانید و بر هر یک دو یا سه و یا چهار بال قرار داد، که خداوند بر ایجاد هر چیزی قادر است..

ایمان به «قدر» و به خیر و شر آن نیز بخش مهمی را در زندگی مؤمن در خود می‌گیرد... زیرا که از سویی به ذات منزّه پروردگار می‌پیوندند، بدان سبب که گرداننده و تدبیرکننده کارهاست و تمام امور بوسیله‌ی او و بدون انباز و شریک اداره می‌شود... یعنی اینکه قدر و خیر و شر آن وابسته به جهت اعتقاد و ایمان است ..

از جهت دیگر وابسته به رفتار و سلوک و کنشهای مومن در پهنه زمین است در برابر پدیده‌ها و رویدادها، پس این امر دارای دو اهمیت ارزنده و بالغ‌است، و در خور آن است که برای روشن شدن حقیقت آن بکوشیم و از حقیقت آن آگاه شویم، و این پس از این است که از سویی مسلمانان از حقیقت دور افتاده‌اند و از واقعیت منحرف شده‌اند، و از جهت دوم زبان دشمنان اسلام بکار افتاده، و از ناحیه‌ی سوم گروهی از مسلمین جاهل و نادان میداندار شده‌اند، که از میان‌شان عده‌ای جاهلان واقعی و نادانهای حقیقی هستند که به جهاتی بزرگ شده‌اند، و عده‌ای دیگر کسانی هستند که سخنان دشمنان اسلام را بازگو می‌کنند و خود را روشنفکر می‌خوانند!

روش ایمانی درست، همان تسلیم به «قدر» الهی است ..

اما معنی تسلیم چیست؟

آیا تسلیم - آنچنانکه جهال می‌پندارند - از کار دست کشیدن است و وانهادن فعالیت است؟ و از دگرگونی واقعیت زندگی خودداری کردن و یکجا نشستن؟! و از بدیها پرهیز کردن به بهانه‌ی اینکه تقدیر از سوی خداست و سزانیست که در برابر آن مقاومت کرد؟! و در مقابل مشکلات به بهانه‌ی تقدیر از مقاومت دست شستن است؟!!

به راستی این جهال چنین معنی شگفتی را از کجای اسلام درآوردند؟! و آیا این معنی که آنها درآوردند از چشم رسول خدا (ص) که خود وحی را دریافت می‌کرد پوشیده بود؟! او که از سوی خدا اسلام را تعلیم می‌گرفت نمی‌دانست که تسلیم به تقدیر الهی یعنی سکوت، یعنی پذیرش خواری، یعنی ستم‌پذیری و.. پس این آقایان از کجا درآوردند؟!!

پیغمبری که وحی آورد نه تنها تسلیم را سکوت ندانست بلکه جهاد کسست‌ناپذیر او برای دگرگون ساختن زشتیها و خواریهای واقعی در مراسم جزیره‌العرب و تمام جهان آباد آن روز بود، اما برای اینها

آیا برای پیامبر زشتیهای موجود همان «تقدیر» از سوی خدا نبودند، پس چگونه بر او مزای بود که در برابر آن زشتیها مقاومت کند؟! اگر معنی تسلیم سکوت در برابر تقدیر خدا باشد پس چگونه پیغمبر خدا خلاف فرمان خدا رفتار می کند؟! پس باید دانست که این معنی عکس و وارونه است که امت اسلامی جز در دوران سقوط و انحطاط اثری از آن ندیده بوده است؟!

یکی از افراد همین گروه می گفت که: رسول خدا در برابر نادرستیها مقاومت کرد و کوشید که آنرا تغییر دهد، اما البته به فرمان خدا بود! گفتیم: بلی! اما این فرمان خدا هم اکنون نیز قائم است و تاهمین ساعت نیز استمرار و دوام دارد و در آینده نیز.. و هیچگونه تغییر و تبدیلی در آن صورت نمی گیرد! مگر اینکه پروردگار بزرگ و سبحان می گوید: در اینجا پهنه و کشش معنی است که از مردم دگرگونی و تغییر می طلبد، و خواستار دگرگونی مردم است؟! آیا پس از فرمان خدا باز این امر باطل می گردد و در برابر آن «تسلیم» در برابر رویدادهای زشت و ناروا قرار می گیرد، و یکجا نشینی در برابر دگرگونی می آید؟! مگر پروردگار بزرگ نمی گوید که:

«وَقُلْ أَعْمَلُوا، فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ.» [سوره توبه: ۱۰۵]

[ای رسول ما] به خلق بگو که هر آنچه بجای آورید، خداوند همانرا بر شما می نمایاند، که هم مومنان و هم رسول بر آن آگاه می شوند... و یا مگر نمی فرماید که:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. إِنْ يَمْشِكُمْ فِرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فِرْحٌ مِثْلُهُ. وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ، وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ. وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.» [سوره آل عمران: ۱۳۹-۱۴۰]

سستی نکنید و اندوهگین نباشید زیرا شما والاترین و بلندمرتبه ترین مردم دنیا هستید، اگر در ایمان خود ثابت و استوار باشید، اگر شما رادر جنگ [احد] صدمه و آسیبی رسید، دشمنان شما را نیز [دربدر] شکست و آسیب سخت رسید، و چنانکه آنان مقاومت کردند، شما نیز مقاومت کنید که روزگار به اختلاف احوال، گاهی پیروزی و زمانی شکست است که مقام اهل ایمان به امتحان معلوم شود، تا از شما مومنان آنرا که در

دین خود ثابت و استوار است، گواه و الگویی بر دیگران سازیم که خداوند
ستمکاران را دوست ندارد...

پروردگار کفار را بدین گونه معرفی می کند که کفار از جمله کسانی اند
که بر او شریک و انباز می گیرند و سپس می گویند: ما به تقدیر الهی
مشرك هستیم و شرك ما نیز به تقدیر الهی است، و در این شرك ورزیدن
ما تسلیم تقدیر الهی هستیم !!:

«سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا، وَلَا آبَاؤُنَا، وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ! كَذَلِكَ
كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا! قُلْ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَسُخِّرْجُودَهُ لَنَا؟ إِنْ
تَبْعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا خُرُصُونَ» [سورة الانعام: ۱۴۸]

به آنانکه به خدا شرك آوردند خواهند گفت که: اگر خدای خواست،
ما و پدران ما مشرك نمی شدیم و چیزی را حرام نمی کردیم، بدین ترتیب
پیشینیان آنان نیز پیامبران را تکذیب می کردند، تا آنکه طعم عذاب ما را
چشیدند. بگو آیا شما بر این سخن ملاک قطعی دارید، پس بیرون آرید،
وگرنه شما جز از پندارهای واهی خود پیروی نمی کنید، و جز به گزاف
و دروغ سخن نمی گوئید.

معنی تسلیم به «تقدیر» الهی معنی دیگری است که با اینگونه
برداشت کاملاً جداست و اختلاف فراوان و صد در صد دارد.. درکی که رسول
خدا (ص) از تقدیر داشت و درکی که صحابه ی رسول (رضوان الله علیهم)
از آن داشتند چیزی بود کاملاً در جهت رسالت و فعالیت، و همان درک و
برداشت از تسلیم به تقدیر بود که آنها را امتی یگانه و بینظیر قرارداد،
امتی که مطابق با همان وصف پروردگار بود «کنتم خیر امة اخرجت للناس» که
این نمونه با ایمان کامل به پروردگار ساخته شد و تقدیر خدا آنها را
در تاریخ موجودی یگانه و در میان تمام ملل نمونه ساخت..

از بهترین نمونه همان رسول خدا (ص) است که می گزید و جهاد
می کرد و جهاد می کرد، و با آنهم تلاش او کفار قریش ایمان نمی آوردند و
اواز پانمی ایستاد.. که این تقدیر خداست و در آن چاره ای نیست و
نمی گفت که تقدیر خداست و من مسئول نیستم

«لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى. فَلَا تَكُونُ مِنَ الْغَافِلِينَ» [سورة انعام: ۳۵]

که اگر خدا می خواست همه را در طریق هدایت گردمی آورد، و تو
از جاہلان مباش.

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ عَلِيمٌ بِالسَّاهِقِينَ»

[سورة القصص: ۵۶]

[ای رسول ما] بدان چنین نیست که تو هر که را بخواهی هدایت کنی، بلکه پروردگار هر که را خواهد هدایت کند، و او به حال آنانکه در خیر هدایت اند آگاه تر است. —

به راستی که برای رسول خدا (ص) دشوار بود تا مردم را به راه حق فراخواند و آنان از او روگردانند، در حالیکه او دوستدار نیکی و خواستار خیرشان بود، ولذا دلش از حزن و اندوه انباشته می شد، و کار آنقدر بر او دشوار می شد که پروردگار در تسلی و آرامش او می گفت :

«فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» [سورة فاطر: ۸]

خود ترا برای این مردم به اندوه و حسرت میندازد که خداوند بدانچه اینان کنند آگاه است

«لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» [سورة الشعراء: ۳]

[ای رسول ما] چنان در اندیشه ی هدایت خلقی که می خواهی جان عزیزت از غم اینکه ایمان نمی آورند هلاک سازی. — یا :

«وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ. وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ، وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَفْكُرُونَ»

[سورة النحل: ۱۲۲]

[و تو ای رسول] در راه رضای خدا صبر و بردباری پیشه کن، و بر حال آنان که از کفر و عناد دست نمی شویند، غمگین مباش و از مکر و حیلۀ آنان دلتنگ مشو، که خداوند تو و دین ترا از مکر خلق ایمن دارد.

«وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ. فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»

وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» [سورة الحجر: ۹۷-۹۹]

ما به خوبی می دانیم که تو آنچه امت به طعنه و تکذیب در مورد تو می گویند، سخت دلتنگ می شوی، به ذکر و اوصاف پروردگار تسبیح گوی، و از نماز گزاران باش، و دائم به پرستش پروردگار مشغول باش تا ساعت تعیین (مرگ) بر تو فرارسد. —

ولیکن او در نهایت دانست که این [صبر و پداری] از تقدیر

خداست و تسلیم این تقدیر شد.. و تقدیر به این معنی است؟ آیا می‌توان گفت که به معنی خودداری از جهاد و دعوت است؟ که چنین چیزی هرگز روی نداده است... تاریخ اسلام بهترین معرف است و سیرت و روش رسول خدا (ص) گواهی روشن است.. در مورد او فقط برای کوچک کردن و تخفیف درد بود، دردی که به سبب اعراض و روی گرداندن معرضین در او بوجود می‌آمد، فقط برای اینکه این رنج کشنده برنگردد: «لعلک باخع نفسك الا یكونوا مومنین» که پس از توجه به آن دوباره به راه برمی‌گشت و لحظه‌ای از جهاد و کوشش دست نمی‌کشید..

یعنی پیامبر خدا (ص) از تقدیر این‌طور می‌فهمید که جهاد کند و جهاد کند... با وجود تمام آزاری که از قریش و غیر قریش یعنی از کفار عرب می‌دید، و می‌دید که پیروان مومن او را به آوارگی مجبور می‌کنند و در دام شکنجه گرفتاری می‌سازند، شکنجه‌هایی را تحمل می‌کنند که برتر از توانایی و طاقت آنهاست، و آنها قادر به تغییر وضع نیستند، و اذیت و آزار نیز از مومنین قطع نمی‌شود... ولی می‌دانند که این تقدیری از سوی خداست و باید بدان تسلیم شود... به معنی چیست؟ به آن معنی که دست از جهاد و دعوت بردارد؟

پناه بر خدا! هرگز.

دست از ایمان بشوید؟

هرگز!!

بلکه بدان معنی است که باید وجودشان را در برابر شکنجه و آزار راضی‌کنند، و بدانند که اگر خدا بخواهد قادر است که آنان را یاری‌کند، لکن تقدیر آنان این است که امتحان شوند، و در برابر آزمونهای سخت قرار گیرند و بردباری پیشه کنند.. و روحیه‌شان در زیر بار فشار و سختی نشکند... و از عقیده برنگردند، و از تصمیم خود پشیمان نشوند، و جهاد کنند و بایستند تا خداوند برای‌شان دگرگونی ایجاد کند، و تقدیر تازه‌ای را مقرر دارد، و در برابر کافران یاری دهد و پیروز گرداند. و چگونه تقدیر تازه نافذ می‌گردد؟

اینکه تقدیر از سوی خدا وجود دارد. بلی! پروردگار بود که ایشان را در بدر یاری داد در حالیکه ایشان ذلیل بودند... اما چگونه این تقدیر [خواری] را از ایشان برگرداند؟

— آیا آنان در خانه نشستند و گفتند: اگر تقدیر الهی این باشد که ما پیروز شویم البته ما را پیروز می‌گرداند؟!... و آیا گفتند که تقدیر

خدا چاره ساز است و ما را نیازی به تلاش و کوشش و جهاد و رنج و مشقت نیست؟! آیا تاریخ چیزی از این قبیل در زندگی رسول خدا (ص) و یاران او به یاد دارد؟ یا آنکه تاریخ آنچه از آنها بیاد دارد جهاد بی گسست و پی هم است برای یاری حق؟ و یا اینکه هم آنان بودند که وعده صریح به پیروزی را دریافت داشتند و دانستند که تقدیر خدا در مورد ایشان همان پیروزی و موفقیت است؟ و در پایان تلاش بر آنان محبت شد که: «یاری و پیروزی از سوی خداست و فتح و پیروزی نزدك است».

«وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَقَاتِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ.» [سورۃ الفتح: ۲۰]

وعده‌ی گرفتن غنائم بسیار داده و این يك غنیمت (خیبر) را با سرعت و عجله‌ی بیشتر بر شما ارزانی داشت...
و به این دوا‌یه از سوره انفال بنگرید:

«وَلَا يَحْصِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبْقُوا. إِنَّهُمْ لَا يَعْزُزُونَ. وَأَعْدَائُهُم مَّا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْجَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ، وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ.»

[سوره انفال: ۵۹-۶۰]

هرگز نپندارند که با کفر خود به پیش افتاده‌اند، که هرگز خدا را زبون نخواهند کرد، و شما ای مومنان در مقام مبارزه با آنها خود را مهیا کنید و تا آنجا که توانید آذوقه و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خود فراهم سازید، و بر قوم دیگر که شما به دشمنی آنان آگاه نیستید، و خدا بدانها آگاه است نیز مهیا باشید...

آیه‌ی نخست در مورد چگونگی گزارش تقدیر الهی در باره «کار» است و می‌گوید: آنان که کفر می‌ورزند هرگز جلونخواهند افتاد، و نیز هرگز پروردگار را عاجز نخواهند نمود، و به ساده‌ترین سخن یعنی ایشان پیروز نخواهند شد. و آیه‌ی بعدی به مسلمین فرمان می‌دهد که بطوری اصولی علیه کفار آماده باشند و تا آنجا که در توان دارند در این راه بکوشند تا آن پیروزی مقرر در تقدیر الهی انجام شود، پس با این تذکرات روشن است که علیرغم اینکه این کار تقدیری است شدنی، اما نیاز به تلاش و مجاهدت بشری دارد تا این تقدیر تحقق یابد و اجرا گردد که:

«إِنْ تَصْرُوا لِلَّهِ يُتْصِرْكُمْ.» [سوره محمد: ۷]

اگر خدا را یاری کنید، خداوند شما را یاری دهد...

مسلمانان صدر اسلام عقیده بر قضا و قدر را بدینگونه می‌فهمیدند

و در آن راه مداومت و بردباری داشتند یعنی تلاش دائم برای تنفیذ اوامر پروردگار... و سپس تسلیم در برابر آنچه که بالفعل از تقدیر الهی واقع شود. مبنی بر اینکه تقدیری از سوی خداست، چون در این کون و هستی چیزی صورت نمی گیرد مگر به اراده ی خدا و تقدیر او. ولی معنی تقدیر سرباز زدن از پیمودن راه نیست، بلکه معنای تقدیر این است که فشار و صدمات دل های مومنان را نشکنند، و چون به تقدیری از سوی خدا برخورد می کنند که آنچه را نیک می دانند و دوست می دارند به سوی شان جلب نمی شود و بلکه تقدیر برای شان بدی و ضرری را می آورد آنان دل شکسته نگردند و با قدرت تصمیم و اراده در برابر آن بایستند و به راه خود ادامه دهند به امید قدر جدیدی از سوی خدا... به همان گونه که مسلمین پس از شکست نبرد احد انجام دادند، و در برابر تقدیر الهی تسلیم شکست و خواری نشدند. و لذا می بینید که میان این دو طرز برداشت تفاوت و اختلاف هولناکی وجود دارد، و باین برداشت تسلیم شدن به تقدیر خدا، در برابر شکست یعنی اینکه مسلمانان در برابر شکست نشکنند و وا نزنند، و واپس ننشینند... همچنانکه مسلمانان پس از شکست احد تسلیم شکست نشدند و دوباره بدون درنگ و مستقیم برای نبرد بعدی آماده شدند، حال آنکه در همان هنگام زخم های کاری بر اندام داشتند :

«الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا صَابَهُمُ الْقَرْحُ، لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ. الَّذِينَ قَالُوا لِلنَّاسِ إِنَّا نَأْسُ قَدْ جَمَعُوا إِلَيْكُمْ فَأَخْشَوْهُمْ! فَرَادَهُمْ إِيمَانًا، وَ قَالُوا: حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلِهِ يَكْسِبُهُمْ سَوْءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانِ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ.» [سوره آل عمران: ۱۷۲-۱۷۴]

آنانکه دعوت خدا و رسول را اجابت کردند و پس از آنکه درد و رنجی بر آنان رسید، از آنها هر کس که نیکو کار و پرهیزکار شد اجر عظیم خواهد یافت، آن مومنانی که مردم به آنان گفتند: لشکر بسیاری از مشرکین بر علیه شما گرد آمده اند، پس از آنان بر حذر باشید. ولی آنان گفتند: تنها خدا ما را کفایت می کند. که پروردگار نیکو یاور است، و لذا بر آن گروه مومنان که به فضل و رحمت خدا روی آوردند، بر آنان هیچ رنج و آلمی پیش نیامد، زیرا پیرو رضای خدا شدند، و خداوند صاحب فضل و نعمت بزرگ است.

این است معنی تسلیم شدن به تقدیر خدا در معنای درست و اسلامی

آن. یعنی آمادگی برای تلاش بیشتر و کوشش افزونتر، زیرا این تقدیر است که توان انسان را بالا می برد و او را از شکستن در برابر حوادث و رویداد هائی رها کند. وجود او را از شکستن و تسلیم در برابر اندوه و خواریهائی باز می دارد، و او را از ناامیدی مانع می گردد و نمی گذارد که بنشیند و از حرکت بازماند.

«لِكَيْ لَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ» [سوره آل عمران: ۱۵۳]

بر آنچه از دست داده اید چرا اندوهگین می شوید، از این پس برای از دست دادن و یا بدست آوردن چیزی اندوهناک نشوید. -

پس بدین ترتیب مسلمانان [صدر اسلام] از عنوان قضا و قدر اسلام معنی تسلیم وجود در برابر خواریهائی را اداره نمی کردند، بلکه آنان معنی تقدیر را صبر در برابر خواریهائی می دانستند که به سبب خطا و اشتباه برایشان عارض می شد، که در اینجا اگر خود را در برابر تقدیر خدا تسلیم می کردند یعنی وجود خود را در برابر رویدادی که عملاً واقع شده به تحمل و صبر راضی می نمودند، و آنگاه مسئولیت خود را در برابر آن رویداد درک می نمودند، و به بررسی می پرداختند تا دگر باره چنین خطایی را تکرار نکنند و سپس به کوشش می پرداختند تا با تلاشی ایثارگرانه آثار آنرا از میان بردارند، که دگر باره شایسته تقدیر گردند، و به تقدیر تازه ای را از سوی خدا نایل شوند و شرویدی را به خیر و نیکی بدل کنند...

«وَلَمَّا أَصَابَكُمْ مَصِيبَةٌ قَدَاصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ: أَنْتَ هَذَا! قُلْ: هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ. إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ، وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ، وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا...» [سوره آل عمران: ۱۶۵-۱۶۷]

آیا هرگاه مصیبتی بر شما رسید، در صورتیکه دو برابر آن آسیب بر دشمنان شما رسید، باز از روی شگفتی گوئید: چرا به ما که اهل ایمانیم رنج رسید؟! بگو ای پیامبر، این مصیبت را از دست خود کشیدید که نافرمانی کردید، و ایزد متعال بر هر چیزی تواناست، آنچه در روز احد، هنگام مقابله در صف کارزار بر شما رسید به اجازه ی خدا و مشیت او بود، تا اهل ایمان را معلوم شود که چه کسانی در ایمان ثابت قدم اند، و نیز حال آنان که دین شان از روی نفاق و دورویی است، شناخته گردد.

بدین ترتیب دریافت رویدادها و حوادث دو خط متوازی در کنار هم قرار دارند، بلکه دو خط پیوسته بی آنکه در احساس فرد مسلمان تمارضی

میان این ویان پیش آید: «هُوَ مَنْ عِنْدَ أَنْفُسِكُمْ» و آن «بِإِذْنِ اللَّهِ» است، و بر اساس حکمتی است که وابسته به اراده‌ی خداست... و در اصل همین رویدادهاست که شناخت میان مومن و منافق امکان پذیر می گردد. و هر يك بادیگری در پایگاه عمل باز شناخته می شود، تا آنانکه به حقیقت رفتار می کردند و آنانکه به نیرنگ و خدعه کار می کردند از هم باز شناخته شوند.

این دو جریان با هم در حرکت اند بی آنکه برخورد و تعارضی داشته باشند؛ و همین دو جریان اند که حکمت حوادث و رویدادها را برای فرد مومن روشن می گردانند.. اگر چه در همان لحظه‌ی رویداد روشن نسازند، ولی همان طور که در احد پیش آمد بالاخره جریان را آشکار می سازند.. چنانکه نسلیها گذشتند و این حکمت شناخته تر و روشن تر شده، و مومن برای همیشه می داند که دروای تقدیر الهی حکمتی است و لذا راضی می گردد و تسلیم می شود. بدان معنی که رویداد روحیه‌ی او را از بین نمی برد و مشاعر و آگاهی او را نمی شکند، و اراده و تصمیم او را سست نمی گرداند، و از ملی راه و امیدارد و بر جای نمی نشاند، بلکه آگاهی می کند تا در موقع لزوم مسئولیت خو در ا بشناسد، و بداند که تقدیر مسئولیت ذاتی اوست، و لذا وقوع آن به سبب سستی شخص خودش و یا تقصیر و کوتاهی شخصی است، پس در نتیجه می کوشد که خطای خود را اصلاح کند، و تلاش فراوان بکار می برد تا کوتاهی خود را جبران کند و اوضاع را دگرگون سازد...

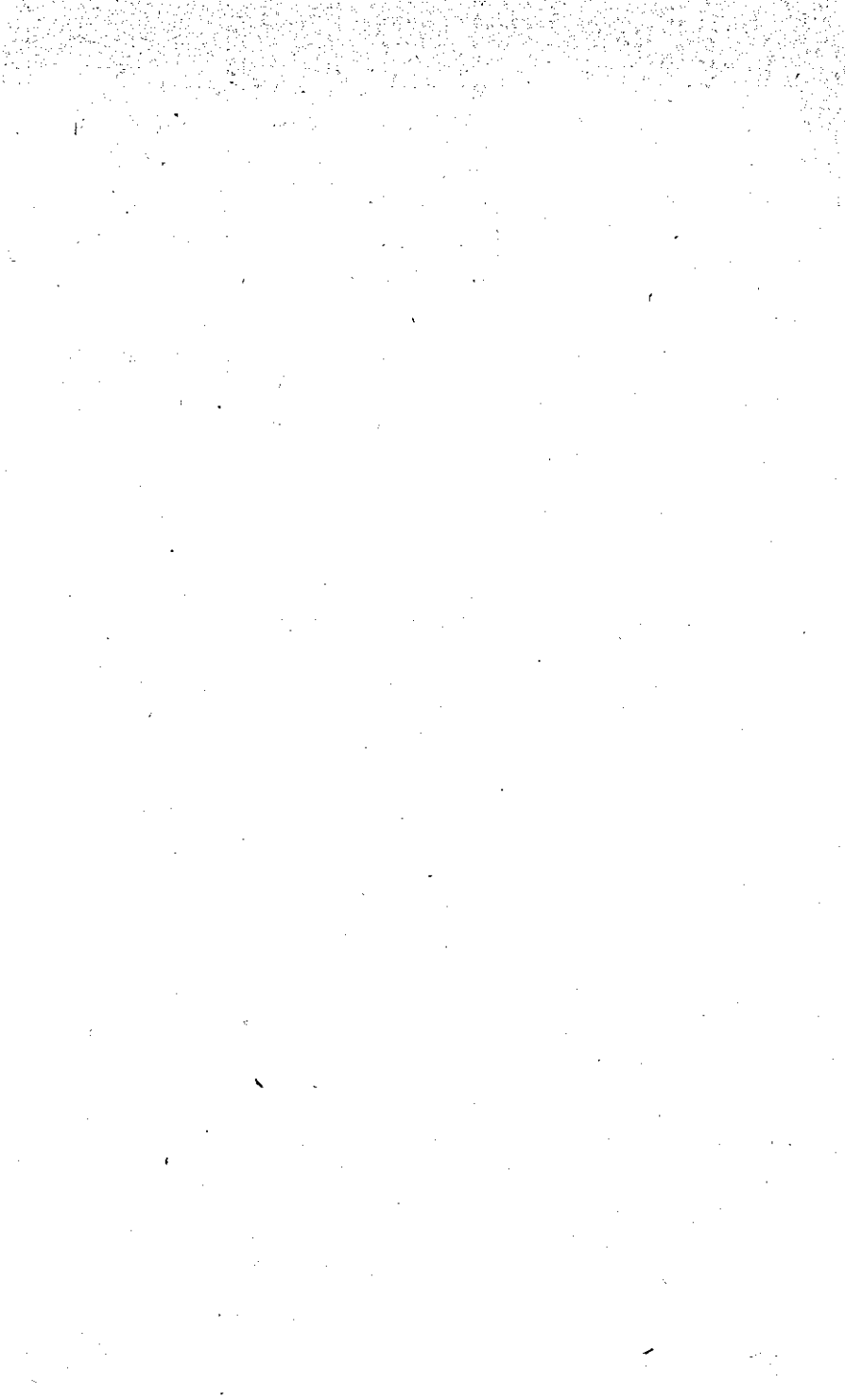
و این معنی درست ایمان به تقدیر خداست. و ایمان به نیکی و بدی و خیر و شر تقدیر. و اثر تقدیر در وجود مومنان این است که: «آنان را به تلاش و جهادی هولناک در روی زمین وادارد، و به کوششی سهمگین علاقه مند سازد، و این چیزی است که در تاریخ پر بار امت اسلام نوشته شد...

اما از هنگامی که این امت انحراف از پندار درست اسلام را آغاز کرد و از کنشهای درست و سلوکی نیکو منحرف گشت، این انحراف در ایمان و عقیده به قضا و قدر وارد شد... تا آنجا که افراد جاهل و نادان این انحراف را به پای اسلام می گذارند !!



و این جهت ویژه‌ی ایمان و عقیده به «غیب» است، ایمان به خدا و روز واپسین، ایمان به فرشتگان و کتاب پیامبران .. ایمان به تقدیر و خیر و شر آن .

جهات دیگری نیز باقی ماند که سوره های مکی از آن بحث می کنند، که آن جهت نیز به همین ترتیب وابسته به ایمان و مربوط به عقیده و آرمان است، اگرچه پیشتر آن به واقعیت عینی و مشهود وابسته است، نه به غیب پوشیده و پنهان. مگر از جهت وابستگی آن به ذات پروردگار منزله و سبحان: که از جمله ی آن دامتان پیامبران، و قصه ی آدم و شیطان، و اخلاق ایمانی به جای اخلاق جاهلی است.



« داستان پیامبران »

بخش نه چندان کوچکی از سوره‌های مکی را داستان پیامبران به خود مختص می‌گرداند، که به صورتی ویژه در مجموعه‌ای از سوره‌های مکی جای‌گزین شده‌اند، از آنجمله برخی از سوره‌هایی که نام پیامبران را بخود دارند، و باضافه‌ی سوره انبیاء که اسم آن به موضوع خودش اشاره می‌کند، و آن سوره‌ها اینها هستند: «اعراف»، «یونس»، «هود»، «یوسف»، «ابراهیم»، «کهف»، «مریم»، «طه»، «انبیاء»، «شعراء»، «النمل»، «قصص»، «عنکبوت» و «صافات» و «ص»... علاوه بر اشاره‌های متعدد و جدی که در بسیاری از سوره‌های مکی هست...

قصص (داستانها) در قرآن، برای اهداف متعدد و پراکنده آورده شده: از جمله‌ی آن اهداف اثبات راستین بودن وحی منزل از سوی خدا برای رسول (ص) است.

«لَنَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ، وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ.» [سوره یوسف: ۳]

ما بهترین حکایت را بر تو می‌گوییم در آنچه که بر تو وحی می‌کنیم، هرچند که تو پیش از این وحی، از آن آگاه نبودی...

«تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ، مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا، فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ.» [سوره هود: ۴۹]

این حکایت از انباء غیب است که بر تو وحی می‌کنیم، که پیش از این تو و قوم تو، هیچ از آن آگاه نبودید، پس تو در طاعت حق راه بردباری پیشه‌گیر، که پایان از آن اهل تقوا و پروا پیشگان است.

«كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا تَلَّيْنَاهُ، وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا، مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ

قَالَ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وُزْرًا. [سوره طه ۹۹-۱۰۰]

بدین ترتیب بر تو اخبار پیامبران پیشین را حکایت کردیم و از سوی خود برای یادآوری، این قرآن را بر تو عطا کردیم، هر کس از ذکر آن روی گرداند در روز واپسین بارسنگینی از گناه را بردوش خواهد داشت.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ، وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ. وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِم آيَاتِنَا، وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ. وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ أَنَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. [سوره قصص: ۴۵]

[ای رسول] در آن هنگام که ماذر جهت غربی طور به موسی مقام نبوت و فرمان الهی عطا کردیم، هرگز نبودی، [و حکایت اواز راه وحی بر تو روشن گردید.] ولیکن ماملتها و قبایلی را بیافریدیم که عمری دراز یافتند و تو میان اهل مدین [که در جهل و گمراهی می زیستند] نبودی، تا آیات ما را بر آنان تلاوت کنی و لیکن ما [افرادی برگزیده را] به رسالت می فرستیم، و تو هنگامی که بر موسی ندای کردیم نبودی و در جانب طور حضور نداشتی، اما وحی ما از زندگی موسی و سایر پیامبران به اقتضای لطف خداست نسبت به تو، تا قومی را که پیام آوری بازدارنده و بیم دهنده پیش از تو نیامده، از خدا بترسانی تا باشد که خشم خدا را بیاد آورند و راه هدایت پیش گیرند.

با این آیات بار رسول خدا (ص) که در برابر آزار و اذیت قوم خود قرار داشت و مشرکین به اتهام جادوگری و دروغ و دیوانگی سخت او را می آزرده، سبک می شد، زیرا که از پیش نیز همه پیامبران از سوی قوم خود تکذیب شدند، آنگاه خود این گفته را برای خود تکرار می کرد که همه پیامبران ناگزیر بردباری کردند تا خداوند آنها را پیروزی داد و دروغگویان و دروغ انگاران را نابود ساخت:

«لَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَهَيَّرُوا مَا كَذَّبُوا، وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا، وَلَا مَبْدَلُ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ. وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَاِ الْمُرْسَلِينَ.» [سوره انبیاء: ۳۴]

پیامبران پیش از تو نیز تکذیب کردند، که آنان با تمام آزاری که مشرکان برایشان رساندند صبر کردند، تا آنجا که عنایت و یاری ما شامل حال آنها شد، که کسی اراده ی خدا را تغییر نتواند داد و اخبار پیامبران پیشین که امت بر آنها چه کردند بر تو رسیده.

«تِلْكَ الْقُرَى نَقِصْ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا، وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ. كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ. وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ، وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» [سوره اعراف: ۱۰۱-۱۰۲]

این است شهرهایی که ما بر تو اخبار اهلش را بیان کردیم، بر همه رسولانی بادلایل روشن فرستادیم، چون پیش از آنها تکذیب کرده بودند، به آنان ایمان نیاوردند، همچنین خداوند نیز [بامهر شقاوت] دل‌های کافران را مهر خواهد کرد، اکثر مردمان را در عهد استوار ندیدیم، بلکه بیشتر آنها را عهد شکن و بدکار یافتیم.

«وَكَلَّا نَقِصْ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَشِئْتُ بِهِ فُتُورًا، وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ.» [سوره هود: ۱۲۰]

ما اینهمه حکایات و اخبار پیامبران را بر تو بازگو می‌کنیم، تا قلب ترا بدان استوار و قوی گردانیم که از این راه، طریق حق و راه صواب بر تو روشن شود و اهل ایمان را پند و عبرت و تذکر باشد.

«حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَلَى الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ.» [سوره یوسف: ۱۱۰]

مردم با پیامبران چندان دشمنی کردند که پیامبران مأیوس شده و گمان کردند که وعده‌ی یاری خدا خلاف خواهد شد، تادر آن لحظه‌ی ناامیدی وقت یاری ما فرارسید که ما هر که را خواهیم نجات بخشیم و انتقام از بدکاران جهان بازگیریم.

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ. وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا.»

[فرقان: ۳۸]

و بدین ترتیب برای هر پیامبری از میان جنایتکاران دشمن قرار دادیم که هدایت و یاری پروردگارت ترا پسندیده است.

«وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ. أَجَعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا!! إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ! وَأَتْلَقَ السَّمَاءُ مِنْهُمْ أَنْ أَمَشُوا وَأَصْبَرُوا عَلَى آيَاتِنَا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ! مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ! إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقٌ! أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ يَمِينِنَا!! بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي، بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابًا! أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ

الْوَهَابِ؟ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ. جُنْدُ مَا هُنَاكَ
مَهْرُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ. كَذَبْتَ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ، وَلَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَ
أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ، أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ. إِنَّ كُلَّ الْأَكْذَابِ الرَّسُلُ فَحَقَّ عِقَابُ. وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا
صَيْحَةً وَاحِدَةً مَالَهَا مِنْ فَوَاقٍ. [سوره ص ۴-۱۵]

[مشرکان مکہ] شکست آوردند که رسولی از همان نژاد [عرب] برای
یادآوری و پند آنان مأمور شد، و آن کافران گفتند که:

— جادوگری دروغگوست! آیا او چندین خدای ما را به یک خدا
منحصر کرد؟ این بسیار شگفت‌آور است! و گروهی از بزرگان قوم، چنین
رای دادند که باید روش خود را ادامه دهند، و در پرستش همین خدایان
سنگی خود ثابت‌قدم باشند. این چیزی است که مراد و مقصود همه است،
این [چیزی که از محمد (ص)] شنیده‌ایم در آخرین ملت (مسیح) نیز
نشنیده‌ایم، و این دعوی جز بافندگی دروغ چیزی دیگر نیست، اما در میان
همه ما قرآن فقط بر او نازل شد؟ و این کافران از وحی قرآن در شك و
تردید اند، و هنوز عذاب قهر خدا را نچشیده‌اند. [ای رسول] گنجهای رحمت
آفریدگار تو در کمال اقتدار و بخشندگی است و پروردگار مقام رسالت
را به هر که خواهد بخشد، آیا سلطنت آسمانها و زمین و هر آنچه در بین
آنهاست با این کافران است؟ پس به هر وسیله که بتوانند بر آسمانها بالا
روند، [ای رسول تودل خوش‌دار] که این سپاه دشمن از احزاب بدخواه،
مغلوب و نابود شدنی است. پیش از این هم مشرکان قوم نوح و طایفه‌ی
عاد و فرعون صاحب قدرت نیز پیامبران را تکذیب کردند، و طایفه‌ی ثمود
و قوم لوط و یاران «ایکه» هم اقوام و لشکرهایی بیشمار بر علیه پیامبران
بودند، و آنان جز تکذیب پیامبران اندیشه و عملی نداشتند، و بدانجهت
عتاب ما بر آنها واجب گردید و این مردم جز يك صیحه‌ی آسمانی انتظار دیگری
ندارند، که در آنصورت ابداً به دنیا باز نگردند.

«كَذَلِكَ مَا تَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا: سَاحِرٌ أَوْ مُجُنُونٌ. أَوَافِئُوا بِهِ؟
بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ.» [سورة الذاریات: ۵۲-۵۳]

همچنین هیچ پیامبری بر امتهای پیشین برانگیخته نشد، جز آنکه
او را تکذیب کردند و گفتند: اوجادوگر یا دیوانه است. آیا مردم اعصار
در کار این تکذیب بر یکدیگر سفارش کردند؟ نه بلکه این مردم گروهی
سرکش و نافرمان‌اند.

«مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدِيلٌ لِلرَّسُولِ مِنْ قَبْلِكَ. إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَقْفَرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ.»

[سوره فصلت: ۴۳]

[ای رسول ما] برتونیز وحی نمی شود، جز آنچه بر رسولان پیشین گفته شد، که پروردگار دارای آموزش و بخشش بسیار، و صاحب قهر و عقاب دردناک است.

پروردگار در دلجویی از رسول خدا (ص) و نیز دلجویی از مومنان که تنهابه جرم ایمان شاهد خواریها و آوارگی و شکنجه و دردمس بودند، از داستان های اتمهای پیشین حکایت می کند تا بداند که اتمهای پیشین نیز مزه انواع و اقسام شکنجه و آوارگی را چشیدند اما در ایمان و عقیده شان پایدار ماندند، و سپس نیز از پایان کار پرهیزکاران بر آنان خبر می دهد، که چگونه خداوند آنان را در زندگی این جهان پیروز گردانید، و چگونه به وعده پاداش روز واپسین در حق آنان وفا کرد. و از اینجا بطور مکرر: از داستان موسی با فرعون، سخن می گوید که بدترین انواع شکنجه را در مورد امت موسی اعمال می کردند و فرزندان خردسال را سر می بریدند، و پرده ی عفت زنان را می دریدند، اما خداوند بر آنان منت نهاد و رهایی شان بخشید و از چنگال فرعونیان آزادشان گرداند، و به پاداش بردباری و صبرشان بر آنان نعمت ارزانی داشت. و بارها ذکر می کند که قوم فرعون به جای موسی به ساحران و جادوگران ایمان داشتند! و برغم اینکه فرعون قوم موسی را به دار می زد و دسته دسته رایه قتل می رساند، و از هر گونه جتائیتی در حق شان خودداری نمی کرد، اما آنها برغم تهدید فرعونیان و برغم تنفیذ حکم فرعون در عقیده و ایمان خویش پایدار می ماندند و از راه خویش بر نمی گشتند. همچنین داستان یاران «اخدود» را تکرار می کند، که برترین نمونه بردباری و صبر را ارائه نمودند، و در برابر ایمان و عقیده بدترین و زشت ترین نوع فتنه را که همان سوزانده شدن در میان شعله های سرکش آتش بود را تحمل کردند، و بالاخره نمونه های متعدد و بسیار زیادی که ما برخی از آنها بعنوان نمونه جدا کردیم و آوردیم:

از آنجمله قوم موسی هستند که در سوره ی اعراف از آنان سخن می گوید:

«أَوَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ أَنْ نَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْنَا»

و در باره شان می گوید:

«عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُبَلِّغَ عَنْكُمْ وَبَعْدَ مَا جِئْنَا»

و به همین ترتیب ادامه می‌یابد تا سخن پروردگار بدین گفته ختم می‌شود که:

«وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُشْتَضِعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا، وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْخُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا، وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرُشُونَ.» [سوره اعراف: ۱۲۹-۱۳۲]

[قوم گفتند:] پیش از آمدن [تو] در زیر شکنجه بودیم و بعد از آمدن تو نیز چنینیم. به ایشان می‌گوید: امید است که خدا دشمن شما را هلاک سازد و شما را در زمین جانشین او کند، و [آنگاه در موضع امتحان] بنگرد که چون خواهید کرد... [طایفه‌ای را که فرعونیان] خوار و ناتوان می‌داشتند وارث مشرق و مغرب زمین گردانیدیم و احسان خدا بر بنی اسرائیل به کمال خود رسید، به پاداش صبری که در برابر مصیبت‌ها داشتند، و فرعون قوم او را با تمام صنایع و عمارت‌ها و کاخ با عظمتش نابود و هلاک ساختیم. و سوره قصص نیز بدین ترتیب آغاز می‌گردد که:

«طَسَمَ تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، تَتْلُوا عَلَيْهِ مِنْ نَبَا مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَهَا شِيعَاءَ، يَشْتَضِعُونَ طَائِفَةً مِنْهُمْ، يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلُ لَهُمُ الْوَارِثِينَ، وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ، وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.» [سوره قصص: ۱-۶]

این کتاب خدا روشنگر حق از باطل است [ای رسول ما] از حکایت راستین موسی و فرعون بر تو حکایت می‌کنیم، تا تو و اهل تو از دانستن آن بهره‌مند شوید، بدانکه فرعون در زمین مصر تکبر و گردنکشی آغازید و میان مردم آن سرزمین تفرقه و اختلاف انداخت و طایفه‌ی بنی اسرائیل را سخت ضعیف و ذلیل کرد، پسران‌شان را می‌کشت و زنان‌شان را زنده می‌گذاشت، چون مردی مفسد و بداندیش بود و ما اراده کردیم که بر آن طایفه‌ی ضعیف و ذلیل نگه‌داشته شده، در آن سرزمین منت‌نهادیم و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم، و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم و در زمین قدرت و امکان بر آنها ببخشاییم و به چشم فرعون و هامان و لشکریان‌شان آنچه را که از آن ترسان و اندیشناک بودند بنمایانیم. و در سوره طه آمده است که:

«فَالْتَبَى السَّحَرَةُ سُجُودًا قَالُوا: آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى. قَالَ: آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ
 آتَنِي لَكُمْ؟ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ! فَلَا تَقِطْعَنَ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافِي، وَلَا
 صَبِّتْكُمْ فِي جَذوع النَّخْلِ، وَتَعْلَمَنَّ أَنِّي أَنَا شَدُّ عَذَابِي وَأَبْقَى! قَالُوا: لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا
 مِنَ الْبَلَاءِ وَالَّذِي نَطْرَاهُ، فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ. إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا
 لِنَغْفِرَ لَنَا خَطَايَا نَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ. وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.» [سوره طه: ۷۰-۷۳]

ساحران [چون معجزه‌ی موسی را دیدند] سر به سجده فرود آوردند
 و گفتند: ما به خدای موسی و هارون ایمان آوردیم، و فرعون به ساحران
 گفت: شما پیش از آنکه من اجازه دهم به خدای موسی ایمان آوردید؟!
 معلوم است که او در کار سحر و جادوگری معلم شما بوده است و من اکنون
 دست و پای شما را قطع می‌کنم و به نخلی خرما بردار می‌کنم. تا بدانید
 که عذاب من سخت‌تر است یا آنچه که موسی می‌گوید، و دریابید که کدام
 پاینده‌تر خواهد ماند.

در سوره «قمر» نیز پس از ایراد داستان نوح، وعاد و ثمود و قوم
 لوط آورده است که:

«كُنَّا قَوْمٌ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَئِكَ! أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ؟ أَمْ يَقُولُونَ: نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ؟
 سَيَرْجُمُ الْمُجْتَمَعُ وَيُؤْوِلُونَ لِلدُّبْرِ. بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمُ وَالسَّاعَةُ أَذًى وَآمْرٌ. إِنَّ الْفُجْرَيْنِ فِي
 ضَلَالٍ وَسُعُرٍ، يَوْمَ يَسْتَوْبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ: فَوْقَ مَا نَسَى سَقَرًا. أَتَاكُلُ شَعْرَى خَلْقَنَاهُ
 بِفَقْدٍ. وَمَا أَقْرَبَا إِلَّا وَاحِدَةً كَلَفِجَ بِالْبَصْرِ. وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَتْسِلًاكُمْ، فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؟ وَكُلُّ
 شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ. وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ. إِنَّ الْفَاقِقِينَ فِي جَنَاتٍ وَفُورٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ
 عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ.» [سوره القم: ۴۳-۵۵]

آیا این حق‌پوشان شما بهتر و قوی‌تر از امت‌های پیشین‌اند؟ یا اینکه
 شما را پراشت و امانی از عذاب خداست؟ آیا آنها می‌گویند چون جمع ما
 پیوسته است پیروزیم؟ [نمی‌دانند] که بزودی آن جمع‌شان شکست‌خورده
 و پشت‌کنند، بلکه زمان قیامت و عداگاه آنهاست و آنروز بسیار سخت‌تر و
 ناگوارتر از [روز بدر] است. البته جنایتکاران به سبب گمراهی‌شان در
 آتش دوزخ‌اند، روزی آنها را از روبرو در آتش دوزخ کشند، و گویند:
 اینک رنج جهنم را بچشید، که ما هرچه آفریدیم به اندازه و [برابر حکمت
 و مصلحت] آفریدیم، و مادر جهان فرمان‌واحد داریم، که در چشم بهم‌زدنی

صورت گیرد، و ما بسیاری از پیشینیان را که از زمره ی شاکاگران بودند، هلاک کردیم، کیست که از آن پند و عبرت گیرد؟ که هر عملی به جای آورند، در نامه ی اعمالشان ثبت است، و هر کار کوچک و بزرگی در آنجا مسطور است. پروا پیشگان را در باغها و کنار نهر بهشت منزل خواهد بود، که نشستگاه صدق و حقیقت است، و از سلطنت جاودان بهره ورانند. —

بنابراین از اهداف قصص قرآن بیان حقیقت مهم عقیده و ایمان است و ابراز اهمیت عقیده، که این اهمیت را در خلال حکایات تاریخی روشن می سازد، و آن حقیقت نیز این است که تمام پیامبران و رسولان (ص) بر اساس واحدی تبلیغ می کردند، و دارای وحدت کلمه بودند، و برای بیان حقایق واحدی مأموریت داشتند و موضوع واحدی را دنبال می کردند که پی هم و در طول نسلها تکرار می شد و آن کلمه ی واحد نیز همین «لا اله الا الله» است و موضوع واحدی را که تعقیب می کردند این بود که: تنها پروردگار را عبادت کنید که غیر از او خداوندگاری برای شما نیست...

در حقیقت این هدف، از مهمترین اهداف داستانهای قرآن است، و در خلال حکایات قرآن این واقعیت به روشن ترین وجه آشکار می گردد، و اما برای بیان این هدف مهم، وسائل و ابزار گوناگونی به خدمت گرفته می شود که از جمله آن بینظیر بودن اسلوب و روش داستانهاست [بانوآوری ویژه ای که قرآن در روش کار دارد] آنچنانکه عبارت واحدی از زبان تمام پیامبران می آید، و هر پیامبری در شرایط زمان خود هماهنگ با پیامبران دیگر همان کلمه ی واحد را تکرار می کند، و هر پیامبری چون سخنش را می گوید و می گذرد، دیگری پس از او می آید که عین همان مقصود را بدون تغییر دنبال می کند، قرآن چون می خواهد بگوید: که فلان قوم معین پیامبرشان را تکذیب کردند این عنوان را بلفظ جمع می آورد و می گوید قوم پیامبران شان را تکذیب کردند، حال آنکه برای آن قوم معین جز یک پیامبر نبود. و لذا داستان با چنین برداشتی می خواهد بگوید که تکذیب يك پیامبر به مثابه تکذیب تمام پیامبران است زیرا در تعبیر دقیق قرآن همه ی این پیامبران با کلمه ی واحدی سروکار داشتند، و همه ی پیامبران بدون تغییر همان را می گویند و لذا هر یکی از آنان را چون تکذیب کنی گویی همه شان را تکذیب کرده ای... و در نوبت دیگر قصه از اقوام متعدد سخن می گوید که در برابر پیامبران شان شوریدند و در برابر فرستاده ی پروردگارشان عصیان و سرکشی کردند، و قرآن توضیح می دهد این کار در وقت خود چنین است که گویی این امتها تمام پیامبران را تکذیب کرده اند،

و درست مثل این است که در تمام آدوار پیامبر واحدی به سوی همه اقوام برانگیخته شده زیرا این پیامبران با وجود اختلاف اقوامشان و زمانشان و مکان و زبانشان با اینحال همان کلام را می گفتند و عین همان موضوع را عرضه می نمودند.. از اینجا پس رسول همه این اقوام گویی رسول واحدی بوده است که بر قومی از تمام اقوام تکرار می شد ! بیان واحدی بود که به زبانهای گوناگون می گشت!

از نمونه های نوع اول همان است که در سوره اعراف و سوره هود و سوره شعرا به گونه ای ویژه آمده است :

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.. وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ، أَفَلَا تَتَّقُونَ؟.. وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ، قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ... وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ»

[سوره اعراف: ۵۹ الی ۸۵]

نوح را به سوی قومش فرستادیم و گفت: ای قوم! خدای یکتا را پرستش کنید، که شما را جز او خدایی نیست و من پر شما از عذاب روز واپسین سخت اندیشناکم، و هود را که مردی از همان قوم و برادرشان بود فرستادیم که به آنان گفت: ای قوم خدای یکتا را پرستش کنید که جز او خدایی نیست، آیا اندر زمره گوش نمی کنید و رستگار نمی شوید؟.. و به سوی قوم ثمود از قبیله ای خودشان برادری درستکار و صالح را مأمور کردیم، و او گفت: ای قوم ! پروردگار یکتا را پرستش کنید که جز او برای شما آفریدگاری نیست، و اکنون معجزی آشکار از سوی پروردگار شما آمد، که این ناقه (شتر) است که شما را نشانه و آیتی بزرگ و معجزی آشکار است... و به سوی «مدین» برادرشان شعیب را فرستادیم که گفت: ای قوم خدای یکتا را پرستید، که شما را جز او خدایی نیست، و اکنون از سوی پروردگار بر شما دلیل و برهانی روشن آمد، در سنجش و میزان با مردم درستی و عدل پیشه کنید...

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ.. وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ، إِنْ أَنْتُمْ

الْأَمْتَرُونَ... وَالِیْ لَمُودَاخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا لِلّٰهِ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهِ غَیْرُهُ، هُوَ اَنْشَأَکُمْ مِنْ الْاَرْضِ وَاسْتَعْمَرَکُمْ فِیْهَا.. وَالِیْ مَدَیْنِ اَخَاهُمْ شُعَیْبًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا لِلّٰهِ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهِ غَیْرُهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا لِمِکْیَالٍ وَالْمِیْزَانِ. [سوره هود: ۲۵ الی ۸۴]

مانوح را به سوی قومش فرستادیم که گفت: من بایبانی روشن برای نصیحت و اندرز شما آمدم. جز پروردگار یکتا را نپرستید که من از عذاب دوزخ بر شما اندیشناکم. و به سوی عاد فردی از قبیله‌ی شان، برادرشان هود را فرستادیم که گفت: ای قوم پروردگار یکتا را پرستید که جز او برای شما آفریدگاری نیست، و آنچه از بتان می‌گویید دروغ و افترا بی‌بش نیست. و به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که گفت: ای قوم! پروردگار یکتا را پرستید که جز او بر شما آفریدگاری نیست، و او خدایی است که شما را از خاک بیافرید و به عمران و آبادانی زمین برگماشت. و به سوی مدین برادرشان «شعیب» را فرستادیم که گفت: ای قوم پروردگار یکتا را پرستید که جز او آفریدگاری نیست... و دروزه و پیمان‌ه و میزان کمی و نادرستی روا مدارید....

«كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ، اِذْ قَالَ لَهُمْ اٰخُوهُمْ نُوحٌ الْاَتَقُونَ؟ اِنِّیْ لَکُمْ رَسُولٌ اٰمِنٌ، فَاتَّقُوا لِلّٰهِ وَاطِيعُونَ. وَمَا سَاَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ، اِنْ اَجْرِیْ اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعَالَمِیْنَ.. کَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِیْنَ، اِذْ قَالَ لَهُمْ اٰخُوهُمْ هُوْدٌ الْاَتَقُونَ؟ اِنِّیْ لَکُمْ رَسُولٌ اٰمِنٌ، فَاتَّقُوا لِلّٰهِ وَاطِيعُونَ. وَمَا سَاَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ، اِنْ اَجْرِیْ اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعَالَمِیْنَ.. کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِیْنَ، اِذْ قَالَ لَهُمْ اٰخُوهُمْ صَالِحٌ الْاَتَقُونَ؟ اِنِّیْ لَکُمْ رَسُولٌ اٰمِنٌ. فَاتَّقُوا لِلّٰهِ وَاطِيعُونَ، وَمَا سَاَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیْ اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعَالَمِیْنَ.. کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِیْنَ، اِذْ قَالَ لَهُمْ اٰخُوهُمْ لُوطٌ اَلَا تَتَّقُونَ؟ اِنِّیْ لَکُمْ رَسُولٌ اٰمِنٌ، فَاتَّقُوا لِلّٰهِ وَاطِيعُونَ، وَمَا سَاَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیْ اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعَالَمِیْنَ. کَذَّبَ اَصْحَابُ الْاَیْکَةِ الْمُرْسَلِیْنَ، اِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ الْاَتَقُونَ؟ اِنِّیْ لَکُمْ رَسُولٌ اٰمِنٌ، فَاتَّقُوا لِلّٰهِ وَاطِيعُونَ، وَمَا سَاَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ، اِنْ اَجْرِیْ اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعَالَمِیْنَ.»

[سوره شعرا: از ۱۰۵ تا ۱۸۰]

قوم نوح نیز کافر شدند و پیامبران خدا را تکذیب کردند، هنگامی که برادرشان نوح به ایشان گفت: آیا هنوز از خدا پروا نمی‌گیرید، حال آنکه من برای شما رسولی امین و خیرخواه هستم؟ از خدا پروا بگیرید و اطاعت پیشه کنید، که من مزد و پاداشی از شما برای رسالت خود نمی‌خواهم

و امید پاداش جز از آفریدگار جهانیان ندارم ... قوم عاد نیز راه عناد پیش گرفتند و پیامبران خدا را انکار کردند، وقتی برادرشان هود به ایشان گفت: چرا پروا پیشه نمی گیرید، که من از سوی خداوند برای شما رسولی امین و خیرخواهم، و طلب مزد و پاداشی از شما ندارم و جز از پروردگار جهانیان از کسی پاداش نمی طلبم ... قوم «ثمود» نیز کافر شدند و پیامبران خدا را تکذیب کردند، وقتی برادرشان صالح خطاب به ایشان گفت:

— چرا تقوا پیشه نمی سازید، که من از سوی پروردگار امانت رسالت دارم و خیر خواه شمایم، پس از پروردگار پروا گیرید و او را اطاعت کنید، که من در این دعوت اجر و پاداشی از شما نمی خواهم و جز از پروردگار جهانیان از کسی چشم پاداش ندارم ... قوم لوط نیز به خطا رفتند و پیامبران خدا را منکر شدند، وقتی برادرشان لوط خطاب به ایشان گفت: چرا از خدا پروا نمی گیرید؟ خدا را تقوا بورزید و اطاعت کنید که من در راه این دعوت از شما اجر و مزدی نمی طلبم، و جز از پروردگار از کسی چشم پاداش ندارم ... قوم ایکه — قبیله ی شعیب — نیز کافر شدند و پیامبران خدا را تکذیب کردند، وقتی شعیب به ایشان گفت که:

— چرا از خدا پروا نمی گیرید، بدانید که من از سوی خدا پیامبر و امین هستم، پس از خدا پروا گیرید و مطیع او باشید، که من در این دعوت از شما چشم مزد و پاداشی ندارم، و پاداشی جز از پروردگار جهانیان از کسی نخواهم ...»

از نمونه های نوع دوم خود همین سوره شعر است، که دو وسیله را جمع کرده و سخن تمام پیامبران در جمله ای واحد گرد آورده و جمله ی همسانی را از زبان تمام پیامبران تکرار کرده و سپس هر قوم را که تنها در جای خود مورد خطاب قرار می دهد می گوید که همه ی پیامبران را تکذیب کردند، و تمام پیامبران خدا را انکار نمودند، حال آنکه آنها هر يك پیامبری ویژه را تکذیب کردند، و تنها يك پیامبر به سوی ایشان فرستاده شد که آنان نپذیرفتند. و در سوره «فرقان» هم، هنگامی که از نوح سخن می گوید به همین ترتیب در مورد قوم نوح نیز می گوید که «مرسلین» یا تمام پیامبران را تکذیب کردند و نبوت همه را دروغ انگاشتند، حال آنکه آنان نیز پیامبری ویژه را انکار کردند، که همان شخص نوح بود. ولیکن باینش اسلام و قرآن، همین تکذیب نوح به معنی نپذیرفتن و تکذیب تمام پیامبران بطور — دستجمعی است:

«وَقَوْمٌ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرَّسُولَ أَغْرَقْنَاهُمْ، وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً. وَاعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ

عَذَابًا أَلِيمًا.» [سوره فرقان: ۳۷]

و قوم نوح چون پیامبران خدا را تکذیب کردند، آنها را به طوفان هلاک سپردیم. و نشانه‌ی عبرت برای مردم گردانیدیم، و برای ستمکاران عذابی دردناک مهیا کردیم.

و از نمونه‌های نوع سوم همان است که در سوره «الحاقه» آمده است:

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهُ إِذِ اعْتَكَبَ عَلَيْهِمْ سَنَئَهُ يَأْتِيهِمْ مِنَ الْبَارِئَةِ. فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ. وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ، سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا، فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَزُوا تُجْلَى جَاوِيَةٍ. فَهَلْ رَأَى مِنْهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ؟ وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ، فَأَخَذَهُمُ أَخَذَةً رَابِيَةً.» [سوره الحاقه: ۴-۱۰]

ثمود عاد آن قیامت سخت را تکذیب کردند، ثمود به کیفر کفر و طغیان هلاک شدند، و عاد نیز به بادی تند و سرکش هلاکت یافت، که آن باد تند را خدا هفت شبانه روز پی در پی بر آنان مسلط کرد، که دیدی آن مردم را که گویی چون ساقه‌ی درخت نخلی خشک بودند و به خاک افتادند. آیا هیچ دیدی که اثری از آنها به روزگار باقی مانده باشد؟ و فرعون و افراد خطاکار پیش از او به خطاکاری برخاستند و با پروردگار و فرستاده‌اش مخالفت کردند و عصیان ورزیدند، و خدا نیز آنان را به عذابی سخت ادب کرد.

باتعمیری که مامی فهمیم - چنانکه گفتیم - هر فرقه‌ای فقط علیه پیغمبر خود، عصیان کرد و این بدون ابهام و دارای بافتی روشن و واضح است، اما در اینجا براساس تعبیر قرآن چنان است که گویی مثلاً تمام پیامبران به سوی فرعون فرستاده شدند، و یا به سوی قوم فرعون، و تمام دروغ‌انگاران علیه پیامبری واحد جمع شده بودند، و این به همان سبب است که گفتیم، یعنی مشکل تمام اقوام یکی بوده و داستانی که تکرار می‌شد همه از یک نوع و بر اساس موضوع واحد بودند. و لذا درست مثل این است که این بعثت در آن واحد بوده اگرچه هر فرقه‌ای در زمان خودش با پیامبری رو برو بوده.

آنچه در سوره شعرا از موسی و هارون نقل می‌کند از همین سنخ است، یعنی درست چنین است که گویی آندو پیامبر جهانیان بودند:

«قَالَ: كَلَّا! فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ. فَلَا تَفِرُّعُونَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ،

[خدا] فرمود: هرگز! با آیات و نشانه‌های من به سوی آنان بروید، که من همه جا باشم هستم و گفتار شما را می‌شنوم، هر دو به سوی فرعون روید و بگویید که ما رسول پروردگار جهانیم، آمدیم که قوم بنی اسرائیل را با ما از مصر بیرون فرستیم.

در اینجا هیچگونه پیرایه‌ای وجود ندارد بلکه بطور کلی معلوم است که متکلم هر دو نفر با هم اند نه یکی. زیرا که فرمان برای هر دوی آنها صادر شده است: «فَقُولَا» و نیز هر دو نفر می‌گویند که «ان ارسل معنا بنی اسرائیل». پس موسی و هارون هر دو با هم سخن می‌گویند. و حتی اگر بپنداریم که موسی به تنهایی به نام دونفر سخن می‌گوید باز بایستی بگوید: «انا» نه اینکه بگوید «آنا». یعنی بطور خلاصه باید با ضمیر «تثنیه» سخن بگوید، نه مفرد، اما با این حال می‌گوید: «آنا رسول رب العالمین»، — من رسول پروردگار جهانم — زیرا اگرچه آندو تن، دو ذات‌اند و به صورت از هم جدا هستند اما برای یک وظیفه و یک مهم بپا خاستند، و برای رسالت واحدی حرکت کردند، چنانکه گویی رسولی واحدند!

این موضوع همانطور که گفتیم دارای اهمیت خاصی در قرآن است. و برترین اهمیت آن در عقیده و ایمان همان اعتقاد به وحدت رسالت و وحدت الوهیت و وحدت پیام است، زیرا همانطور که می‌دانیم توحید الوهیت موضوع بزرگی در زندگی بشری است، زیرا برای همین اصل و تفهیم همین واقعیت است که پیامبران متعدد و پی‌هم مأمور شدند، و اهم هدفشان پایه‌گذاری اصول توحید بوده است، و هرچیزی پس از ایمان به توحید مترتب از همان اصل است.

علاوه از موقعیت اعتقادی، نوع سخن و بیان مطلب در جهتی است که می‌خواهد این آگاهی را با هستی انسان در آمیزد و این شعور را ایجاد کند که نسل موحد مجموعه‌ای پیوسته و امتی بزرگ است که نسل بعد نسل به‌طور پی‌هم ادامه حیات می‌دهد:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» [سورة انبیاء: ٩٢]

شما امت واحدی هستید و من آفریدگار شمایم، پس مرا بپرستید. — و از کسانی آغاز می‌کنند که بر پیغمبران‌شان ایمان نیاوردند، یا او را تکذیب کردند، یعنی هر یک از این امتهای معتقد و پیرو وحدت برایین خط قرار می‌گیرد، خطی که یگانه و پیوسته و دنبال هم است... و غیر آنها هیچ وزنی نیست، اگرچه به شماره بسیار زیاد باشند، و هیچ اعتباری

از برای آنها نیست اگر چه متعدد باشند... زیرا که غیر از خط توحید هر چه باشد خارج از نظام و بیرون [از نظم فطری است].

و نیز از اهداف مهم این [توحید] که از نظر اهمیت هم وزن توحید [الوہیت است] موضوع وحدت رسالت است، وحدت هدف پیامبران، و مشخص کردن وحدت پایگاهی که تمام اقوام جاهلی در طول تاریخ داشتند و براساس همان پایگاه در برابر تمام پیامبرانی که به سوی شان فرستاده شدند ایستادند و مقاومت کردند! یعنی اینکه آنها پی هم رسالت واحدی را انجام می دادند و تنها اختلاف موارد، دگرگونی اشخاص و زبان و اختلاف زمان و مکان بود، و لذا با این، بینش، اشکال جاهلیت تکرار همان یک واقعیت است، و لذا افراد جاهلی نیز یک هدف را تعقیب می کنند اما از نظر افراد و زمان و مکان فرق دارند...

«كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا: سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ! أَوَأَصْوَابُهُ؟ إِنْ هُمْ إِلَّا قَوْمٌ طَاغُوتٌ.» [سورۃ الذاریات: ۵۲-۵۳]

همچنانکه هیچ پیامبری بر امتهای پیشین نیامد جز اینکه [او را تکذیب کرده باشند] و بگویند که: او دیوانه است یا ساحر، آیا مردم اعصار در چگونگی این تکذیب یکدیگر را سفارش کرده بودند. [نه] بلکه این مردم گروهی سرکش و نافرمانند...

یعنی پایگاه جاهلیت در برابر تمام پیامبران یکی بود و آن عبارت بود از: دروغ انگاشتن دعوت پیامبران و رد کردن آنان.. و سپس چون بر آنان روشن می شد که آنان در دعوت خویش پایدارند و تکذیب و تمسخر آنان را از راه شان باز نمی دارد، دست به تهدید می زدند و در اذیت و ایداء آن پیامبر و وابستگان به عقیده ی او اقدام می کردند... و به فرجام در جهت اجرای تهدید ها در موقع ممکن پیامبر را از دیار خود بیرون می کردند و یا با او و پیروان او قطع رابطه می نمودند بی آنکه این کارشان دارای ارج و تقدیری در نزد خدا باشد...

این داستان پی هم تکرار می شود بی آنکه اختلاف در روند کار و جریان رفتار مشاهده شود.. مگر یکبار در طول تاریخ که قرآن آن یک مورد را برای عبرت ثبت کرده است:

«قُلْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَنَعِمْنَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ غَافِلًا عَذَابَ الْغَرْجِيِّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَسْتَعْتَابِهِمْ إِلَى جَنَّةٍ.»

چرا باید از هیچ شهر و قوم، هیچ پیامبری جز یونس، در وقتی که ایمان آنان را سودمند بود، ایمان نیاورند و تا زمان معاینه‌ی عذاب لجاجت کنند؟ و تنها در میان اقوام ملل، قوم یونس باشند که چون به‌خدا ی ایمان آوردند، ما عذاب و ذلت را در دنیا و عقبی از آنها برداشتیم و تا زمانی معین، آنها را ممتع و بهره‌مند گردانیدیم...

در این آیه نیز به هر حال انتخاب پایگاه اعراض و روگرداندن نخستین را نفی نمی‌کند، و روشن می‌کند که قوم یونس نیز نخست از پذیرفتن آیین او اعراض کردند و .. اما فقط تأکید می‌کند که این قوم در نهایت ایمان آوردند، و چون ایمان آوردند، خداوند آن تهدید را از ایشان برداشت و عذاب و خواری را در دنیا و آخرت از آنان دور کرد...

اما جای خوشبختی است که در میان تکرار مکرر تاریخ حداقل این يك مورد را داریم که جاهلیت در برابر پیامبرش دست از مقاومت برمی‌دارد:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ، إِنَِّّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قَالَ الْمَلَأَمِنْ قَوْمِهِ إِنَّ لَكَ فِي ضَلَالٍ مَبِينٍ!... وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ؟ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّ لَكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ!... وَإِلَىٰ لُؤْدِ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ. قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ: هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَنذَرُوهَا تَاكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ آيَةٍ... قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا بِإِذْنِ اللَّهِ: أَلَمْ نَكُنْ مِنْ رَبِّهِ؟ قَالُوا: إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ. قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَاذِبُونَ... وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ، قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ صِلَائِهَا. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ... قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا! قَالَ: أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ» [سورة الاعراف: از ۵۹ تا ۸۸]

نوح را به سوی قومش به نبوت و پیامبری فرستادیم که گفت: ای قوم! خدا ی یکتارا بپرستید که جز او آفریدگاری نیست، که من از عذاب دردناک روز واپسین بر شما اندیشناکم، اما بزرگان قومش گفتند که:

ما ترا سخت درگمراهی می بینیم! و به سوی قوم هود فردی از قبیله‌ی خودشان یعنی برادرشان هود را فرستادیم که گفت: ای قوم! پروردگار یکتا را پرستید که جز او آفریدگاری برای شما نیست. آیا پروا نمی‌گیرید؟! اما بزرگان قومش گفتند: ما چنین می بینیم که تو دیوانه‌ای و مارا گمان براین است که تو از دروغ‌گویانی! و به سوی قوم ثمود نیز برادرشان «صالح» را فرستادیم که گفت: ای قوم! پروردگار یکتا را پرستید، که جز او آفریدگاری برای شما نیست و من دلیل روشن و روشنگری از سوی پروردگارتان برای شما دارم، و آن نشانه همین ناقه است که از سوی خداست، پس از آن پروا گیرید و آنرا واگذارید که در زمین خدا چرا کند. و بدو نزدیک نشوید به بدی. که در آن صورت خداوند عذابی دردناک بر شما نازل کند... بزرگان قومش با تمسخر و استهزاء خطاب به مستضعفینی که بدو ایمان آوردند گفتند: شما به او ایمان آوردید؟! آیا شما می‌دانید که «صالح» را خدا به سوی ما فرستاده است؟! [ایمان‌آوردگان] گفتند: بلی! او را خدا به سوی ما فرستاده است! و قدرتمندان خودخواه گفتند، مباد آنچه که شما ایمان آوردید کافریم... و به سوی «مدین» برادرشان «شعیب» را فرستادیم که گفت: ای قوم! پروردگار را پرستید، که جز او آفریدگاری نیست، و من از سوی پروردگارتان دلیل روشنی برای شما دارم، بر پیمان‌ه و وزنه کم نگذارید، و با مردم از در عدل و انصاف درآیید و کم و گران بر مردم نفروشید، و پس از اصلاح و نیکی در زمین خدا فساد و تباهی ایجاد نکنید، که این برای شما بهتر است اگر شما بدان مومن باشید، قدرتمندان و بزرگان قوم گفتند که: ای شعیب! ما تو و کسانی را که بر تو ایمان آوردند از آبادی خود بیرون می‌کنیم، مگر اینکه به کیش ملت ما برگردید، و شعیب گفت:

— که باز گشت بدان محال است، زیرا که ما از کیش شما متنفریم. —

«كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ؟ إِنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، فَاقْبَلُوا إِلَهَ اللَّهِ وَأَطِيعُوا... قَالُوا: لَنْ نَكُونَ لَكُمْ بَشَرًا... كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ؟ إِنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، فَاقْبَلُوا إِلَهَ اللَّهِ وَأَطِيعُوا... قَالُوا: سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ! إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ، وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ، فَكَذَّبُوهُ... كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ؟ إِنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، فَاقْبَلُوا إِلَهَ اللَّهِ وَأَطِيعُوا... قَالُوا: إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ! مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا... كَذَّبَتْ

قَوْمَ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ الْآتِقُونِ؟ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ.. قَالُوا: تَنْتَهُ يَالُوطُ تَتَكُونُ مِنَ الْمُخْرَجِينَ! كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ الْآتِقُونِ؟ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ... قَالُوا: إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ! وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ! فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ.. [سورة الشعراء: از ۱۰۵ تا ۱۸۷]

تا آنجا که شعیب از قوم خود می‌خواهد که دست از جدال و مبارزه با او بردارند که پروردگار میان او و ایشان حکم کند، اما از او نمی‌پذیرند، و اصرار دارند که او را بیرون کنند و از دیارش اخراج نمایند:

«وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلَتْ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ. قَالَ الْمَلَائِكَةُ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُوذَنَّ فِي مَلِئْنَا.» [سورة الاعراف: ۸۷-۸۸]

اگر بدانچه که من از سوی خدا مأمور شده‌ام گروهی ایمان آوردند و گروهی ایمان نیاورده‌اند و به دشمنی برخاسته‌اند شما مومنانی که ایمان آورده‌اید صبر پیشه کنید، تا خداوند میان ما و آنها داوری کند، که او نیکوترین داوران است، قدرتمندان سرکش و مغرور از حکم خدا سرکشی کردند و گفتند: ای شعیب! ما تو و پیروانت را از شهر خویش بیرون می‌کنیم.

خوشبختانه، تنها در این پایگاه است که پیامبری ملت را به سوی پروردگار دعوت می‌کند که جز او خداوندگاری نیست. و ملت نیز او را نمی‌رانند و به شکنجه و آزار تهدید نمی‌کنند.

ما در تمام آیات قرآن شاهد این واقعیتیم که - ملا - یا قدرتمندان صاحب زر - از کسانی‌اند که نخست به انکار دعوت می‌پردازند و وحی را دروغ می‌انگارند و پیامبران را تکذیب می‌کنند. و سپس همینها هستند که دیگران را به آزار و شکنجه فرا می‌خوانند و به تهدید و آزار می‌پردازند.

در تمام جوامع جاهلی ناگزیر به - ملا - یا اشرافیون صاحب زور زور برمی‌خوریم که در برابرشان خیل بندگان و بردگان به چاکری و خدمتگزاری مشغول‌اند.

- ملا در جوامع جاهلی کسانی را گویند که املاک و دارایی فراوان دارند و قدرت و حکومت در ید قدرت آنهاست و طبعاً این افراد بنابه اقتضای

منافع خود قرائینی نیز دارند، اما قانونی که حافظ سلطه و قدرتشان بر خیل بندگان و بی چیزان باشد، و تولید خیل بی چیزان را به سوی شان سرازیر کند، و آن قوانین تنها بر این نیاز تدوین می گردد که بی چیزان را در راه حفظ مصالح خود در اختیار گیرند، و به صورت بنده و برده ای آنها را استثمار کنند... و این وضعیت در هر دوره ای از ادوار جاهلی وجود دارد.

گروه-ملا- بدین صورت زشت و نکوهیده بر اریکه ی سلطه و قدرت تکیه دارند، و همیشه با توحید می ستیزند و هرگونه توحیدی را دشمن می دارند، زیرا بیان اینکه: «جز الله» هیچ خداوندگاری و صاحب قدرتی نیست- مخالف مصالح شان است و بازندگی شان تطبیق و هماهنگی ندارد، و لذا آنان به نبرد با هر صاحب اندیشه ناگزیراند و بدین کار نیز اقدام می کنند و طبیعتاً جنگ را می سازند چون بدان ناگزیراند، و برای از میان برداشتن هر صاحب فکری اصرار و پافشاری دارند، و با هر وسیله ای که در دست شان است علیه او می ستیزند. مگر اینکه همیشه تقدیر قاطع و برنده ی خدا در صدد نابودی شان است و علیه آنان بکار می افتد و مومنان را از چنگال شان می رهاند..

اما در این جمله «لا اله الا الله» چه عاملی وجود دارد که آنان را بدینگونه به سختی برمی انگیزاند و به هیجان می آورد .. تا آنجا که برای خاموش کردن این ندا هرگونه جنایتی را مرتکب می شوند، و از آنجمله به جنایات قتل و آدمکشی دست می زنند، و برای از میان برداشتن این دعوت مرتکب هرگونه نامردمی می گردند. یعنی تحمل این جمله برتر از توان ایشان است، و لذا شنیع ترین و بدترین رفتار را علیه دعوتگران این جمله خواهند داشت، و دستجمعی و با نفرتی شگفت علیه پیروان توحید پیامی خیزند، و یا حملات ناگهانی و غافلگیر کننده را علیه شان برمی انگیزند، و تمام تلاش خود را بر ضد آنها و برای نابودی شان بکار می گیرند ؟

تا هنگامی که راز این رفتار شگفت برای ماگشوده نشود، و معلوم نگردد که چرا بدین صورت شگفت آور این وضع تکرار می گردد... ما معنی حقیقی این جمله ای که تمام پیامبران برای بیان آن برانگیخته شده اند را نخواهیم فهمید: معنی جمله ی «لا اله الا الله» را.. یعنی تنها خدا را عبادت کنید و هیچ خداوندگاری غیر او را بندگی نکنید.

اگر تنها همین «جمله» بود می گفتیم که این چه ضرری برای-ملا-

داشت که بدین صورت عصبی و بطور دستجمعی برانگیخته شدند، و چنان کاسه صبرشان لبریز شد و تحمل آن فوق طاقتشان بود. که چنان برانگیخته اقدام کردند و نه سکوت و توقف پذیرفتند و نه سازش و تفاهم را اندیشه کردند و نه لحظه‌ای درنگ روا داشتند، بی وقفه برای تیردعلیه منادی این جمله گرد آمدند !

اگرچه این جمله بسیط و ساده است و حتی در نهایت بساطت، اما خطرناهیی در همین جمله ساده بود، و همان خط بود که ملا و دوران جاهلیت را به هیجان می‌آورد و در این حد آنان را برمی‌انگیخت. زیرا این جمله با تمام بساطت آن دال بر این است که هرگونه ولایت و سرپرستی از آن پروردگار است، و طاعت و بندگی فقط برای ذات واحد اوست، و عبادت تنها ذات واحد او را زیبنده است، و خلاصه با این جمله‌ی بسیط هرگونه شعائر تعبیدی را که متوجه فرعونیان بود از میان می‌برد و عبادت و طاعت و الیان زمینی با مدلول این جمله بکلی نفی می‌شد.

از سویی نیز برخورد حتمی میان «ملا» و میان دعوت به «لا اله الا الله» وجود داشت. زیرا مدلول «لا اله الا الله» این است که سلطه و قدرت تنها از آن «الله» است، و تنها اوست که حق دارد حاکم باشد و بگشاید و بازدارد، نیکو دارد و زشت گرداند. مباح و حلال گرداند یا نهی کند و بازدارد.. تنها «الله» دارای این قدرت است، و حال آنکه ملا همیشه می‌خواهد که سلطه و قدرت در دست او باشد و او حکومت کند و به میل و هوس خود بگشاید و بازدارد.

از اینجا است که «ملا» نمی‌تواند طاقت بیاورد، چون می‌بیند که مردی آشکارا می‌گوید «جز الله خداوند صاحب اختیاری نیست» بدیهی است که با چنین قیامی اعصابشان نا آرام می‌گردد و برای جنگ با او به سویش حمله ور می‌شوند.. یعنی دقیقاً حالت دزدی را دارند که پاسبان را دیده باشند، و می‌پندارند که این پاسبان هم اکنون آمده است تا تمام اموال غصب شده و دزدی را که در دست اوست بازستاند !

این گروه -ملا- در سلطه و قدرتشان حل شده بودند و زمان موضوع دزدی و سرقت آنان را از یاد برده بود و لذا تا هنگامی که کسی این قدرت را از آنها مطالبه نمی‌کرد، این قدرت به امانت در دست ایشان بود، اما ظهور این مرد که «لا اله الا الله» گویان روبه سوی آنان دارد، آنان را از حال به واقعیت می‌برد و حقیقت را برایشان آشکار می‌سازد اگر چه آنها واقعیت را از یاد مردم بردند... یعنی که دیگر این سلطه و قدرت به کسی برمی-

گردد که صاحب حقیقی آن است، یعنی «الله» که این قدرت مخصوص او بود و آنها با تزویر آنرا غصب کرده بودند، و از صاحب حقیقی آن که همان خداست گرفته بودند.

دزد معمولی برابر قرار معلوم چون خطر را احساس کند متواری می شود و می گریزد... اما غاصب سلطه و قدرت، از همان سلطه و قدرت غصب شده ای که در اختیار دارد به خود مغرور است و لذا به مبارزه با این پیامبری بر می خیزد که او را از عذاب الهی بر حذر می دارد، و آمده تا به او اعلان کند که او بایستی سلطه و قدرت را به صاحب حقیقی اش برگرداند... با توجه به این واقعیت که او این ترساننده را عاری از هرگونه سلاح رزم می بیند، و می بیند که تنها خودش پادست خالی آمده است و تنها به حربه ی کلام مجهز است... و با چنین وضعی می گویند که موقعیت و مقام او راست است و بیمقدار جلوه دهد، پس ممکن است که خطری برایش داشته باشد، پس ناگزیر درصدد بر می آید که آنچه را می شنود زشت و بیمقدار جلوه دهد، و لذا در بادی امر به خراب کردن و تهمت زدن اقدام می کند که: - جادوگر است... دروغگو... یا مثلاً تهمت می زند که این مدعی نبوت با این حرفها می خواهد بر قدرت و حکومت تکیه زند! به همان ترتیبی که - ملا - فرعون به موسی و هارون می گوید:

«قَالُوا: أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا، وَتَكُونُ لَكُمُ الْأَكْبَرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ؟»

[سوره یونس: ۷۸]

در پاسخ موسی گفتند که: آیا تو آمده ای که ما را از عقاید و آدابی که پدران ما بر آن بودند باز داری؟ تا خود و برادرت هارون در زمین سلطنت یابید و بر ما حکم فرما شوید؟ -

اما رسولی که از سوی خدا برانگیخته شده به حقی که او را بدان فرامی خواند مطمئن است و به حقانیت الوهیت اعتماد و اطمینانی محکم دارد، و لذا مخالفت هایی را که «ملا» بر ضد او بر می انگیزد موجب توقف و ضعف او نمی گردد، و در نتیجه با اعتماد و اطمینان به دعوت ادامه می دهد. اگرچه در بادی امر عده ی اندکی از مردم بدان ایمان می آورند. لکن همان چند نفر اندک در مدتی کوتاه به رغم قلت نفرات چنان صاحبان قدرت را دچار گرفتاری و تشویش می نمایند که کنترل اعصاب خود را از دست می دهند.

اگر قدرتمندان سکوت کنند و کار را بر مدار طبیعی آن وانهند بردگان یکی پس از دیگری بزودی از چنگشان بدر خواهند رفت، و

گرمه‌ی خود را از بند ریسمان آنان آزاد خواهند نمود، پس آیا می‌توانند که در برابر چنین کاری بزرگو و پراهمیت ساکت بمانند؟ اگر چنین وضعی دوام و استمرار یابد آیا سلطه و قدرتی برای‌شان باقی خواهد ماند؟ و در آن صورت چگونه قدرت کبرایی‌شان در روی زمین تحقق خواهد یافت؟! چون وقتی کسانی باقی نمانند که ایشان بر آنان قدرت کبرایی بفروشند، دیگر قدرت چه معنی خواهد داشت؟!

چاره‌ای نیست جز اینکه از برابر این جریان بگریزید.. و یاد برابر این جریان سدو مانع ایجاد کنند.. زیرا در آغاز تلاش عده‌ای اندک اندک از این دعوت پشتیبانی می‌کنند.. و لذا باید فریاد برآورد که این دعوت برای از بین بردن وحدت ملی آمده است! مگر نمی‌بینید که پیروان این آیین برای خود گروهی جدا و متمایز اند؟! و مگر نمی‌بینید که ایشان فکر و عقل فرزندان شمارا تباه می‌سازند، و مگر نمی‌بینید که فرزندان شما پس از وابستگی به ایشان دیگر از شما اطاعت نمی‌کنند؟! پس ایشان فسادگران روی زمین اند؟!

اما حق جاذبه‌ای دارد.. و هر چه مسخ شود باز مردم را به سوی خود می‌کشد...

ناگزیرانند که شدیدترین و سخت‌ترین تصمیم را در موردشان بگیرند.. تهدید! و لذا اعلام می‌کنند که هر که این دعوت را بپذیرند و به صاحب دعوت نزدیک شود از قلمرو قدرت ما خارج گردد.. بزودی بایدترین درجات فشار و عنف با آنها رفتار خواهیم کرد.

وای! که تهدید رانیز اثری نیست! آنان که ایمان آوردند، با وجود تمام تهدیدها در راه خود استوارند، لذا تهدید را بیشتر می‌کنند! و خود را ناگزیر به اجرای تهدید می‌بینند!

دیگر شکنجه و آزار در انواع مختلف و به صور گوناگون آغاز می‌گردد.. اگرچه انواع جاهلیت مختلف‌اند و هر یک از دیگری جداست، اما در ذات و جوهر یکی هستند! لذا همه‌شان یکسان به بیرون راندن ایمان آوردگان اقدام می‌کنند: اموالشان را می‌گیرند، و ازدیادشان بیرون‌شان می‌کنند. امنیت و آسایش را از آنان سلب می‌کنند.. و تمام حرکتهای در حقیقت به همان فرمان فرعون ختم می‌شود که: «لا قطنن ایدیکم و ارجلکم من خلاف و لا صلبنکم اجمعین»- این نقش یکسان است و دائماً در جاهلیت همین نقش تکرار می‌شود و به همین گونه در برابر دعوتی بسیط و روشن، که در نهایت بساطت و روشنی و دارای نهایت عظمت و بزرگی است می‌ایستد، در برابر

دعوت به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»!

قرآن این نقش را در نهایت وضوح و سخت آشکار و بارز نشان می‌دهد. ویژه در داستان پیامبران (قصص الانبیاء).

یکی از اهداف این روشنگری که شکی در آن نیست این است که رسول خدا (ص) به مومنان بگوید که آزاری را قریش در حق شما بها می‌آورد و شکنجه‌ای را که در مورد شما اعمال می‌کند، همان است که در تمام ادوار جاهلیت و در تمام ادوار پیشین تاریخ نسبت به پیروان تمام پیامبران می‌شده است.. اما با وجود تمام این جریانات در نهایت پیروزی از آن حق بوده است. و نابودی و سقوط از آن دروغگویان و کژاندیشان که:

«فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ.» [سوره اعراف: ۶۴]

[چون نوح را] تکذیب کردند ما او و پیروانش را در کشتی نشانیدیم و به ساحل نجات رسانیدیم، و آنان را که آیات خدا را تکذیب کردند غرق گردانیدیم زیرا که مردمی بسیار نادان و کور دل بودند..

«فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَّعْنَا ذُرِّيَّتَهُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ.»

[سوره اعراف: ۷۳]

[هود] و پیروانش را به رحمت خود از عذاب رهانیدیم، و آنان که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند، همه را هلاک گردانیدیم.

«فَاخَذْنَاهُمُ الرِّجَّةَ فَاصْبَحُوا فِدَارِهِمْ جَائِمِينَ، فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ

رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ.» [سوره اعراف: ۸۱-۸۰]

پس زلزله‌ای در دیارشان ایجاد شد و همه در خانه های خود از پای درآمدند، و چون علائم عذاب رسید و صالح از ایمان قوم ناامید شد از آنها روی گردانید و گفت: ای قوم! من از سوی خدا بر شما ابلاغ رسالت کردم و شما را اندرز دادم و لیکن شما به علت غرور، پندگویان و اندرزگران را دوست نمی‌دارید..

«فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ الْأَمْرَ أَنَّهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ، وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ

عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ.» [سوره اعراف: ۸۳-۸۴]

ماهم او (لوط) و هم اهل او را نجات دادیم مگر همسر او را که آن زن از بازماندگان عذاب بود، و بر آن قوم، بارانی از سنگریزه فرو باریدیم تا

پنگردند که پایان کار جنایتکاران چیست؟

«فَاَخَذْتَهُمُ الرَّجَنَةَ فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَالِمِينَ. الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانَ لَهُمْ يَغْنَوُا فِيهَا، الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ، فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ اَنْفَلْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي، وَصَحَّتْ لَكُمْ، فَكَيْفَ تَاسُوْا عَلٰى قَوْمٍ كَافِرِيْنَ.» [سورہ اعراف: ۹۱-۹۳]

پس زلزله بر آنها آغاز گردید و شب را به روز آوردند، در حالیکه در خانه های خود به خاک هلاک افتادند، آنانکه شعیب را تکذیب کردند، هلاک شدند، و اثری از آنان نماند، و آنهاکه پیروان شعیب را زیانکار می خواندند، خود به زیان افتادند، و شعیب از آن مردم بی ایمان روی گردانید و گفت: من بر شما رسالت های خدا را ابلاغ کردم و برای اتمام حجت شما را پند دادم [اکنون که هلاک شدید] دیگر چرا بر هلاک کافران غمگین باشم.

هدف قائم نسبت به مومنان این بود، که قریش به هنگام نزول قرآن به شکنجه و آزار و کشتار آنان برخاسته بود، لکن هدف واقعی و همیشگی که در این داستان قصد نمودن آنرا کرده، این بود تا نشان دهد که جاهلیت همیشه در پهنه ی زمین در هر شکل و لباسی در برابر دعوتگرانی که مردم را به واقمیت «لا اله الا الله» فرامی خواندند به شکنجه و آزار قیام می کرد و به کشتار و ارباب می پرداخت..

هدف نهایی از داستانهای قرآن این است اگر چه ممکن است که در ذات این نصر آن هدف مشخص و روشن نباشد، اما از سیاق قرآن بر می آید و این حقیقت روشن می گردد بویژه که در مواضع دیگر، قرآن این هدف را روشن کرده، بویژه در آغاز سوره ی عنکبوت بدان اشاره مستقیم دارد.

اَلَمْ اَحْصِ النَّاسَ اَنْ يُّزَكَّوْا اَنْ يَقُوْلُوْا اٰمَنَّا، وَهُمْ لَا يُفْقَهُوْنَ؟ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ، فَلْيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَٰذِبِيْنَ.»

«الم. آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف اینکه گفتند: ما به خدا ایمان آوردیم، آنها را به خودوامی نهند، و بر این دعوی شان هیچ امتحانی نبینند، ما امتهای پیش از ایشان را در بوته ی آزمایش در آوردیم تا خداوند دروغگویان و راستگویان را به نیکی بشناساند. -

این [آزمون] از سنتها و روش دائمی است، رویداد های نو و عارضی نیست که برای برخی ایمان آوردگان روی دهد. ازیرا امتحان و

آزمون ناگزیر باید برای مؤمنین باشد! و آنان ناگزیر باید پایدار و آزار
افراد جاهل روپرو شوند، حتی در انواع گوناگون آن.. و حتی باید دوره‌ای
را در این شکنجه و آزار باقی بمانند، و در این نیز نباید یاری و کمکی از
سوی خدا برای آنان باشد! تلافیان و سرکشی در محیط آکنده شود و اثر
طفیان آشکار گردد، و روز بروز بر حجم طفیان افزوده شود تا پیروزی و
غلبه بر آنان واجب گردد، که در آن صورت چون پیروزی مؤمنان را نصیب
گردد بدانند که :

— پروردگار توانا بر هر چیزی قادر است!

و گرنه اگر ذات مقدس او بخواهد در همان لحظه‌ی نخست که دعوت را
بر آنان عرضه می‌دارد همان را انجام می‌دهد. که در آسمان و زمین چیزی
نیست که عجز او را سبب شود.

اما ذات پاک او چنین نمی‌خواهد ..

و یکبار نیز چنین نخواست... بلکه هر بار مؤمنان را در برابر انواع
شکنجه و عذاب قرار می‌دهد، و تاملاتی از یاری آنان خودداری می‌کند، تا
شکنجه‌ها را تحمل کنند، اگرچه آنها برحق‌اند، و حتی عصیانگران سرکش
را که بر باطل‌اند یاری می‌دهد..

بلی! اقتضای حکمت الهی چنین است... نه اینکه خداوند جدا از
بندگان مؤمن خود باشد و یا اینکه اینها را و انهد و یاری نکند که:

«ماودعك ربك وما قلی» — پروردگارت ترا ترك نکرده و به خود

و انهناده است. بلکه نسبت به مؤمنین سراسر رحمت و رعایت است!!
بلی! زیرا چون مسئولیت سنگینی را بردوش ایشان نهاده است... و
آنانرا برای گزاردن دعوت خویش برگزیده است، و برای کاری بس بزرگ
و خطیر در این مجموعه‌ی هستی برگماشته است.. برای حمل امانت خود..
و این توجه و رحمت نیست که سنگینی بار را از دوش‌شان بردارد و لطافت
و نرمی عضلات را برای‌شان باقی نهد.. بلکه از رحمت او این است که اینان
را ناگزیر به تمرین و ورزش گرداند... حتی تمرین سخت و خشن. بلی!
خشن! ولیکن بایند و عبرتی که در پایان آن است.. که باید در پایان کار
مطالعه کرد و دید! آیا پس از این آزمون سخت از قدرتی که تحصیل کردند
شگفت نمی‌آورید؟ از متانت‌شان از ترکیب جامعه‌شان، از قدرت و نیروی
بنیان هستی‌شان؟ آیا اکنون قدرت و تحمل‌شان اطمینان‌بخش نیست؟!

بلی!... رحمت خدا و رعایت الهی این است ...

که برای ایشان بنیانی سخت و استوار بریزد تا بنایی محکم و استوار

بر آن پایه برپا کنند، پایه‌ای که بنابر نگهدارد و از ویران شدن جلوگیری کند، نه اینکه بی‌مقدمه بارسنگینی را بروی شانه‌هاشان نهد، که بر شانه‌هاشان سنگینی کند، زیرا برای برداشتن چنین وظیفه‌ی سنگینی چنان تمرین سخت لازم است.

و پس از این، یعنی بعد از دیدن قدرت و پایداری است که سرکشی و طغیان سرکشان روبه‌فزونی می‌گذارد:

«لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»

[سوره نحل : ۲۵]

تا آنکه در نتیجه‌ی انکار روز واپسین بارسنگین‌گناه خود را، بآبار گناه آنان که از روی جهل گمراه‌شان کردند بردوش نهند.

تا به تقدیر پروردگار یگانه آنان که ایمان آوردند برایمان‌شان بیفزاید، و آنان که سرکشی و طغیان پیشه کردند، بر کفرشان افزوده گردد.. و برای گروه اول بهشت جاوید و روزی دائمی و همیشگی باشد که هرگز پایان نیابد، و برای گروه دوم عذابی که هرگز بریده نشود ... آیا جز این است پایان معامله‌ی زیانکاران؟

چه بسیار انسانهای مؤمنی که شکنجه‌های سخت را تحمل کردند و پیش از دیدن پیروزی پیک اجل بسراغ آنها آمد و آنها را از دنیا برد.. پس آیا ایضا در پایان معامله زیان‌کرده‌اند؟!

آنانکه در روی زمین، بدترین انواع خواری و سختی را تحمل کردند، وجودشان در روز واپسین در میان انواع نعمتها غرقه شود و به او گویند: آیا تو هرگز سختی و خواری دیدی؟ می‌گوید: نه! ای پروردگار من! و این نخستین برخورداری مؤمن است.. و پس از آن هرگز سختی و تلخی دشواری نخواهد دید! و آنانکه به بدترین وجه نعمتهای حق را انکار می‌کردند نیز به روز واپسین در پای حساب آورده شوند. و در دریای آتش غرقه گردند، و به او گفته می‌شود که: آیا تو هرگز نعمت و برخورداری دیدی؟ می‌گوید: نه! ای پروردگار من.

و برای نخستین بار در میان دریای آتش غرقه‌اش سازند.. و پس از آن جز تلخی عذاب نخواهد دید. این داستانهای قرآن - از خلال عبارات - به ما می‌گوید که آزمون و امتحان سنت خدا برای ایمان‌آوردگان است، و پروردگار خود می‌فرماید که: اوست که مؤمنان را به قدرت خود در بوته‌ی آزمون و امتحان قرار می‌دهد. و نیز به قدرت و تقدیر خود سرکشان و طغیانگران را

در پایگاه قدرت و غلبه قرار می‌دهد.. تا هنگامی که فرمان خدا دایر بر پیروزی مؤمنان به تقدیر الهی فرارسد، و نیز به تقدیر او نابودی و هلاکت بر دروغگویان و انکارگران واقع شود.

پروردگار آن کسی است که این و آن را اداره می‌کند.. و در این پهنه‌ی هستی چیزی رخ نمی‌دهد مگر اینکه او اراده کند.

و بدین ترتیب است که دلها همیشه و پی هم بر اساس تربیت قرآن به خدا وابسته می‌گردد. و فشار سختی و عذاب بر دلهاشان بی‌اثر می‌گردد زیرا که او تنها قدرتی است که سختی و عذاب را برمی‌دارد و غیر او هیچ ذاتی را چنین قدرتی نیست..

در سستی و خواری دلها به خدا توجه می‌یابد و به سپاس از نعمتهای او می‌پردازد و به سبب حرص و آزی که برای ایجاد رضا و خوشنودی او دارند بر ضعف غلبه می‌کنند و تحرك را جایگزین سکون می‌سازند.. داستانهای قرآن در سهای ایمان و عقیده‌اند.. در سهایی مربوط به حقیقت «لا اله الا الله» هستند.

اگرچه این در سها در لباس داستان عرضه می‌گردد، لکن در آن چهره‌ی زیبای تعبیر و تفسیر خود می‌نماید، و صاحبان خرد تصویر فنی را از آن در می‌یابند و آنرا دروازه‌هایی می‌یابند که به سوی حقیقت توحید گشوده‌اند.

آدم و شیطان

در آفرینش آدم می‌گوید که آدم را از خاک زمین و دمیدن روح الهی هستی داد، که این موضوع در بیشتر سوره‌های مکی جای جاتکرار شده است، البته داستان آدم و شیطان نیز به همین ترتیب در بیشتر سوره‌های مکی تکرار می‌شود. این داستانها گاه با تمام تفصیلات می‌آیند آنچنانکه مثلاً در سوره اعراف آمده است، گاه باجزیی تفصیل چنانکه در سوره «حجر»، «اسراء»، «طه» و «ص» آمده است. و گاهی نیز به اشاره از آن می‌گذرد که این نوع آخر جداً در قرآن بسیار تکرار شده است، و فقط سوره ابراهیم است که از پایگاه شیطان در روز واپسین سخن می‌گوید و موضع او را در برابر بنی‌آدمی که در دنیا کاملاً او را پذیرفتند و به ندای او پاسخ مثبت دادند و به او پیوستند روشن می‌کند! مثلاً در سوره حجر آمده است که:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ. وَالْإِنْسَانَ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ. وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْنِيسَ ابْنِ إِبْلِيسَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ الْأَنْتَ كُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ؟ قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ. قَالَ: فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ، وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ. قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ أُبْعَثُونَ. قَالَ: فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَلُوقَةِ الْمَعْلُومِ. قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ، وَلَا أَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. قَالَ: هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ. وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ.» [الحجر: ٢٦ - ٤٤]

انسان را از گل ولای مانده و تغییر یافته بیافریدیم، و طایفه ای از جانداران را بیشتر از آن از آتش گدازنده خلق کردیم، و آنگاه که پروردگار به فرشتگان عالم اظهار فرمود که من بشری از ماده گل ولای مانده و متغیر خلق خواهم کرد، که چون او را عنصری معتدل بیارایم، و در آن از روح خویش بدم [از جهت حرکت روح الهی] براو سجده کنید، همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که از سجده ی آدم امتناع ورزید و خداوند خطاب به او فرمود:

— ای شیطان! برای چه تو باد دیگران همگام نشدی و سر به سجده ی آدم فرود نیاوردی؟ شیطان پاسخ داد که من هرگز بشری را که از گل ولای کهنه و مانده بیافریدی سجده نخواهم کرد.

[خداوند به قهر] فرمود: بیرون شو! که از رانندگان درگاه مایی! و لعنت ما تاروز جزا بر تو حتمی باد! [شیطان پس از طرد شدن] گفت: که پروردگارا! پس مرا تاروز رستاخیز مهلت ده! و عمرم را دراز بفرما! خداوند فرمود: آری ترا مهلت خواهد بود. تا آن روز معلوم و وقت معین، و چون مهلت یافت در مقام معارضه و رویارویی با خدا برآمد و گفت: بار خدایا! اینک چنانکه مرا همراه کرده ای، من نیز همی بدیهار در چشم بندگان به نیکی و زیبایی بیارایم، تا همه را از تو غافل گردانم، مگر بندگان پاک و خالص ترا، خدا فرمود که: اخلاص و پاکی راه مستقیم موجب جلب رضای من است، و هرگز ترا بر بندگان پاک و خالص من تسلط و چیرگی نخواهد بود، بلکه تو بر مردم نادانی چیره شوی که ترا پیروی کنند، و البته وعدگاه تمام این مردم نادان در آتش دوزخ خواهد بود که آنرا هفت دراست و هر دری برای دسته ای از گمراهان معین گردیده است..

و در سوره اسراء آمده است که:

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ: أَأَسْجُدُوا لِمَنْ خَلَقْتُ طِينًا؟ قَالَ: أَرَأَيْتَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنْ يُولِيَ الْقِيَامَةَ لِأَخِيكَ ذَرَيْتَهُ الْأَقْبَلَاءَ. قَالَ: انْهَبْ! فَمَنْ بَعَثَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُ مَنْ قُوْرًا. وَ اسْتَغْرَزَ مِنْ اسْطَظَعَتْ مِنْهُمْ بَصُوْتِكَ وَ أَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَلْقِكَ وَ رَجَلِكَ وَ شَارَكَهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَنَدَهُمْ، وَ مَا يَعْبُدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا عُرْوًا. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ. وَ كَفَىٰ لِرَبِّكَ وَ كَيْلًا.

[اسراء: ۶۱-۶۵]

بیاد آر که چون به فرشتگان گفتیم که به آدم سجده کنید، که همه سجده

کردند جز شیطان [سرباززد] وگفت: آیامن سراطلاعت در برابر آدمی فرود آرم که از خاک آفریدی؟ ویاگفت: آیا تواین آدم خاکی را بر من برتری دادی؟ ای خدا اگر اجل مراتقایامت به تأخیر افکنی به جز قلیلی از مؤمنین را به خاک هلاک خواهم کشید، [خدا به شیطان] گفت: بروا که هر که از اولاد آدم از تو پیروی کرد، بتاویه آتش دوزخ که پاداش کامل شماسست کیفر خواهم داد. برو باجمله ی لشکر سوار و پیاده ات بر آنها حمله کن، و در اموال و اولاد نیز با آنان شریک باش، و به وعده های دروغ آنان را بقریب و مغرور ساز، که وعده ی شیطان چیزی جز فریب و غرور نخواهد بود که ترا بر بندگان [ویژه] من تسلط نیست، که تنها محافظت و نگاهبانی پروردگارت آنها را کافی است.

و در سورة اعراف آمده است که:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ، ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدُوا إِذْ أَمَرْتُكَ؟ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ؛ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ! قَالَ: فَاهْبِطْ مِنْهَا، فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا! فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ. قَالَ: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْثُونَ! قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ! قَالَ: فِيمَا غَوَيْتَنِي لَأَقْذِبَنَّ لَهُمْ سِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لَا يَنصُرُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ، وَمِنْ خَلْفِهِمْ، وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ، وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَلَا يَجِدُوا كَثَرَهُمْ شَاكِرِينَ! قَالَ: أَخْرَجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ يَمَعَكَ مِنْهُمْ لِأَمَلٍ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ. يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ. فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِ أَيْمَانِهِمَا وَقَالَ: مَا نَهَا كُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ! وَقَاسَمَهُمَا: إِنِّي لَكُمَا مِنَ النَّاصِحِينَ! فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ! فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سُوءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا: أَلَمْ أَنْهَ كُمَا مَعَ تِلْكَ الشَّجَرَةِ أَنْ تَكُونَا مِنَ السَّاطِرِينَ! قَالَا: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ! قَالَ: اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ. قَالَ: فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ، وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ. يَا بَنِي آدَمَ قَدْ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْءَ بَشَرِكُمْ وَرِيشًا. وَابَسِ اتَّقَوْا ذَلِكَ خَيْرٌ، ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ. يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسًا مِمَّا

لِيُرِيَهُمَا سَعَاتِهِمَا. إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ. إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ
لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. [اعراف: ۱۱-۲۷]

چون شما آدمیان را بیافریدیم و بدین صورت کامل آراستیم، فرشتگان را گفتیم که بر آدم سجده کنند، مگر شیطان که از زمزه‌ی سجده‌کنندگان نبود، خدا بدو فرمود: چه چیز ترا از سجده به آدم مانع شد؟ که چون امر کردم فرمان نبردی؟ جواب داد که من بهتر از اویم، که مرا از آتش آفریدی و او را از خاک هستی دادی. خداوند فرمود که از این موضع فرود آی، چون ترا نرسد که تکبر و نخوت ورزی، بیرون شو که تراز زمزه‌ی فرومایگانی، شیطان گفت: پس مرا تاروژی که خلاق [برای جزای اعمال‌شان] برانگیخته شوند نگاهدار. و خدا فرمود: البته مهلت خواهی داشت، شیطان گفت: چون مرا گمراه کردی، من نیز بندگان را از راه راست که راه شرع و آیین توست، گمراه گردانم، آنگاه از پیش روی و از پشت سر و سمت چپ و راست آنان درمی‌آیم، و چنان‌کنم که بیشتر آنان شکر نعمت ترا بجای نیارند، خدا شیطان را گفت:

— بیرون شو! که تو رانده درگاه مایی، و هر که از فرزندان آدم ترا پیروی کند، جهنم را از تو آن به یقین پرمی‌گردانم، وای آدم تو باجفت خود در بهشت منزل‌گزینید و از هر چه خواهید تناول کنید. ولیکن بدین درخت نزدیک نشوید که دچار عمل بد شده و بر خویش ستم خواهید کرد. آنگاه شیطان آدم و حوا هر دو را به وسوسه بفریفت. تازش‌تیهای پوشیده‌ی آنان پدیدار شود، و بدروغ گفت که: خدا شمارا از این درخت نهی نکرده مگر برای اینکه نکند شما دوتن پادشاه شوید، و یاعمر جاودان یابید! و بر آن سوگند یاد کرد که من خیرخواه و ناصح شما هستم، و به دروغ و فریب راهنمایی‌شان کرد، تا چون از آن درخت تناول کردند زشتیهای شان آشکار گردید، و بر آن شدند که از برگ درختان بهشت، خود را بپوشانند و خداوند ندا کرد که آیا من شمارا از این درخت باز نداشتم؟ و نگفتم که شیطان سخت دشمن آشکار شماست؟

گفتند: خداوندا! ما بر خویش ستم کردیم، و اگر تو ما را نبخشی و مهربانی نفرمایی سخت از زیانکاران خواهیم بود، خدا فرمود: فرود آیید که برخی از شما با برخی دیگر مخالف و دشمنید! و زمین تا هنگامی معین جایگاه شماست، خدا گفت که: در آن زمین زندگانی کنید، و در آن بمیرید، تا دگر پاره در آن برانگیخته گردید. ای فرزندان آدم! مالباسی را که عورات شما را بپوشاند، و جامه‌های نرم و زیبا که با آن تن را بپارایید برای شما

فرستادیم، و بر شما باد لباس تقوا که این ثیوترین جامه‌ی شاست، که این سخنان همه از آیات خداست و شاید خدا را یاد آورید، و ای فرزندان آدم، مبادا که شیطان شمارا فریب دهد چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و جامه‌ی عزت را از اندام‌شان بیرون آورد، و قبا یح‌شان را در برابر چشم‌شان آشکار کرد، و آن شیطان و بستگانش شما را می‌بینند، در صورتیکه شما آنها را نمی‌بینید، مانوع شیطان را دوستدار کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند.

و در سورة ابراهیم آمده است که:

وَبُذِّرُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا، قَبْلَ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنْكُمْ عَذَابَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ!! قَالُوا: لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ! سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنَ مَحْصِيٍّ! وَقَالَ الشَّيْطَانُ لِمَ أَقْسَى الْأَمْرَ: إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ، وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ! وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ تَكُونُ لَكُمْ فَاَسْتَجَبْتُمْ لِي! فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنفُسُكُمْ! مَا لَأَبْصِرْ حِكْمَكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِحِي! إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلَ! إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

روزی که مردم از گورها برانگیخته شوند و در پیشگاه پروردگار حاضر گردند، آن ضعیفان به گردنکشان گویند: ما در دنیا تابع عقیده‌ی شما بودیم آیا امروز شما هم از عذاب خدا ما را کفایت خواهید کرد؟ جواب دهند که اگر ما را سعادت هدایت بود، ما هم شما را هدایت می‌کردیم، اکنون هر آنچه جزع و التماس کنیم و یا صبر و تحمل پیش گیریم یکسان است، و از عذاب گریزی نداریم، چون حکم خدا بپایان رسد در آن حال شیطان [در جایگاه نکوهش و تمسخر] گوید:— خدا شما را به حقیقت و راستی وعده داده بود و وعده‌ی من خلاف بود و من بروعه‌ی خلاف خود هیچگونه حجت و دلیلی ارائه ندادم، پس امروز شما ابلهان که سخن بی دلیل مرا پذیرفتید مرا ملامت نکنید، بلکه نفس پر طمع خود را ملامت کنید که امروز نه شما را فریادرس تواند بود و نه من فریادرس شما، من بدان شرکی که شما را بدان فریقم اعتقادی ندارم، که در این روز ستمکاران عالم را عذابی دردناک خواهد بود.

این داستانها در قرآن برای لذایت هنری و بهره‌گیری فنی آورده نشده‌اند، گرچه شك نیست که اگر قصد بهره‌گیری فنی و هنری باشد در این بخش نیز دارای بهره سرشار و بسیار گسترده است:

بلکه آنچه در قرآن آمده‌هاش در جهت تربیت و توجیه است برای ساختن امت راه‌یافته‌ای که برای وظیفه‌ی مهم جانشینی و خلافت ارشادی در روی زمین بپاخیزد. که در قرآن بویژه چنانکه قبلاً گفتیم در دوره‌مکی به صورتی ویژه می‌آید، یعنی این بخش خصوصاً برای بنای عقیده و رسوخ‌ایمان و عقیده اسلامی و وظیفه‌ای اصلی را بعهده می‌گیرد، زیرا این عقیده است که نخست باید استوار شود و چون پایه و اساسی گردد که بعداً کل بنا بر آن استوار گردد... حال چه بنای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حربی و مدنی و اخلاقی و فکری و تربیتی... تا آخر یعنی تمام آنچه را که نظام زندگی توده‌ها بر روی آن استوار می‌گردد.

قصص و داستانی که در سوره‌های مکی آمدند [و چنانکه بعد خواهد آمد در سوره‌های مدنی نیز تکرار می‌شوند] جزایی از این تلاش در جهت تربیت و توجیه است... و در زمان خود هر یک جزئی از بنای عقیده برای انسان مسلمان‌اند... که ما بیش از هر چیز این واقعیت را در قصص انبیاء (داستان پیامبران) و اقوام‌شان می‌بینیم، و اکنون نیز در داستان آدم و شیطان به بررسی آن می‌پردازیم... یعنی آنچه را شکی در آن نیست که برای نوع بشر مهم است و تاریخ نیز درستی و اصالت آنرا می‌شناسد... و این شناخت نیز برای عبرت آن و پندگیری از داستان است نه تنها برای آرامش دل... داستان آدم و شیطان در میان قصص قرآن دارای دلالتی ویژه و نقش بخصوصی است. زیرا در این داستان مبدأ و منتهای حیات بشر را محدود می‌کند، و نقش‌شان را در روی زمین تعیین می‌نماید، و خط و سیر حرکتها را معین می‌کند، و پی‌آمد حرکتها و رویدادهای زندگی را باز می‌گوید، روش و طریقه‌ی اجتناب از خطاها را بر می‌شمارد و طریقه‌ی اجتناب از خطاها را می‌آموزد...

بر اساس این داستان، انسان وجودی است که از لجن مانده و بدبو، و روح خدا تکوین یافته است، و به عبارت ساده دو عنصر متضاد از مصالحی هستند که این وجود راهستی و تکوین بخشیده‌اند، و لذا این داستان دلالت بر این دارد که وجود انسان از دو عنصر جدا و بینظیر تکوین یافته و میان دو عنصر وجود او شباهت و هماهنگی وجود ندارد بلکه هر یک نقشی جدا و مخالف دیگری را ایفاء می‌کند:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ

عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» [سوره اسراء: ۷۰]

ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را بر مرکب پرویجر سوار کردیم، و از انواع غذاهای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم، و بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری و فضیلت بزرگ بخشیدیم...

پس انسان موجودی است بادو سرشت بهم پیوسته، یعنی در آن واحد مادی و معنوی، لجن، و روح خدا. بخش خاکی وجود انسان نمونه‌ی بارز مادی بودن آن است و دمیدن روح خدا نمونه‌ی ایدآل روحانی و معنوی بودن آن، اما ایندو روح و ماده در عین حال از هم جدا ناشدنی هستند...

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَايِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَكُنُفْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَتَعَوَّاهُ سَاجِدِينَ.» [ص: ۷۸-۷۷]

[ای رسول] یادکن هنگامی که پروردگار به فرشتگان گفت: که من بشری از گل می‌آفرینم، پس آنگاه که او را با خلقت کامل بیاراستم و از روح خود بر او بدمیدم همه به فرمان من بر او سجده کنید...

پس خداوند، جدا از اینکه بدان ماده شکل آدمی بخشید از روح علوی نیز بر آن دمید، و چنین معنویت والایی را با آن عنصر مادی پیامیخت و بدین ترتیب بدان صورت نهایی را بخشید و پس از آن به فرشتگان فرمان داد تا بر او سجده کنند... صورت بشر دارای تکوین مکمل است و در حیات و هستی از کاملترین موجودات است.

این تولد دارای تاریخ قاطعی است. و بشر نیز آنچنانکه پروردگار ایشان را بیافرید: کیان مادی و کیان معنوی در یک هستی بهم آویخته‌اند، دو عنصر متمایز اما جدا ناشدنی‌اند، و زندگی انسان در تمام لحظاته تابع این دوسرشت متغایر است، یعنی در هر لحظه از لحظاته وجود انسان تابع سرشت مادی و معنوی است. یعنی این بافت وجودی، اوست و تمام هستی او برآمده از همین دو بافت جدا و بهم پیوسته است، در آن واحد وجود انسان دارای بافت مادی و بافت معنوی است، و هیچگاه یکی از این دو بافت به تنهایی وجود نخواهد داشت. و هیچ لحظه‌ای از لحظات حیات وجود نخواهد داشت که یکی از این دو بافت بدون آن دیگری وجود داشته باشد.

در اینجا به تکه‌ای باید اشاره کرد که مربوط به لحظات زندگی است، زیرا در حیات انسان لحظاتی است که توجه به بافت مادی بسیار است. بویژه در هنگام ناآگاهی و تیره درونی. و زمانی نیز در حیات انسان بوجود می‌آید که توجه به بافت معنوی و روانی در آن بسیار است و آن زمانی است

که روح به جانب رستگاری و فلاح بسیار توجه داد و یا ناراحتی و رویداد تأسف بار بوجود می آید... اما بهر حال نه این و نه آن بافت هیچگاه به صورت يك بافت واحد و منفرد وجود ندارد. و اگر این واقعیت بانگش سریع و بدون تحقیق و جستجو و بدون دقت نظر در اشیاء نگریسته شود ظاهر و آشکار نخواهد شد.

به عبارت ساده لحظه ای از زندگی کشش زیاد به جانب چیزهایی است که حسی اند مثل طعام یا شراب و یا جنس، که حداقل این گونه کششها برای برخی افراد بطور محسوسی ظاهر و آشکار است، که در این موارد فرد درست چون جسدی خالص است و تنها متوجه خواسته های جسمی است. یعنی بافت تیره مادی بر وجودش مسلط شده راه رخته و نفوذ روشنائی و نور معرفت را بسته است ..

اما لحظه ای را می بینیم که علاقه و میل به جانب انوار معنوی است، یعنی عبادت و بندگی - خاشعانه و سیاحت و پرواز روح در ملکوت خدا، لحظه ای عاطفه و محبت و الاست که آدمی را به پرواز معنوی وامی دارد به بلندی می کشاند، و لذا به جای پرداختن به متاع موجود در روی زمین به بلندترین قلعه ی انسانیت توجه دارد و حس برادری بر وجودش غلبه می کند، و خویشتن و مال و جان و امنیت و راحت خود را در راه مسأله ای برتر و هدفی بزرگتر قربانی می خواهد... یعنی لحظاتی در حیاتش آغاز می شود که در آن لحظات گویی روح خالص است، روحی شفاف، روشن، درخشان. روحی که هیچ اثری از رسوب گل و لای در آن نیست! ولی حقیقت این است که در همان حال وضعی دارد که معنویت بر او غلبه دارد و آنچه می پندارد زیاده روی در تعبیر است و ایدآل واقع نیست!

یعنی آن بخش سیاه و مادی وجود نیز از عنصر روح خالی نیست .. و نیز حتی همان لحظات شفاف و درخشان نیز از وجود لجن عاری نیست! آمیزش این دو عنصر در ذات انسان در حدی است که گویی عنصری واحد و پیوسته و مکمل یکدیگر اند، که امکان تجزیه میان شان وجود ندارد و هیچ چیزی از جزء دیگر جدا شدنی نیست. چنان مربوط اند که به انسان يك صورتی واحد و یگانه می بخشند، چهره ی منفرد که در تمام کارها و همه احوالش از تمام موجودات پیرامون خود متمایز و جداست، و همه نیز از او متمایز و جدا هستند، اگر چه از جهتی شباهتی با فرشتگان و با حیوان دارد، اما این تشابه تنها در نقطه ی تماس است تنها در آن جهت معنوی اندکی با فرشتگان و در جهت غریزی با حیوان تشابهی در نقطه ای

پاریک دارد و لیکن در کل احوالش تشابه و همانندی ندارد.

به عبارت ساده انسان در لحظه‌ی خوردن غذا و یا نوشیدن و مثلاً عمل جنسی تشابهی با حیوان پیدامی‌کند، لیکن در ذات و سرشت ابداً نمی‌توان گفت که حیوان است، مگر بر سبیل مجاز. زیرا حیوان وقتی گرسنه شود می‌خورد و چون سیر شود رو برمی‌گرداند... و این تنها غریزه است که زمان گرسنگی را برایش تعیین می‌کند، و یا همان غریزه نقطه‌ی سیری را بر او تعیین می‌کند و او را وامی‌دارد تا از خوردن رو برگرداند و نیز همین غریزه برای او انواع معینی از خوراکیها را محدود می‌کند که همیشه همان‌اند و تنوع و تعدد نمی‌پذیرند...

اگرچه انسان نیز چون گرسنه شود غذایی خورد، ولیکن او با اراده‌اش در این اوضاع دگرگونی ایجاد می‌کند، گاهی اوقات می‌خورد اگر چه سیر است، و گاهی نیز در عین گرسنگی با اعمال اراده از خوردن خودداری می‌کند، مثلاً اگر به مسائل بهداشتی و مسائل مربوط به سلامتی در میان باشد، و یا در امور عبادی و یا حتی اقتصادی .. از خوردن خودداری می‌کند. یعنی این اراده‌ی انسان است که وقت غذا خوردن را برای خود محدود و معین می‌سازد و یا اندازه‌ای را که باید بخورد برای خود محدود می‌کند، حال این اندازه چه در حد اعتدال باشد و چه کمتر و یا بیشتر از حد لازم و نیز انواع خوردنیها و طعام در برابر او نامحدود است زیرا او هر از چندگاهی غذایی تازه ایجاد می‌کند و از ایجاد انواع تازه‌ی خوردنیها باز نمی‌ایستد.

و اینهمه اثر مستقیم همان دمیدن روح الهی بر این جسم پرداخته از لجن مادی است. چه آگاهی و یا اراده و یا خودداری، و قدرت اختیار... مربوط به این ارزش روحانی است.

و اما مسأله‌ی جنس... انسان به هنگام دفع غریزه چون حیوان است، زیرا این غریزه است که موسم معین را برای بارگیری و بارور شدن تعیین می‌کند. و همین غریزه است که برای او نقطه‌ی رهایی را تعیین می‌کند و نقطه سکون و یا ماندن از رشد و نشاط فعالیت را مشخص می‌سازد .. در این مورد نه او را آگاهی و قدرتی است و نه اراده و اختیار.. یعنی جنس و فعالیت جنسی در انسان حرکتی در حد حرکت غریزی است. لکن اگر چه همین غریزه در انسان مربوط به جسم و حالتی طبیعی است اما در دورترین حالاتش نیز دارای هدفی تعیین شده است، که با حرکتی محدود و معین به صورتی آگاهانه و آزاد برای رسیدن به هدفی ویژه همراه

است... و قدرت اختیار در آن مداخله دارد... و انسان در اعلا ترین مرحله‌ی موافق نفسانی و میل و رغبت جنسی می‌تواند قدرت اختیار را بکارگیرد و از حرام بگریزد و راه حلال را بازجوید، و به هدف آگاهانه‌اش بیندیشد، و در مورد ذریه‌ی صالح فکر کند. و خلاصه قدرت اختیار او را در برابر این گرایش شدید غریزی باز دارد، و اوصاف معینی را برایش بازجوید... و خلاصه در نهایت به چیزی توجه کند که بدان نام خدا اطلاق می‌شود... و این قدرت چیزی نیست جز نشان‌میدن روح خدا بر ماده‌ای از گل و لای و لجن بدبود... حتی در آن لحظاتی که انسان سخت به آن بخش ماده‌ای و لجنی خود نزدیک است نیز...

آن بخش عبادی روحانی وجود انسان که چون آینه شفاف و درخشان است از سویی شبیه به فرشتگان است و در عبادت و بندگی همانند ملک، اما نه الگویی از آن است و نه می‌تواند الگویی از آن‌گونه باشد، زیرا که فرشتگان:

«يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ.» [انبیاء : ۲۰]

هستند- یعنی شب و روز را به تسبیح و ستایش پروردگار مشغول‌اند، بی‌آنکه سستی و رزند و یا فاصله‌ای اندازند. و یا :

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.» [سوره تحریم : ۶]

هستند، یعنی آنچه بدیشان فرمان داده شود عصیان و سرکشی ندارند و موافق فرمان شده را بدرستی انجام می‌دهند. حال آنکه انسان آنهمه کرنش را توان ندارد، و به انجام آن قادر نیست... زیرا بی‌آنکه مایل باشد نیز مجبور است که مدتی را از عبادت دست بشوید، مثلاً هنگامی که جسم او از فعالیت می‌ماند و از تلاش باز می‌ایستد، و از دیگر سو او همیشه در معرض خطا و نسیان و سرکشی است که:

«كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَاءٌ وَ خَيْرُ الْخَطَائِينَ التَّوَّابُونَ.» [ترمذی : کتاب القیامه]

همه‌ی بنی‌آدم لغزشکارانند و بهترین لغزشکاران آنهایی هستند که بسیار توبه‌کنند... و این خطا نیز همان حاصل جسمی بخش لجن و چرود آدمی است که روح... در آن دمیده شده... که حتی در شدیدترین لحظات روحانی نیز ویژگی آن باقی است... تا آنجا که مثلاً در مورد انسانهای بدمی‌گوییم که: فلانی حیوان است، حال آنکه در واقع بدتر از حیوان است :

آنان چون حیوان اند و بلکه گمراه تر از حیوان. — زیرا حیوان از خویشتن اراده ای ندارد، و آنچه را که بجای آورد ابرخاسته از اختیار و آگاهی نیست، و برای او جز يك راه وجود ندارد که همیشه نیز ناگزیر به همان راه می رود، و آن يك راه نیز رسیدگی به نیاز های جسمی و دفع غرائز است، حال آنکه انسان را گوش و چشم و دل است. که با گوش می شنود و با عقل درك می کند و با چشم می بیند و با احساس و لمس از چگونگی آن آگاه می شود، و در هر گونه اقدامی دل (فؤاد) یعنی عقل و اراده با توجه به ضابطه در اقدامها بر او حکومت می کند، و لذا چون این ادوات را بکار نگیرد و از تمام این امکانات استفاده نکند از حیوان بدتر و گمراه تر است:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا، وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.» [اعراف: ۱۷۹]

آنان را دلهایی است اما درك ندارند و معرفت بکار نمی برند، چشمهایی است اما با آن نمی بینند و گوشهایی است اما با آن نمی شنوند، آنان چون چهارپایان اند، بلکه بدتر و گمراه تر از چهارپایان که از حقیقت غافل اند.

اما هنگامی که انسان علو روح می یابد و به اصالت و برتری خود پی می برد و به مرتبه ای والای خود واقف می گردد، در موردش می گوید که او چون فرشته است و یا در واقع برتر از فرشته:

«وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.» [اسراء: ۷۰]

ایشان را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری دادیم، در حد والای برتری.

زیرا فرشته خداوند را عبادت میکنند بی آنکه قادر به عصیان و سرکشی باشد! و لذا فرشته جز يك راه بیشتر ندارد که همان يك راه، راه معنوی و طاعت و عبادت است که باید در آن پیش تازد. حال آنکه انسان در کیان و شخصیت خود محرکی دارد که آرام ناپذیر است و امیال و خواسته هایی دارد که سیری ناپذیراند و از او دور نمی شوند، و به ساده ترین سخن راههای متعددی در برابرش وجود دارد که او می تواند همه ی آن راهها را برگزیند، نه فقط يك راه،

وراههایی را بر او نمودیم.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا».

[الشمس : ۷-۱۰]

سوگند به نفس [ناطقه‌ی انسان] و آنکه او را در حد کمال بیافرید، و به او خیر و شر را الهام کرد، سوگند به این آیات که هر که نفس خود را از گناه پاک سازد، به یقین رستگار خواهد شد و هر که او را به کفر و گناه پلید گرداند البته زیانکار خواهد بود. پس انسان چون با اراده و میل در تزکیه‌ی نفس و پاکی وجود بکوشد، و در طاعت و بندگی خداوند راست و استوار شود. در این حال مقام و مرتبه‌ی او بالاتر از فرشته‌ای است که مطیع اراده‌ی خداست، زیرا انسان این قدرت را نیز دارد که اطاعت نکند و می تواند که مطیع نباشد، حال آنکه فرشته (ملك) در ذات و سرشت خود انگیزه‌ای برای عصیان نمی بیند.

★ ★ ★

پس بدین ترتیب در آفرینش آدم ، دو طبیعت و یا سرشت دوگانه‌ای مداخله دارد، یعنی در تکوین وجود انسان دو عنصر مداخله‌ی مستقیم دارند، بخش مادی -لجن، گل بدبو - روح الهی پس آنچه از این سرشت دوگانه برمی‌آید همان راه دوگانه‌ای است که در برابرش قرار دارند راه واحد - یعنی راه طاعت و بندگی و راه سرکشی و عصیان ، راه تزکیه و پاکی و راه ناپاکی و آلودگی، راه هدایت و راه گمراهی و ضلالت.. که حرکت نخست برخاسته از پایگاه روحانی است. که در کیان و هستی انسان وجود دارد ، و وابسته به توحید الهی و قدرت و سلطه‌ی آفریدگاری است.. اما در تمام زندگی انسان روح و اسکلت بهم وابسته و جدایی ناپذیر اند..

از جهت هدف آفرینش انسان ! قرآن به روشنی بیان می‌کند که:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».

ماجن و انس را جز برای آن نیافریدیم که ما را عبادت کنند.. پس بنابراین وظیفه‌ی انسان عبادت به خداست، اما آیا برای او وظیفه‌ای جز این نیست؟! نه در جهت نفی آن، و نه در جهت استثناء ،

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادُونَ»

یعنی وظیفه‌ی انسان در همین حد محدود و کوتاه است؟ و به عبارت ساده آیا خداوند آفرینش انسان و جانداران را تنها به عبادت محدود می‌کند؟ و نه چیزی دیگر در جهت آن، و با همین تأکید کوتاهی است که بزبان عربی آورده است؟ حال آنکه مادر وهله‌ی نخست هدفهای متعددی برای آفرینش انسان دیدیم، هدفهایی که معارض این اقتضاست، و این وظیفه‌ی محدودی که از آن سخن گفتیم. با توجه به آن اهداف از پیش برشمرده‌ی این اقتضار و کوتاهی خارج از حد تصور است که :

«هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» [سوره هود : ۶۱]

— شما را از خاک بیافرید و برای عمران و آبادی آن برگماشت
یعنی انسان را به وظیفه‌ی عمران و آبادی در زمین مکلف ساخته، و نیز طریق عمران و آبادی را نشان داده و آنرا امکان پذیر نیز ساخته است :

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ» [سوره ملک : ۱۵]

— او پروردگاری است که زمین را برای شما نرم و هموار گردانید،
تا شما در پستی و بلندیهای آن حرکت کنید و از روزی آن بخورید. —

«هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَكُمْ الْوَادِيَّ لِيَكُنَّ غُلَامًا وَتَجَارِبُ الْوَادِيَّ مِنْهُ حُلًى لِّتَسْلُكُنَّاهُ وَ

تَرَى الْفُلْكَ مَوَازِيهَ وَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» [سوره النحل : ۱۴]

او پروردگاری است که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت تازه ماهیان آن بخورید، و از زیورهای برخاسته از آن خود را بیارایید و کشتیها در آن برانید و از فضل خدا روزی طلبید، و باشد که شکر خدای بجای آرید.

«رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ. إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا»

[سوره اسراء : ۶۶]

پروردگار شما قدرتی است که در دریا برای شما کشتیها به حرکت در آورده تا از فضل خدا روزی طلبید، که او در باره‌ی شما مهربان است پس وقتی مردم موظف‌اند که به عمران و آبادی زمین بپردازند، یا توجه به اینکه خداوند هدف آفرینش را در عبادت خلاصه کرده لذا عمران و آبادی نمی‌تواند خارج از مرز عبادت پروردگار باشد، زیرا عمران و آبادانی نیاز به زمان دارد و فرورفتن در اوقات و سرگرم شدن به مشغله‌ی

عمومی، که بتوان قدرتهای پنهان درهستی را بیرون کشید و در خدمت عمران و آبادانی گرفت و نیز از جهتی عمران و آبادانی زمین بدون نظم و برنامه‌ی معین امکان‌پذیر نیست، پس برای آن نیاز به ایجاد نظام دقیق اقتصادی، و تنظیم امور اجتماعی و نظام فکری خواهد بود.

وقتی قرآن به انسان فرمان می‌دهد که درپستی و بلندی زمین گام بردارد یا در قعر دریاها فرو رود تا روزی خود را بجوید، آیا این گفته با توجه به اینکه هدف آفرینش را عبادت خود اعلام کرده است در راستای واحد نیست، بویژه که می‌گوید: «وکلون رزقه» — از روزی آن بخورید و باردیگر تکرار می‌کند که «لتبتغوا من فضله» — از فضل او روزی بجویند و آسایش گیرند — یعنی جستجوی رزقی که از آن بخورند و آسایش گیرند، از فضل خداست.

حتی می‌گوید که گاهی برای یافتن زینتی که خداوند آنرا حلال گردانده است تلاش کنند. و برای بندگان با توصیف ویژه، رنگهای مناسب و مشروع را بر می‌شمارد که:

«وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا.» [سوره نحل: ۱۴]

و از آن وسائل زینتی استخراج کنند و بپوشند و خود را زینت‌کنند.

«وَالْخَيْلِ وَالْإِبَالِ وَالْخَمِيرِ لِرَكْبِهَا وَزِينَةً» [سوره نحل: ۸]

اسبان و استران و خران که بر آن برنشینند و زینت‌شان باشد.

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ.» [سوره اعراف: ۳۲]

بگو چه کسی زینتهایی را که خداوند برای بندگان آفریده و یا روزیهای پاکیزه و گوارا را حرام کرده است.

«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ.» [سوره اعراف: ۳۱]

ای بنی آدم به هنگام عبادت زینتهای خود را بپوشید.

در این مجموعه‌ی کون و هستی زیباییهایی است که توجه بندگان خدا را به خود جلب می‌کند و خداوند با آفرینش آن زیباییها بر بندگان خویش منت نهاده است:

«وَالْأَنْعَامَ خَلَقْنَاكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ، وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تَرْجِعُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ، وَتَحْمِلُ أَوْقَالَكُمْ إِلَى الْبَلَدِ، لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ الْأَيْتِيقُ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرْؤُوفٌ رَحِيمٌ.»

و چهار پایان را برای شما بیافرید تا با موی و پشم آنها دفع سرما کنید، و از شیر و گوشتشان غذای ماکول بسازید، و هنگامی که شبانگاه گله‌های گوسفند برگردند، و یا صبحگاه به چرا بیرون روند زیب و افتخار شما باشند، و از کرک و پشم آنها وسیله‌ی تجمل و لباسهای فاخر بسازید، و بارهای سنگین شما را که جز به مشقت بسیار از شهری به شهر دیگر نتوانید برد برای شما ببرند، که خدا در مورد شما بسیار رحیم و مهربان است.

چگونه انسان اینهمه زیبایی را می‌تواند بچشد و درک کند، اگر خارج از معنی عبادتی باشد که انسان برای انجام آن آفریده شده ... و تنها برای انجام آن ... با توجه بدین واقعیت که پیامبری از جمله‌ی پیامبران یعنی حضرت داود را می‌بینیم که صنعتی را بر مردم تعلیم می‌دهد و خداوند بدان وسیله بر بندگانش منت می‌نهد که:

«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ، فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ»

[سوره انبیاء : ۸۰]

و ما بوسیله‌ی داود صنعت زره ساختن را آموختیم تا شما را از زخم شمشیر و آزار یکدیگر محفوظ دارد، آیا شکر نعمتهای الهی را بجای نمی‌آورید.

چرا این صنعت و یا صنایع دیگر غیر آنرا جزو عبادت قرار داده است؟ آیا واقعا این صنعت و اصولا صنایع در زمره عبادت‌اند؟ یا خارج از عبادت؟ و آیا پیوسته به عبادت است یا جدا و متعارض با آن؟ اگر صنعت از زمره‌ی عبادت نیست، پس کجاست آن عبادتی که تمام اوقات زندگی باید صرف آن شود؟ و آنگاه آن وقتی را که داود صرف این صنعت می‌کند جایش در کجاست؟ و آنچه از مفهوم سوره ذاریات در مورد عبادت برمی‌آید که عبادت همه‌ی لحظات حیات مومن را فرا می‌گیرد در اینجا چگونه خواهد شد؟

بنابراین ناگزیر باید گفت: تاهنگامی که کار از اوامر ربانی و یا از امور مباح است و یا جزو فرامین نمایندگان وحی خداست، هم‌اَش جزو عبادتی است که خداوند انسان را برای انجام آن آفریده است، و اگر معنی عبادت غیر از این باشد حاشا و ابدأ— که پروردگار انسان را برای آن آفریده باشد که فقط در گوشه‌ای بنشیند و عبادت کند، و اعلان کند که عبادت همین است و تکلیفی که بر عهده‌اش و انهداده می‌شود غیر از

این نیست! و سپس او را مکلف به انجام صنایعی بگرداند که رسیدگی به آن صنایع او را از عبادت باز می‌دارد، یعنی در حقیقت چون صنایع از عبادت نباشد خارج از عبادت محسوب خواهد شد و واقع در معصیت پروردگار است حال آنکه صنعتگر در همان حال به اطاعت فرمان خدا مشغول بوده! اگر هرگز! و ابداً چنین چیزی نیست!

آنچه از جمع این آیات بر می‌آید این است که عمران و آبادانی زمین نیز جزئی از عبادت خداست، و بهره‌مند شدن از زیبایی آن و گفتگو از آن که در ملکوت خدا بیانگر این واقعیت است که صنعت و کار جزئی از عبادت خداست و آموزش صنایع گوناگون نیز جزئی از عبادت است، حتی جزئی اصیل و نه چیزی در حاشیه و پیرامون آن - حال اگر چه بصورت ظاهر متعارض با آن نیز باشد - تا هنگامی که تکلیفی از سوی خداست، یا فرمانی است که از سوی پروردگار صادر گردیده و یا حداقل از سوی پروردگار مباح اعلام گردیده جزو عبادات است.

اما چگونه موفق می‌شویم تا این تعارضی را که جلوتر از قدرت پندار و اندیشه ماست از میان برداریم، و میان «عمل و کار» و «عبادت و بندگی» وحدت ایجاد کنیم، قرآن برای ما این واقعیت را روشن می‌کند و به پرسش ما پاسخ می‌دهد:

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ» [سوره سبا: ۱۳]

ای فرزندان داود سپاس خدا را بجا آرید، و کمی از بندگان من سپاسگزارند.

«قُلْ أَتُنَبِّئُونَ رَبِّيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ إِنَّا قِيَمَآءُ لِّإِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا، وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنِّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَلَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ، وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ.» [سوره الانعام: ۱۶۱-۱۶۳]

بگو ای پیغمبر که به یقین خدا مرا به راه راست هدایت کرده است، به آیین استوار و آیین پاک ابراهیم، که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکان منزّه بود، بگو ای پیغمبر، نماز و طاعت و کلیه اعمال [حتی] زندگی و مرگ من همه برای خداست، که پروردگار جهانهاست و او را شریکی نیست و بدین اخلاص کامل مرا فرمان داده و من اولین کسی هستم که تسلیم امر خدا می‌باشم.

تفسیر ربانی برای عبادتی که انسان برای آن آفریده شده، و تنها

برای آن. این است.

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا»، «قُلْ: اِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي مَعِيَّ وَ
مَمَاتِي لِلرَّبِّ الْعَالَمِينَ».

یعنی عبادت فقط آن چیزی نیست که بر پندار ما متبادر شده است بلکه گاهی شعائر تعبدی است که انسان باید آنرا برپا دارد، که این شعائر در اوقات معینی از روز و شب انجام می گیرد مثل نماز، و یا در اوقات معینی از سال مثل روزه و زکات، و یا یکبار در تمام مدت عمر مثل انجام عمل حج از سوی افراد مستطیع! ولی ممکن نیست که این شعائر محدود تمام وقت انسان را در خود گیرد، آیا این تمام آن عبادتی است که خداوند انسان را فقط برای آن آفرید؟... اگر چنین است پس آن بقیه ای اوقاتی که انسان نیازی بدان ندارد چگونه باید بگذرد؟

پس باید گفت که عبادت همان عمل سپاس در برابر پروردگار است. یعنی پرواگیری از خدا و یاد خدا. که آن عبارت از نماز، زهد و پرهیز، زندگی و مرگ و همه آنچه را که از سوی خداست...

که چون با نظر دقت بنگریم در می یابیم که همه چیز از آن خداست و بدین ترتیب است که معنی عبادت راست می آید و معنی تکلیف روشن می گردد.

هرکاری... و بطور کلی هر نوع کار و عملی که انسان با یاد خدا برای انجام آن اقدام می کند و در ضمن انجام آن قلبش و روحش متوجه خداست، و خدا را به سبب نعمت و روزی ای که بر او ارزانی داشته است سپاس می گوید... آن عبادت خداست...

نماز و پاکی و پرهیزکاری.. زندگی با تمام جوشش و حرکت و رفتاری که با خود دارد.. تا آخرین لحظه حیات یعنی تا آن هنگام که پیک اجل فرامی رسد.. و خلاصه تا هنگامی که دل متوجه خداست و در عمل رضایت او را می جوید.. و در مرز او گام برمی دارد و شریک و انبازی برای او نمی تراشد. یعنی به ساده ترین سخن خود را ملزم به فرامین و اوامر خدا می داند.. آن همان عبادت خداست.. و این است آن دین استوار و صراط مستقیم که پیامبران از قدیمیترین ایام تا آخرالزمان مردم را بدان سوهدایت کردند.

باچنین ترتیبی است که رحمت خدا نسبت به آفریدگان او بر ما

روشن می‌گردد.. زیرا پروردگار آفریدگان خود را به وظایفی فوق طاقته‌شان مکلف نمی‌سازد، بلکه ایشان را مکلف به انجام روند واحدی می‌سازد که انجام عبادت بدرستی امکان پذیر باشد، و آن وظیفه همان است که از هنگام آفرینش آنها را بدان مکلف ساخت: یعنی در تمام کارهایشان به یاد خدا باشند و در همه حال او را سپاس‌گذار باشند و خود را ملزم به اوامر و فرامین او بدانند حال چه این فرمان همان امر به پرهیز و پروا از گناه باشد و یا نماز و یا کسب مالی که زندگی بر آن استوار است، و یا آموختن صنعتی که حیات را به پیش راند، و یا فراگیری دانشی که زندگی را آسان گرداند، و یا یافتن زینت پاکیزه و شایسته و حلال و مباح که زندگی و حیات را با آن آرایش دهند، و یا انجام وظایف و تکالیف را آسانتر گرداند، از جمله انجام تکالیفی که اکنون دشوار می‌نماید..

پس این تکلیف چه آسان است؟.. و اما اکنون چه دشوار! پس بنگریم که این دشواری چگونه و از کجا وارد این تکالیف بسیار آسان شده است.. و به عبارت دیگر بنگریم که برای چه و به چه علت انسان نباید سپاسگزار باشد؟!

★ ★ ★

دوباره به داستان خلقت برمی‌گردیم که دیگر آیات قرآن به تفسیر آن پرداخته‌اند، با بررسی بقیه آیات درمی‌یابیم که پروردگار هنگامی که از روح خویشتن در سرشت انسان دمید، با همان موهبت، نعمت بسیار و فراگیری را بر او عرضه کرد، مواهبی بر او ارزانی کرد که هرگز بر دیگر آفریدگان خود نبخشاییده بود.

«وَجَعَلْ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» [سوره نحل: ۷۸]

برای شما گوش و چشمان و دل و اندیشه قرار داد که شاید سپاسگزاری پیشه کنید..

که در اینجا «سمع» تنها همان گوشی نیست که از آن می‌شنویم. اگر چه آن نیز نعمت خداست و در آن شکی نیست. بلکه «سمع» در اینجا عبارت از تمام قدرتی است که می‌شنود و می‌فهمد و درک می‌کند؛ و چنانکه «ابصار» (چشمان) نیز به همین معنی منظور تنها همان چشم‌ها نیست که می‌بینند، اگر چه چشمان خود در جای خود نعمتی از نعمتهای خدا هستند، ولی در اینجا منظور از چشمان نعمتی از نعمتهای بزرگ است که می‌بیند و آنچه را ببیند درک می‌کند، و اشاره و دلالت آنرا درمی‌یابد

و حکمتی را که در پشت آن قرار گرفته درمی یابد، و همچنین «افئده» (دلها) که دائماً در قرآن تکرار می شود، به معنی قوه اندیشه و درک و نیز ضبط دانستنیها و.. است.

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» [سوره اعراف : ۱۷۹]

آنان را دلهایی است بی ادراک و معرفت...

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا؟ فَإِنَّهَا لَآتَعْمَى الْأَبْصَارَ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» [سوره الحج : ۴۶]

آیا در روی زمین بسر نمی برند؟ تا دلهایشان بینش و هوش یابد و گوش شان به حقیقت شنوا گردد، که این کافران را اگرچه چشم سرکور نیست، ولیکن چشم باطن و دیده ی دلها کور است... سپس همانطور که در سوره علق آمد:

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»

— انسان نادان را می آموزد — و آنگاه.. بر فرشتگان فرمان می دهد که بر آن انسانی که پروردگار بیافرید و آنرا صورت زیبا بخشید سجده کنند، و آنچه را که باید ببخشند بر او بخشید، و از جمله ی مواهبی که پروردگار بر او ارزانی کرد همان قدرت آموزش است و درک و آگاهی و قدرت اختیار و گزینش.. که همه بر او سجده کردند..

«إِلَّا ابْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»

مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود که ابلیس از جمله فرشتگان نیست. بلکه از «جن» است.

«إِلَّا ابْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» [سوره الکهف : ۵۰]

مگر ابلیس که از گروه جن است راه فساد پویید و از فرمان پروردگارش سرپیچید...

لکن روش بیان مطلب چنان است که او را در شمار فرشتگان نام می برد و با بیانی که فرشتگان را مخاطب می سازند او را مخاطب قرار می دهد، و او فرمان الهی را طوری دریافت می دارد که فرشتگان دریافت می دارند:

«قَالَ : مَا مَنَعَكَ آلَا تُسْجَدُ إِذَا أَمَرْتُكَ؟» [سوره اعراف : ۱۷]

گفت: چه چیزی ترا از سجده کردن بازداشت. هنگامی که به تو فرمان داده شد.؟ که در اینجا استثناء به «الا» بدان معنی نیست که ابلیس یکی از ایشان نیست، بلکه استثناء آنچنانکه نحویون می گویند استثناء منقطع است، و به معنی «ولکن» بکار می رود، یعنی سجده کردند و لیکن ابلیس جزو سجده کنندگان نبود. (این براساس یکی از تفسیرهاست.)
در اینجا گره هولناکی در داستان آدم آغاز می شود...

براستی ابلیس از بهشتی که در آن روزی داده می شد به جزای عصیان و سرکشی رانده شد؟ به جزای لاف زدن و به خود بالیدن و سرکشی کردن:

«قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ! خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.» [سوره اعراف: ۱۴-۱۵]

گفت: من از او بهترم! زیرا مرا از آتش آفریدی و او را از خاک. ولذا او را خوار شده و شکست خورده، از خویشتر رانده، اما چون او دگر باره از او تا روز واپسین مهلت خواست، او پذیرفت و این خواسته ی او را اجابت کرد:

«قَالَ: أَنظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُعْثُونَ. قَالَ: إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ.»

شیطان گفت: مرا تا روزی که خلائق برای جزای اعمال شان پراکنگشته شوند مهلت ده، پروردگار گفت: البته مهلت خواهی داشت...
آیا او بردبار و در حال سکوت بیرون خواهد رفت؟.. یا اینکه حقد و کینه ای که بر اثر حسد و تحقیر در نهادش انباشته شده منفجر خواهد شد و بیرون خواهد زد، و آن حقد و کینه را به گونه ی امانتی شوم بر سر آدم و فرزندان او خواهد ریخت؟

«قَالَ: فِيمَا آغَاوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ! ثُمَّ لَا يَنصُرُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ.» [سوره اعراف: ۱۶-۱۷]

شیطان گفت که: چون مرا گمراه کردی، من نیز بندگان را از راه راست که راه شرع و آیین توست گمراه گردانم، آنگاه از پیش روی و از پشت سر و سمت چپ و راست آنان درمی آیم، تا آنجا بیشتر آنان شکر نعمت ترا به جای نیارند...

در اینجا به صورتی آغازین و مبتدی درمی یابیم که برای چه انسان از پروردگار شکر سپاسگزاری ندارد! و برای چه این تکالیف و وظایف آسان

خویش را به جای نمی آورد، و همین عبادت آسان را که به معنی سپاس نعمتهای پروردگار است ترك می کند!

اما باید دید که چگونه شیطان می تواند در قلب آدم نفوذ کند و او و فرزندان او را از شکر و سپاس واجب باز دارد، تا آنجا که: «ولا تجد اكثرهم شاكرين» می گوید؟

در اینجا داستان نقطه‌ی ضعفی را که در میان و هستی آدم و فرزندان او وجود دارد و موجب رخنه‌ی شیطان می گردد بر می شمارد:

«وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا، وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ. فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِحِهِمَا، وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ، وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَلْنَاصِحِينَ، فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ..» [سوره اعراف: ۱۹-۲۲]

ای آدم، تو با جفت خود در بهشت منزل گیرید و هر آنچه خواهید تناول کنید، لکن نزدیک این درخت نروید، که به عمل بد دچار خواهید شد و بر خویشتن ستم خواهید کرد. آنگاه شیطان آدم و حوا هر دورا به وسوسه بفریفت تا زشتیهای پنهان آنها آشکار شود، و به دروغ گفت: خداوند شما را از این درخت نهی نکرد مگر بدانجهت که مبادا شما دوتن پادشاه شوید، و یا عمر جاودان یابید، و براین سوگند یاد کرد که من ناصح و خیر خواه شمایم، و به دروغ و فریب راهنمایی شان کرد...

در این جریان از مهمترین مسائل و یادر حقیقت مسأله‌ی المسائل در زندگی آدم... و فرزندان اوست... و این همان نقطه‌ی ضعف بزرگی است که در برابر آنهمه نعمت و در مقابل انواع نعمتها و قدرتها به آدم و فرزندان او داده شد. و اکنون این «ممنوع» بدل به امیال و شهوات گردیده... و شیطان از همین راه شهوات است که نفوذ می کند!

برای حوا و آدم تمام میوه‌های بهشت حلال و مباح اعلام شده مگر میوه یک درخت «ممنوعه».. و اما همین تنها درخت ممنوعه مرکز انگیزه و خاستگاه شدید امیال قرار گرفت... و بقیه‌ی میوه‌ها کلادر برابر آن کوچک و کم بها جلوه کرد. و از همینجا شیطان از فرصت مناسب برای نفوذ استفاده کرد تا آنچه را که از قبل به آدم وعده داده شده بود باز ستاند و او را امثال او را از بهشت بیرون کند!

این درخت از چه چیزی خبر می دهد؟ چرا آن دوتن از خوردن میوه

مطلوب آن باز داشته شدند؟ فرمان خدا!

[شیطان می‌گوید] پروردگار بدان سبب شما را از خوردن میوه‌ی این درخت منع کرد که بسیار نیکو و مفید است! زیرا خدای داننده اگر شما دو تن از میوه‌ی این درخت بخورید پادشا و ملکه خواهید شد، سبک و نرم چون فرشتگان پرواز خواهید کرد، و برای هر دو قدرت فرشتگان خواهد بود! از سوی دیگر هرگز مرگ و نیستی برای شما نخواهد بود! بلکه حتماً جاوید و دائمی بمانید و سلطنت و شوکت شما هرگز کهنه نگردد!

که امان از نیرنگ و فریب و وسوسه!

«فَلَا هُمْ بِغُرُورٍ! فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وُرُقِ الْجَنَّةِ» [سوره اعراف: ۲۲]

پس به نیرنگ و فریب آنها را راهنمایی کرد، که چون از آن درخت بخورند زشتیهایشان آشکار گردید و بر آن شدند که از برگ درختان بهشت خود را بپوشانند...

از همین راه محدود و تنگی که وجود داشت امکان بازی شیطان فراهم شد و راه بازیچه گشوده گشت که شیطان را همان يك راه نفوذ کافی است. نه بیشتر:

«وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا: أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ، وَأَقْلَلَكُمَا إِنْ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ.»

[اعراف: ۲۳]

و پروردگارشان آن‌دورا نداد که: آیا من شما را از این درخت منع نکردم، و نگفتم که شیطان را با شما دشمنی سخت و آشکار است. بلی! اما آنچه را که نباید واقع بشود شد!

«قَالَا: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

گفتند: پروردگارا! مادر پیروی شیطان برخویش ستم کردیم، و اگر تو ما را نبخشایی و رحمت نفرمایی، از زیانکاران خواهیم بود... و برآستی که خداوند آن‌دورا آمرزید و توبه‌شان را پذیرفت و نسبت به گناهی که آن‌دو مرتکب شدند در حق‌شان نیکی‌ها کرد:

«وَوَعَدَ آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى، ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» [سوره طه: ۱۲۱-۱۲۲]

آدم بر پروردگارش عصیان کرد و گمراه شد، سپس خداوند توبه‌ی او

را پذیرفت و هدایتش فرمود.

اما همانطور که شیطان آندو را اداره کرد تا نعمت بهشت را از چنگش بگيرد، ناگزیر از بهشت بیرون شدند و به زمین آمدند... و شیطان نیز به همراه آندو پا بر زمین نهاد.

«قَالَ: اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ.»

[سوره اعراف: ۲۴]

پروردگار گفت: فرود آید که یکی بر دیگری دشمن هستید، و زمین تاملتی ممتنع، جایگاه و محل روزی شماست.

یعنی دشمنی متبادله خیلی بزرگتر از حد دشنام گفتن نسبت بیکدیگر است، زیرا مسأله بزرگی است که یکی اخراج آندو از بهشت است که شیطان به سبب کینه نسبت به آدم آن کار را کرد، و دیگر خشم آدم به سبب فریب شیطان و اطاعت و پیروی که از او نموده بود...

این بخشی از داستان است... اما داستان دیگر تمام نیست و از اینجا دیگر به پایان نمی رسد.. دو گروه هبوط کرده اند.. اما یکی عایه آن دیگری است..

شیطان با تمام کینه و حسدش کمین کرده است، و انسان با تمام خوشبختی و مواهب و امکاناتی که به او اعطا شده و با قدرتها و نقاط ضعفش که وابسته به هستی و کیان اوست مورد حمله و تهاجم شیطان است و شیطان از طریق نقاط ضعف بر وجودش رخنه می کند:

«قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ، وَ فِيهَا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ.» [سوره اعراف: ۲۵]

پروردگار گفت: در این زمین زندگانی کنید، و در آن بمیرید، و هم در آن باز برانگیخته شوید.

زندگی آدم و فرزندانش در اینجا - روی زمین - است. و در اینجا است که وظیفه سنگینی را درخواست یافت و باید تکلیف سخت برخورد مستقیم داشته باشید:

«قَالَ: اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ

فَلَا يَضِلَّ وَلَا يُشْقَ.» [سوره طه: ۱۲۳]

و آنگاه خدا به آدم و حوا گفت: اکنون از مرتبه ای بالای بهشت فرود

آیید، که برخی از شما با برخی دیگر دشمنید، تا چون از جانب من برای شما راهنمایی بیاید، در آن هنگام هر که از راه من پیروی کند، هرگز گمراه و بدبخت نگردد.

وظیفه سنگین و تکلیفی که بر عهده اش نهاده می شود همان عبادت پروردگار واحد و بی شریک است. عبادت به معنای وسیع گسترده ی آن، که شامل شعائر تعبیدی نیز هست، و نیز عمران و آبادی سطح زمین و تلاش در پهنه ی زمین، در پستی و بلندی آن و نیز تلاش برای دستیابی به مراحل که مورد رغبت پروردگار است و.. زینت حلال... زیبایی حلال، و همی خوبیها نیز... البته.. در اینجا فرصتی برای شیطان نیز وجود دارد.

«إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا، لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.» [سورة الکہف: ۷]

ما آنچه را که در سطح زمین جلوه گر است زینت و آرایش زمین قرار داده ایم، تا مردم را بدان آزمایش کنیم. تا کدامیک در طاعت خدا نیکو عمل تراست.

که زینت زمین تمام آن چیزهای طیب و پاکیزه و گواراست، و تمام آنچه را که ممنوع و حرام و بازداشته شده، خبیث و ناگوار آن است.

اما تکلیف ربانی- که هدایت و رهیابی آینده به سوی خدا در آن متبلور است - همان اوامری است که به سوی حلال و پاکیزه و گوارا توجه دارد، و از هر چه زشت و ناگوار است باز می دارد، در حالیکه وسوسه و فریب شیطان مصروف آن است که آدم را به سوی موارد ناگوار و خبیث بکشاند، و هر ناروایی را در دیدگان مردم زیبا و آراسته جلوه دهد تا بدانسو کشیده شوند :

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَرْتِنِّي لَأَظْلَمَنَ فِي الْأَرْضِ، وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»

[سورة الحجر: ۳۹-۴۰]

-گفت: پروردگارا! همانگونه که مرا گمراه کرده ای من نیز در زمین همه چیز را در برابر چشمان فرزندان آدم نیکو جلوه دهم تا زیاد تو غافل شوند، و همی آنها را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص ترا. -

و این آن عرصه ی زندگی است.. پهنه ی بس وسیعی که انسان در آن غوطه ور است... و راه خود را در روی زمین بر می گزیند در میان امواج فتنه ها و عوامل فتنه که از هر سو او را در میان گرفته اند و قرار دارد که از مهمترین عوامل فتنه شیطان است، شیطانی که پایگاه خویش را در کنارش انتخاب می کند و موارد گوناگون را در چشم او می آراید و او را بر می انگیزد و نوع انسان را

با انواع و سوسه به سوی خود می خواند:

«أَسْتَفْزِرُ مِنْ أَسْطَعَتِ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ ، وَأَجْلِبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكِهِمْ
فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ. وَعِدُهُمْ! وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.» [سورة الاسراء : ٦٤]

— بروبا جمله ای لشکریان سوار و پیاده ات، آنهارا احاطه کن، و در اموال و اولاد با آنان شریک شو، و به وعده های دروغ آنان را بفریب، آری وعده های شیطان چیزی جز غرور و فریب نخواهد بود. —

آنکه یادگان تزویر شیطان فریفته شد و زرق و برق ریا و دروغ شیطان اورا بفریفت چنین آدمی گرفتار دام و مکر است اگرچه بالفعل در آن نیفتاده باشد، زیرا که شیطان هیچگاه ساکت نمی ماند و منتظر نمی ایستد تا او خود را نجات دهد! بلکه حرکت شیطان دائمی است و سکوت و سکون و توقف ندارد!

«لَمْ يَلَيْسَ لَهُمْ مِنْ يَدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ ، وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ.»

[سورة اعراف : ١٧]

— آنگاه از پیش روی و از پشت سرو طرف راست و چپ آنان در می آیم و آنان را براه باطل می کشم. —

این روش معمول شیطان است. یعنی برانگیختن و زیبا جلوه دادن علایق و خواسته ها و برانگیختن رغبت و تحریک انگیزه این کارهایی است که از شیطان ساخته است، اما آنچه که کینه و مکر شیطان را چند برابر می کند، وجود افرادی است که کارهاشان را در پوشش هدایت الهی جلوه گر می سازند و شیطان بدینگونه افراد پناه می جوید تا از نیروی آنان بهره گیری کرد :

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ ، إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ.»

[سورة الحجر : ٤٢]

— هرگز ترا بر بندگان خالص من چیرگی و تسلط نخواهد بود، بلکه اقتدار و سلطه ای تو بر مردم نادان و گمراهی است که پیرو تو شوند. —

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ، وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ.» [سورة النحل : ٩٩-١٠٠]

— البته شیطان را هرگز بر کسی که به خدا ایمان آورده، و بر او توکل و اعتماد کرده تسلط نخواهد بود، تنها تسلط شیطان بر آن نفوسی است

که اورا به دوستی و سرپرستی برگزیده‌اند، و به اغوای او برخدا شرك آورده‌اند ...

چگونگی دشواری انسان درگزینش راه، این است، راهی که انسان را از پی آمدهای ناگوار رهایی بخشد، و معنی نجات نیز جز پیروی از هدایت الهی نخواهد بود، آنکه به راه خدا ایمان آورد و در تمام امور به او توکل کند از پی آمدگمراهی و اشتباه درمان است؛ و این معنایش فرار از مسئولیت و سرباز زدن از انجام وظیفه و آسایش‌گزینی و راحت‌طلبی نیست که :

«أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» [سوره انشقاق: ۶]

— ای انسان بدان که با هر رنج و مشقتی در راه طاعت و عبادت بکوشی [سزاست] چون عاقبت نزد پروردگارت خواهی شتافت و به ملاقات او نائل خواهی شد ...

ولذا زندگی هم‌اش سختی و دشواری است ... چه سختی و دشواری در راه خدا، و چه دشواری و سختی در طریق شیطان! در ذات مسأله‌ی سختی و رنج فرقی وجود ندارد، و آنرا درجه‌ای نیز نیست، بلکه تنها اختلاف در نوع زحمت و رنج و نتیجه‌ی آن است:

«فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينٍ، فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مُسْرُورًا . وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا ، وَ يُصَلِّي سَعِيرًا ...»

[سوره الانشقاق: ۷-۱۲]

— پس هرکس را در آن روز نامه‌ی اعمالش را بدست راست دهند، خوشا بر آن کسی که جایش بسیار آسان‌کنند، و او به سوی کسان و خویشانش مسرور و شادمان خواهد رفت، و اما آنکه نامه‌ی اعمالش را از پشت و بدست چپ دهند بدا به حالش که برهلاک خود آه و فریاد بسیار کند و بر آتش سوزان دوزخ فرو افتد ...

در اینجا به حلقه‌ی آخر داستان می‌رسیم... که درحقیقت مهمترین و خطرناکترین حلقه‌هاست!.. زیرا زندگی دنیا تنها حلقه‌ای از حلقه‌های این داستان است و بهیچوجه نهایت آن نیست!

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا ، وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ.» [سوره المؤمنون: ۱۱۵]

— آیا پنداشتید که شما را بیسوده آفریدیم، و شما به سوی ما بر نمی‌گردید؟

انتهای داستان می‌گوید که عبث و بی‌میهن در خور ذات واجب‌الوجود نیست و خداوند چیزی را عبث نیافریده... پس این همه درگیرها و اختلاف و دشمنیهای نفرت‌انگیز پهنه‌ی زمین برای چیست؟... این ستمها و عناد و کینه‌توزیها برخاسته از ذات حق و راه حق نیست و خلاف حق است... و این خونهایی که ریخته می‌شود، و اموالی که غصب می‌شود، و آبرو و عفتی که هتک می‌شود، و ارزشها و شخصیتهایی که خوار می‌شود همه از کنشهای شیطان و... است.

آیا این آن تصویر نهایی است؟

اگر ستمگری تا آخرین لحظه‌ی حیاتش ستم کرد دیگر گذشت؟ و نقش او به پایان رسید؟ و نقش ستم رسیده و مظلوم این است که تا آخرین لحظات زندگی‌اش در فشار ستم و شکنجه و آوارگی و بی‌عدالتی روزگار بگذراند؟

و آیا این آن عدالتی است که از سوی پروردگار بزرگ صبح نهاده شد؟ هرگز! هرگز!.. که:

«إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»

— همانا تو به سوی پروردگارت بازخواهی گشت. —

«وَنُفَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا، وَإِنْ كَانَ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ

أُتِيَ بِهَا. وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ. [سورة انبیاء: ۸]

— ماترازوی عدل را برای واپسین روز خواهیم نهاد، و بر هیچ وجودی ستم نخواهد شد، و اگر عملی ولو به قدر دانه‌ی خردلی باشد در حساب آریم، و علم ما بر همه‌ی حسابگران کفایت خواهد کرد. —

و دیگر از اینجا داستان به مرحله‌ی نهاییش می‌رسد و کامل می‌شود:

«كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ: فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ. إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ

أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ.» [سورة اعراف: ۳۱]

— چنانکه در آغاز شما را آفرید، به فرجام به سوی او برگردید، که گروهی به سوی خدا رهنمود هدایت‌اند، و گروهی به پیروی شیطان در گمراهی ثابت‌اند، و چون راه خدا را و انهداند و شیطان را برگزیدند. و او را برخود ولی گردانند، گمان کردند که راه راست را یافته‌اند. —

این قصه ، یعنی قصه‌ی آدم قصه‌القصص درقرآن است.. پس تمام قرآن همان کلماتی است که پس از هبوط فرزندان آدم برروی زمین بیان شده است.. و بحث کلی براین مدار می‌چرخد که خداوند کره زمین و آنچه را که درآن هست را برای آنان به‌ارث گذاشت.. ولذا آنچه درقرآن است، اعم از داستانها و نصایح و پندها و فرامین و اوامر و تکالیف و وظیفه.. همه برای هدایت بنی آدم است و برای یاری دادن‌شان درنبرد طولانی آنان باشیطان..

با توجه به اینکه این داستان دربردارنده‌ی درسهای بسیار و پندهای بیشماری است ناگزیر باید درآن بیشتر توقف کرد، و درآن اندیشید، بویژه دراین بحث که آفرینش انسان را از خاک رسوبی و لجن بدبوی زمین اعلام می‌کند و روح خدا را براین ماده می‌دمد، این تذکر چنانکه ازپیش گفتیم، برماروشن می‌کند که درزندگی و تکوین وجود انسان، جداکردن عنصری ازعنصر دیگر غیر ممکن است، زیرا که این عناصر بهم وابسته و پیوسته‌اند.. از دیگر سو می‌گوید که تمام نظام یا اندیشه یا تصویر و تئوریهایی که انسان را در چگونگی ذاتش مادی می‌پندارند، و یا از روح و... همه برخلاف هستند، زیرا که انسان را یک بعدی تصویر می‌کنند و جهت دیگر و بعد دوم زندگی انسان را فراموش می‌کنند، و این اشتباه و لغزش بر تمام نتیجه‌گیری‌ها و نقشه‌های‌شان سرایت می‌کند، حال چه در نتیجه‌گیری‌های سیاسی باشد، یا اقتصادی و یا فکری و اجتماعی و تربیتی یا علمی و فنی و.. زیرا اینگونه افراد درآغاز هرکاری براساس پنداری خطا نسبت به حقیقت وجود انسان اقدام می‌کنند.

از سوی دیگر، هرگونه تلاشی برای جداکردن انسان از فطرت و اصول آفرینشی او، و یا هرگونه تصویری از این دست که سیاست را مناسبتی با اخلاق نیست، یا مثلاً اقتصاد مناسبتی با اخلاق ندارد یا احیاناً روابط میان دو جنس مناسبتی با اخلاق ندارد یا هنر را با اخلاق رابطه‌ای نیست... تمام این بحثها تلاشهایی شبیه‌آلود و سراسر خطا هستند، و با عقل و فطرت راست نمی‌آیند و انسان درجهت مستقیم حرکت نخواهد کرد مگر هنگامی که تنها یک راه باشد و انسان چاره‌ای جز پیمودن همان یک راه نداشته باشد، اما هنگامی که انسان در برابر دوره قرار می‌گیرد. و این اختیار را نیز دارد که یکی از دوره را برگزیند پس در اینجا دلالت خلقت او برای او یا مشخص و همراهی است که به او می‌گردد: این راه راه نیکی و خوبی است و آن راه

راه پستی و سقوط است. این راه راه صواب است و آن راه راه خطا، این راه راه علو و بلندی مرتبه است و آن راه راه دنا و پستی و... از سوی دیگر تمام تلاش روانشناسی تحلیلی برای تیرنه ساختن گناهکاران و جنایتکاران است. با صرف نظر از نقشه های شیرانه ای که در پشت آن نهفته است که اکنون به آن نمی پردازیم - یعنی کلا بر اساس پندار و یانقش خطا پذیری وجود انسانی پایدار گردیده است و هرگونه اراده ی استوار را که بتواند یکی از راههای خطا و یاد رست و روارا برگزیند در می کند، و به طور کلی راه خیر و خوبی را مسدود می کند، و راه رسیدن انسان به خدا را می بندد، و هیچ راهی جز راه شیطان را باز نمی گذارد.

با تدبیر و اندیشه در مورد آن دسته آیات قرآنی که در مورد عبادت است، گسترش دامنه ی عواملی که مسلمین را به سرآشیزی سقوط می کشاند روشن می گردد، از تحریف معنی عبادت گرفته تا بسنده کردن بر شمائر تعبید و بندگی... و یا آن عواملی که کلا مذهب و ایمان را در وجود بشر ملغی می کند و بطور کامل از میان بر می دارد.. و میزان تلاش واجب را در بازگشت مسلمین به فهم و درك صحیح عبادت روشن می گرداند و مشخص می کند، که چه اندازه تلاش لازم است تا مسلمانیان درك صحیح از اسلام پیدا کنند و معنی عبادت اسلامی را به همان ترتیب که پیامبر خدا (ص) و مسلمانیان صدراول و صحابه می فهمیدند درك کنند.. و دریا بند که آن گروه نمونه با عبادت خود چه تاریخ بیمانندی را در طی اعصار و قرون ساختند، و چه فرصت ارزنده و طلائی در زندگی بشری ایجاد کردند!

با تفکر در چگونگی معصیت آدم و عصیان شیطان ما اختلاف بنیانی و ریشه ای میان این دو نوع معصیت را در می یابیم؛ آن اختلاف نیز چنان است که اولی معصیتی از سر شهوت است، که دیده ی عقل انسان را کور می کند، و در لحظه ای او را بیخود می کند و در راهی می اندازد که خداوند او را از آن منع کرده است.. و اگر زود متوجه شود و دریابد که در حق پروردگارش مرتکب خطا شده می تواند که از آن توبه کند.. اما دومی عصیان خود بر تربینی و خودخواهی است در راه پیروی و اطاعت خدا، و آغاز دیدگاه و ویژه ای است در جهت مخالف فرمان پروردگار و به عبارت دیگر حکمی جدا و مخالف تعالیم پروردگار است که در مورد کارها صادر می شود.. و این همان چیزی است که پروردگار آنرا «کفر» نامیده است، یعنی عصیان شیطان کفر است، پس کفر حالت عناد و خود بر تربینی ابلیس گونه است که بر انسانی دست می دهد و انسان را به حالی در می آورد که با خداوند مخالفت می ورزد و با تکبر و نخوت

از طاعت او خودداری می کند و یا دیدگاه تازه ای را تبلیغ می کند که مخالف فرمان و دستور خداست و درکارها و اعمال روزانه بروشی مخالف و جدا از آنچه که خداوند فرمان داده است رفتار می کند و فرامین و دستوراتی را که خداوند فرو فرستاده واجب الاجرا نمی داند.

علاوه بر این اگر در مفهوم آیات دقت کنیم، قرآن این کفر را عبادت به شیطان می نامد و می گوید:

«أَلَمْ نَعْبُدِكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؟ وَإِنْ اعْبُدُونِي، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؟ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَفْقَهُونَ.»

[سوره یس: ۶۰-۶۲]

— [خطاب آید] که ای آدمی زادگان آیا با شما عهد نیستم که شیطان را نپرستید، که او دشمن بزرگ شماست، و مرا عبادت کنید که این راه راست و مستقیم است، و خلق بسیاری از شما نوع بشر را این دیو به گمراهی کشید آیا هنوز هم عقل و اندیشه بکار نمی بندید؟ —

که در این آیه منظور از عبادت برای شیطان به معنی برپا کردن معابد برای شیطان نیست و نیز به معنی برپا کردن شعائر تعبدي برای شیطان هم نیست، و یا بدان معنا نیست که عبادتگاهی برای شیطان برپا شود، و افرادی چند در آن معابد به عبادت شیطان می پردازند! بلکه عبادت شیطان به معنی دقیق اطاعت و پیروی از شیطان است.

چنانکه عبادت خدائیز به همین معنی است، یعنی عبادت خدا همان پیروی و اطاعت از فرامین الهی است. یعنی هم در اینجا — برای خدا — و هم در آنجا — برای شیطان — معنی عبادت یکی است و آن همان پیروی و اطاعت از فرمان است..

پس بدین ترتیب بحث عبادت نسبت به پروردگار تنها همان اقرار به یگانگی و وحدانیت ذات آفریدگار نیست و نیز تنها انجام شعائر تعبدي نسبت به ذات او نیست، بلکه عبادت بدون اطاعت و پیروی از فرامین پروردگار و بدون عهده دار شدن اصول و قوانین الهی معنی ندارد، زیرا عبادت یعنی اطاعت فرمان پروردگار به معنی پذیرش نظامی که قرآن منادی آن است و شعائر همراه با آن، در غیر این صورت اطاعت فرمان خدا امکان پذیر نیست، و عبادت به معنای کرنش و تعظیم بدون عمل در برابر پروردگار چیزی جز مغالطه ای لغوی نیست، و اصولا این گونه بحث نتیجه ای جز ناگهیا ساختن قرآن و فرامین الهی نخواهد داشت، و جدا انحراف عقیده

وگمراهی در عمل و کنش است، بویژه هنگامی که در معنی عبادت به شیطان می‌اندیشیم غلط بودن این طرز اندیشه دقیقاً روشن می‌گردد.

پس تلاش در پاسخگویی عبادت نسبت به پروردگار بزرگ و منزّه تنها اقرار به یگانگی و وحدانیت او نیست، و حتی تنها انجام شعائر تعبّدی نسبت به ذات او نیست، زیرا بدون عهده‌دار شدن قوانین الهی و نظام اداره‌ی اجتماعی اسلام که زندگی بشر را در روی زمین مرتب‌کند، عبادت خدا امکان‌پذیر نیست، و هرگونه بحثی خارج از این نظام جز مغالطه‌ی لغوی، و تلاش در ناگویا ساختن قرآن نتیجه‌ی دیگری نخواهد داشت، حال چه رسد به انحراف عقیدتی و گمراهی در کنشها و رفتار.

از سویی اگر عبادت را به معنای شعائر تعبّدی بگیریم، مدلول جمله‌ی «لا اله الا الله» هرگز روشن نخواهد شد. در برابر انجام شعائر تعبّدی و اقرار به وحدانیت خدا و چگونگی انجام شعائر به مدلول جمله عمل نشده، زیرا معنی جمله‌ی «لا اله الا الله» طاعت و پیروی از خداست، و داوری بر اساسی که خداوند وحی فرستاده، و پیروی و اطاعت از برنامه‌ی الهی... و گرنه با شعائر تعبّدی صرف، به «لا اله الا الله» عمل نشده! و عبادت تنها نمی‌تواند بیانگر معنی جمله‌ی «لا اله الا الله» باشد.

با اندیشیدن و جستجو در فرمان خدا نسبت به آباد کردن زمین در يك زمان دو برنامه از برنامه‌های ربانی بر ما روشن می‌گردد:

«نخست آنکه عمران و آبادانی زمین در سایه‌ی برنامه‌ی خدا، دارای تفاوت و اختلاف اساسی و بنیادی نسبت به برنامه‌ی عمران و آبادانی زمین در پرتو برنامه‌ی شیطان است.. اگرچه در هر دو برنامه نیرو و قدرت انسان و توانایی او را به خدمت می‌طلبند، و از نیروی انسان برای ابداع و ایجاد كمك می‌گیرند، و با نیروی انسان همه نیروهای پنهان در هستی را آزاد می‌کند و می‌کوشد که یا بهره‌گیری از دانش نظری و تطبیقی به تسخیر این قدرتها و امکانات بپردازد و زمین را عمران و آباد کند و زندگانی را برای انسان راحت و آسوده سازد..»

لکن هر دو از آغاز دارای دهدف مختلف‌اند، و لذا دو نتیجه‌ی جدا و مختلف به بار می‌آورند.

نخستین آن به چیزی توجه دارد که عبادت نامیده می‌شود.. یا عبادت خدا.. و آنچه می‌کند در جهت تقوی خدایی است، و لذا می‌کوشد که فعالیت او موجب سیطره‌ی ستم و طغیان نگردد، و تلاش در جهت توانگر سازی نباشد که خود ستم بزرگتری است.. و در برپایی تمدن جور و ستم نباشد و به نام

برپا کردن تمدن، فساد اخلاق و تباهی بوجود نیاورد، و به بهانه‌ی بهره‌گیری از نتایج و ثمره‌ی تمدن به تباهی اخلاق نکوشد، و یا حاصل و نتیجه‌ی ساخته‌های او موجب تباهی و فساد نباشد. فساد به معنای وسیع و گسترده‌ی آن که شامل فساد جنسی و مناسبات بشر در رفتار هر یک بدیگری می‌باشد. از جمله مناسبات سیاسی، اقتصادی و روابط فکری و هنری و.. و بار دیگر به خدا پناه می‌جوید که در آنچه می‌سازد در جهت تباهی فطرت بشر نباشد، و عامل سیطره نگردد، یا سرمایه‌داری ایجاد نکند و یا تمدنی برپا نکند که از ثمره‌ی آن برخوردار، زیرا که فاسد گرداندن فطرت بدعاقبت ترو بدتراز فساد اخلاق و تباه ساختن اخلاق است.. تباه کردن فطرت مردی که خداوند او را بر فطرت مردانگی بیافرید و یازنی که خداوند او را بر فطرت زنانگی هستی داد، و خلاصه بر فطرت عمومی انسان که خدایش بیافرید، با اندامی از ماده گل مانده و دمیدن روح خدا. زیرا سزا نیست که او را در عالم ماده محصور کرد و یابدلیل عمران و آبادانی زمین و برپا کردن تمدن‌ها فقط در جهان محسوس نگاه داشت..

اما آن بدون توجه به تمام این موارد تنها به عمران و آبادانی زمین توجه دارد.. بلی! تنها به یک چیز می‌اندیشد و آن بهره‌جویی و بهره‌وری است (سود) و هرگونه پندار ماورایی را تخطئه می‌کند و اخلاق را نمی‌پذیرد و همه را نفی می‌کند زیرا که از پایه و آغاز تمام اصول توجه‌شان بر متاع و دارایی متمرکز است.

حقیقت، این است که مقصود و هدف او محدود به بدست آوردن متاع جنسی است و بابدست آوردن آن نیز مقصود برآورده می‌شود زیرا مسأله تطهیر و پاکیزگی بر آن مترتب نیست و اصولاً او را چنین نظری نیست، و پایگاه منع و تحریم اعتقادی ندارد، و لذا وقتی تمام هدف مسیور به همان تحصیل مال باشد و نه بیشتر در این هنگام زندگی قیدی است زشت و کریه، اگرچه متناسب با فطرت نیز جلوه‌کند، اما در عین حال این چنین قیدی انسانیت را از میان می‌برد و او را در جهان هوا و هوس چنان جلو می‌راند که به حیوان بدل می‌سازد.

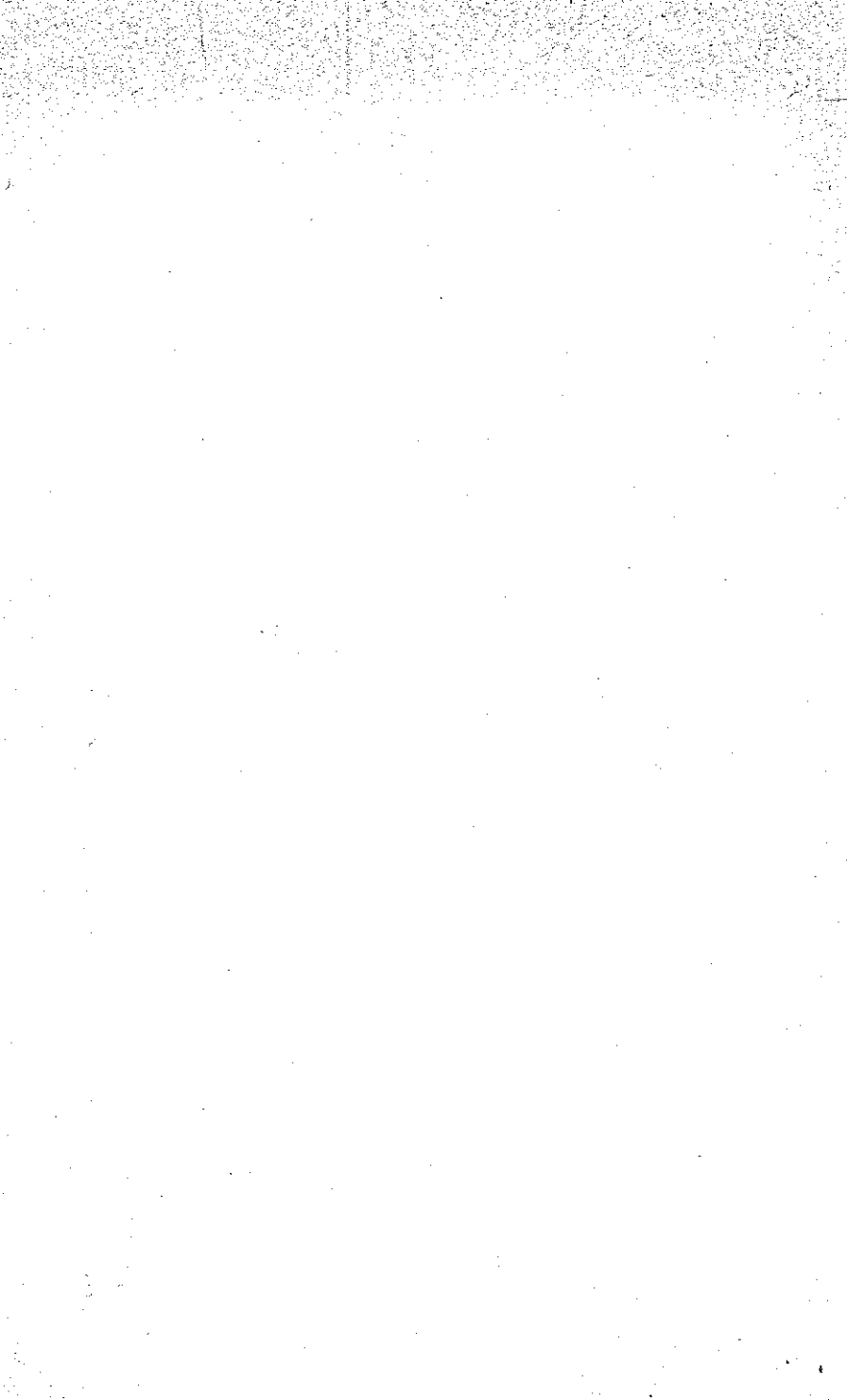
پس برنامه شیطان فقط آراستن و زیبا جلوه دادن زمین و متاع سطح زمین است: «لَا يَنْفَعُ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ لِأَغْوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ» که این همان برنامه‌ی جاهلیت است و تلاش جاهلیت در مورد عمران و آبادانی زمین... که ابداع و نوآوری در عمران و آبادی بافتنه‌انگیزی و فساد همراه است. و انسان را در سطح زمین چنان خراب می‌کند و درهم می‌شکند که در تاریخ

بشری کم نظیر است.. دایم انسان را به عقب می راند و باز پس می برد و به سوی سرشتی هدایت می کند که حیوان بدان خو گرفته است! یعنی او را به مرحله ای می رساند که همان مرحله ی جاهلیت قرن بیستم است، و جاهلیت قرن بیستم چنان کره زمین را آباد کرده است که تاکنون و در طول این تاریخ طولانی، پهنه ی زمین چنین آبادانی و پیشرفتی را ندیده بود، اما به موازات عمران و آبادانی زمین انسان رانیز چنان خراب کرده نمونه و ماندنی از آن نیز در تاریخ نیست!

باتدبیر و اندیشه در چگونگی عمران و آبادانی زمین موضوع دیگری نیز برای مارو شن می شود که آن نیز مربوط به برنامه ی الهی است: در برنامه ی الهی فرقی میان کارهای این جهان و کار دنیای واپسین نمی گذارد، و کار دنیا در برنامه ی الهی، عملی نیست که فقط برای این دنیا صورت گیرد و یا مثلاً اعمالی هم باشد که صرفاً برای آخرت صورت پذیرد.. بلکه در برنامه ی الهی تمام کارها از یک نوع واحدند، اگر چه شکل شان مختلف است. زیرا همه شان عبادتند... مثلاً در برنامه الهی کار در مزرعه عبادت است ازدواج عبادت است، و کار در کارگاه عبادت است کار در مدرسه عبادت است و شعائر تعبیدی عبادت است! و در آن واحد همه ی این فعالیتها از نوع عبادت اند. یعنی آنچه می کنی هم برای دنیا و هم برای آخرت است! حتی همان شعائر تعبیدی ای که می پنداری عبادتی است فقط برای آخرت. آن نیز هم برای دنیا و هم برای آخرت است زیرا که همان در نوع خود «تنهی عن الفحشاء والمنکر» است و در دنیا تر از فحشاء و عمل منکر بازمی دارد و به تقوا و پرواگیری از نادرستیها برمی انگیزد.. و رفتار و مناسبات انسان را در این دنیا استوار نگاه می دارد، اگر چه در موقع خود قصد عبادت است برای آخرت...

ولذا عبادت همسر گزینی و ازدواج از عبادت کارگاه جدا و بی نیاز نیست و عکس آن نیز، در جای خود و در همان وقت مطلوب هم برای دنیا و هم از آن آخرت است...

اینها درسهایی از داستان آدم است... و البته بسیاری درسهای دیگر که بر صاحب دلان روشن است و آنکه این درسها را می شنود شاهدهی همیشه زنده است. حتی شاید همین داستان به تنهایی تمام درسهای عقیده و ایمان را بر ما روشن کند و چیزی درآرمان و عقیده نباشد که از آن بدور باشد.



اخلاقیات «لااله الا الله»

اگر نگوییم آخر، باید بگوییم که ششمین موضوعی که در سوره های مکی مورد بحث قرار می گیرد همان اخلاقیات «لااله الا الله» است. اخلاقیاتی را که مربوط به ایمان است و مسلح شدن بدان ایمان آوردگان «لااله الا الله» را سزااست. همچنانکه مؤمنین را واجب است که اخلاقیات جاهلیت را از وجود خود برانند.

حقیقت این است که ناسزاگویی به اخلاق جاهلیت از همان لحظه ی نخست آغاز می شود، و بعد نیز راندن و نفی کردن و فاسد شمردن پندارهای اعتقادی جاهلیت که از همان لحظه نخست آغاز می شود برای همیشه دوام و استمرار دارد. و این نفی و طرد اخلاق جاهلیت به روشنی واجب و لازم شمرده شده و نبایستی که از اذهان دور شود. و این از اهمیت های عنصر اخلاقی دین است و باینش عمیق به اصول و ریشه های اخلاقی نگریستن، و ریشه های اصیل را در اخلاق و آرمان جستن و خلاصه توجه دقیق به پایه های اخلاق و ارزشهای اخلاقی از مهمترین روشهای زندگی است.

اخلاق در آیین اسلام جزو امر ثانوی نیست، و نیز اخلاق اسلامی در محدوده ی معینی محدود و محصور نیست و به بخشهایی از کنشها و رفتار بشر محدود نمی شود، بلکه اخلاق یکی از اصول و پایگاه حیات است و در برگیرنده ی تمام کنشهای انسانی است.

قرآن از همان سوره نخست، عیبجویی از اخلاق جاهلیت را آغاز می کند. از همان سوره «علق» .. بلکه بدگویی از اخلاق جاهلیت را پیش از آنکه از خود فساد عقیده گفتگو کند، آغاز می کند. و بما توجه می دهد که فساد عقیده، مفسده و بدی و زشتی نظری نیست، فساد در تصور و پندار نیست، و چیزی نیست که چگونگی آن در نهاد انسان نهفته باشد،

بلکه دارای نشانه‌ها و کنش‌هایی است که بیانگر پایه‌ی اعتقادی فرد است و عمل آن از سایر اعمال شناخته و متمایز می‌گردد. «ا»

«كَلَّا! إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِتْفَانٌ. أَنْ رَأَاهُ اسْتَفْنَى.» [سوره علق : ۶-۷]

—هرگز! انسان از کفر و طغیان باز نمی‌ایستد، و سرکش و مغرور می‌شود، چون به ثروت و دارایی دنیامی‌رسد. — سرکشی و طغیان خلق.. خلق جاهل و دوران جاهلی از فساد عقیده و پندارشان نشأت می‌گیرد: «أَنْ رَأَاهُ اسْتَفْنَى» یعنی هنگامی که انسان به گمان خود می‌پندارد که بی‌نیاز است و به اندازه‌ی کافی مال و دارایی بدست آورده و قدرت و سلطه بهم زده و پهنه‌ی قدرتش در زمین گسترده شده، پس در این هنگام او سرکشی می‌آغازد و زورگویی پیشه می‌کند..

اما مفهوم حقیقی «استغناء» چیست؟ زیرا آیه از استغناء می‌گوید و می‌گذرد و از مفهوم حقیقی آن بحث نمی‌کند، تا اینکه از سیاق آیات بعد فهمیده شود، اما واضح است که «استغنی» به معنی بی‌نیازی از پروردگار منزّه آمده است. یعنی اینکه انسان وقتی که نیازمند است و محتاج خدا را می‌خواند و به او پناه می‌جوید! اما چون خداوند نعمت و روزی بر او ارزانی کند او خدا را فراموش می‌کند! و از یاد می‌برد که این روزی را خداوند بر او ارزانی کرده است! و حقیقت مهمتری را نیز از یاد می‌برد و آن اینکه: این خدایی که برای او می‌بخشاید این توانایی را نیز دارد که آنچه را بخشیده است باز پس گیرد و او را به همان وضع نخستین بازگرداند و به اوضاعی برگرداند که برای او روزی فراوان ارزانی نکرده بود.

بلی! انسان این حقایق را از یاد می‌برد و سرکشی می‌آغازد.. و می‌پندارد که آنچه در برابر اوست و تمام آنچه که از مال و روزی بدست آورده همه ساخته و پرداخته وجود اوست و پروردگار را در آن دستی نیست! و می‌پندارد که این اموال جاوید است و در دست او باقی خواهد ماند و زوال ناپذیر است و خداوند را در نابودی و یا ایجاد آن قدرت و سلطه‌ای نیست.. و همین پندار او را به سرکشی و طغیان می‌کشاند و پندار خطای او از همینجا آغاز می‌شود که می‌پندارد از پروردگار بی‌نیاز است و دیگر نیازی او را به سوی آفریدگارش نخواهد راند.. و از سویی طغیان و سرکشی او چنان اوج می‌گیرد که هیچ حد و مرزی را رعایت

نمی‌کند... و این پندارها همه‌اش برخاسته از فساد پندار و اعتقاداتشان است..

حال آنکه اگر این سرکش طاغی، خدا را به ارزشی که در خور قدر خداست بشناسد خواهد دانست که او حتی يك لحظه نیز ممکن نیست که از پروردگار بی نیاز باشد.. زیرا که او تمام مایملک او داخل در ملکوت پروردگار بزرگ و منزّه‌اند، و در برابر قدرت او چاره‌ای جز تسلیم ندارند، و درگرو مشیت او هستند.. و اگر خداوند بخواهد و اراده کند بی هیچ مشکلی از میان خواهد برد.. چون هیچ نیرویی در آسمان و زمین نیست که خداوند را از حرکتی بازدارد.. و او اگر این حقیقت را می‌داندست پندار و تصویری نیازی‌اش نسبت به پروردگار از میان می‌رفت.. و بدنبال آن نیز چنین طغیان و سرکشی که به سبب پندار بی‌نیازی از خدا در او ایجاد شده از میان می‌رفت.. و کنشهای او در روی زمین و به سوی خدا و خلق متوجه می‌گشت..

پس با این بیان تمام کنشها از پندار اعتقادی می‌جوشند و هرگونه اعتقادی کنشها و عکس‌العمل ویژه خود را به دنبال دارد، سیاق بحث قرآن نیز مارا متوجه این حقیقت می‌سازد، حتی پیش از آنکه اشاره‌ی مستقیمی به فساد عقیده شده باشد:

أَرَأَيْتَ اللَّذِي يَتَّبِعُ عَبْدًا إِذَا صَلَّى؟ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ، أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ؟
أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى؟ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ؟

[ای رسول ما] آنرا که مسخره می‌کرد و مردم را از راه راست باز می‌داشت دیدی، آنکه بندگان خدا را به هنگام نماز می‌آزرد، آیا چه می‌بینی اگر آن [رسول] به راه راست باشد، و خلق را به پرهیزکاری و تقوا فرمان دهد، و شما مردم در مورد آنکه رسول خدا را تکذیب‌کنند و از حق روی بگردانند چه نظری دهید؟ آیا او نمی‌دانست که پروردگار اعمال زشتش را می‌بیند؟

در اصل، تمام انحراف همین است که: «کذب و تولی» - تکذیب کرد و روی گرداند یعنی الوهیت حق را انکار کرد، و ربوبیت پروردگار را منکر شد، و بر هدایت ربانی که به تقوا فرمان می‌داد پشت کرد.. و از جمله‌ی کسانی شد که بندگان خدا را از نماز باز می‌داشت، و جزو طغیانگران شد زیرا می‌پنداشت که وجودش از پروردگار بی‌نیاز است.

بنابر این قرآن تمام کنشهای جاهلی را به عقیده و پندار دوران جاهلی مربوط می‌سازد. و آشکارا می‌گوید که این کنشهای فاسد از اصلی فاسد سرچشمه می‌گیرد و در نهایت نیز به فساد می‌پیوندد که همان اصل نخستین است، و آن اصل نخستین فساد نیز همان تصور و اعتقاد فاسد در مورد الوهیت و ربوبیت است.

چون به سوره‌ی بعد از «علق» یعنی سوره «قلم» می‌رسیم عین این تأکید را از اصل مطلب در می‌یابیم:

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ. مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ، وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. فَسَتَبْصُرُ وَيُصِرُّونَ بِآيِكَ الْمُقْتُونَ ! إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. فَلَا تَطْعُمُ الْمَكْدُوبِينَ. وَذُوقُوا لَذَّةَ النَّارِ فَذَهُونَ ! وَلَا تَطْعَمُ كُلُّ حَلَافٍ مِثْلَ هَآمَزٍ مَشَاءَ بَنِمٍ، مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدِائِهِمْ، عَتَلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْمٌ. إِنَّ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ، إِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ: أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ سَنَسِفُهُ عَلَى الْخَرَطُومِ.»

[سوره قلم : ۱-۱۶]

سوگند به نون-مرکب- و سوگند به قلم و سطر سطر می‌نگارند، که توبه لطف پروردگار عقل کامل و نعمت نبوت یافتی و هرگز [بدآنچه کافران گویند] دیوانه نبودی و البته ترا در برابر خدمت رسالت پاداشی نامحدود است و در حقیقت توبه نیکو خلقتی عظیم آراسته‌ای، و بزودی تو و مخالفان خواهی دید که از شما کدامیک به اوهام و خیالات باطل مفتون شده‌اند، البته خدا داناست که کدامیک از راه خداوند گمراه‌تر است، و بهتر می‌داند که هدایت یافتگان کیان‌اند، و هر یک به پاداشی درخورشان خواهند رسید، پس تو هرگز از مردم کافری که آیات خدا را تکذیب می‌کنند پیروی مکن، گرچه کافران بسیار می‌خواهند که تو با آنان مداهنه و مدارا کنی، تا آنها هم به نفاق باتو مدارا کنند، اما هرگز احدی از منافقان دونا که دائم به دروغ سوگند می‌خورند اطاعت مکن، که آنان دائم عیبجویی و سخن‌چینی می‌کنند و هر چه بتوانند خلق را از خیر و سعادت باز می‌دارند، و به بدکاری و ستم می‌کوشند، و باتمام عیبها باز متکبر و خشن‌اند، و با توجه به اینکه حرامزاده و بی‌اصل و نسب‌اند و با اینکه مال و فرزندان بسیار دارند [پیروی را نشانیند].

پس در اینجا نیز چون گذشته، عنصر اخلاقی را از دو جهت توضیح می‌دهد و از دوسو برای روشن گرداندن آن می‌کوشد، از جهت ایمان و از

قرآن خطاب به رسول خدا (ص) می گوید که: «وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱ ترا خلق و خویی بسیار بزرگ و ارزنده است. و این جمله ویژگیهای رسول خدا و درجه‌ی او را بیان می‌کند: «عَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» نه کون و هستی او را، زیرا دقیقاً به خلق و خوی او اشاره دارد و خلق و خواز ویژگیهای ایمان است که سیاق قرآن آنرا آشکار می‌سازد، و اخلاقیات اسلام را در برابر اخلاقیات کفر قرار می‌دهد و این دو را در برابر هم می‌نهد که: «حلاف مهین، هماز مشاء بنمیم، مناع للخير معتدائیم، عتل بعد ذلك» درست مثل این است که سیاق قرآن اقدام به رویارویی و مقایسه کامل میان اخلاقیات ایمان و کفر نموده است و برای این مقایسه نیز دوشخصیت را به عنوان نمونه و الگو گرفته است: شخص رسول خدا (ص) نمونه اخلاق ایمانی و اسلامی است و شخص «ولید بن مغیره» که این آیات در مورد او نازل شده الگو و نمونه مشخص اخلاق کفر است، یکی (محمد (ص)) در پایگاه اخلاق اصل انسانی است و نمونه‌ی مجسم ایمان و اسلام است، و دومی در حقیض و پستی است زیرا که الگوی کامل کفر و ناسپاسی است و به سبب همان کفر و گمراهی جایش در درك اسفل است. و بدیهی است که بدین ترتیب در اینجا میان ذات ایمان و کفر مقایسه صورت می‌گیرد:

«مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ»

[یعنی که تو مومن به پروردگارت هستی و به رسالت و وحی آگاهی داری و از سوی حق برانگیخته شده‌ای و سخن تو برای مردم جز آن نیست که از سوی خدا برگزیده شده‌ای و این نعمت پروردگار است که بر تو ارزانی شده و هیچگونه اثری از آثار جنون در تو نیست بلکه آنچه هست حق است. و آنسو در مورد حق پوشان کافر می‌گوید: «فَلَا تُطِيعُ الْمَلَكُوتِينَ» توهرگز از کسانی که آیات خدا را تکذیب می‌کنند پیروی مکن، که یعنی در برابر رسول خدا کسانی قرار دارند که آیات خدا را تکذیب می‌کنند و حق را زیر پا می‌نهند.

در اینجا مقابله و رویارویی میان دو عقیده صورت می‌گیرد ولی به چگونگی تصور اعتقادی نمی‌پردازد، و یا اهمیت ذات اعتقاد در اینجا مطرح نیست، بلکه در اینجا به کنشهای اخلاقی می‌پردازد و در وقت خود صور کنشهای خلقی را مورد توجه قرار می‌دهد و به گسترشی که در

جهت کفر مورد نظر است، گستره‌ای که سیاق مطلب روی آن متمرکز است می‌پردازد.

شك نیست که پیرایه‌های محلی در علم الهی از اقتضای برتری برخوردارند، و پروردگار آیات و نشانه‌های معینی را برای موقعیت‌های ویژه نازل فرموده است.. اما این پیرایه‌های عارضی به آخر رسیدند و از میان رفتند و قرآن باقی ماند! باقی ماند زیرا که لوح محفوظ بود. مثلاً یکی از بزرگان مشرکین بر رسول خدا (ص) نزدیک شد و به ایداء و آزار رسول خدا کمر بست و قرآن با آیات وحی به مقابله برخاست و با وزش نسیم رحمت خویش از رسول خود حمایت کرد، و یا مثلاً تمام گروه قریش به شکنجه و آزار مسلمین کمر بستند و قرآن به سرزنش و توبیخ آنان پرداخت و کارشان را مردود شمرد. یعنی خلاصه اینکه خداوند آیات خویش را در موقعیت‌های ویژه نازل فرمود و بعد این پیرایه‌ها که عارضی بودند از میان رفتند و قرآن ماند! و خواهد ماند چون لوح محفوظ است و چون مثلاً برای این موقعیت‌ها و پیرایه‌های عارضی نازل شد قابل نسخ نخواهد بود و اصلی جاوید و دائمی است و تاهرگاه که جهان باشد، این موقعیت‌ها مردوداند و قرآن جاوید، چون قرآن اگرچه موقعیت معینی را می‌گوید خود به موقعیت‌های معین وابسته نیست، و آیات قرآن برای همان موقعیت ویژه‌ای که نازل شده مربوط و وابسته نیست و نخواهد ماند، بلکه وابسته به حالات دائمی زندگی بشر است و بشر را برای همیشه از چنان اوضاعی برحذر می‌دارد.. و بطور خلاصه وابسته به کفر و ایمان و اخلاقیات کفر و ایمان است.

اگرچه امری وابسته به پیرایه‌های عارضی است و اگرچه قرآن دروغ‌انگاران را از جهت کنشهای اخلاقی‌شان بدمی‌گوید و جهات اخلاقی مسلمین و فرازهایی از اخلاق شایسته‌شان را آشکار می‌سازد و آن در ذات خود چیزی است که بر موضوعی ویژه دلالت دارد. اما اصول دلالت آن بر این است که این آیین در ارتباط کامل با پندار اعتقادی و کنشهای اخلاقی است و رابطه‌ی دقیق میان اعتقاد و اخلاق برقرار است، چه در جهت کفر و یا ایمان.

چون به سوره‌های دیگری که در سال‌های نخست دعوت نازل شد، مثل سوره «فجر» منتقل می‌شویم، استمرار این خط را می‌یابیم:

«وَالْفَجْرِ وَبِالْأَسْحَرِ، وَالشَّفْعِ وَالْوُتْرِ، وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ، هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ؟!»

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِرَإِيلَادَ فَاكْثُرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ . إِنَّ رَبَّكَ لَإِلَهُ مُبْدٍ قَآمًا أَلَا تَأْنَسُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ! وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ! كَلَّا ! بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ . وَتَكْلُونَ الْأَثَرَ أَكَلًا لَّمَّا وَ تَحْبُونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا . كَلَّا ! [سوره فجر : ۱-۲۱]

سوگند به درخشش صبح و قسم به ده شب اول ذیحجه، سوگند به جفت و فرد، و سوگند به شب تار که چون به صبح روشن بدل شود، آیا آنچه بدانها سوگند یاد شد نزد اهل خرد درخور سوگند نیست؟ [ای رسول ما] ندیدی که خدای تو با قوم «عاد» چه کرد؟ و نیز اهل شهر «ارم» را که صاحب عظمت و قدرت بودند چگونه کیفر داد؟ در صورتیکه آن شهر را مانند دراستحکام و بزرگی و تنعم در عالم نبود، و نیز قوم ثمود را که سنگها را شکافته و از سنگها کاخها برای خود می ساختند چگونه به سختی کیفر داد، و یا فرعون و اتباعش را که صاحب قدرت و سپاه بسیار بودند چگونه در دریا غرقه ساخت برای اینکه در روی زمین ستم و ظفیان کردند، و بسیار فساد و فتنه برانگیختند تا اینکه خدای تعالی بر آنها عذاب پیاپی فرستاد، [ای رسول ما] خدای تو البته در کمین ستمکاران است، و اما انسان را چون خداوند به رنج و غمی مبتلا سازد و سپس برای آزمایش و امتحان به کرم خود بر او نعمتی ببخشد، در آن حال مغرور شود و گوید: خدا مرا عزیز و گرامی داشت، اما باز چون در راه آزمون او را تنگ روزی و فقیر سازد گوید: خدا مرا خوار گردانید، چنین نیست، چون هرگز یتیم نوازی نکنند، و فقری را با میل و رغبت بر سفره طعام خود نشانند و بناحق، ارث و مال را به تمامی می خورند، و رعایت ضعفا را نمی کنند و سخت به مال دنیا فریفته اند، هرگز...

مقدمه ی سوره - پس از سوگندی که زمینه ساز اهمیت موضوع آینده است - از بر خوردهای امت های پیشین که دعوت پیامبران را انکار می کردند گفتگو می کند: از عاد و ثمود و فرعون و از کسانی که در روی زمین عصیان و سرکشی کردند، و در روی زمین فساد بسیار کردند، تا آنجا که خداوند تازیانه ی عذاب را بر ایشان فرود آورد.. که این از باب تهدید به قریش است که در روی زمین بلند پروازی آغازیده بودند، و خود را از ایمان آوردگان برتر دانستند، و سرکشی و طغیان آنها مثل سرکشی و طغیان قوم عاد و ثمود و فرعون بود، و نیز مثل فرعونیان مال و دارایی فراوانی در دست شان بود و فراموش کردند که آن اموال نعمتی از سوی خداست و سرکشی آغازیده

بودند، مواردی است که قابل مقایسه با آنچه که در سوره سبا آمده است نیست.

«وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَمَابَلَّغُوا مَعَارِ مَا آتَيْنَاهُمْ، فَكَذَّبُوا رَسُولِي، فَكَيفَ كَانَ نَكِيرِ»

[سوره سبا: ۴۵]

— آنانکه پیش از این می‌زیستند نیز پیامبران‌شان را تکذیب کردند
[و این کافران امت تو] که به یک‌دهم ثروت و جاه آن گذشتگان نرسیدند،
[پس بنگرید] آنان که پیامبران مرا تکذیب کردند چگونه به عذاب سخت
من گرفتار شدند. —

و به صورت پرشش منفی و استنکاری پس از گفتگو از قوم عاد و ثمود
و لوط و فرعون در سوره «قصص» چنین می‌آورد که:

«أَكْفَارْتُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكَ؟» [سوره قمر: ۴۳]

— آیا شما کفار مکی برتر و نیرومندتر از کفار ملت‌های گذشته‌اید. —
این تهدید بایان پروردگار صورت روشن و صریحی به خود می‌گیرد:
«إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْغَرَضِ» — یعنی که او در کمین قوم قریش است و با آنان همان
کند که با انکارگران پیشین کرد. انکارگرانی که از پیش تاریخ قوم عرب
حداقل به صورت اجمالی آن‌ها را می‌شناخت و لذا تذکر و یادآوری آنان را
بسنده است که: «الم تر كيف فعل ربك...» —

با طبیعت احوال روشن است که این تهدید به سبب تکذیب عقیده‌ای
می‌آید که قریش بدان خو گرفته و در حفظ آن اصرار داشت ... اما سیاق
مطلب چگونه آنرا بازمی‌گوید؟ سیاق داستان چنین است که نخست شرح
داستان رامی‌گوید بی‌آنکه ظاهراً ارتباطی به مسأله‌ی اعتقادی داشته باشد
و یا در رابطه با پروردگار یگانه باشد، بلکه در ظاهر داستان چنین است
که گویی مشکلی اصیل برای قوم قریش است که می‌گوید:

«أَجْعَلُ الْاِلَهَةَ الْاِلَهاً وَاحِداً؟ اِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ!» [سوره ص: ۵]

— آیا او چندین خدای مارا به یک خدا منحصر کرده این بسیار شگفت‌آور
و حیرت‌انگیز است. —

یعنی داستان مربوط به پایگاه انسان در دوران جاهلی است، که خداوند
بر آنان وسعت روزی ارزانی کرده و اندازه‌ای درخور و فور براو بخشید؛
اما همین انسان، چون خداوند او را به آزمایش گرفت و او را گرامی داشت
و گشایش و فراوانی در روزی او پدید آورد چنان شد که قرآن در سوره
«هود» در وصفش می‌گوید: «فرح فخور!» — شادمان است و فخر می‌فروشد،

و به این نمی اندیشید که این نعمت خود وسیله ای آزمایشی از سوی خداست، و آنطور که آن بنده ی مؤمن یعنی سلیمان علیه السلام احساس کرد، او احساس نمی کند، که سلیمان در برابر نعمت پروردگار می گوید:

«هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيُكُونِي، أَشْكُرَ أَمْ أَكْفُرُ، وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» [سوره نمل : ۴۰]

— این توانایی از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که سپاسگزار نعمتش هستم، یا کفران می کنم، که هر که شکر نعمت حق گزارد به نفع خویش کرده است، و یا اگر کافر شود نیز زیان برخودش باشد که پروردگار من بخشنده ای بی نیاز است.

یعنی آنچه که در وجودش سبب «یفرح» — شادمانی — می گردد وجود همان نعمتی است که در دست اوست! — زیرا در تعبیر قرآن «فرح» به معنی سعادت نیست بلکه به معنی خودبینی و استکبار ناحق در روی زمین است. — و لذا این مستکبر فراموش می کند که در صحنه ای امتحان قرار دارد، بلکه می پندارد که وجود این عطا و بخشش الهی بدان معنی است که پروردگار از او خشنود و راضی است، و لذا می گوید: «بِأَكْرَمِن» — پروردگار مرا گرامی داشت. — و لذا وظیفه ی او جز این نیست که از مالش هر آن گونه که بخواهد دخل و تصرف کند و آن مال را در روی زمین تلف کند و فساد برانگیزد و آنرا در خدمت شیطان بکار گیرد. و تا هنگامی که می پندارد بی نیاز است سرکشی و طغیان کند!

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِتْفَانٌ، أَلَمْ يَرَأَ أَنَّمَا يُخْلَقُ، وَهُوَ كَافِرٌ» [سوره علق : ۶-۷]

— هرگز! که انسان در سرکشی و طغیان است و می پندارد که بی نیاز است. —

اما چنانکه قرآن وصف می کند چون آزمون و امتحان فرارسد و اندازه ی روزی بر او تعیین گردد، در سوره هود گوید: «يَتُوسَّ كُفْرًا» — و کافر می گردد. — «فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانٌ» — می گوید پروردگارم مرا خوار کرد. و در زیر بار تنگی و فشار بردباری نمی ورزد که تابگذرد، و روبه پروردگار نمی آورد تا سنگینی بار را از دوشش بردارد، بلکه پشت به خدا می کند و کافر رحمت او می گردد و از او دلسرد و ناامید می شود.

بهر حال او در هر دو حال برداشت نادرست دارد و تصور او مبنی بر پندار خطا و نادرست است، و سیاق مطالب قرآن این فراسوی کنشهای انحرافی

راکه برپندار منحرف مترتب است آشکار می‌کند، و این پندار فاسد بدان جهت است که او به ریسمان توحید وابسته نیست و بر یگانگی و وحدانیت پروردگار ارتباط محکم ندارد و معتقد نیست که آنچه هست مربوط به تدبیر الهی و حکمت پنهان اوست که مبتنی بر تدبیر بی‌چون و اوباشد.

سیاق مطلب به همین ترتیب می‌گذرد و از کنشهای جاهلی که متوجه گرد آوردن مال و برهم زدن سرمایه و دارایی است بدگویی می‌کند و ضمن بدگویی از حرص و آز این مال‌اندوزان می‌گوید که ضعیفا و بی‌چیزان رادر مال و دارایی‌شان حقی است که آنان از بی‌چیزان سلب کرده‌اند:

«كَلَّا! بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ، وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ، وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا»

— هرگز! چنین نیست بلکه به گناه بخل و طمع خوار شوند، چون هرگز یتیم‌نوازی نکنند. و فقیری را با میل و رغبت بر سفره طعام خود نشانند و به ناحق مال وارث را به تمام می‌خورند و رعایت حق وارثان ضعیف نمی‌کنند و سخت مایل و فریفته‌ی مال دنیا باشند.

که یعنی تمام اینها انحرافات اخلاقی است و سرچشمه از احساسی دارد که از خدا نمی‌ترسد و از او پروا نمی‌گیرد، و این احساس را ندارد که قبل از هر چیز این مال مال خداست، و خداوند این مال را بدو بخشید تا در خدمت خلق خدا باشد — چه در حالت گشایش و وسعت و چه در موقع تنگی و فشار — تا ایشان را بیازماید و در آنچه بدانان داده است، آزمایش کند، و بنگرد که درک و آگاهی و کنشهایشان چگونه خواهد بود، و در برابر آنچه بدانان بخشیده است عکس‌العمل‌شان چه خواهد بود آیا خود مال برای او هدف است یا بخشاینده‌ی مال؟ و یا عامل تسلط خود را بر آن مال و وسیله‌ای برای بر آوردن شهوات قرار می‌دهد تا روح میل و سلطه‌جویی و حس بنده‌پروری رادر وجود خود ارضاء کند. و خلاصه آیا آن مال اندیشه و آگاهی رادر او می‌کشد و کنشهای او را فاسد می‌گرداند.

پس در تمام این بحثها اصل در همان بیان پندارهای اعتقادی است، که قرآن در صدد آشکار ساختن آن است و در خلال کنشهای اخلاقی از آن پرده برمی‌دارد تا صریح و مؤکد نشان دهد که انحراف در تصور و پندار انحراف کنشها و رفتار او را بدنبال خواهد داشت.

بدین ترتیب به آخرین سوره ای که در مکه نازل شده است می‌رسیم و آن سوره «مطففین» است که این اصل پنداری در جهت کنشی، در آن بطور مؤکدتر آورده شده:

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ، وَإِذَا كَالُوا لَهُمْ أَوْزَافَهُمْ يُخْسِرُونَ. أَلَا يَتْلُونَ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ؟ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؟ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُتُورِ لَفِي سِجِّينَ. وَمَا أَندَاكَ مَسْجُونٍ؟ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ. وَيَلَّيْلُ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ. وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَبِئٍ لِّيمٍ. إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.» [سوره مطففين : ۱-۱۳]

— وای بر حال کم‌فروشان، آنانکه به کیل یا وزن چیزی از مردم ستانند تمام و کامل ستانند و چون چیزی بدهند در کیل و وزن به مردم کم دهند، آیا آنان نمی‌دانند که پس از مرگ برای مجازات پراکنگشته می‌شوند؟ که آن روز روز بسیار بزرگی است، روزی است که مردم با التماس در برابر پروردگار عالم برای حساب می‌ایستند. چنین نیست [که منکران می‌پندارند] که البته در روز واپسین منکران بانامی عمل سیاه‌شان در عذاب سجين جای گیرند، چگونه بر حقیقت سجين آگاه خواهی شد؟ کتابی است که به قلم حق نوشته شده، وای به حال منکران قرآن، آنانکه روز واپسین را تکذیب می‌کنند که جز بدکاران و جنایتکاران آنروز را تکذیب نمی‌کنند که بر آنها چون آیات تلاوت شود گویند که این سخنان از افسانه‌های پیشینیان است.

در آغاز سوره به بدگویی از کنشهای اخلاقی مال‌اندوزان می‌پردازد و از نابودی کم‌فروشان خبر می‌دهد، از کسانی بد می‌گوید که چون چیزی می‌فروشند حقوق خود را بطور کامل می‌گیرند اما اگر فروشنده باشند آنگاه وزنه را سبکتر می‌گیرند و جنس کمتری به خریدار می‌دهند، و میزان را نادرست تحویل می‌دهند، و بیش از حق‌شان از مردم می‌گیرند یا آنچه را که حق‌شان نیست از مردم می‌ستانند و به باطل مال مردم را می‌خورند و بیشتر از حق خود از مال دیگران تصرف می‌کنند.

این نوع دیگری از کنشهای جاهلی در برابر مال و دارایی است که برستم و زنجارگی و تجاوز بر حقوق دیگران برای دستیابی به سرمایه‌ی گسترده و وسیع حرص می‌ورزد و همه‌ی این بدیهانی‌ز جوشیده از انحرافات

اندیشه و اعتقاد است. این درجای خود اگر در حدی محدود بماند آنقدر مهم نخواهد بود زیرا بالاخره همه روزی برانگیخته خواهند شد و در روزی بس عظیم، انبوه مردم در برابر پروردگار جهانیان قرار خواهند گرفت و در مورد اعمالشان در این جهان به محاسبه کشیده خواهند شد، اما آنچه مهم است و خطر را از حد محدود و معین فراتر می برد آن است که گروه مال اندوزان و .. به صراحت وجود روز واپسین را انکار می کردند و می گفتند: این آیاتی را که شما می خوانید از اساطیر و داستان پیشینیان است و این همان انحراف آنان در عقیده ی اصیل است که از این متن روشن و آشکار می گردد و پیروان اینگونه عقیده در آغاز حرکت انحرافی و کنشهای غیر اخلاقی خود وجود این نوع عقیده را در خود آشکار می سازند و اینگونه حرکتها نیز درجای خود نهایتاً به همان ریشه های فاسد عقیده و ایمان بر می گردد.

★ ★ ★

با اینهمه توجه روشنی که در درخشان ساختن جهات مختلف کنشهای اخلاقی بکار می رود و تلاشی که در شناساندن عقیده ی منحرف مصروف می گردد، لازم می سازد که در برابر این تخریب، فعالیت همگامی برای ساختن آرمان و عقیده ی درست صورت گیرد:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ، وَالَّذِينَ نَمُتُونَ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، وَالَّذِينَ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ، وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ لِأَرْوَاحِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتِغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَالَّذِينَ يَمَانُتُهُمْ وَاعْتِدِهِمْ — رَاعُونَ. وَالَّذِينَ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ. أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ. الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ، هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» [سورة المؤمنون : ۱-۱۱]

— اهل ایمان رستگار و پیروز شدند، آنانکه در نماز خاضع و خاشع هستند و آنانکه از لغو و سخن باطل اعراض و اعتراض می کنند، و آنانکه زکات مال خود را به فقرا می دهند و آنانکه عورت اندام خود را از حرام نگاه می دارند مگر بر جفتهاشان که در تصرف آنها باینکه هیچگونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنها نیست، و کسی که جز این زنان حلال را به مباشرت طلبد البته ستمکار و متعدی خواهد بود، و آنانکه به امانتها و عهد و پیمان خود کاملاً وفا کنند و آنانکه بر نمازشان در همه ی اوقات و شرایط، ظاهر و باطن نماز را محافظت نمایند، چنین کسانی وارث مقام ارزنده ی بهشت اند که بهشت فردوس ارث خوبان و منزلگاه ابدی آن پاکان است ..

آغاز سوره از چگونگی نجات ورهایی مؤمنین بحث می‌کند با این تأکید که: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» و سپس مؤمنان را با این چنین توصیف طولانی و گسترده‌ای که توجه آن در روشن ساختن جهات کنشی است وصف می‌کند و به صورتی بسیار زنده و روشن اعلام می‌دارد که چنین اخلاقیاتی از سویی خود حاصل و ثمره ایمان است و خود ایمان - از سوی دیگر - همان کنش عملی و بارز و ملموس است که عقیده و آرمان پوشیده و مکنون را ترجمه می‌کند و راز درونی عقیده و ایمان را باز می‌گوید... در موردشان می‌گوید که آنان در همان آغاز حرکتشان در نماز خاشع‌اند که این خود مظهر و نشانه‌ی ایمان يك مؤمن راستین است لحظه‌ی نماز او همان لحظاتی است است که متعبد و عبادتگزار در برابر پروردگارش می‌ایستد و در دل بیاد اوست و خود خود را برای همیشه تسلیم پروردگارش می‌کند، و نماز او در پیردارنده خضوع و خشوع است که از راستین بودن ارتباط و پیوند او با پروردگارش خبر می‌دهد، در آن لحظات ضربان نبضش تند می‌شود و حرارت بدنش بالا می‌رود، و در آئینای نماز حالتی دارد که به پرواز فرشتگان همانند است.

یعنی هر گونه ستایش را به کنشها و رفتار می‌دهد و بدین ترتیب اشاره می‌کند که افراد مؤمن از هر گونه بیسودگی‌ها و روگردانند زیرا بیسوده‌گویی از وجودی درست و جدی خبر نمی‌دهد، بلکه ایمان درست، وارث وجود جدی است و جدیت نشانه‌ی سنگینی تکلیف است و عظمت اراده، که البته جدی بودن به معنی ترش رویی دایمی و گرفتگی ظاهر نیست، بلکه جدی بودن به معنی مبرا بودن از بیسودگی و لغو است که عمل لغو با جدیت آگاهانه راست در نمی‌آید، و به سبب امانت بزرگ و عظیمی که انسان در برابر آفریدگارش عهده‌دار می‌شود عمل لغو از وجودش زدوده می‌گردد.

و علاوه بر این همیشه گروه مؤمن را در دلها حساسیتی است که پروردگاشان در اموال آنان دارای حقی معلوم است و آن همان حقی است که در سوره معارج بدان اشاره مجدد دارد:

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلنَّاسِ وَالْمَعْرُومِ» [سورة المعارج - ۲۴-۲۵]

- [مؤمنین] کسانی‌اند که در اموال حقی برای محتاجان و درماندگان معلوم شده است و این فرمان در برابر آن انتقاد است که:

«كَلَّا بَلْ لَّا تَكْرَمُونَ أَلَيْسَ لَنَا طَعَامُ الْمَسْكِينِ، وَنَاكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكَلًا لَّئِيمًا»

[سورة النجر: ۱۷-۱۹]

- هرگز! چنین نیست، بلکه به گناه از و طمع و حسد خوار شوند،

چون هرگز يتيم نوازی نکنند، و فقیری را بامیل و رغبت بر سفره طعام خود نشانند و به ناحق مال ارث را به تمام می خورند ...

وناگزیر اندکه در روابط جنسی ملزم به فرامین الهی باشند، و از حدود الهی تجاوز نکنند، و در روابط اجتماعی نیز به فرامین و اوامر الهی ملزم باشند و امانت الهی را پاسداری کنند و پیمان او را رعایت نمایند. به همین ترتیب بار دیگر به نماز بر می گردد و بر پاسداری و محافظت آن سفارش می کند. و این بار مواعیدی را به همراه دارد، پس از آنکه از پیش صفت واجب آنرا بیان کرده است. و بالاخره سیاق عبارت باروشن کردن موضع و مکان مؤمنان در روز واپسین به پایان می رسد و می گوید که بهشت را ارث برای آنها قرار دادند چنانکه گویی بهشت حق معلومی است که برای آنها نگهداری می شود.

باری تمام این مظاهر و نمودهای کنشی که دارای رنگ و جلای روشن اخلاقی است، دلیل ترجمه ی عملی ایمان فرد نسبت به اسلام است، لذا به معنی آگاهی پنهان در نهاد و ضمیر انسان نیست... بلکه ایمان عملی کنشی است به همین گونه. و نشانه غیر آن یعنی عدم ایمان همان است که چنین سلوك و عملی را از فرد نمی بینیم، و یا نشانه ی عکس آن همان است که حرکت و کنشی خلاف آنچه گفته شد از فرد دیده شود، بنابراین می توان بدین پرسش که: ایمان کجاست؟ و قیمت و ارزش آن چیست پاسخ داد و گفت: ایمان همان کنشی است که تحول شایسته و سازنده یافته است یا به عبارت ساده ایمان همان کنش متحول و درست است.



وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا،
وَالَّذِينَ كَسَبُوا زُجُجًا لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا. وَالَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا، إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا. وَالَّذِينَ إِذَا أَتَقَوْا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا.
كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا. وَالَّذِينَ لَا يَكُونُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَّا آخِرًا وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ
إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَتَّبِعُونَ. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ
مُهَانًا، إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ، وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَحِيمًا. وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا. وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا
مُرُوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا. وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْ لَنَا لِمَتَّقِينَ إِمَامًا. أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرَّةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا، خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا»

[سورة الفرقان: ۶۳-۷۶]

— بندگان خاص پروردگار بخشیده آنهایی هستند که در روی زمین با فروتنی کلام برمی دارند و چون مردم جاهل بر آنان تندی و عتاب کنند با سلامت نفس و زبان خوش پاسخ دهند، و کسانی اند که شب را به سجده و قیام در نماز برای رضای خدا به روز رسانند، و آنانی اند که دائم به دعا و تضرع گویند: پروردگارا! عذاب دوزخ را از ما بگردان، که عذابی سخت و دائمی و مهلك است، که آنجا بسیار بد قرارگاه و بد منزلگاهی است، و از آن جمله اند که به گاه اتفاق بر مسکینان و بی چیزان اسراف نکرده و بخل نیز نمی ورزند، بلکه میانه روی و اعتدال پیشه می سازند، و آنانی اند که با خدای یکتا ذات دیگری را شریک نمی سازند، و نفس محترمی را که خدا حرام کرده به قتل نمی رسانند و هرگز گرد عمل زنا نمی گردند، که هر که چنین کند در خور کیفر خواهد بود و عذابش در قیامت دوچندان گردد، و با ذلت و خواری در دوزخ مغلط گردند، مگر آن کسانی که از گناه توبه کنند و با ایمان به خدا عمل نیک بجای آرند، پس خداوند گناهان آنها را بدل به ثواب کند، که خداوند در حق بندگان بسیار آموزنده و مهربان است، و هر کس توبه کند و نیکو کار شود البته توبه اش به درگاه خدا قبول خواهد شد، و آنان اند که به ناحق شهادت ندهند و هرگاه عملی لغو و ناشایست از مردم بیموده و نادان ببینند بزرگوارانه از آن درگذرند و آنان هستند که هرگاه به یاد آیات و نشانه های خدای خود افتند کور و کر در آن آیات ننگردند، بلکه با دل آگاه و چشم بینا مشاهده کنند تا بر میزان معرفت و ایمان شان بیفزاید و آنان به هنگام دعا خطاب به خدای خود گویند: پروردگارا! ما را از جفت مان فرزندان عینیت فرمای که مایه ی روشنی چشم ما باشد، و ما را سرخیل پاکان و پیشوای اهل تقوا قرارده! اینگونه بندگان که اوصاف شان بیان گردید. پاداش بردباری و استقامت خود را در عبادت غرفه های عالی بهشت و قصرهای جنت یابند، که در آنجا با تهیت و سلام یکدیگر را دیدار کنند، و در آن بهشت که نیکو منزلگاه و مقامی است جاوید مانند و روزی داده شوند.

«وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ أَجْلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ، وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ. وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ، وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ

وَأَمَرَهُمْ سُورَىٰ بُيُوتِهِمْ، وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ. وَجِزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَاعْلَيْتُمْ مِنْ سَبِيلٍ. إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَاتَّخَفُوا فِي الْأَرْضِ بَغْيًا لِلْإِنسَانِ. أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. وَلَمَنِ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.

[سوره شوری : ۴۶-۳۶]

و آنچه نزد خداست بسیار بهتر و باقی تر است، و اما ویژه ی آنها یی است که به خدا ایمان آوردند، و در کارها شان به پروردگار توکل می کنند و آنانکه از زشتکاری و گناهان بزرگ می پرهیزند، و چون بر کسی خشم و غضب گیرند بر او می بخشند، و آنانکه امر خدا را اطاعت و اجابت کردند، نماز بپا داشتند و کارشان را با مشورت یکدیگر انجام دهند، و از آنچه بروزی آنها کردیم بر بی چیزان و فقیران انفاق کنند، و آنان که چون ظلم و ستمی بر آنان هجوم برد از مومنان یاری می طلبند و انتقام بدی مردم در همان اندازه ی بدیهایشان رواست نه بیشتر، و باز اگر کسی در گذشته میان خود و دشمن اصلاح گرد پاداش او برخداست، و خداوند هیچ ستمکاری را دوست نمی دارد، و هر کس پس از ستمی که بر او رفته برای انتقام یاری طلبد بر او هیچ مواخذه ای نیست مواخذه تنها کسانی را سزا است که بر مردم ستم می کنند و به ناحق در روی زمین شرارت بر می انگیزند، بر آنها در دنیا انتقام و در آخرت عذابی دردناک است، و هر که بر ظلم کسی صبر کند و یاد رعین قدرت از انتقام خودداری ورزد در کارها به اراده ی الهی عمل کرده است.

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُّحْسِنِينَ. كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ، وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ

يَسْتَغْفِرُونَ، وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ». [سورة الذاریات : ۱۶-۱۹]

ایشان از پیش مردمی نیکوکار بودند و شبها را به خوابی اندک بستند می کردند، و سحرگاهان از درگاه خدا طلب مغفرت دارند و در اموالشان برای بی چیزان و نیازمندان حقی معلوم دارند.

اینها مجموعه ی گوناگونی از صفات یک فرد مسلمان اند که با همبستگی و تالیف آنها صورت درستی از ایمان بدست می آید، و مجموعه ی اینها صورتی از ایمان و عقیده ی درستی است که در نهاد فرد مسلمان جایگزین می گردد و در وجودش خانه می گیرد و در قلبش رسوخ می یابد و با کنشهای

اخلاقی همراه خویش که به صورت واقعیت عینی جلوه گراست قابل درک و رویت می گردد، ولیکن - چنانکه می بینیم - کنشهای اخلاقی باروشنترین وجه چگونگی ایمان فرد را مشخص می کنند و به ما این الهام نیرومند را می بخشد، که زندگی فردی برخاسته از ایمان است یا خیر، زیرا اعتبار ایمان فردمومن در عمل اوست و گرنه ارزشی برای آن ایمان نیست.

چیز مهم دیگری که در همان وهله ی نخست جلب نظر می کند مسأله ی تهذیب اخلاق اسلامی است بویژه در مقایسه با کنشهای تهذیبی مورد علاقه ی جاهلیت معاصر، در حالیکه تربیت و اخلاق مورد حرص و آژ جاهلیت معاصر گروه کثیری را فریفته و آنها را چنان بخود جذب کرده که آنها اخلاق می پندارند.

جاهلیت معاصر به بسیاری از صفات کنشی حرص می ورزد که همه جدا بر زمان نزدیک توجه دارند، و به صورت ظاهر می اندیشند. که البته این صفات از جهاتی جدا به اسلام نزدیک اند، و همین نزدیکی گروه کثیری از توده ی مردم را فریفته کرده است، بویژه که این مردم درجی از خلاء بسرمی برند و در این جو خالی خویشتن را مسلمان می خوانند، بی آنکه وجود خویش را به جزیی از اخلاقیات اسلام ملزم سازند، اینان در تمام امورشان دروغ می گویند و «غش» روا می دارند، سرقت می کنند، غارت می کنند، ستم می کنند، کم فروشی می کنند، عهد و پیمان خویش را زیر پا می نهند، حقوق توده مردم را ضایع می کنند.. و بعد با زبان چرب و نرم دروغهای خود را به صورت نیکوترین خوبیها برای خود وصف می کنند!! و در موقعیت موجود، مردم در این سیرگرایش به جاهلیت غربی گروهی از درستداران این اندیشه را می بینند که در رفتار و مناسبات شان سخت طرفدار پاکی و نظافت اند، دروغ نمی گویند، غش روا نمی دارند، پیمان نمی شکنند، و اگر کاری را انجام می دهند آنها با درستی کامل بجا می آورند..

پس شاید در اندیشه و نهاد خود می گویند که: به خدا سوگند که اخلاقیات اسلام همین است! و می پندارند که آنها اهل اسلام اند و به آنها می پیوندند، و بدین ترتیب کم کم از ما خالی می شوند و از دیگری سرشار.. بلی درست است و شکی در آن نیست! اما در مورد این گروهی که به اینها می پیوندند. پس در اینجا موضع و جایگاهی است که باید روشن گردد!

زیرا اخلاق در مفهوم قرآنی آن امری شامل و فراگیر است و شامل

تمام اقدامات و اعمال انسانی می‌گردد و تمام اندیشه و افکار انسان را در بر می‌گیرد... حتی این دم و بازدمی که در درون انسان رفت و آمد دارد... حتی همین نیز محدود به مساحت معین و عمل معینی نیست... و در اسلام حتی يك عمل واحد که بتوان آنرا خارج از دایره‌ی اخلاق دانست وجود ندارد، مثلاً همین نماز - آنچنانکه از ملاحظه در آیات برمی‌آید - برای خود اخلاقی دارد که همان خشوع و خضوع در برابر پروردگار است... و سخن و بیان برای خود اخلاقی دارد و از آن پیروی می‌کنند که آن همان دوری از لغو و بیسوده‌گویی است. و مسائل جنسی برای خود اخلاقی دارد که همان ملزم بودن به حدود پروردگار و دوری از محرمات اوست، و رفتار و مناسبات با دیگران نیز از اخلاق پیروی دارد که از آنجمله رعایت امانت و رعایت عهد و پیمان است. و انفاق و خیرات برای خود اخلاقی دارد که همان میانه‌روی است و دوری از تنگ‌نظری و تنگ‌چشمی و دوری از اسراف است...

در زندگی و مناسبات اجتماعی نیز اخلاقی حاکم است که آن نیز همان اصل انجام کار با مشورت و رعایت اصول شورا در میان مردم است و در خشم و غضب نیز اخلاقی است که همان عفو و گذشت است. و حتی در درگیری و دشمنی با دشمنان نیز باید از اخلاقی پیروی کرد که همان یاری دادن و همپشتی کردن به یکدیگر به جهت بیرون کردن و راندن دشمنان است... یعنی بدین ترتیب حتی يك مورد در زندگی فرد مسلمان یافت نمی‌شود که با کیفیت اخلاقی همراه نباشد و چیزی نیست که دلالت اخلاقی بر آن راه‌نما و همراه نباشد.

این امر - و امر دیگری که اهم بر آن است - اینکه اخلاق در مفهوم قرآنی آن همه چیز را برای خدای خواجه‌دهنده برای بشر. و نه برای هیچ ذاتی غیر از ذات خدا! راستی و... برای خداست. وفای به عهد و... برای خدا، و پرواگیری از محرمات و روابط میان دوجنس، از برای خدا... و زکات و... از برای خدا و درستی و یقین در عمل از برای خدا... که تمام اینها با کنشهای ویژه‌ی آن عبادت برای خداست و تقدیم به وحدانیت او و بیم از خشم او و پرواگیری از معصیت نسبت به اوست... و بالاخره همه‌ی فعالیتها تقدیمی است به او در جهت رضای او:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا كَانَ خَالِصًا رَاجِعًا»

خداوند هیچ عملی را نپذیرد مگر اینکه خالص و منزه در راه

رضای او باشد.

زیرا در اسلام این رفتار وابسته به مناسبات بشری در راه کسب سود و زیان نیست بلکه معاملهای است که در رابطه با پروردگار انجام می شود :

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ: أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ أَمَلٍ، نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ، وَلَا تَقْرَبُوا لِفَوَاحِشٍ مَظْهَرٍ مِنْهَا وَ مَا بَطْنٌ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ، ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ، وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكِلِفُ نَفْسًا إِنْ أَوْسَعَهَا ، وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى، وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا . ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ. ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.» [انعام : ۱۵۲-۱۵۱]

بگو ای پیغمبر ! بیا بید تا آنچه را خدا بر شما حرام کرده همه را براستی بیان کنیم، در مرتبه اول بگو که به هیچوجه به خدا شرک نیاورید و دیگر اینکه بر پدر و مادر نیکی کنید ، و دیگر اینکه فرزندان خود را از بیم فقر نکشید، که ما شما و آنها را روزی می دهیم و دیگر به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهان نزدیک نشوید و نفسی را که خدا حرام کرده است نکشید، مگر به حق باشد و بدین سفارش که خداوند بر شما نموده عقل و اندیشه بکار برید و هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر برای بهترسازی آن تابه حد رشد و کمال برسید، و پیمان و وزن را به راستی و تمام بدهید، که ما هیچکس را جز به اندازه ای توانایی تکلیف نمی کنیم، و هرگاه سخن گوئید به عدالت گرایید هر چند درباره خویشاوندان شما باشد، و به عهد خدا وفا کنید که این سفارش خدا بر شماست تا آگاه و هوشیار گردید، و راه راست این است و از آن پیروی کنید، و از راههای دیگر که موجب تفرقه و پریشانی است جز از راه خدا پیروی نکنید، این است سفارش خدا بر شما، باشد که پروا گیرید.

و این همان میثاق اخلاقی فراگیر است که مومن باید از آن پیروی کند. تا در راه راست و طریق مستقیم الهی قرار گیرد. یعنی این بخشی از عقیده است که با پروردگار و راه مستقیم او ارتباط اساسی دارد و از آن ناگسستنی و جدانشدنی است. و اینک که بدین دو امر از اخلاق اساسی

پرداختیم و چگونگی آنها در حد اجمال دانستیم لازم است که نگاهی به اخلاقیات جاهلی معاصر بیندازیم...

در وقتی از وقتها در قاره اروپا- بویژه هنگام دخول مسیحیت بدان سرزمین- مفهوم شامل و فراگیری از اخلاق وجود داشت.. اما این مفهوم مدت زیادی نماند، و یا شاید هرگز آن اخلاق با واقع امر تطبیق نیافت که اخلاق ماکیاوولی از راه رسید و مبدأ تازه‌ای را ابداع کرد که غایت آن « آزادی وسیله » بود که واقعا بر دل اروپائیان نشست و سیاستگران اروپایی به سرعت از این تز جانبداری کردند و صریحا گفتند که: سیاست را با اخلاق میانه‌ای نیست!

و سپس انقلاب صنعتی با فرزند نامشروعش کاپیتالیسم و ربای خواری از راه رسید و اعتراض‌ها علیه رباخواری بلند شد که رباعملی نکوهیده است و از جانب خدا حرام اعلام شده و اما جواب سیاستگران در پاسخ این اعتراض‌ها این بود که: ربایک امر اقتصادی است و اقتصاد ربعلی به اخلاق ندارد!

پس چه چیزی از اخلاق میان‌شان باقی ماند؟! او بدنبال آن آزادی نفرت‌انگیز جنسی فراز آمد، که در روی زمین شکلی همه‌گیر و عمومی بخود گرفت.. و غرب در توجیه آن گفت: این مسأله بیولوژی است! و این ربعلی به اخلاق ندارد! و از این لفات: راستی در گفتار و امانت‌داری و بخشیدن و گرفتن داد و دهش و وفای به عهد و درستی عمل و.. به صورت لقلقه‌ی زبان باقی ماند.. کلماتی که مطمئن و زیباست و در آن شکی نیست اما از نظر محتوا... آخر اروپا این لفات را بر اساس پایه‌های اخلاقی نساخته هرگز! بلکه درست‌ترین تعبیر این لفات همان اخلاق تجارتی آن است. هدف این لفاتی که بر اساس اخلاق تجارتی متداول شده فقط یک چیز است و آن احق ساختن افراد جهت فریفتن است و توقعی که در ورای این کنشها دارند فقط سود تجارتی است و بس.

و در حقیقت در این فلسفه خریدار شکار مورد نظر است و هدف شکارچی است و اروپایی شکارچی در اینجا باید متوجه باشد که تحصیل سود چگونه ممکن است... بنابراین کافی است که شم اقتصادی داشت و موقعیت را دقیقاً ارزیابی کرد و گرنه اخلاق لزومی ندارد... و اصولاً انسانیت مفهومی قابل اندیشیدن نیست. به اخلاق و رفتار آمریکایی مانسبت به سیاهپوستان توجه کنید و یا اخلاق سپیدپوستان را در جنوب آفریقا مطالعه

کنید، و به ده‌ها نمونه‌ی دیگر از صور اخلاقی که از این معدن حقیقی
برمی‌آید! و از این جاهلیت انگلی‌غرقه در امواج ستم و ظلمات ...
اما ما.. مسئولیت ما در برابر این اوضاع وحشتناک بسیار بزرگ
است!

زیرا ما چنین برنامه‌ی ربانی فراگیر و شامل را داریم و وارث
چنین امکانات سازنده و فراگیر هستیم و در جاهلیتی زندگی می‌کنیم که
جهل و تاریکی آن بسیار بیشتر از تاریکی غرب است یعنی بیشتر از همان
مردمی که چنین برنامه و قوانین الهی ندارند و پایگاه‌شان صراط مستقیم
نیست... زیرا که از همان قرون وسطی از هرگونه برنامه‌ی الهی بریدند
و از هدایت اسمانی کناره گرفتند و دیگر کاری با آن ندارند.

و ما نیز اکنون در زندگی عملی مان مخالفت کلیه‌ی تعالیم اسلام
هستیم.. درحالی که می‌پنداریم امت محمد و مسلمانی! پس برگردیم و از
خود بپرسیم که: چرا مسلمین به چنین روزی افتاده‌اند، که باخواری و
سستی در تمام پهنه‌ی زمین درگیراند، نه یابوری برای ایشان است و نه
کمک و پشتیبانی؟!

.. مسلمانان بدون اخلاق؟!

چگونه ممکن است که با چنین وضعی آنها با خدا باشند؟
چگونه؟! .. چگونه می‌توان گفت که این آیین هستی‌ساز، در دل‌های
گرفته اما نمودار و کنشی در پهنه‌ی زمین برایش نیست؟
اگر مسلمانان به آیین الهی اسلام معتقد باشند باید با اعمال‌شان آنرا
ترجمه کنند و در کنشهای عملی صاحب اخلاقی نمونه والگویی از بزرگواری
و نیکی باشند.. یعنی برای‌شان پیروزی و غلبه بر زمین باشد. و برای‌شان
رهبر و پیشوایی بشری باشد..

اما تا وقتی که مسلمانان اینچنین باشند یعنی همه آنها را ببینند
که می‌توانند مسلمان باشند بی آنکه کنشهای عملی و یا اخلاق اسلامی
داشته باشند بدیشان همان خواری و ذلتی خواهد رسید که در پهنه‌ی زمین
رسیده است.. طبیعی است که ملت‌ها بر آنان حمله برند آنچنانکه وحشیان
بر طعمه‌شان حمله می‌برند برابر همان پیش‌بینی رسول خدا (ص) با همان
شدتی که در حدود بیش از هزار و چهارصد سال پیش گفته است: «نزدیک
است که ملت‌ها بر شما حمله و یورش آغازند، آنچنانکه درندگان بر طعمه‌شان
حمله می‌برند».

و چون پرسیدند که: یا رسول الله آیا مادر آن هنگام آنچنان اندک و در اقلیت خواهیم بود؟ فرمودند: نه! بلکه به شماره بسیاریان! ولیکن از بی‌حالی چون درختی خشک ریشه‌اید، درست همچون درختان ریشه خشکی که بدنبال سیاهی کُرچک از جای‌کننده شود.» ۱۸

پس ما اکنون، سخت نیازمندیم که از نوآیینان را بشناسیم... و آنرا از پایگاه صاف و زلال و اصیل آن یعنی کتاب خدا و سنت رسول بشناسیم، ما نیازمندیم که وجودمان را از پایه با اسلام تربیت کنیم و رشد دهیم... که اسلام يك آرزوی دلگرم‌کننده نیست... و تنها لغت نیست که بزبان گفته شود:

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلَ الْكِتَابِ! وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا. وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» [نساء: ۱۲۳-۱۲۴]

— کار به آمال و آرزوی شما و آمال و آرزوی یهود و نصاری در دست نشود، و هر آنکه کار بد کند کیفر آنرا خواهد دید، و جز خدا احدی را رویاروی خود نخواهد یافت، و هر که از زن و مرد کاری شایسته کند با ایمان به خدا، البته به بهشت درآید و به اندازه نقیر— هسته خرمایی— بر او ستم نشود.

یعنی که اسلام يك عقیده‌ی قلبی و يك عمل شایسته در واقعیت عینی زندگی است... و این چیزی است که صورت حقیقی به اسلام می بخشد... و مسلمین را سر بلند می گرداند و خواریه‌ها و حقارت‌هایی که بر او واقع شده از وجودش می زداید، این خواریه‌ها امروز بادت دشمنی بر او واقع می شود که هیچگونه خویشاوندی و بستگی نمی شناسد و هیچ عهده‌ی مراعات نمی کند:

— «لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وِثْمَةً» — آنان در حق اهل ایمان هیچ مراعات حق خویشی و یا پیمان و عهده‌ی را نخواهند کرد.

«وَلَا يَرْأَوْنَ يَفَاتِلَوكُمْ حَتَّى يَرْدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ أَسْطَأُوا»

— کافران پیوسته با شما مسلمانان نبرد کنند تا آنکه اگر بتوانند

شما را از دین خود برگردانند.»

«وَدَوَّامَا عِنْتُمْ . قَدْ بَدَلَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَقْوَاهِمَ ، وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ .»

[سوره آل عمران: ۱۰]

— آنها همیشه دوست دارند که شما در رنج و سختی باشید و دشمنی با شما را بر زبان نیز آشکار سازند در حالیکه آنچه در دل پنهان دارند خیلی بیش از آن است.

و کارها بدون تربیت درست نخواهد شد.. کنشهای عملی و اخلاقی ای که حقیقت اسلام و نتیجه و ثمره‌ی آن است جز با تربیت عملی امکان نمی‌پذیرد، باید تمام تلاش به کار گرفته شود به امید اینکه نتیجه‌ی طبیعی خود را ببخشاید و توفیق پروردگار را نصیب گرداند.

مسلم که توفادار به تربیت فرزند خویش برپایه‌ی راستی و امانت داری و وفای عهد و پایداری در رفتار و مناسبات نخواهی شد، مگر اینکه در عمل جدیت بکاربری و با پایداری و استمرار در انسجام این کار بکوشی، زیرا از اصول اخلاق اسلام این است که چیزی را که بر زبان می‌گویی باید راست و صادق باشی، امین باشی، و وفادار به عهد باشی... الی آخر.

شک نیست که چنین تربیتی نیازمند بردباری و پشتکار طولانی است، تاراستی و امانتداری و وفای عهد بر جامعه بازگردد یعنی این اخلاق اسلامی از نوهستی یابد... الخ.

و این تربیت ایجاد نمی‌شود جز با یادآوری دائم ثواب و عقاب خدا و انگیزه‌ی دائمی به نزدیکی با خدا.. و در این راه رسول خدا که درود و سلام بر او خاندانش باد سر مشق و الگویی برای ما بر جا گذاشت و بر اساس همان الگو مؤمنین صدر اسلام را تربیت کرد. و یاران و صحابه‌ی خود را که بهشت خدا بر آنان ارزانی باد تربیت نمود.

و با آن ساختار دقیق بود که آن حرکت عظیم بر تاریخ عرضه کرد، و با کلید اسلام دل‌های بشر را گشود و بر اثر آن مردم زمان کنشهای عملی و اخلاقیات عالی از مسلمین دیدند و شیفته شدند، یعنی خواستار اعمالی شدند که در عملکرد آن قوم متجلی بود و طالب اندیشه و افکاری شدند که کنشهای عالی مسلمین ترجمان آن بود.. که راه این است.. این راه نه دگرگونه می‌شود و نه تبدیل می‌پذیرد..

قرآن از سویی از اخلاق زشت و نکوهیده جاهلیت گفتگو می‌کند و در برابر آن اخلاقیات باشکوه و عالی اسلام را قرار می‌دهد و می‌گوید که

جاهلیت باچنین اخلاقی بودو اسلام باچنین اخلاقی.. که یعنی بدین ترتیب
درس اخلاق بخشی از دروس عقیده و ایدئولوژی است و پیوند محکم
با «لااله الا الله» دارد.

فهرست مجموعه آثار بنیاد علوم اسلامی

الف: در علوم قرآنی

۱- آشنائی با معارف قرآن (جلد اول) اثر معروف محمد قطب
ترجمه حسن اکبری

۲- ناسخ و منسوخ: اثر شهاب الدین بحرانی (ابن متوج)
ترجمه و شرح دکتر محمد جعفر اسلامی

۳- جواهر القرآن اثر امام محمد غزالی
بکوشش سید حسین خدیو جم

۴- ریشه یابی واژه ها در قرآن (المتوکل)
اثر جلال الدین سیوطی
ترجمه و شرح: دکتر محمد جعفر اسلامی

۵- اسباب نزول آیات: (زیر چاپ) واحدی نیشابوری
جلال الدین سیوطی
ترجمه دکتر محمد جعفر اسلامی

۶- اعجاز و بلاغت قرآن اثر سید هبة الدین شهرستانی
ترجمه سید جعفر غضبان

۷- مباحثی در وحی و قرآن مجموعه مقالات علامه بزرگ طباطبائی

۸- مباحث در علوم قرآن (زیر چاپ)

اثر نویسنده بزرگ معاصر:
دکتر صبحی صالح
ترجمه محمد علی لسانی

ب: در اقتصاد اسلامی

۱- مقابله اسلام با سرمایه‌داری

اثر سید قطب
ترجمه دکتر سید محمد رادمنش

۲- اقتصاد ما

اثر مشهور محمد باقر صدر
ترجمه محمد مهدی فولادوند

ج: در تعلیم و تربیت اسلامی

۱- اخلاق و تربیت در اسلام

اثر سید قطب
ترجمه روح‌الله مازندرانی

۲- برنامه و روش تربیت
از دیدگاه امام علی (ع)

اثر علی محمد حسین ادیب
ترجمه دکتر سید محمد رادمنش